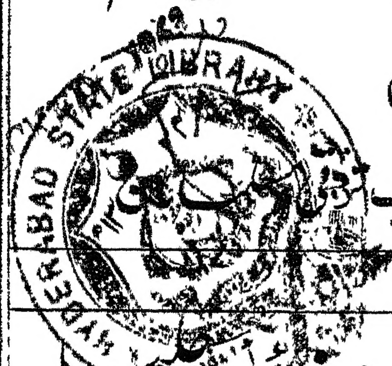
إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم

امراض مسلمانان وادویهٔ آنها

یعنی

جهات تنزل واسباب ترقی



تصنیف وتالیف عبد ذلیل وبندهٔ رب جلیل

میرزا اسمعیل [illegible] ابن مرحوم میرزا ابراهیم

شاعر اصفهانی سکندرآباد سال ۱۳۰۲ھ

در هر جا طبع شود حق مصنف وقف انجمن تائید اسلام است

چهاپ اول

در مطبع معلم شفیق

۵۰۰ جلد

سبب تصنیف این کتاب

هیچ سبب دیگری نمیتوانست بود تحریک سلسلهٔ ارادهٔ این عبداللّه ذلیل را
در نوشتن این کتاب جز مفهوم این شعر حافظ «سخن درست بگویم نمی توانم دید
که می خورند حریفان و من نظاره کنم» یحتمل که هیچکس دیگر از ایران بیرون نیامده است
که تا باکنسان نظر در حالت خلق عالم کرده باشد و در ترقی و تنزّل و خوشی و ناخوشی
مختلف طوایف و ملل باندازهٔ معاشرت و اختلاطیکه داشته است با معدودی تامل نموده
باشد که این بنده — ویحتمل که جگر احدی درمیان مسلمانان چندان بر احوال امت
بر آتش حسرت و دریغ نبوده و نسوخته که جگر این بندهٔ حقیر ویحتمل که اگر من خود را دراین
دعوی پیغمبر شمارم و فرد انگارم درمیان سیصد میلیان مسلمان در دعوی خود
صادق باشم و در ارادهٔ خود راسخ واحتمال کلّی میرود که هیچکس دیگر درمیان این
سیصد میلیان امروزه بلکه از بدو اسلام مطلقاً برنخاسته باشد که تا باین اندازه غم
هم وطنان خود را خورده باشد و بر احوال قوم خود دست اندوه و فسوس بر سر و
سینه زده باشد که من ولی احتمال کلّی هم میرود که هیچکس دیگر درمیان مسلمانان چندان
نیش زبان و آن هم از هم وطنان نخورده باشد که من — زیرا که از زمانیکه من از
خاک ایران بیرون شدم و به بند قدم نهادم تا کنون همه را در این اندیشه بوده ام و
همه را این غم و اندوه را داشته و خورده ام که چرا باید مسلمانان را حالت این باشد و
سایر ملل عالم را حالت آن. مگر هر زمانیکه سخنی بر لب رانده ام نیشی خورده ام پس

بهتر آن دیدم که لب فرو بندم و خامه را زبان گشایم باشد اهل ملت و هم مذهبان
و هم وطنان من بدانند که مرا سخن چیست و غرض چه و در آن اگر مخالفت از من
کنند در غیاب من باشد نه در حضور و اگر نصیحتی نشنوند و دیگر نگیرند و آتش گرمی در
هیمه تر ایشان اثر نکند و میخ آهنینی در دل سخت ایشان اثر دو بنده بقدر طاقت
و حالت خود تبلیغ رسالتی کرده باشم چرا که " آدمی نہیں کہ عاشق نشود فصل بہار
ہر گیاہی کہ بہ نوروز نجنبد حطب است " - در این زمانها کسی کم و زیاد بخیال
ترقی خود و اهل ملت و هم مذهبان و هم وطنان خود هست و افتاده است - یعنی
این است که دیگران رونده هستند ولی طریق را نمیدانند اینک این بنده باندازه
دانش خود اراده دارم و عزم خود را جزم نموده ام که طریق را بدیگران بنمایم و بگویم
مگر آنچه در نظر بنده بود در یک مجلس و دو مجلس و یک ساعت یا چند ساعت و
ببیان زبانی بر هم مذهبان من کماکان ظاهر نمیشد و لهذا این کتاب را نوشتم و
در خدمت ایشان گذاشتم - بالجمله خدا را بحق پاک ذات بحرمت مقربان و خاصان
درگاهش که نخبه و زبدهٔ آنها چهارده تن هستند قسم میدهم که همه را راه نماید و در طریق
صواب هدایت کند و توفیق دهد بعد دیگر هم مذهبان و سایر هم وطنان مرا که
همه بعزم جزم قدم زنیم و از دیگران بدنبال نمانیم و کنش زور و استیلای طوایف
و ملل دیگر را از سر خود دور سازیم

در ضمن شرح سبب تصنیف کتاب لازم میدانم بیان بعضی مطالب
دیگر را -

اوّل باید دانست که هنگامیکه سر آکلینڈ جان در حیدرآباد بود
این کتاب را بنده باو دادم که بخدمت حکومت هند بگذرانند و مددی طلب کنند
از سرکار برای طبع آن و در واقع مقصود من این بود که این کتاب بنام لارڈ ...

طبع شود ولی جناب معظم الیه پس از هفت هشت ماه از کشمیر نوشت که چند مولوی
این کتاب را دیدند این ایراد را گرفتند که این را شیعه نوشته است بموجب عقاید
و خیالات اهل تشیع بالغرض کتاب را مسترد فرمودند — ولی چون بنده را اجازه
نیست از جناب موصوف خط او را درج این کتاب نمی کنم و نمیتوانم کرد برای ملاحظه
خوانندگان — همین قدر عرض می کنم که هر چند بنده شیعه هستم ولی در متعدد جاهای این
کتاب نوشته ام و اینک در آغاز هم مینویسم که بنده را در عالم با عقیده و مذهب هیچ ملت و
قوم و فرقهٔ کاری نیست و بخصوصه تعصب مذهبی را سبب اصلی میدانم در تباهی حال
هر ملتی در جهان و خصوصاً مسلمانان و در این کتاب همه سعی و جهد من این است که رسم
تعصب و خصومت مذهبی را از میان شیعه و سنی و هفتاد و دو ملت اهل اسلام بردارم
هر کرا هر مذهبی هست در باطن باشد مرا با کسی کاری نیست و همه باید با یکدیگر برادر
و یکجهت باشند تا هنگامیکه رسم تعصب در میان مسلمانان وجود دارد در واقع
ذلیل دیگر ملل اند و هیچ راحت و خوشی و آسایش و دولت و استیلا و انصاف و
مروت ندارند و این حالتی که امروز مسلمانان راست عمده بسبب تعصب و نفاق آنهاست
مرا با شیعه و سنی و علی و عمر کاری نیست بلکه مرا کار است با اسلام و کار است با آنکه
پیروان علی و عمر بخصومت و تعصب اسلام را تباه کردند و از آن در جوش و خروشم
که مسلمانان از طریق مستقیم دین محمدی خارج شدند و بر وفق کتاب و حدیث خود
عمل نکردند و اسلام را پایمال نمودند — اگر مسلمانان اتفاق داشتند سایر ملل و
طوایف عالم بر آنها غالب نمی آمدند — من نمیخواهم شیعه را سنی و سنی را شیعه و هر دو
را نیچری و هر سه را عیسوی و هر چهار را دهری سازم بلکه میخواهم که هر که دعوی مسلمانی
میکند و در لباس اهل اسلام است در جادهٔ اسلام و شرع محمدی قدم زند و اقلاً
بظاهر تعصب و خلاف را برکنار گذارد و با سایر اهل ملت و هم مذهبان خود برادروا

وسرگرم بکوشد که اساس اسلام را قوی مستحکم کند و خود و اہل ملت خود را ازاین ذلت وحقارت نجات دہد و از چنگ استیلای طوایف و ملل دیگر رہائی بخشد- اگر جہلای این ملت در کلام این بندہ چیزی یابند که از آن بوی تعصبی بمشام آنہا برسد بندہ نمی توانم رفع اشتباہ آنہا را بکنم و چارۂ نیست در آن چراکه این فرقه از قرآن مجید و احادیث پیغمبر و ائمۂ ہدا ہم چیزہا یافته اند مایۂ تعصب و خصومت و نفاق در حال آنکه کتاب و حدیث آنہا سراسر امر بدوستی و مودّت و یکجہتی بود بایکدیگر و با عالم-

دوّم- اگر بزرگواری بخواہد چیزی بنویسد بطور ایراد و نکته گیری نسبت باین ناچیز کتاب بنویسد ولی بکلّی بیغرض و بی خصومت و مقصود او این باشد که کلام او نیز مایۂ ترقی و بہبودی ہم مذہبان و اہل ملک و ملّت او بشود نه آنکه سبب گردد که محنت خالصاً لوجه الله این بندۂ ذلیل بربادی شود و اہل ملّت او بیش از بیش در آفت و نکبت و گمراہی در افتند-

سوّم- اگر بزرگوار عالیمقداری این ناقدر کتاب را مفید بحال مسلمانان ببیند و این بندۂ عاصی را بیغرض داند و محنت مرا خالصاً لوجه الله معلوم کند دو کلمۂ از روی حق و انصاف بنویسد یعنی بطور تقریظ و نزد بندہ ارسال دارد که تمسکی باشد در دست بندہ و در آغاز یا خاتمۂ این کتاب بنویسم تا رفع شبہات و تصوّرات خلاف عوام النّاس و جہلا بشود و مراد را ارادۂ خود صادق و بیغرض دانند- ہر بزرگواری که چنین عنایتی را فرماید چه در عربی چه در فارسی و چه در اردو بلکه انگریزی ہم بندہ را ممنون و مشکور و مرہون خود خواہد ساخت و چنان باشد که گوئیا در محنت من در باب ترقی و بہبودی ہم مذہبان خود و ہم مذہبان من شریک باشد-

جناب سید مظفر حسین صاحب	عمہ
جناب آقا میرزا عبد الحسین صاحب مترجم دفتر پرایوٹ سکرتری	عمہ

سکندر آباد

جناب دستور رتنجی صاحب	ہے
جناب شاپور جی صاحب	عے
جناب شیخ حسام الدین صاحب	ے
جناب مولوی علی رضا خان صاحب	عمہ
جناب سید محمد صاحب منشی عدالت سکندر آباد	عمہ
جناب سجن لال صاحب تاجر بمبئی	عمہ
جناب شیخ احمد صاحب سوداگر	عمہ

از انجائیکه مقصود اصلی و کلی بنده در نوشتن این کتاب متنبه ساختن هم مذهبان خود است و معلوم کردن بر آنها (خواه بدانند و خواه ندانند) صفات و خصائلی را که موانع هستند در راه ترقی هر ملتی در جهان لهذا لازم میدانم که در اینجا چند سطری بنویسم که چگونه این مبلغ جمع شد و چگونه اعانت از بنده کردند صاحبان فتوت و توفیق در طبع این کتاب بچه خون جگری بنده این کتاب را طبع نمودم "نگویند از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش" –

چون یک تیر تدبیر ما باز خطا رفت چون صدهای دیگر یعنی سر آلیور سنت جان این کتاب را از کشمیر واپس فرستاد در خیال آن بودم که تیر دیگرے

بکمان سهم ناگاه و دستی [illegible] کرد [illegible] مخصوص [illegible]

ارادکرد که البته اسباب طبع این کتاب را فراهم خواهد کرد و شاید [illegible] چندین [illegible]

کتاب را گذشت و آخر فرصت یافته ملاحظه و تعریف نمود و جایی انداخته مخارج [illegible]

شد - بنده دریافت کردم و بجناب موصوف عرض نمودم چون جناب موصوف

همه کاره دستگاه یکی از امرای جلیل القدر این شهر است فرمود که یک کس نمی تواند تمام

مخارج آنرا متحمل شود ولی ممکن است که در همین دایره و دستگاه رقمی جمع شود که مخارج

این کتاب را کفایت کند پنجصد جلد - ولی این بزرگوار گاهی باین وعده وفا نمود و

این قول را بفعل نیاورد

پس از آن بنده خود چیزی نوشتم و از عموم مسلمانان یاری طلب کردم

بطوریکه در این ملک چنده میگویند - بالجمله این صاحبان معظم که نامشان در این

فهرست درج است (یعنی غیر از آنهائیکه مسلمانان نیستند) و اکثر با بنده آشنا هستند

و از همه ممنون و متشکر هستم بکمال عزت و حرمت و بزرگمنشی خود ملاقات بنده را بخو[illegible]

نمودند و اغلبی هم در حین دستخط کردن یا در رسید رقعه اول و دوم عطیه خود را عنایت

فرمودند - ولیکن چند کس از اینها را بحتمل طبیعت رقعه فرستادم و بعضی دیگر چندان

آزار نمودند از بنده یعنی رقعه فرستادم که آخر دو بر شان را قلم کشیدم و پس از این اگر

بجای پنج پنجاه و بجای ده صد روپیه بدهند نخواهم گرفت - یک شخص سی روپیه د[illegible]

نمود ولی آخر که فهرست را دید این عذر را پیش کرد که چون بسیاری کمتر از من داده

یحتمل گمان بد در حق من رود و مبلغ دیگری بسیار کمتر عنایت فرمود - کمال خان

سی روپیه دستخط کرد ولی پانزده روپیه داد با آنکه دستخطش را مجدداً در رقعه گذشته

فرستادم، در خانه جناب مولوی محمود ادرا دیده باد گفتم گفت همان پانزده ر[illegible]

رانبویس - تهور جنگ وعده نمود که چیزی بدهد و پس از چندین رقعه رقعه اخیر

پیاده کرده او در [illegible] زود دار[illegible] کتاب میخواهم - عبدالحق که خود در [illegible]
دکلید ستن حیدرآباد میداند سه بار بخدمتش مشرف شدم و هر سه بار ایستاده گفت
حالا کار دارم بار دیگر بیا - در جوابش گفتم من دیگر بار نخواهم آمد خاطر مبارک جمع باشد
پس شنیدم گفته بود که آغا صاحب میخواهد بزور از من زر بگیرد - این شخص بسیار بسیار
بر من گران آمد و این سخن را هیچکس نمیگوید جز آنکه بسیار کمینه و رذیل باشد - چرا که با وجود
فهرست نام چندین شخص بزرگوار که همه در حسب و نسب از او برتر باشند و همه بخوشی خود
داده باشند کمال دون طبعی است از کسی که چنین سخنی را بر زبان راند - این کار کار خیر بود
و برای ترقی و بهتری مسلمانان واحدی بزور نداد و از احدی بزور گرفته نشد و بسیاری
هم پنج و ده روپیه دادند اگر تهور جنگ و عبدالحق هم هر یک پنجروپیه داده بود بکمال
ممنونیت من میگرفتم بعوض آنکه او رقعه مرا پاره کند و این چنین سخن ناهنجاری را بر زبان
آرد - عبدالحق نمیداند که این آغا صاحب بدا اعتنائی بشاه و وزیر و خزانه و ریاست
حیدرآباد ندارد و اگر او خود مالک تمام چند ریلوی بشود و هم سکرتری لندن و پاریس
و ویانا و برلین بشود آغا صاحب او را بکس نمی شمارد چه جای آنکه پنج و ده روپیه از او بزور
بگیرد - این اعمال در نزد ما مسلمانان قباحت ندارد ولی در نزد سایر ملل قباحت بسیار
دارد -

چند امرای حیدرآباد را یا خود بخدمت مشرف شدم یا رقعه نوشتم معاف
طلب کردند من آنها را معاف نمودم زیرا که بنهایت فقیر و بینوا بودند آنها و مخارج آنها
زیاده بر دخلشان بود زیرا که در سال باید مبالغ کثیر بطوایف و فواحش بدهند یا
به شریف مکه و خادم کربلا که بروند و دعا کنند که خدا امراض ظاهری و باطنی آنها را شفا
دهد - ولی چون این دواخانه که بنده گشوده ام یعنی این کتابیکه من طبع نموده ام خیراتی
است و بخصوصه برای فقرا و بینوایان است هر یک از این امرا را مفت خواهم فرستاد و

در آنزمان هم معاف خواهم کرد و ابدا از ایشان [illegible]

این است حالت مسلمانان و اینهاست اسباب عدم ترقی مسلمانان

ولیکن نادانی میخواهد الفبای مسلمانان از تغییر و تبدیل دهد که علم در میان مسلمانان شیوع بهم رساند و نوشتن و خواندن سهل تر گردد ولی مسلمانان را ابدا رغبت بعلم و دانش و دیدن کتاب نیست — رساله دراد و یه طبع میشود در ممالک یورپ و امریکا درین ایام که چهل میلیان جلد طبع میشود در ۳۲ صفحه و چهار صد میلیان جلد (یا نقل) در هم صفحه و بیست لک خرج این رساله میشود — این است شوق نصارا در دانش و تحصیل آن و ترقی و ترویج آن و آن است شوق مسلمانان در تحصیل علم و دانش و خواندن کتب و ترقی دادن خود — خدا توفیقی بدهد به هم مذهبان ما که بیش از پیش طالب علم و هنر و دانش و کمال بشوند و زر خود را در محل و مقام خرج آن خرج کنند —

این کتاب هنوز بنام هیچکس رقم نیافته است تا آنکه قدر دانی پیدا شود و قدر دانی نماید آنوقت در طبع دیگر بنام او خواهد شد —

فهرست کتاب

(حصۂ اول امراض مسلمانان)

(حصۂ دوم ادویۂ امراض مسلمانان)

حصۂ اوّل

امراضِ سنین

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول

در حقیقت و اصول دین اسلام

[illegible] نیست در نظر ما که از دین اسلام
[illegible] بضرورت تمهید و مقدمه لازم است و
[illegible] شده مسلمانان بانگریهای اسلام و دین میان
[illegible] خواه در آن اهریابی دوست رمیان باشند
[illegible] که در امور مسلمانان عالم ابتدا
[illegible] آوریم —

[illegible] و قرآنیکه در دست ما است چنین است

[illegible] است که اصول دین مذهب ما بهترین اصول
[illegible] اصول مذهب فعل اوامر است و ترک
[illegible] دین اسلام است در سیر ابتدا
[illegible] نسبت بسایر خلق در ریختن خون
[illegible] و درست ما است و بزعم عقیده
[illegible] خلق عالم [illegible] را خلق نموده [illegible]

و یک مادر و فرقی در میان شما نگذاشتیم جز نامهای مختلفه یا شعبهای متفرقه و از میان شما (هر که باشد و هر نامی و لقبیکه داشته باشد و هر فرقه و قومی که باشد) گرامی ترین نزد من اوست که تقوای او زیاده باشد — (۲) هر که نفسی را بکشد بدون سبب و جهتی که واقعاً قتل او بر وفق مرضی ما باشد گناه آنکس همان عظمت را دارد در نزد ما که گویا آنکس همه خلق عالم را بقتل رسانیده است — ازین قبیل آیات در کتاب خدا بسیار و متعدد است و اینها اصول اصلی دین ما هستند و ظاهر آنها همین است و بس و ما (یعنی این بندهٔ ذلیل) زیاده برین نمیتوانیم گفت و زیاده ازین قدم پیشتر نمی توانیم نهاد و احتمال کلی میرود که ظاهر و باطن و تاویل این آیات مذکوره و مراد خداوند علی الاطلاق همین باشد و بس — شاید دیگران بقسم دیگر تاویل کنند این آیات را ولی ما فی نفسه فرداً تاویل دیگران را قبول نداریم و عقیدهٔ ما نیست و برخلاف واقع میدانیم —

پیغمبریکه از جانب خدا آمد و این کتاب را آورد و این اصول را پیش ما نهاد و ما را هدایت کرد و راهنمائی نمود بانچه که ما را مورد رحمت خدا میکرد و انچه که ما را مورد غضب خدا میکرد شخصی بود که بعقیدهٔ ما خود او متصف بصفات الله بود و خود اول کسی بود که پیروی کرد او امر الهی را و ترک نمود نواهی الهی را بموجبیکه مندرج بود در کتابیکه خود دعوی میکرد که از جانب خدا آورده بود — در این صورت اگر ما را کمال یقین نباشد که واقعاً این پیغمبر این صفات را داشته و انچه میکرده است در امور یکه مامور بوده و احکامیکه واسطه و رسول بوده است که بخلق خدا برساند و نیز اعمال و افعال خود او در خلا و ملا جز بموجب وحی و فرمان الهی بوده ابداً ما او را رسول و فرستادهٔ خدا نمی توانیم دانست و بقول او عمل نمی توانیم کرد — چون ما را یقین شد که این همه صفات در وجود این پیغمبر بود و حالت و وضع این پیغمبر چنین بوده ما را باید این عقیده هم باشد که اگرچه این پیغمبر بصورت با سایر خلق یکسان بوده ولی در حقیقت و کیفیت چیز دیگر بوده و تحمل امکان ندارد و در عالم صورت

[illegible] شریعت [illegible] پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد
[illegible] تکمیل [illegible] مانند جبرئیل مقام نبوت
[illegible] الله بان نمیرسد واحدی از ما خلق الله
بان [illegible] که این شخص محمد نام مردی بود بزعم
[illegible] هر فردی از افراد خلق عالم که دعوی مسلمانی
[illegible] این شخص [illegible] صفت [illegible] مذکوره بوده است بی شک و شبهه
چون [illegible] صفت مذکوره وجود این پیغمبر
[illegible] وقت [illegible] چنانکه این پیغمبر در [illegible]
[illegible] کردند [illegible] اورا [illegible] او در [illegible]
[illegible] خدا [illegible] فرقه دیگر [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] کشیدند پس بموجب حکم خدا [illegible]
[illegible] پیغمبر خود [illegible] موجود بود [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] ماحق بوده [illegible]
[illegible] با خلق دیگر چنگید ند میگوئیم
[illegible]
[illegible] از خلق عالم
[illegible] دین را متمسک
[illegible]
[illegible] کرده ما
[illegible] خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] جون
[illegible]

گویند و دانند که او حکما پسر خدا بوده جواب میگوئیم که این امور وابسته باعتقاد است و
طبیعت و عادات — همچنانکه ما را اعتقاد نیست که خدا دنیا را خلق نمود محض بوجود
محمد و برای محمد آنها هم میگویند عیسی پسر خدا است پس همان قباحتی که نصارا می یابند
در عقیدهٔ مسلمانان که محمد را فرستاده و رسول خدا می دانند مسلمانان در عقیدهٔ
نصارا می یابند که مخلوق را خالق می شمارند — زیرا که نصارا میگویند و در کتابشان
هم نوشته " بیگاتن سن " یعنی پسر متولد شدهٔ خدا — ما را ابداً اعتقاد نیست
و نخواهد بود که خدا را پسر متولد شده باشد و اگر مراد از تولد خلق شدن است یعنی پسر
مخلوق و آفریده شده ما میگوئیم هر چه مخلوق باشد خالق نمی شود پس قباحت این امر عظیم تر
است که مخلوقی را خالق دانند و چون نصارا میگویند که خود عیسی بزبان میگفت که من
پسر خدا هستم اگر نعوذ بالله عیسی این عبارت بر زبان رانده باشد ما او را نبی هم نمیدانیم
و ما گاهی قبول نمی کنیم که عیسی چنین سخنی را بر زبان رانده باشد و اگر هم رانده باشد
شاید مقصود دیگری داشته و مفهوم آن چیز دیگری بوده

بالجمله مقصود ما اثبات دین و مذهب خود یا دیگری یا اعتراض بر
مذهب و عقیدهٔ دیگری نیست بلکه مقصود ما فقط این است که اعتقاد خود را ظاهر سازیم و بر خلق عالم
معلوم کنیم که بر وفق عقیدهٔ ما محمد ابن عبدالله پیغمبر و فرستادهٔ خدا بوده و افعال و
اعمال او همه چون افعال و اعمال دیگر پیغمبران خدا بوده است که بنزد عقیدهٔ ما همه معصوم
بوده اند — درینصورت بنزد عقیدهٔ ما ابداً اعتراض بر قول و فعل پیغمبر ما نیست —
اگر این امور معلوم شد و این دلایل را کسی قبول کرد پس ما میگوئیم مقام و مرتبهٔ نبوت بالاتر
است از هر مقام و مرتبه و هیچیک از مخلوق خدا را آن مقام و مرتبه نیست پس
مقام و مرتبهٔ نبوت مقام و مرتبهٔ ولایت هم است و بس —

اینک ما می آئیم بر سر [illegible]

[illegible] اجازت آن نبود که شمشیر کشیده خلق را بدین او دعوت کنند

[illegible] باید باشد باید باشد علی و اولاد علی را زیرا که

[illegible] از محمد بمقام و مرتبه علی و اولاد علی نمیرسید

[illegible] محمد [illegible] محمد در حق او گفت من مدینة العلم

[illegible] علی [illegible] کسی بود که ایمان آورده بود و کسی بود که در تمام غزوات

پیغمبر جنگ [illegible] معاون محمد بود — مگر علی و

اولاد [illegible] شمشیر کشیده [illegible] جنگ [illegible] بدین دعوت نمودند یعنی به شمشیر

[illegible] شهید [illegible] فقط به تقویت و قوام و دوام دین داشتند

[illegible] بهترین طرق بود و باید باشد در اسلام و د

[illegible]

[illegible] دیگران که همه [illegible]

[illegible] هیچ جاجت و استحقاق

[illegible] پس [illegible]

[illegible] تعالی پیغمبر

[illegible] خدا عاصی بود

[illegible] خلق خدا

[illegible] دین و ترویج مذهب

[illegible]

[illegible] بدانند و خلق مطلقا

[illegible] مذهبی (۱) پیروان و عمده

[illegible] (۲) فرقه که کلی معتقد هیچ مذهبی نیستند

مثلاً در مذهب اسلام (۱) علما و اهل شرع ما را یک عقیده ایست و یک طور خاصی فهمیده اند
(۲) کسانیکه خارج اند ازین مذهب یک عقیدهٔ دیگر دارند ضدّ فرقهٔ اوّلین (۳)
فرقه هستند که درین زمان بهم رسیده اند که هر چند بلباس و صورت پیروان این مذهب اند
و خود را مسلمان وا می نمایند ولی در عقیده تمام پیغمبران را مثل سایر خلق میدانند که
در مختلف ازمنه آمدند و دستگاه فریب چیدند و دکان مکر و خدعه باز کردند و چندروزی
در دنیا ماندند و مردند — مگر بنده شامل هیچیک ازین سه فرقه نیستم و اعتقادی دارم
جداگانه و اعتقاد من همان است که در فقرات ماقبل الذکر بیان نموده ام یعنی محمد ابن عبد الله
صلی الله علیه و آله و سلم بحق شمشیر زد ولی کسانیکه پس از وی خارج از اهل بیت او شمشیر زدند
بناحق زدند و دین اسلام را تا قیامت بدنام کردند و مورد کره همه خلق عالم ساختند و همه
محض برای دنیا و حبّ دنیا و حبّ جاه و مال و زر و زور و خواهشهای نفس خود و همه در پای
میزان معدلت عادل حقیقی خاطی و گناهکار خواهند بود و معذّب

باب دوّم

در حالت و وضع مسلمانان

پوشیده نماند که مذاهبیکه در عالم موجود یافت شود خواه بر حق و خواه
بر باطل اگر با اصل و حقیقت و اصول هر یک از آنها ملاحظه کنیم غالباً نیک بوده —
[illegible] تعلیم عیسوی را میگیریم [illegible] اسلام را [illegible] آن معلم و پیروان آنرا
[illegible] — اصول مذهب عیسوی اصول بسیار نیکیست همه امر به محبت و دوستی
[illegible] — و لیکن ما در [illegible] نخواهیم ثابت کنیم حقیقت یا عدم حقیقت آنرا
بلکه مراد ما این است که اعمال و افعال عیسویان را ظاهر سازیم —

چون این [illegible] شایع شد آن شهر را پیردان

[illegible] کشیدند [illegible] مکه معظمه را — جمعی از علما دین آن شهر

[illegible] مال و عیال

[illegible] بیشتر این سلسله را کمال اقتدار بود

[illegible] شدند که حدی نتوانست

[illegible] خلاف [illegible] احکام آنها عمل کنند

[illegible] مردود و ملعون ساختند و

[illegible] تمام جاهل و بیدانش و وحشی بودند

[illegible] مسلمان بودند همیشه [illegible] تا کنون

[illegible] ذریعه [illegible]

[illegible] — چنانچه [illegible] مسلمانان پیدا [illegible]

[illegible] — این جهان

[illegible] دست بردند پس از آنکه

[illegible] و معلوم می شود که در این

[illegible]

[illegible] —

چون [illegible] گردش کرد و کون فی الجمله

[illegible] حضرت مسیح منقضی شد بهمین آفات و بلیاتی

[illegible] و موعظه نمود

[illegible] بخشند و پیش از آن

[illegible] — [illegible] توریت و انجیل

هر دو در لغت لاتین نوشته بود و احدی را علم و دانش چندان نبود که بفهمد و درک
کند مطالب آن را و علمای رم هم چون علمای ما میخواستند خلق لایعلم باشند تا که
ایشان را اقتدار و استیلا باشد و لهذا شرایع و قوانین و اصول دین خود را از خلق پوشیده
و مخفی داشته بودند و افساری بگردن خلق کرده میکشیدند — این شخص اراده نمود
که این بیهودگیها را موقوف و معدوم سازد و کتب تورات و انجیل را ترجمه نموده بزبان
قوم و بر منبر بر شده خلق را موعظه نمود و بمخالفت اصول و طرق پپ های رم راهنمائی کرد
این امر امری بود بس عظیم و مشکل و خطرناک زیرا که اگرچه تا آنزمان خلق گمراه بودند و
تابع ظلم و استیلا مع ذالک خوش بودند و یکهزار و پانصد سال بود که همه بر یک و تیره
راه می رفتند و در یک طریق قدم میزدند و همه معتقد بودند و یکسان یقین و اعتقاد کامل
می زیستند پادشاه و گدا و لهذا ولوله و آشوب در میان خلق افتاد و بخصومت و عداوت
در افتادند مثل زمانیکه مسلمانان دو فرقه شدند و شیعها خواستند اظهار مخالفت کنند
با سنی ها و اینها با آنها و همچنین که اگر امروزه بخواهند در ایران یا در مملکت دیگری از ممالک
مسلمانان قانونی قرار دهند محض بجهت آنکه کسی را اقتدار و استیلائی زیاده از حد نباشد
و محض برای آسایش خلق کسانیکه بحماقت و نادانی مقدس هستند و تابع علما هر چند که بهر گونه
بلائی مبتلا باشند خیال میکنند که بهشت از کفشان بیرون میشود و در این صورت
می افتند بهم و خون یکدیگر را میریزند — بالجمله در این اختلاف آرا و عقاید بموجبیکه
تواریخ یورپ و نصارا نوشته پنجاه میلیان (پنج کرور) خلق کشته شدند و بسیاری
از آنها را زنده بآتش سوختند — این حادثه بحتمل یکصد سالی سراسر ممالک یورپ را
فرا گرفته بود و مختصر میکنم که الآن سیصد سال یا کمتر است که نصارا در هر کاری ترقی کرده
اند و اگرچه در این بین ها هم باز گاه گاهی فتنه و فسادی برپا شده ولی نه با آن جهالت قدیم
و حماقت پیشین — و هر چند که مورخین نصارا نوشته اند که ترقی خصوص یورپ نتیجهٔ نصارا را

آنها نشر شده ... که نصارا بجهاد مسلمانان بجانب مشرق زمین آمدند و چیزها از مسلمانان
مشاهده و اخذ نمودند در همین صد سالهای دهم و صد سال چهاردهم عیسوی و در همین
اوان کتابی یافتند در قانون که بعضی بسبب نوشتن آن جستینین یکی از قیاصره روم معاصر
انوشیروان بود که نوشته شده بود در قواعد و قوانین سیاست و حکومت و عدل و انصاف
و این کتاب فی الجمله موجب تغییر و تبدیل شد در نظم و نسق امور ریاست و عدل و انصاف
و بالجمله نوشته‌اند که در اوایل صد سال پانزدهم عیسوی بعض از مردم یوروپ زمین که در
زیر دست عیسوی اسپین تعلیم یافته بودند شروع کردند بآموختن علم و تربیت نمودن
جوانان در بلاد عظیمه ملک ایطالیه و پس از آن در بلاد عظیمه ملک فرانس و جرمنی و انگلند
مع ذالک هنوز جهلا بودند و لیکن امروز چنانچه بر خلق عالم معلوم است که خود را در هر
خصوص حکمت و دانش و تهذیب و قانون و انصاف (معلم و مربی عالم) میدانند
و در واقع هم هستند — اگرچه بعضی نصارا و بسیاری از نصارا می گویند که ترقی ما از
دین ما و کتاب ماست ولی نباید قبول نمود زیرا که اگر بنده و تمام مذاهب عالم را ثابت
بنمودم [illegible] شکی نیست که خواهند گفت مذهب من بهترین مذاهب است و از آنطرف ما
ملاحظه می کنیم که اکثر خلق یوروپ یعنی عیسویان که بظاهر در لباس عیسوی اند دین
و مذهبی ندارند و لیکن قبل از این گفته شد [illegible] که دین و مذهب نیست و مأخوذ از دین
نیستند [illegible] پیشه [illegible] شکی نیست [illegible] کار با خلاق و تهذیب و
[illegible] مربی عالم است — این مطلب [illegible] باشد تا بموقع و محل آن برسیم —
پس از این که [illegible] را بیان کردیم بر وفق
[illegible] وضع مسلمانان را
[illegible] ست و ظاهر است هیچ [illegible]
[illegible] جدید [illegible] عالم است [illegible]

ونفاق (شاید عربهای صحرانشین مراد باشد مارا کاری نیست) — کسانیکه اول ایمان
آوردند عرب بودند اگرچه بنزد رای عقلا اکثری محض برای دنیا و مال مسلمان شدند و
مسلمان بودند ولی ظاهر را ملاحظه میکردند و آنرا هم محض دنیاداری — بجز دیگه پیغمبر آنها
از دنیا رفت خودداری نتوانستند کرد و باطن خود را ظاهر ساختند — مارا کاری
بکار احدی نیست فقط حکایتی بیان میکنیم — معاویه شمشیر کشید بروی علی وحال آنکه
چندین چیز در وجود علی بود که در وجود معاویه نبود و استحقاق آنرا نداشت که با علی
همچشمی کند — اولاً علی خلیفه چهارم پیغمبر بود دیگر آنکه معاویه نبود — دریصورت کسیکه
شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید (وانگهی خلیفه که پسر عم و داماد آن پیغمبر هم بود)
ما او را مسلمان نمیدانیم و از کافر هم بدتر میدانیم وحال آنکه معاویه و معاونین او همه
دعوی مسلمانی میکردند و عرب بودند — این نبود جز دنیاداری و هیچکس نمیتواند گفت
که معاویه برای دین و ترویج دین شمشیر بروی علی کشید — پسر او پسر علی و نبیرهٔ پیغمبر را
کشت و او نیز دعوی مسلمانی میکرد و عرب بود مگر محض دنیاداری و حب جاه بود —
پس بنی امیه از طرفی و بنی عباس از طرفی شمشیر کشیدند و خلق خدا را بدون استثنا
کشتند و عمده بهانه ترویج دین مگر همه محض دنیاداری بود و این همه بیدین بودند —
پس سلاطین عرب و عجم و ترک و دیلم بهر کجا که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند یا [illegible]
فرق دیگری را که فقط فی الجمله در مذهب با خودشان مختلف بودند — شیعه بسنی درافتاد
و سنی بشیعه و نقاره دو دولت بیکدیگر و چون از میان خودشان تجاوز کردند کسانی را
از شمشیر گذرانیدند که ایشان را کافر دانستند و اقتدار و استیلا بر آنها یافتند —
این همه محض دنیاداری بود و ظلم — درین ایام عمر بنده چند شخص عظیم الشأن را کشتند
یا اراده کردند بکشند در میان نصارا و از نصارا — سال قبل ازین امپراطور [illegible] را کشتند
شش ماه قبل ازین رئیس جمهوری امریکا را کشتند و ده روز پیش ازین اراده کردند که دکتوریا

یعنی ملکه انگلستان را بکشند و این مرتبه سوم بود — قاتلین این مقتولین را یا ثابت
نمودند که خبط دماغ داشتند یا بقسم دیگری و در هر حال اگر بقتل رسانیدند فقط یک کس را
بقتل رسانیدند و حال آنکه قاتل امپراطور روس هم یکی بود و از جمله فرقه نهیلیست که مذهب
جدیدی را پیدا و اختراع کرده اند — شخصی که چند روز قبل اراده کرد وکتوریا را بکشد
میگویند دیوانه بوده است و هنوز حکمش صادر نشده — ولیکن چون تیرش خطا شد بخیال
سزای او قتل نباشد باقی ماند سزای دیگر مثل حبس ابدی و غیر این — اگر ثابت شد که
این مرد جنون داشته یا مست بوده احتمال کلی میرود که او را رها کنند و اگر ثابت شد
که فعل او از روی جنون و مستی نبوده بخیال که قید ابدش کنند — بالجمله هر چه حکم آن باشد
یک شخص مجرم بوده و یک شخص سزا خواهد یافت — در مملکت ما سه شخص بابی اراده قتل پادشاه
موجود حال را کردند و هزاران نفس بقتل رسیدند و هر کس از شوخی و تمسخر یکبار بابی گفتند
حکم سرش را بریدند — اگر خود هم بابی نخواندند و نداند من سوگند یاد میکنم (یعنی
عقیده من نیست) که این بر خلاف مذهب ما و شرع محمد مصطفی است و اگر من در زیر تیغ
جلاد باشم باکی ندارم که سخن حق را بر زبان رانم و بگویم که اینهمه ظلم است و ستم و خلاف
مرضی خداست که هر چه میخواهد در حق من بگویید و بمن نسبت دهد — و از اینگونه اشخاص
از هر یک [illegible] مسلمانان بسیار در خطر است و از اینگونه مسئله تا هر تواریخ مسلمانان
[illegible] است — [illegible] کسی بتواند بگوید که [illegible] فرق متعدده بیشماری که در مملکت
[illegible] است اگر [illegible] شخص [illegible] بکشد حکم خواهد شد [illegible]
[illegible] آن فرقه [illegible] شمشیر [illegible] توپ در میان آنها بندند
[illegible] — حتی اینکه یک شخص واحد
[illegible] — کسی
[illegible] مذهب [illegible] است

و این حالت در نصارا از خوبی مذهب عیسوی — البته کلها و کرورها خواهند گفت و میگویند
و عقیدهٔ آنها اینست ولی بنده ابداً قبول نمیکنم و نخواهم کرد — هیچ چه این امور را مداخلتی
بمذهب و اصول مذهب نیست بلکه این همه بواسطهٔ جهل و عدم قانون است در میان مسلمانان
و بواسطهٔ دانش و قانون است در میان نصارا — در میان مسلمانان مردمانی بوده اند
و امروز هم هستند (اگرچه بسیار معدود بوده و هستند) که مردان خدا بوده و هستند
از آنطرف در میان نصارا و امروز مردمانی هستند (و بسیار) که ابداً گاهی در تمام
عمر در کتاب مذهب خود نظر نکرده اند و گاهی نام دین بگوش آنها نرسیده — پس
اینهمه تفاوت و اختلاف نه بواسطهٔ مذهب است بلکه بواسطهٔ جهل و عدم قانون است در میان
قوم یا ملتی و بواسطهٔ دانش و قانون است در میان قوم یا ملت دیگر —

باب سوم

در حالت علم در میان مسلمانان

اگرچه بنده هیچ خبر از علم عرب ندارم و علاوه بر آن کتابی هم
در دست ندارم که رجوع بآن کنم و آنچه مینویسم از روی خیال و قیاس خود من است ولی باید
از طریق مستقیم و بیان واقع خارج نباشد آنچه که مینویسم — هرچند معروف است که اهل حجاز
بسیار فصیح و بلیغ بودند از قدیم الایام در میان تمام قوم عرب و شعرای عالیشان هم
داشتند چنانچه قبل از ظهور اسلام همه ساله قبایل مختلفه از آنها در مکه جمع می شدند و شعرای
آنها شعار میگفتند و در خانهٔ کعبه می چسپانیده اند و یکدیگر را بکار آزمائی و امتحان میطلبیده اند
تا آنکه امرؤالقیس معروف ترین شعرای آنها شعری چند از خود در خانهٔ کعبه چسپانید و دو [illegible]

او ان آیه چند از قرآن نازل شده بود چون مشار الیه فصاحت و بلاغت قرآن را دید اشعار
خود را پوشیده برگرفت و بتقلید تو درجعت کرد — ولیکن علمی که مسلمانان را یک زمانی
فوقیت و برتری بخشید بر تمام خلق عالم که همه خلق عالم مقرّند در ابتدای اسلام نبود حتّی آنکه
نوشته نمیدانستند چنانکه بعضی آیات قرآن نازل شده بود و عربها میخواندند روزی
در مدینه معلم یعنی حضرت علی دید چند شخص [illegible] قرآن میخوانند و غلط و باین آیه رسیده
بودند که اِنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ المُشرِکِینَ وَرَسُولُهُ یعنی خدا و رسولش بیزار اند از مشرکین
ولی آنها میخواندند وَرَسُولِهِ یعنی خدا بیزار است از مشرکین و از رسول خود هم — حضرت
علی آنوقت نحو را بآنها آموخت و [illegible] شد [illegible] بدنبال آن مدند و صرف و نحو و معانی و بیان
و تفسیر و غیره بنیاد وضع کردند و نوشتند و این علوم شایع گشت —

بتدریج آنچه مسلمانان میکردند چون بزعم خود شان محض برای خدا
بود نشستند و همه بهشت و شیر بود و بر آتش تعصب و توهمات بعضی شان تبریز کتابخانه
سکندریه را بمقصد [illegible] آتش زدند — مگر چون قدری دنیا پرست شدند و از آن
جوش دیگر [illegible] نشستند و در حقیقت خوی شایستگی گرفتند یعنی نسبت به پدران خود
دانستند که [illegible] شان دانائی و دانش است در زمان هارون الرشید در اندک زمانی
[illegible] شهرت [illegible] تحصیل علوم و دانش و بعضی [illegible] و [illegible] که از آن آتش علم سوز باقی
مانده بود گرفتند و به لغت عرب ترجمه کردند — همه چیز باعث ترقی علم و لغت عرب شده
سبب گشت که [illegible] لغت منحصر شد بجز لغت عرب که تا کنون هم در میان
[illegible] شهرت [illegible] دارد —

[illegible] چون بود که قرآن در لغت عرب نازل شد بر خلق و اخبار
[illegible] مسلمانان همه در لغت عرب بود —
[illegible] قرآن [illegible] نبود همه باستثنای قرآن

بخوانند در لغت عرب — هر مسلمانی باید دعا بخواند در لغت عرب عقد و نکاح و امور ترجیه و عرفیه خواه کامل خواه ناقص در زبان عرب بود — صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة همه در زبان عرب بود و همه مستحبی و استعمال دیگر لغات در امور دینیه در صورت امکان عربی ناجایز و خلاف شرع بود — مثلاً عقد باید در لغت عربی باشد و تا ممکن است و عربی دان پیدا میشود در لغت دیگر جایز نیست — پس مردم ناچار شدند که لغت عرب را بخوانند و بدانند و باین جهت لغت پارسی که هزارها سال بود جاری بود کم کم مخلوط بعربی شد بلکه ده یک از آن باقی نماند و اکثر بزرگان ممالک مسلمانان بلکه ممالک مشرق غالباً ملاحظه نمودند که تا از نحو عرب واقف نباشند کلام عرب را بخوبی نخواهند فهمید شروع کردند بخواندن عربی — علماء اهل شرع و بعضی دیگر از خلق تصور کردند که لغت عرب مایهٔ زهد و ورع و تقوی است و نیز مایهٔ عزت و حرمت ایشان بخصوص در صورتیکه بیشتر خلق عوام الناس و ناخوانده باشند —

(دوم) این بود که سلاطین وقت عرب بودند و خلق بایستی بموجب الناس علی دین ملوکهم زبان ملوک خود را بدانند تا مقرب درگاه ایشان بشوند و هنگامیکه عرب ها خوی النسانیت گرفتند و طالب علم شدند تقویت و تشویق را هم از آن بغایت رسانیدند و بخصوص بنی عباس که خلفا و سلاطین عظیم الشان بودند و هارون الرشید خود طالب فصاحت و بلاغت بود و تقویت هم نمود از علوم یونانیان و علاوه در آن زمان و اهل حتی تا اواسط تاریخ اسلام سوای خلفای بنی عباس سلاطین اسلامیان در هر جا که بودند در ایران و ترکستان و افغانستان و ممالک دیگر حتی اسپین همه خود صاحب دانش و دانش دوست مشتوق دانش بودند — بخصوص عروضی سمرقندی کتابی نوشته است موسوم بچهار مقاله در آن مبالغه کرده است که چهار صنف از خلق را همواره باید سلاطین در درگاه خود نگاه دارند طبیب و شاعر [illegible] در دربار سلاطین آن زمان این چهار [illegible] منجم و [illegible]

[illegible] عروضی در شرح [illegible]

بزرگان هر یک ازین چهار سلسله چیزی نوشته و نیز عزت و حرمتی که ایشان را در نزد سلاطین بوده خصوصاً دبیران عالیشان را بیان نموده — و اگر ما ملاحظه کنیم در کتب تواریخ و شرح حال بزرگانی که از اهل اسلام چیزی و اثاری از ایشان بوده و مانده می‌بینیم که غالباً بلکه تمام قبل از فتنهٔ چنگیز خان بوده اند و چون آن حیوان سبع طبیعت در جهان وجود یافت علم و دانش عرب و عجم معدوم گشت — پس ازین دیگر گاهی علم و دانش درمیان عرب و عجم بآن پایه و مایه نرسید و هر که آمد و هر کتبی که باقی ماند بان پایه و مایه نبود و پیوسته رو به تنزل نهاد تا امروز که بکلّی معدوم هست و نامی هم از آن اشخاص و از آن علوم باقی نیست گویا که گاهی وجود نداشته اند —

(سوم) این بود که علوم یونانیان در زبان عرب ترجمه شد بواسطهٔ قرب جوار ممالک شان و در آن زمان استیلای اسلام و تباهی ممالک یونان و روم نیز موجب گشت که این علوم برین منوال در لغت عرب بماند و باعث شهرت زبان عربی و نیز تقویت و ترویج دیگر ملل آن زبان علوم گردد — ولیکن اراده ما نیست که چیزی هم از کمّیه کیف علم و دانش مسلمانان بیان کنیم که ترقی آنها معلوم شود که تا بچه حد و اندازه بوده و اگر احیاناً درجه خاصی معین کنیم بی علم ظاهر گردد که علم درمیان مسلمانان هیچ چند از آن درجه نبوده باید دانست که هر چند مسلمانان در علم و ادب باوج کمال رسیدند در زمان و نوبت خود و تا سالهای دراز علم و ادب از ایشان در روی زمین منتشر و مشهور بود مع ذالک علم و ادب آنها ناکامل و ناتمام بود —

امّا علم

در اینجا ما علوم را تماماً منقسم میکنیم بر سه قسم هر چه باشد

(١) علم دین — (٢) علم ادب — (٣) علم حکمت —

(الف) علم دین — چون دین اسلام در میان عرب پیدا شد و دریافت
معانی و مطالب قرآن و احادیث و اخبار را بغایت مشکل دانستند چنانچه قرآن را یکی از جمله
معجزات باهره پیغمبر خود فهمیدند بجهت فصاحت و بلاغتیکه آنرا بود و همچنین احادیث و اخبار را او
ابتدای دین داری هم بود لهذا کمال جد و جهد را نمودند در تحصیل و نیز در تکمیل آن و در واقع چندانکه
در علم دین مردم زحمت کشیدند و کتب نوشتند و آنرا سرمایهٔ فلاح دنیا و آخرت خود دانستند در
هیچ رشتهٔ دیگر علوم چندان محنت نکردند و سعی ننمودند بلکه هیچ علمی را در جنب علم دین علم نشمردند
که تاکنون هم بیشتر در آن محنت میکنند و حتی آنکه ابداً نامی از دیگر علوم نمانده است در میان مسلمانان
و علم دین هم پیروی آن [illegible] نقص کار بود و اگرچه میان شریعتمندان [illegible] معذور [illegible] عرضه میکنند
یکی آنکه چون مسلمانان فرق مختلفه شدند بخصوص شیعه و سنی بتعصب و حماقت و عداوت اصول دین
[illegible] ساختند و همه را مخالفت از یکدیگر نمودند و کتابهای عربی نوشتند همه غیر مهذب و خلاف —
دیگر آنکه اکثر و اغلب علمای ما دنیادار بودند و علم دین و شریعت را مایه و اسباب دنیاداری و زور و
استبدادی خود و بلکه فریب دادن خلق قرار دادند و ابداً خلق را بتهذیب و اخلاق حمیده امر ننمودند و
آنچه که در قرآن نوشته بود و در حدیث رسیده بود آن قسمت را بخلق آموختند که امر بنماز و روزه
و زکوة و خمس و ازین قبیل چیزها بود که در آنها سود خودشان متصور بود و هم خلق در توهم میماندند
و هنر را بایشان میدادند و تاکنون هم علمای ما آنچه دانسته و میدانند نماز و روزه است و تمام عمر خود
را صرف میکنند در نوشتن کتابیکه بیش از چهار ورق نیست و در طهارت است و نماز و میگویند که
از خلق خواه مجتهد باشند باید مقلد باشند (یعنی قلادهٔ اطاعت ما را در گردن داشته باشند)
و تحصیل سایر علوم را تماماً از خلق ممنوع میدارند خواه مفید و خواه غیر مفید و هیچ چه مفید هم نمیدانند
ولی ما امیدواریم که این فقرهٔ فوق را بچیز دیگری حمل نکنند زیرا که مقصود ما دیگر است و بسیار
و ایشان و فکر و تعمق بسیاری در کار دارد —

(ب) علم ادب — ابتدا ما نوشتیم «علم ادب» و پس از آن هم نوشته «علم ادبا»

[illegible] خدمت است آنچه نسبت دارد بمعاشرت خلق بایکدیگر و از علم ادب مقصود ما

آن نیست [illegible] "ادب" وصاحبان آن علم را میگویند "ادیب"

این ادب مشتمل است بر چند علم (که دوازده هستند در عدد) مانند صرف و نحو و معانی

و بیان و لغت و شعر و تاریخ وغیره — در این رشته و شعبهٔ علم جمع کثیری محنت کردند و خود را

نمایان بخشیدند زیرا که این فرقه غالب بوده و مقصد چنین سلاطین و بزرگان بودند و سلاطین عرب

و عجم و ترک بی نهایت خوش بودند از شعر و تاریخ و فصاحت و بلاغت و نشا و شعرا و مورخین و فصحا

و بلغا را بی نهایت احترام و اعزاز میکردند و نعمت می‌بخشیدند چنانچه در نظم و نثر عربی اول و فارسی

پس از آن تاکنون مشهور و معروف فوق اند از حیثیت شیرینی و فصاحت و بلاغت و لطف و

ملاحت و همه عالم مقر اند بر این معنی و شعرا و فصحا و بلغای عرب و عجم پایهٔ سخن را بجائی گذاشتند که

هیچ قومی تا آن پایه نرسید حتی که سایر اهل عالم تقلید از عرب و عجم نمودند و هنوز مینمایند

ولیکن در این رشته علم یک نقص کلی بود و آن این بود که گاهی در میان عرب و عجم تاریخ کامل و

معتبری یافت نشد و احدی ننوشت و تا امروز هم نیست —

(ت) علم حکمت — علم حکمت در میان عرب و عجم اگرچه بر عجم

[illegible] به اقصی الغایة رسیده بود و در واقع آن زمان علم حکمت نیز چون سایر علوم منحصر

بود بعرب و عجم و سایر اهل عالم از عرب و عجم می آموختند مگر گاهی باین پایه و کمال نرسیده بود

که امروز رسیده است در میان اهل فرنگ یعنی نصارا — از علم حکمت مراد ما آن علومی است

که سوای آنهاست که قبل ازین نوشتیم و بیان کردیم و این رشتهٔ علم هر چه بود در آن زمانها

هیچ نکه همیشه، برسه قسم و حالت بود — تحصیل بعضی از آنها را واجب میدانستند تحصیل

بعضی را لازم و تحصیل بعضی را حرام — علمیکه واجب بود تحصیل آن فقط طب بود که ثانی و

ثالث علوم دینیه هستند چنانچه میگفتند العلم علمان علم الادیان و علم الابدان

بعضی دیگر مثل هیئت و ریاضی و حساب و هندسه را لازم میدانستند تحصیل آنها را و بی

ولی علم حکمت وبخصوص حکمت الهی را حرام میدانستند ـــ

بجمله تحصیل این علوم خواه واجب خواه لازم وخواه حرام گاهی بکمال نرسیده وتکمیل آنها ممکن نبود وگاهی هم فایده نبخشید یعنی هر چند که کم وزیاد دنبال فقه وبعضی از آنها را تا بیک اندازه بکمال رسانیدند مثل طب ریاضی وهیات وغیره ولو در تمام ممالک عالم همان ها مروج بود تا سالهای دراز مثل اینکه قانون ابوعلی را حتی در ممالک فرنگ هم میخواندند وبآن عمل میکردند ـــ مع ذالک قانون ابوعلی تا کنون هم در ممالک مشرق جاریست وهمان ادویه که صدها سال قبل از این مستعمل بوده واحدی تجربه نکرده هنوز در استعمال است وهمان امراض وهمان معالجات بر خلق معلوم است امروز که نهصد هزار سال قبل از این معلوم بود وابدا ترقی نکرده چیزی بر آنها نیفزوده واسباب ترقی وآلات امتحان وتجربه این علم بکلی در میان ما معدوم است وگاهی وجود نداشته واز نظر همه می بینند وبر همه ظاهر است که پایه وکمال واسباب ترقی وادویه وامتحان این علم (همچنانکه تمام علوم) در میان نصارا تا بچه اندازه وتا کجا است ـــ احدی از اطبای ما از اندرون جسم الهی نگفته وفقط آنچه معلوم است برانها انهائی است که ظاهر وهویدا است کسانیکه در میان ما مسلمانان دعوی میکنند که بقراط وبوعلی اند ودر علم طب پایه خود را بعرش میگذارند وپای خود را بالعرش میدانند ما می بینیم که چون مریض میشوند رجوع میکنند بدکتران فرنگی وسلاطین ما که صدها حکیم باشی دارند باز معالجه حکیم فرنگی را میکنند ـــ علاوه برانکه علوم ایشان ناکامل بود از طریقه استعمال آنها نیز واقف وآگه نبودند وآنها را نه بروضع وطریقه ودر مقام وقعی آنها استعمال میکردند ـــ مثلا علم نجوم را که مردم ممالک یوروپ یعنی نصارا هزارها چیز از آن دریافته اند وبهزار طریق وفایده استعمال می کنند واز کم وکیف فلک واجرام فلکیه بخوبی علم حاصل کرده [illegible] مسلمانان [illegible] بجه [illegible] دانسته اند که اجرام فلکی را اثریست بر زندگی وانسان [illegible] [illegible] استعمال

[illegible] میکنند (این علم را بجهت [illegible] و [illegible] و [illegible] مسافرت
کردن و نقل مکان نمودن و [illegible] صد هزار
اوقات و صد هزار [illegible] های دیگر کردن — [illegible] تر و تباه تر ساختند
این علم را باختن و دادن آنهمه توهمات [illegible] یعنی این کار را نه جهلا کردند بلکه علمای
جاهل کردند — دعا و تعویذ را نیز شامل [illegible] ساختند به [illegible] و معالجات امراض — هر چند
که دعا در هر حال خوب است ولی حکمت بالغهٔ خداوندی زیرا که هر مرضی دوائی مقرر
کرده و از کلام و احکام خود و رسولش و نیز حکم عقل سلیم معلوم میشود که باید اول زانوی
اشتر را بست و بعد متوکل نشست یعنی اول باید دوا خوردن و بعد دعا کردن — علم نجوم
را باستعمال [illegible] آوردند جادو و سحر و غیب گوئی و تفؤل نیک و بد و دریافت نصیب و
بخت و طالع نیک و بد — اینهمه [illegible] علوم حکمیه در میان ما مسلمانان که هنوز هم
اصول آن از میان رفته ولی فروع آن و توهمات بیجا نه مخروجهٔ آن باقی مانده است
یک بهتر [illegible] —

امّا ادب

باید دانست که لفظ ادب را چند معنی است — اصل معنی لغوی آن
نگاه داشتن حد چیزیست و این معنی بیشتر منسوب است بمعاشرت خلق با یکدیگر و در عرف جزئیست
از اخلاق — مثلاً در مجلس نشستن و برخاستن بمعقولیت و تواضع کردن و سلام نمودن و
حرمت داشتن از بزرگان و سنگین و با وقار بودن و امثال اینها را ادب میگویند — یکی دیگر از
معانیش همان علم ادب است که ذکر کردیم و دیگری تنبیه نمودن و گوشمال دادن و سزا دادن
است طفلی یا شخصی را که حرکت ناپسند کند — ولیکن در واقع مراد از ادب تهذیب و علم اخلاق
است (اگرچه آن معانی دیگر هم همین معنی و عین همین معنی است) — هر چند که اخلاق و
تهذیب را بزرگان [illegible] کرده و مخروج ساخته اند بعضی چیزهای دیگر که بیک لحاظ همه

داخل اخلاق اند و بلحاظ دیگر بعضی داخل اند بعضی داخل نیستند و هر فرقهٔ بزبان و اصطلاح خود چیزی گفته اند — مثلاً بعضی از علما دینداری و بندگی را هم جزئی و اصل اصیل اخلاق شمرده اند و در واقع و در نزد رای ما هم باید چنین باشد — فرقهٔ دیگر شعرا یا عرفا اخلاق را این شمرده اند که "با دوستان مروت با دشمنان مدارا" — مگر ما را هیچ یک ازین دو فریق کار نیست و ما میگوئیم امکان دارد که شخصی بیدین و دهری باشد ولی مهذب باشد و از این حرف مروت و مدارا هم نسبت بدوستان و دشمنان باید حدی باشد —

باالجمله ما شرح نمیدهیم اخلاق و ادب را کما کان ولی بقدر میگوئیم که آدم را باید فرقی باشد با حیوان و آن افتراق را آدمیت گویند و اگر کسی بخواهد مختصر معنی آدمیت را بداند ملاحظه کند در غزلی از سعدی که معنی آدمیت را مجملا بیان کرده

تن آدمی شریف است بجان آدمیت — نه همین لباس عناست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت — حیوان خبر ندارد ز نشان آدمیت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ داند — که همین سخن بگوید بزبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی — که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد — همه عمر زنده باشی بروان آدمیت
حیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت — بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
بنصیحت آدمی شو نه بجوشیدن سعدی — همه از آدمی شنیده است بیان آدمیت

باوجود این مضمون میتوان در وجود و کلام خود سعدی هم چیزی پیدا کرد که خلاف آدمیت بوده و خود ملتفت نبوده [illegible] شد —

اگرچه [illegible] نوشته [illegible] مال
رسیدند ولی بدرستی و تحقیق باید دانست که [illegible] گفتند [illegible] علم

ادب و در بعضی از زمانیکه آنها در اوج کمال بودند اهالی ممالک یورپ که امروز در هر امری از امور دنیاوی
در اوج کمال اند همه بی بهره بودند و بی دانش و موذی و شریر چنانچه خودشان از خود و خلق خدا گریختند و
خانهای از خود و خلق خدا خراب کردند و تباه ساختند — مع ذالک ما باید بگوئیم که گاهی مسلمانان
در تهذیب و ادب ترقی نکردند و با آنکه صاحب علم بودند صاحب تهذیب و ادب نبودند — اعمال و
افعال ایشان همه برخلاف شرایع دین خودشان و اخلاق و ادب خلاف عقل و دانش بود —
ما اصناف خصوصه را منتخب نمیکنیم و افعال خاصه را بیان نمیسازیم از سلطان گرفته تا ادنای خلق و از
عالم تا جاهل ایشان تمام اعمال و افعال برخلاف تهذیب بود و تا کنون هم هست — (خوانندگان این
کتاب باید ما را معذور دارند اگر نوادر را مستثنی نکرده ایم و کالمعدوم شمرده ایم) مثلاً
عدل و نصفت را یکی از اصول اخلاق شمرده اند اگر بنده کمر همت بربندم که تمام سلاطین اسلام را
در هر ملکی که بوده اند یکی یکی فقط ظاهر سازم که هر یک چند خون بیگناه را ریخته است یکی از آنها
از سلف گرفته تا خلف) مستثنی نخواهد بود از فهرست سلاطین ظالم بیرحم غیر عادل —
اول کسیکه مایهٔ علم و دانش و ادب مسلمانان شد هارون رشید بود یا آنکه کسی بود که علم و دانش
و ادب مسلمانان در زمانش بنقطهٔ اوج کمال رسیده بود مع ذلک اگر ما در افعال و اعمال او
ملاحظه کنیم که خلق او را خلیفهٔ خدا و رسول او میدانستند و فقط ملاحظه کنیم از رهگذر ملکداری
نه از رهگذر دینداری می بینیم که وزیر خود جعفر برمکی را کشت که حتی مردم فرنگ در تواریخ
خود نوشته اند — این فقرهٔ ذیل از تاریخی است —

"The memory of the great Khalipha is darned by unjust execution of his faithful wazir, his comrade in all the strange adventures which are recorded in the Arabian Nights, the famous Jafar-el-Barmaky."

یعنی دفتر شرح حال این خلیفهٔ عظیم الشان سیاه است بکشتن او وزیر
باوفای خود جعفر برمکی را که یار غار و همدم غمگسارش بود در همهٔ آفات و قرانات که براو وارد
آمد که در کتاب الف لیلا ثبت است — گیبان یکی از بزرگان مورخین مینویسد "بسیار نادر
است که تاریخ یکی از پادشاهان مشرق را کسی بخواند بدون آنکه سیاه نباشد از گناهان بسیار
عظیمه — خونهائیکه بیدریغ ریخته شده کفاره و تدافی کرده اند آنها را بخیرات و مبرات بیهوده
کم قدر یا بفروتنی های بانمایش" — یعنی خون بیگناه را ریخته اند پس قبر آن مقتول را
زیارت گاه ساخته اند و چراغان کرده و عزاداری نموده اند برای او —

اگر ما از رهگذر دینداری ملاحظه کنیم هارون الرشید امام و فرزند پیغمبر خود
را کشت و بمحتمل بموجب قول گیبان مورخ عمل نمود و حال آنکه گناهی عظیم تر از این نمیشود — پسر او
مامون که از پدر خود هم دانشمندتر بود بلکه حکیمی بود و در زمان او بود که کتب یونانیان را ترجمه
کردند امام رضا را زهر خورانید — مگر نویسندگان و مورخین مسلمانان این اعمال را نه خلاف شرع
خود میدانند و نه ظلم میشمارند بلکه عین عدل و نصفت میدانند جز آنکه پای تعصب درمیان آید
از روی تعصب چیزها نویسند و خورده گیرند — ما می بینیم که در کتب تواریخ ما چنگیز خان و تیمور
را تعریف میکنند و جهانگیر میخوانند و این اشخاص را شجاع و دلیر میگویند و شمشیر زن میدانند از روی
پسندیدگی و اعمال آنها را نیکو میشمارند هر چند که کرورها خلق خدا را کشتند —

این نکته را باید بر خورد و فراموش هم نکرد که هر چند بزرگان بسیاری درمیان
ما مسلمانان کتب اخلاق و تهذیب نوشته اند و متعدد هم مگر هیچیک از آن بزرگان خود خالی از عیب
نبوده اند و هیچیک از کتب آنها نیز خالی از نقص نبوده و نیست — این عیوب و نقایص معلوم و
ظاهر نمیگردد و مرفوع نمیشود تا هنگامیکه مسلمانان تنها یا بسیاری از آنها بخوبی علم نیاموزند و تربیت نشوند
این عیوب خوب است تا هنگامیکه خلق در اینحالت هستند که بالفعل هستند و آن خود میخواهیم قدری از آنها
از طرف این بزرگان که آنها نیز ملاحظهٔ زمان و حالت عمر خود را کرده اند [illegible]

نوشته اند کتب خود را ولی یقین دارم که آنها خود ملتفت نبوده اند و در صورتی هم که ملتفت بوده
اند خیال و عقل آنها چندان وسعت نداشته است که بخوبی مطالب را درک کنند و غث و ثمین حرفهای
را حکما کان نفهمند و امتیاز آرند — ما بسیار دور نمیرویم و کلام را طول نمیدهیم فقط این کلام
سعدی را ملاحظه میکنیم که گفته است « دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز » —
شکی نیست که در زمانیکه دستور قانون انصاف و معدلت نیست و پادشاهان را آن اقتدار و استیلا
است که خون رعیت خود را بریزند ولو اینکه بیگناه باشند وزرای نیک محضر آنها باید دروغ مصلحت
آمیز بگویند — ولی امروز مملکت باید قانون داشته باشد و پادشاه بر بیگناهی خشم نگیرد و مقصر را
بی محاکمه بقتل نرسانند و وزیر هم دروغ نگوید حضرت سعدی هم این عبارات را سرمشق قرار ندهد که پادشاه
باید خشم [illegible] داشته باشد و [illegible] دروغ مصلحت آمیز هم خشم خود را فرو خورد و وزیر نیک محضر هم باید
دروغ بگوید تا خون [illegible] ریخته نشود و [illegible] حقیقت [illegible] دروغ گویند و [illegible]
[illegible] اعتقاد داشته باشد که مصلحت آمیز است — [illegible]
[illegible] است [illegible] سعدی حضرت [illegible] است قال [illegible] هم عظیم الشان
[illegible] « النجاة فی الصدق » چرا مردم باین کلام عمل
نمیکنند — [illegible] مقتضی حالت نهاست و کار را آسان و [illegible]
[illegible] پیروی نمایند [illegible] سعدی [illegible] صدق این کلام اخیر است چه
[illegible] ریخته شود — سعدی از ابوبکر سعد زنگی
تعریف میکند [illegible] شکی نیست که گر تاریخ و شرح حال آن مرد را
[illegible] سعدی هر چند که مرد عالیشانی بوده نمیدانست
[illegible] — از قبیل سعد در عهده هم بشمار رفته و از
[illegible] سعدی [illegible] موجود [illegible] بچشم دیده که گرگ و میش را بر سر یک چشمه آب میخورند
[illegible] و یک قران [illegible] دست شخصی را میبرند

وخلق همه از آنها خوش اند و تعریف میکنند —

بالجمله تمام سلاطین و غیر سلاطین ماضی تا امروز زمان ما غیر مهذب بوده و در این زمان هم غیر مهذب اند و من هیچ الحمد براستی وصف نگویم (هرچند که خود از همه عالم نامهذب تر هستم) که با هر که سلام و علیک کردم و صحبت و آشنائی نمودم او را نامهذب یافتم — شاد [illegible] [illegible] شاه و گدا امیر و وزیر غنی و فقیر مولوی و سید همه دروغ میگویند و گاهی بوعدهٔ خود وفا نمیکنند و ابداً بوعدهٔ آنها ایفا و بقول و اقرار آنها اعتماد و اعتبار نیست — بزرگان عالیشان را [illegible] [illegible] که هزارها دروغ گفته اند و وعده های خلاف کرده اند ولی نام [illegible] در کتاب [illegible] [illegible] هیچ [illegible] نیست — اینها همه بدنشان کلام حضرت سعدی روا [illegible] و [illegible] دروغ و خلاف را [illegible] آمیز میدانند و دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز

مراد از تهذیب غایت [illegible] [illegible] که انسان و مرد نکند آنچه را که اگر حیوان کند ایرادی بران نیست و درجه [illegible] مذموم نباشد ولی اگر انسان و مرد کند در نزد تمام عقلای عالم مذموم است و قبیح — مثلاً مرد آنست که چون وعده میکند با کسی اگر سرش برود خلاف عهد نماید و هرچه برای او وارد آید به خود وفا کند — مرد آنست که اگر سرش برود دروغ نگوید — مرد آنست که [illegible] خلق الله را از آن خلق الله داند و اهل و عیال خود را از آن خود — آنچه برای نفس خود [illegible] [illegible] برای نفس و اهل [illegible] خواهد — مرد آنست که اگر [illegible] [illegible] [illegible] باشد و سالها در از [illegible] بگذرد تفریط در [illegible] روا ندارد و چیزی از [illegible] [illegible] — مرد آنست که اگر نوکر دیگری است با مولای خود هر که باشد و به هر مذهب [illegible] [illegible] [illegible] خیانت [illegible] و نظر بد بعیال او نکند و اگر ضرورت [illegible] [illegible] او جان [illegible] — [illegible] که گر سپاهی و شمشیر زن در میدان شیر باشد در خانه و بازار [illegible] — [illegible] [illegible] گیرد از خصم و چون خصم را در چنگ خود اسیر گرفت [illegible] — [illegible]

در رهائی و آزادی او خطری ببیند در مراعات و مدارای با او و او را حبس کند ولی خون او را بیرحمی
نریزد — اینکه جسم کشته را با آتش بسوزند و سرش را در کوچه و بازار بگردانند و بدروازه یا درختی
آویزند یا گوی چوگان سازند یا در جائی دفن کنند که مردم از آنجا عبور کنند یا جسم او را از قبر بیرون
آرند و با آن اینگونه عمل کنند یا بسوزند و خاکستر آنرا بر باد دهند از نادانی و بلاهت و نامردی
و از کمینگی است ولی در میان ما مسلمانان بسیار از این کارها شده و کرده اند و هنوز می کنند —
اینکه چون بر خصمی دست یافتند پرده نشینان و نوامیس او را اسیر کنند و بعصمت ایشان دست تصرف
برآنها دراز کنند یا آنها را کنیزان خود قرار دهند فعل انسان و مرد مهذب صاحب انصاف و معدلت
و صاحب ایمان نیست ولیکن در میان ما مسلمانان بسیار کردند بلکه همه کردند و هنوز میکنند اگر تنها
از اینهمه گذشته مرد باید با فکر و تدبیر باشد و تا ممکن باشد خون خلق را نریزد بلکه بفکر و تدبیر ملک گیرد
و بفکر و تدبیر ملکها اند و بفکر و تدبیر خلق را مطیع و منقاد خود سازد و بتدبیر خصم خود را مغلوب خود
سازد — هر کسی میتواند شمشیر زند و هر کسی میتواند خون ریخت اگر میدان خالی و طرف مقابل را
دست بسته و بی سلاح ببیند ولی غالباً نامردان چنین کنند و کرده اند — هر چند که مسلمانان تنها
از اعلی گرفته تا ادنی صاحب شمشیر و دلیر و بهادر میدانند و میخوانند کسانیرا که خون بسیاری از
خلق را ریخته و میریزند مگر اینگونه اشخاص صاحبان مروت و انصاف و خرد مردم میدانند و بدترین
و پست ترین خلق خدا میدانند زیرا که اگر کسی بر سر قومی یا قبیله یا جمعی تاخت زد در حالتیکه آنها در خواب باشند
یا بی سلاح یا سر جنگ نداشتند و آنها را بیدریغ از تیغ درگذرانند او را مرد نمیتوان خواند و فعل او مردی نیست
مکرر شنیده شده است که مسلمانان گفته اند انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بخدعه و فریب گرفتند
هر چند که آن خدعه و فریب را ما ممدوح میدانیم و نامش را نهیم تدبیر و حکمت و خردمندی ولی اگر خدعه هم بود خدعه
و جنگ و ملکگیری و ملکداری جایز است بجهت آنکه خون خلق ریخته نشود — فرق جهانگیری مسلمانان
و نصارا (عمده انگریزان) بیشک همین است که مسلمانان مال خلق را گرفتند و خون خلق را ریختند و زنان
و فرزند آنها را تباه روزگار ساختند ولی نصارا فقط مال خلق را گرفتند — این مطلب در اینجا باشد تا ما

درجای خود ذکر کنیم و ظاهر سازیم که چه نعمت عظمائی بود و هست فرمانروائی و حکومت قوم انگریز
در ملک هند و چه فایده ها بخلق این ملک رسانید و پیوسته میرساند و چه کاری کرد انگریز در این ملک برای
رفاه و آسایش و آزادی خلق و برای حفظ و حراست جان و مال و اهل و عیال و دین و مذهب مختلف خلق
که در این روز دو صد و پنجاه میلیان اند در عدد هر چند که مسلمانان نسبت بسایر خلق هند
خیلی ناسپاس استند ولی بنهایت حق ناشناس —

بالجمله اگر نامهذّبین عالم را جمع کنند و مختلف فرق و ملل آنها را با یکدیگر
بسنجند در فقدان تهذیب صدی (۸۰) کس مسلمان خواهد بود و صدی (۲۰) کس سایر ملل — مگر
من بنده دشمن و خصم هم مذهبان خود نیستم بلکه افسوس میخورم بر احوال آنها که آنچه کرده و میکنند همه مایهٔ
عدم ترقّی و باعث بدنامی دین و نقص نام و خوشی و راحت آنها بوده و هست و بهمین جهات و اسباب دنیا
(بلکه آخرت هم) آنها را زندان بوده و دیگران را بهشت هر چند که خود شان بحماقت و نادانی این آفات
و بدبختی ها را بجهات و بواعث دیگر نسبت میدهند و تاویلات دیگر برای آنها میکنند —

باب چهارم

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام مطلقاً ولی مجملاً از این بیان
بوده است که ذکر میشود و تا کنون هم بر همان منوال هست که هزار و دو صد سال قبل از این بود —

امّا وضع سلطنت

تا طلوع نیّر اسلام چند ملک و دولت در روی زمین که هر یک از هزار سال متجاوز صاحب قدرت

بود و هر چند که در آن بین ها واقعاتی هم رخ داد و تخت و تاج در میان رشته و سلسلهٔ دیگری افتاد
بر زمانهای [illegible] در میان همان رشته جاری بود — چون محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
که مؤسس دین اسلام بود از جهان بگذشت مسلمانان بین ترویج آن راست تکلیف قرار دادند برای امور دنیوی و
حب ریاست خود اول کسیکه اساس سلطنتی برپا کرد معاویه بود و بین سلسله بنی امیه که یکی از مورخین فرنگ
نوشته " [illegible] می پوشیدند و در مسجدی می نشستند برای وحشت و
تحیات [illegible] بسیار عظیم الشان بجا می آوردند — ولیکن معاویه همه را تغییر داد و طریق دیگر
پیش گرفت" هشتاد و سال بنی امیه حکومت [illegible] در برابر [illegible] توران و شام و مصر و بسیاری از جاهای
ممالک فرنگ همه را باکمال ظلم و خونریزی — چون دولت قوی و قدیم ایران بدست عربهای جنگی
و [illegible] پامال گشت اول در تحت حکومت بنی امیه و پس از آن در تحت حکومت خلفای بنی عباس
[illegible] و تاریخ هر قسمت [illegible] سلسله بود که پیوسته باهم در جنگ و نزاع بودند
[illegible] مغلوب — مورخ [illegible] می نویسد که چون ضعف و سستی در مرکز خلافت
بغداد بهم رسید [illegible] طبیعت شد [illegible] یک [illegible] آنها در جائی علم بغاوت برافراشت و دم از
[illegible] زد و دعوی [illegible] — [illegible] در سال [illegible] عیسوی شخصی بنام یعقوب لیث
پسر [illegible] در سیستان سر کشی برخاست و بلخ و کابل و فارس را گرفت و هنگامیکه بجانب بغداد روان
[illegible] دور [illegible] مرد" خلاصه سامانیان در خراسان حکومت میراندند دیالمه در فارس و عراق غزنویها
در جای دیگر سلجوقیان در طرف دیگر و اتابکان در طرف دیگر و کان ذالک — و باید دانست که
این فرق مختلفه که در هر گوشهٔ ایران و جاهای دیگر سر برداشتند و سلطان و حکمروا شدند اکثر در ابتدا
[illegible] اصل و نژاد بودند — چنانچه نوشتیم یعقوب لیث پسر [illegible] گری بود و همچنین ابو البویه
ماهی گیری بود و سبکتگین غلام ترکی بود و کان ذالک — چون چنگیز خان قدم بعرصهٔ وجود و ظهور
گذاشت و دوباره طوفان نوحی شد تمام ممالک مسلمانان خراب و تباه گشت و اوضاع اوضاع دیگر
شد — پس تیمور [illegible] آن پس فرقهٔ دیگر آمدند و فرقهٔ دیگری آمدند بر همین منوال تا کنون —

خلاصه هرکه و هرچه بودند سلاطین مسلمانان ما رکاری با اصل و نسب و نژاد و عظمت و شان و شوکت آنها و ایام بی دوام سلطنت آنها نیست بلکه مقصود ما وضع سلطنت و حالت خود شان است — روضة الصفا و حبیب السیر و ناسخ التواریخ و تاریخ وصاف و تواریخ متعدده ما را اگر کسی از ابتدا تا انتها ملاحظه کند سوای رزم و بزم دیگر چیزی در آنها نخواهد یافت در امور ملکرانی — رزم شان همه خون ریختن از بندگان خدا بوده و بزم شان همه فسق و فجور — چیزیکه ما دیده ایم کتابچه ایست که میگویند چنگیز نوشته است در قانون ملکرانی و یک کتاب دیگر هم هست منسوب باکبر بادشاه هند و این هردو بیهوده و بیمعنی اند — چنگیز خان (که هر چند داخل سلاطین اسلام محسوب نیست ولی مسلمانان بسیار تعریف از و میکنند) سیزده میلیان بندگان خدا را کشت از آن معلوم میشود که قانون ملکرانیش چه بوده و اگر دستور العمل اکبر هم کسی ملاحظه کند معلوم میکند که وضع ملکرانی او چه بوده است — سلطنت را بهیچ وجه من الوجوه وضع و اصول نبود پیوسته قتل نفس بود و جدال با یکدیگر و تاخت و تاراج و یغما و گرفتن مال و عیال یکدیگر و اسیر کردن زنان و اطفال هر قوم و قبیله که بر آنها تاخته و بر آنها دست یافته و غلام و کنیز ساختن و فروختن آنها — هیچ ضرورتی ندارد که ما ملاحظه کنیم حالت ملکداری مسلمانان را در آن زمنه امروز که یکهزار و سیصد سال گذشته است از بدو اسلام و تمام خلق عالم ترقی کرده اند هنوز حالت مسلمانان بهمان منوال است و هزار درجه بدتر — جنگ و جدال و تاختن بممالک دیگر و بعضی دیگر از این قبیل کارها امروز معدوم است در میان مسلمانان از خوف توپ و زور و استیلای نصاری لیکن در میان خود شان هنوز ظلم و جفا و بی انصافی و بی انتظامی جاریست — سلاطین هر کرا که بخواهند از اهالی ملک و رعیت خود می کشند و مال هر کرا که بخواهند میبرند و اهل و عیال هر کرا که بخواهند میبرند و بی ناموس میکنند — در هیچ امری از امور سلطنت قانون نیست — مثلاً اگر از مستوفی الممالک ایران بپرسند که آمدنی ملک ایران

و مخارج آن چیست نمی تواند بگوید جز آنکه در اخبار و کتب و نوشتجات مردم یوروپ ملاحظه
کنند زیرا که آنها بخوبی دریافت میکنند و آگهی دارند — آمدنی ممالک مسلمانان گاهی از
فزایش دادن حاصل ملک و پیدایش زمین و جبال و انهار و معادن و تجارت ملک و
دیگر طرق از این قبیل نبوده که هم خزینهٔ پادشاه را پر کنند و هم ملک را آباد و خلق را
خوش سازد بلکه هر چه رعیت محنت کرده در کیسهٔ خزینهٔ سلطان رفته چنانچه ما در زمان
خود بچشم خود دیده و می بینیم — اگر بگویند که خزینهٔ فلان سلطان مملو از زر
و جواهر بوده چون ما تامل می کنیم می بینیم که بر گروهی از خلق ملک خود یا دیگری تاخت آورده
و جمعی را کشته و مال شان را تاراج کرده آورده و خزینهٔ خود را مملو ساخته بوده است
در این زمانهای اخیر یعنی از دو صد بلکه از صد سال قبل از این آنچه مسلمانان مزید کرده
اند بر امور ملکرانی و ترقی خود (که در واقع هیچ نیست) همه از ممالک یوروپ و نصارا
و تقلید از نصارا بوده است — هر دهقانی امروز در ایران یک سماور دارد در
خانهٔ خود و هر فعلهٔ چند پارچهٔ چینی و اسباب چراغ دارد در خانهٔ خود — هر کله پزی
یک ساعت در بغل دارد و زنجیر آنرا انداخته و هر خربوزه فروشی یک لباس طرح تازه پوشیده
ود بیند علاوه بر اینها هر آتش پزی یک گاری هم دارد — توپ تفنگ و نظام
سپاه بلکه سرداران لشکر و تلگراف و گاری آتشی و هر چه که هست مسلمانان را و دارند و اسباب
خوشی و آسایش و جلال آنهاست همه از اهل یوروپ و تقلید اهل یوروپ است و الا
خود هیچ نداشته اند گاهی و ندارند امروز هم — در آن ممالکی از مسلمانان که
زور و استیلای اهل یوروپ بیش است یا باج گذارند آنها را یا عهد و پیمانی کرده اند با
آنها یا با واسطهٔ دیگری بستگی بهم رسانیده اند با آنها قدری از قوانین آنها نیز اخذ
کرده اند یا آنکه نصارا آنها را مجبور کرده اند بنحوی یا بواسطهٔ بند و بست و عهد و پیمان
آنها با ایشان داشته اند که زیاده روی نکنند بخلق خدا مثل اینکه اهل افریقه را بزر میخریدند

وآنچه از جفا وجور بود بر آشکار و امید اشتند اکنون زور و استیلای نصارا کار را بجائی رسانیده که غالباً جرات نمی کنند برملا این کار را بکنند ولی در خفیه میکنند۔ سالهاے دراز ترکمانان ایرانیان را برده و فروختند ولیکن روسیان ترکمانان را ذلیل کردند و ایرانیان را آزاد ساختند۔

غرض آنچه بنده در این عمر قلیل خود دیده و شنیده ام در ملک واز ملک خود واز ممالک عثمانی و مصر و افغانستان و ترکستان وغیره شنیده ام و اکنون پیوسته و همه روزه در ملک نظام می بینم کافی است که مشتی نمونه خرمنی باشد من و همه هم مذهبان مرا — مسلمانان از ریاست داری و ملک رانی چیزی که میدانسته و میدانند این بوده و هست که باید لشکری نگاهداشت برای تاخت وتاراج (اگر امروز هم ممکن باشد) ولیکن بی اسباب و بی سلاح و بی مواجب و در این زمان که تقلید از دیگران میکنند چند توپ زنگ خورده و تفنگ بی سرب و باروت که ضرورتے هم ها هم نمیرساند چرا که مسلمانان جنگ نمیکنند و اگر جنگ هم بکنند شکست میخورند — سپاه ایران برای آنند که اگر جنگ جیده و نعمتی شود تحمیل وجود شان ضرورتے بهم رسانند و الا کار دیگر نمیتوانند کرد و همه بیکار اند و سپاه حیدرآباد دکن اگرچه بقدر نیم سپاه انگریز اند در هند ولیکن هیچ کارے از آنها نمی آید جز آنکه در کوچه و بازار شهر و ملک خود بلوا کنند و شب و روز سست و املیده باشند — این است حالت مسلمانان در تمام ملک عالم و بحث بر همه میرود۔

اما حالت سلاطین

حالت سلاطین اسلام این بود (و هست تا اکنون) که آنچه از جمود و

و بیگانه بزور می گرفتند یا به یغما و تاراج از ممالک دیگران به چنگ می آوردند همه را صرف می کردند در اسباب شکوه و جلال ظاهری خود مثل تخت و تاج و غلامان و کنیزکان و خواجه های متعدده و نگاه داشتن زنان بحساب و دادن به مطربان و رقاص و خرج در بزم و نشاط و امثال ذالک —

یکی از اسباب جلال و مایهٔ نام نیک ایشان این بود که شعرای متعدده را در نزد خود نگاه دارند که پیوسته تعریف از معدلت ایشان کنند و حال آنکه همه جابر و ظالم بودند و نیز از سخاوت و جود و کرم ایشان تمجید نمایند که زریکه به ظلم و جور از خلق و فقرا می گرفتند همه را به شاعر و مطرب میدادند و به بسیارے از فساق و فجار و با اینکه برای ظاهرداری و ریا جمع کثیرے را از مطبخ خود غذا میدادند که بخورند و بیکار و بیعار و بے شغل بگردند و بزعم خود شان دعاگو باشند — منجمین متعدده میگذاشتند برای کارهای بیهوده که میکردند که ابداً فایده نداشت خلق و ملک ایشان را مثلاً بگویند کدام وقت نیک است که سلطان از حرم قدم بیرون نهد یا به شکار رود یا بقدان و بهمدان کار مشغول شود یا اینکه بتاخت و تاراج برود و امثال این اعمال بیهوده — و از آنطرف بسا بود که کارهای اہمّه عظیمه ملک غالباً معطل و معوق بود چرا که ساعت نیک یافت نمیشد که جاری دارند آنها را و اگر خصمے داخل ملک و حصار قلعه یا خانهٔ شان میشد منجم اجازه نمیداد که بدفع او بکوشند —

دربار سلاطین اسلام همواره پر بوده (و امروز بلکه تا قیامت هم هست) از مردمان متملق چاپلوس و درویش و مسخره و فقیر و پیر و مرشد و بذله گو و زنان رقاصه مطرب و قوال و دیگر بند ستایان بوده حتی کاغذ ها هواکن و کبوتر پران و خروس باز و بسیارے از این قبیل اشخاص دیگر — اکثری از آنها بلکه همه را وصد ها صد ها تنخواه بود و از تنخواه ها بود و اند و عمال زنانه هم بجا می آورده اند —

در ممالک عرب و عجم و ترک وغیره غالب این زنان حبشیه و ترکیه بوده اند و در ملک هند از مختلف
ذاتها و غالباً ذاتهای دون و کمین و همه بی عقد و نکاح و بر خلاف شرع خدا و رسول — غالب
شاهزادگان و امیرزادگان مسلمانان کنیززاده بوده اند و خصوصاً در ملک هند که همه سیه چرده
اند و چون کسی جویا شود از رنگ چهرهٔ امیرزادهٔ مردم در جواب میگویند که مادر این فاحشه یا
رقاصه یا درنی بوده — ولیکن این چیزها ابداً در میان ما مسلمانان عیب و قباحت ندارد
و هیچ وجه سلاطین و امرای ما گاهی خیال نکرده اند که همخوابه و کفو آنها باید از خاندان سلاطین و
امرا باشند — پادشاه اخیر لکهنو شنیده می شود که لباس زنانه در بر میکرده و با
زنان خود یا دیگر فواحش رقص میکرده و لکها کبوتر داشته و کبوتر بازی و خروس بازی میکرده
و تا کنون هم که در چنگ انگریزان گرفتار است عادات قدیم خود را از کف نداده و ظاهر
ساخته است که در میان سلاطین اسلام غیرت و شرم و حیا بسیار نادر است — اگر اینها
راست باشد کمال بیشرمی و بیحیائی است و خلاف شرع و عقل و آدمیت و ملکرانی — قباحت
این چیزها بکسانی معلوم میشود که معتاد باین رسوم و عادات نباشند — در تاریخی دیدم که
شخص انگریزی نوشته است فقره را که ترجمه اش اینست "این پادشاه (یعنی واجد علیشاه)
امور سلطنت خود را مختل گذاشته با سارنگی نوازان و زنان رقاصه و مخنثین یا خواجگان بسر میبرد"
در هیچ تاریخی و کتابی دیده نشده است که یکی از سلاطین اسلام را مجلس مشورت و کونسلی بوده باشد
و اگر بوده اجزای مجلس همین اشخاص بوده اند که مشاور و مصاحب واجد علیشاه بوده اند —
عوام الناس میگویند که پادشاهان را خدا عقل چهل مرد داده شکی نیست که پادشاهان یورپ یعنی
نصارا چنین هستند مگر سلاطین اسلام غالباً عقل چهل طفل یا یک پیرزن را هم نداشته اند و ندارند —
احتمال کلی میرود که سلاطین اسلام خود عقل خود را با چهل کس از خلق برابر دانسته اند و همین پندار
بوده که بدون مشورت با دیگران هر چه از ظلم و اعمال قبیحه را که خواستند کردند و کسی از آنها
پرسش نکرد — احدی از سلاطین اسلام گاهی خیال نکرد که سلطنت باید چون عمارتی باشد که

روزکاران بماند و برای دیگران نه آنکه چون خرگاهی چهار روزه برای مسافری که چون کوچ کرد از آن منزل آن خرگاه را هم بر هم زنند و بهر حال چون سلطنت را پایه و بنیانی نبود باید چیزی متزلزل شد و هیچ سلطنتی از مسلمانان نبود که چندی را دوام کند —

باب پنجم

در حالت مردم ایران و سلاطین ایران

اوّل — از حالت مردم ایران — حالت مردم ایران بعینه حالت سایر اهل مشرق و دیگر مسلمانان عالم است — مگر صفاتیکه خاصهٔ آنهاست اینها ست — اهل ایران مردمانی هستند — بیشتر بیدمشاقوت و خودپسند و دروغگو و متعصب بیجا — شرارت آنها منحصر است بخود و نشاید در زمین خود شان تجاوز نمیکنند — یکدیگر را میکشند فتنه و آشوب در مملکت خود بر پا میکنند ولی اگر دشمنی از خارج آید از دفع آن عاجز استند — نفاق آنها اینست که اهل شهری با اهل شهری دشمن خون آشام اند و همواره در هر جا که دو کس از اهل دو شهر باشند حکما بجنگ و جدال می افتند و سخنان بد بیکدیگر میگویند و غیبت از یکدیگر میکنند — خودپسندیشان اینست که همیشه از خود و هنر خود تعریف میکنند و حال آنکه هیچ هنری ندارند و هیچ کاری در عالم نمیتوانند کرد — تعصب بیجا شان اینست که اگر فی المثل پادشاه اینها که مسلمان است نصف ملک خود را قتل و غارت کند خوش هستند که مسلمان است و مسلمان چنین کرده و همیشه تعریفها از او میکنند — پادشاه خود را فقط ظل الله میدانند در تمام روی زمین و علمای آنها هر چه میکنند خاک پای آنها را بچشم میکشند و هر قوم و هر ملت دیگر را دشمن جان و مال اند دشمن قانون اند و عدل و انصاف — از ظلم خوش اند و تابع ظلم اند — اگر کسی از

ظلم پادشاه و حکومت و عمال علمای آنها سخنی بگوید میخواهند او را بکشند و خود تعریف و تمجید مینمایند — ولیکن این فقرهٔ اخیر همیشه نیست و این خصال حمیده که در واقع حمیده است هموار در وجود آنها نیست که اگر باشد بینهایت محمود است بلکه در مقامات خاص است و آن مقامات کی و کجاست در زمانی و مقامی است که شخصی از صفات و خصال و کارها و رسوم و قوانین و انصاف و مروت و تدبیر ملکرانی و سیاست و علم و دانش و سپاه و قوت و استیلای قوم دیگری سخن براند یعنی نصارا مطلقاً و انگریزان خصوصاً و الا همواره خود بد میگویند از ظلم و جفای پادشاه و حکومت و اینهم یک نوع تعصب است در مردم ایران لیکن تعصبی است که آنها را تا قیامت ذلیل دارد و لمی فهمند — آن شخصی را که چنین سخنان میگوید کافر و مرتد میگویند و میدانند ولیکن نتیجهٔ این بیدانشی و حماقت همین است که این بیچارگان گاهی روی نیکی و ترقی را ندیده و نخواهند دید — پادشاه و حکومت و وابستگان حکومت همه دشمن علما هستند و علما همه دشمن آنها هستند و آنها را ظالم و غاصب حقوق خود میدانند و میگویند که سلطنت حق ماست — و غرض نیست که ابداً از عدل و انصاف و قانون و بعبارهٔ اخری راحت و آسایش و آزادی خبری ندارند و از بودن و نبودن آن پروائی نمیکنند و طالب آسایش نیستند و قیدی بنظم و نسق و امنیت ملک ندارند بلکه عدل و انصاف و قانون و نظم و نسق مکروه طبع آنهاست — بعضی ازین صفات مذکوره در وجود تمام خلق ایران هست و بعضی دیگر در وجود معدودی نیست —

دوم — اما حالت سلاطین ایران — باید دانست که هرچند سلاطین اسلامی که در ایران فرمانروائی کردند در هرگونه صفات و خصالی مثل سلاطین اسلام ها هم بودند همه ظالم و همه متجاوز بر جان و مال رعیت خود مگر ما باید بدرستی و راستی بگوئیم که هرچه رو بزمان ما گذشتند بدتر شدند و هذا ما بالفعل قناعت میکنیم بشرح حال این خاندانیکه اکنون در ایران فرمانروا هستند — امکان ندارد که ما حرف حق را نگوئیم

ونویسیم و بنابراین متوقع هستیم که اگر مردم ایران دانستند و درک نمودند سخن و مطلب ما را که ملک نباید هرج و مرج باشد و خلق ملک نباید بنده و اسیر باشند بدست پادشاه و حکومت و بزرگان و زیر دستان خود و شاه و بزرگان ایران را آن انصاف قلبی باشد که خود بصرافت فطرت و انصاف دهند که رعیت ملک نباید عبد باشند زیرا که کرور ها نقصان درین است و بوسطه همین است که گاهی ملک و خلق ایران ترقی نمیکنند و همواره از دیگران یعنی طوایف خارجه افش پس میخورند شکر ما را بجا آرند و امتنان داشته باشند از ما و سخت دست و تلخ و ترش ما و سخن ما بر مذاق آنها تلخ و ناگوار آید و مکروه طبع آنها باشد هرچه میخواهند بکنند ما را خوفی از کسی نیست —

ما نخواهیم که صاحب ناسخ التواریخ و دیگر کسانیکه درین عهد تاریخ نوشته اند شرح حال این خاندان را چگونه نوشته اند و اتفاق نیفتاده است که ما در تواریخ آنها ملاحظه کنیم ما نمیدانیم که میرزا حیرت ترجمه تاریخ ملکم را چنانچه بوده نوشته یا چیزی کم و زیاد کرده است از روی خوف یا از روی تملق و لیکن ما بعضی از فقرات تاریخ ملکم و دیگر مورخین انگریز را ترجمه مینویسیم که قوت قول ما باشد — در رفتار آقا محمد خان نسبت به لطفعلیخان نه که همه خلق ایران میدانند و در طفولیت از پیر زنان می شنیدیم سر جان ملکم عبارتی مینویسد که ترجمه آن نسبت است "خال سیاهی بر اوراق تاریخ خواهد ماند اگر رفتار آقا محمد خان نسبت به فتحعلیخان تکرار شود (یعنی درج تاریخ شود) رفتار بهیمه آسای آن حیوان طبیعت نسبت بآن جوان چندان قبیح است که بیان آن تزلزل در وجود انسان می اندازد و خوانندگان این تاریخ بنفرت و سرکشی برسند از اعمالی که بدی اولاد آدم را سیاه کرد — (مگر ملکم نمیدانسته است که هزارها لکها بار از این قبیل کارها شده است چه در ایران و چه در جاهای دیگر از ممالک مسلمانان مگر مسلمانان فتحنامه ها نمی کنند با چگونه چیزها خصوصا از ملک) — مورخ دیگری در همین مقام مینویسد "تمام بستگان و وابستگان لطفعلی خان را آقا محمد خان حکم نمود

که از دم تیغ درگذرانند و آن فاتح بدفعال بانیان اساس نهاد سلطنت خاندان قاجار را بخت خون نجبا و شرفای ایران بود زیرا که قاجارها از نژاد ترک هستند و نه ایرانی الاصل بودند و هیچ شکی نیست که ملک ایران گاهی معموریت و ترقی بخود ندید در تحت فرمانروائی این خاندان حالیکه در آن فرمانروا هستند —

وقتیکه آقا محمد خان داخل کرمان شد حکم نمود که بیست هزار کس از ساکنان این شهر را از زیر تیغ بیدریغ درگذرانند و هفتاد هزار چشم را از آنها برکنند — پس چون چشمهای مردم را نزد او جمع کردند با سر شمشیر خود شمرد و روی خود بجانب وزیر خود کرده گفت «اگر یکی ازین عدد کم بود چشمهای ترا بر آن مزید میکردم تا عدد آن درست و برابر آید» — آقا محمد خان نه تنها دشمنان خود را کشت بلکه اقربای خود را نیز کشت —

اول کاری که فتحعلی شاه کرد پس از آنکه به تخت نشست این بود که عموی خود صادق خان را کشت — پس از آن حاجی ابراهیم خان را کشت که موجب آنهمه ظلم آقا محمد خان بود و باعث تخت نشینی او شده بود — چشمانش را برآورد و زبانش را از قفا بیرون کشید و پسران و برادرانش را نیز باو ملحق ساخت — سراسر اعمال و کارهای این بادشاه را در تواریخ ایران میتوان یافت که نویسندگان آنها بان تلخی ننوشته اند که بنده می نویسم بلکه بسیار تعریف و تمجید هم میکنند — سیصد زن داشت و در ناسخ التواریخ نوشته که در حین مرگش دوازده هزار اولاد از و مانده بود بقدر اولاد حضرت آدم — در عهد این پادشاه یعنی خاقان مغفور بود که یک حصهٔ عظیم ایران بدست روسیان فتاد و تا قیامت ایرانیان را ذلیل و کفش خوار روسیان ساخت —

محمد شاه منفور هزار مرتبه ضعیف تر و سست تر بود و عقل و معتقد مملکت رانی و وزیرش دشت ملا و درویش بود و در واقع سفیه و مثنا رالیه مرید و وزیرش و در ...

چون حاجی میرزا آقاسی ترک بود ترکان راز ورو استیلا بنهایت شد و آنچه خواستند
کردند با ایرانیان بیچاره —

بهتر اینست که ما بیائیم بعهد خود ما و آنچه را که ما خود بچشم دیده ایم
بیان نمائیم — چون این پادشاه موجود ناصر الدین بر تخت نشست آنچه بنده خود بخاطر دارم اینست
که سربازی با یکی از نوکران امام جمعه اصفهان نزاع کرد بر سر زنی و بنتیجه آن هزارها خون ریخته
شد که من تفصیل نمیدانم — پس ناصر الدین باصفهان آمد جمعی را کشت که من بخوبی میدانم
که شخصی را خواستند بگیرند بکشند او فرار کرد یا مخفی شد و برادر بیگناه او را گرفته کشتند — پس
[illegible] یاغی شد و شهر [illegible] گرفتند برادرش کشتند و مایملک او را تماماً غارت کردند
پس آمد حکایت بابیها که مذهب جدیدی را اساس نهادند در ایران — سی چهل هزار
بلکه بیشتر [illegible] کشتند و هر کرا که تهمت زدند یا بشوخی گفتند بابی است سر از تن جدا
[illegible] کردند و بهمین اوقات من شنیده ام که چند سید را در اصفهان کشتند که
[illegible] — مورخ انگریزی نکته خوبی گرفته است که چون ملاهای
متعددی بمذهب سید علی محمد باب [illegible] شدند از این معلوم میشود که تا بچه اندازه اسلام
سد و سست است مگر آن انگریز نمیداند که اساس اسلام سست نیست بلکه ما
امید [illegible] نقایص [illegible] معایب مورد ممالک مسلمانان چیست و کجاست و آنچه رهگذر است
پس از این آمد قتل امیر نظام که همه مردم فرنگ تعریف کرده و میکنند
از توانائی و استعداد و قابلیت او و از آن طرف افسوس میخورند از قتل او و نوشته اند که در این
ازمنه اخیره هیچ وزیری بعقل و کفایت او در ایران نیامده بود — اگر اهل ملک ما را ناخوش
[illegible] نباشد [illegible] ما را خاطر رنجیده نگردد ما فقره را از تاریخ انگریزی ترجمه میکنیم
[illegible] — فقره مذکور اینست " در سال ۱۸۵۱ عیسوی امیر النظام یکی
از توانا ترین [illegible] که در ایران برخاستند در این ازمنه اواخر (مقصود از بدو اسلام

است) مورد قهر و کم التفاتی پادشاه خود گشت و بنامردی بقتل رسید — شاه ایران را

براقتدار وزیر مذکور رشک آمد و ارکین دولتش را مکرده طمع واقع گشت بجهت رسیدن بی

که او را بود و سعی و کوششیکه داشت در کفایت خرجی — در ماه نومبر سال (۱۸۵۱) او را

معزول ساختند و چون قیدی بکاشانش فرستادند — زن جوان او که خواهر شاه بود

و در آنوقت هفده ساله بود و بسیار خوبصورت مبالغه نمود که همراه شوهر معزولش روان

شود و برفتار نیک عالی همتانه خود ظاهر ساخت که محبت واقعی در میان زنان ایران

هم وجود دارد — امیر نظام چند ماهی مقید بود و دران مدت همواره زوجه اش ماکول

و مشروب او را امتحان میکرد که مبادا زهر در آنها آمیخته باشند — در روز ۹ جنوری سال

۱۸۵۲ شاه فراش باشی خود را فرستاد با جمعی از قاتلین که بقتل رسانند آن مردی را

که ورا بر تخت سلطنت نشانده بود — این کار را شاه بحیله و خدعه نمود زیرا که قاتلین

مذکوره را آموخت که آن شاهزاده خانم را بگویند که شوهر تو آزاد است که برود مجاور شود در

کربلا و لهذا اجازت دارد که از حرم بیرون آید و بحمام برود — باستماع این خبر خوش

امیر نظام بیچاره حرم زوجه خود را رها کرده بیرون شد و آن شاهزاده خانم دیگر او را زنده ندید

هر چند که مقاومت سختی نمود ولی آخر الامر مغلوب شد و فراشباشی با همراهیان قبیح اعمال خود

او را کشتند — تمام طهران بزلزله و آشوب درافتاد ازین عمل قبیح و قبایح اعمال

وزیر مذکور همه فراموش گشت از خاطر خلق حالکونی که توانائی و خردمندی و وطن دوستی

و خیرخواهی او از ملک ایران از خاطرها محو گشت"

پس از اینها واقع شد جنگ ایرانی و انگلیش که هامی نویسد ایرانیان

شکست خوردند چرا که ملک مطیع ایشان است — صدر اعظم را وقتی میگفت [illegible]

غنیمت انشاءالله چه [illegible] میدادند و لی وقتی دیگر خاک یکسان شد — آنگاه [illegible]

بفتح بسیار عظیمی که ایرانیان نمودند در هرات بخشش سرداری شاهزاده حمزه میرزا که [illegible]

هزار نفس و سی توپ را بدست ترکمانان واگذاشتند و در صحرا پراگنده شدند بقیة السیف
آنها — پس از آن هنگامیکه مردم از گرسنگی گوشت سگ و خر و یکدیگر را میخوردند و نیمی از آنها
از قحطی هلاک شدند شاه ایران بکربلا مشرف شد که در مضان استجابت دعا دفع و رفع آن
بلا را که مردم ایران سزاوار آن بودند از خدا طلب کند بدعا و زر خلعت بسیار بکلیددار و
هفت خوار بسیاری داد که عیتش تعریف از او کنند و مفاخرت نمایند و حال آنکه بشهید کربلا
قسم است که عدل و نصفت بنسبت خلق خدا و آسایش و آرامش آنها از حج خانهٔ خدا و زیارت
ائمهٔ هدی صد هزار بار بهتر است — پس بممالک فرنگ تشریف برد و در انجا نیز زر بسیاری
تلف فرمود و مکانات قشنگ و زنان شوخ و شنگ بسیاری را ملاحظه فرمود و در مرجعت
کتابی نوشت که بنهایت عوام الناس عیت او را مفید است و مایهٔ ترقی ولیکن پس از همه چه شد
ما که دوریم و از نتایج آن ملک و آن خلق بکنار عوام بازار و اسپ فروش و قاطرچی و قصاب
و طبیعه دوری ما از ایران می آیند بسیار تعریف میکنند که خوب شده است ایران در زمان ما
اکنون که بنده این کتاب را مرة ثالث مینویسم برابر یکماه است (یعنی ۵ ج ۱ از سال
۱۳۰۲ هجری و ۱۹ فبروری ۱۸۸۵ عیسوی) که در بمبئی گزت دیده شد که مردی در
اصفهان ظرفی از سربازی دزدیده بود بقیمت هفت قران هر دو دست او را بریدند
اینست نتیجهٔ مسافرت شاه ایران بممالک فرنگ — ما که دیگر بملک ایران نخواهیم رفت
تا هنگامیکه برای هفت قران دو دست میبرند و بهر آبیاری گوش بقناره میزنند ولیکن
خدا بفریاد رسد دیگر هموطنان ما را — مگر بعضی از هموطنان ما هستند که بهمین جهات و بعضی
بجهات دیگر بایران نمیروند و همه نان خود را من میدانم که چگونه و از چه رهگذر حلال پیدا
میکنند و اینها هنوز حمایت میکنند و تعصب بخرج میدهند که نمی توانند سخن صدق را
بشنوند و اگر ملک آزادی و انگلیس نباشد قایل این سخنان را میکشند و نمیدانند که آنجا را
آنجا این سخنان را [illegible] جاست که این [illegible] و برمی آید دگاهی نخواهند فهمید بلکه

بزرگان وخردمندان آنها نخواهند فهمید زیرا که کور مادرزاد را چه معلوم میشود از تعریف باغ وبستان یا مکان عالی یا حیوان خوشخرام یا صورت خوب یا تلال وجبالیکه بفلک سر برگذاشته واینگونه چیزها — ما بسیار مختصر کردیم این باب را و از آنچه میدانیم قطره از محیط را ننوشتیم چه از احوالات سلاطین قدیم وچه از احوالات سلاطین جدید ولیکن اگر خوانندگان را میل بدریافت احوالات ایشان باشد کتاب تاریخ بزرگی را بگذارند و مطالعه کنند ولیکن از چشم ما مطالعه کنند نه از چشم کور خود (منسوب با ایران ملاحظه کن در ضمیمه این کتاب) — ما امیدوار هستیم و کمال امیدواری را داریم که از مطالعه این کتاب در عهد همین پادشاه شروع شود آزادی خلق و ترقی ایران و جریان قانون در آنمملکت

باب ششم

در حالت هند و مردم هند و سلاطین هند

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری — آنچه حالت ممالک دیگر و مردم ممالک دیگر و سلاطین دیگر طوایف مسلمانان بود صد هزار درجه بیش بود در حالت هند و مردم هند و سلاطین مسلمانان هند واراده ما این است که تا یک یک از همه بنویسیم —

اوّل — امّا حالت هند و مردم هند مطلقاً — مخفی نماند که نسبت بسایر ممالک عالم آب وهوای هند چنین است که مردم هند فطرةً کم زور اند و کم طاقت و کم استعداد و خفیف العقل و طالب و مایل لهو و لعب و عیش و عشرت و مسکرات اقسام مختلفه و تن پرور و تن آسا و بزدل و شهوت پرست و چاپلوس و فضول و عیار و بیغیرت و متصف بهزاران از اینگونه صفات و خصال ذمیمه — (ولیکن اکثر این صفات طبیعی و ذاتی نیست بلکه کسبی است) — اینها همه بیان واقع

است وازروی غرض وخصومت نیست چراکه باچشم می بینیم وخود شان نیز بچشم می بینند وهستند
ومنکر هم نمیتوانند شد — مثلاً یک سپاهی پلیس هزار کس را عزرائیل است — یک افغان یا ایرانی پنجه
کس آنها را ازمیدان میرانند — هزارها مرد اینها مخنث هستند که لباس زنانه دربر دارند واعمال زنانه
بجا می آرند — تمام مشاغل اکثر از اینها روز وشب ناچ وصحبت رندی واستعمال یک گونه مسکری است
مانند افیون وچرس ومدک وبنگ وامثال اینها — اکثری درخانهای خود بسر میبرند یا درصحبت زنان
ورندیها وخواص متعدده یا مشغول هستند باقسام وانواع قمار وبازیهای خلاف وغیرمهذب —
ازجن ودیو وبهوتان خائف هستند وبتعویذ وفتیله وسحر وجادو وبسیار چیزهای دیگر ازین قبیل مقید و
معتقد اند خواه هندو باشند وخواه مسلمان — هزارها بلکه لکها وکرورها روپیه ازاین خلق برباد
میشود برای حصول اسباب وادویه که قوه باه را بیفزاید وامساک آرد وپیوسته دراخبارها دیده میشود
اشتهار حب ومعجون برای قوه باه که هریک سه ساعت وچهار ساعت وپنج ساعت امساک می آرد
کرورها روپیه تلف میکنند که کیمیا حاصل کنند ویکروپیه خرچ نمیکنند که علم آموزند وعقل وادراک حاصل نمایند
که کیمیای حقیقی اینست — نام حب را کیمیای انسان می نهند که برای قوه باه خوب است ولی غافل اند
که این کیمیای حیوان بلکه شیطان است — غرض این چیزها چیزهائی هستند که هیچ فردی از اهل هند منکر
نمیتواند شد واگر منکر شود ویا اعتراض افتد بانگشت نشان میدهم بنده یا و درکوچه وبازار —
چاپلوسی وتملق ودروغگوئی آنها نعوذ بالله — کمال مهارت را دارند دراین فن (یا فنون) واین
علم را بکمال رسانیده اند وپادشاه تصدیق بیجا ازگدا میکند وگدا تصدیق بیجا از پادشاه وهمه
میدانند وهمه خوش اند وبی پروا — هزارها جوان وپیر درکوچه وبازار پتنگ (کاغذ هوائی) ها هوا
میکنند ویا چوبی یا نئی بسیار بلند که برسر آن بوته خاری تعبیه کرده اند دردست دارند ودرکوچهای
محلات ومعابر عام حتی بازارها میدوند که پتنگی را از هوا بگیرند وبرسر هریک هزارها پیش وپس ملازمان
خواهران پاره وپامال میشود — لکها خلق را درایام محرم خود را بصورت هزاران سباع وجانور ودیو
وبصور دیگر ظاهر میسازند وعزاداری میکنند برای حسین که بسیاری از آنها بلکه تمام نمیدانند حسین که بود

هنوز بسیار معایب دیگر و از اینها بدتر هست که بنده را مجال نوشتن نیست و هیچ یک خلاف نفی و
همه بیان واقعست و جای ناخوشی و رنجش نیست - اگر اهل هند را ازینگونه خورده گیریها خاطر آزرده
میشود بهتر نیست که این اعمال را ترک کنند و خوی انسانیت گیرند زیرا که ما دوست یکجهت ایشانیم
و محض از روی دوستی و خیرخواهی آنها مینویسیم - مگر باید دانست که چون مقصود ما از نوشتن این کتاب
فقط اظهار اسباب عدم ترقی مسلمانانست و جهات تنزل و نکبت و تباهی این ملت و امت ما را کاری
بمطلق مردم هند نیست و در واقع این صفات مذمومه فوق چندانکه در میان مسلمانانست آ
در هر ملکی که باشند و بخصوص در این ملک هند در میان داشتهای دیگر نیست - ظاهر و هویداست
که هنود و فرق دیگر در کسب و تجارت و زراعت و مشقت کردن و حاصل نمودن زر سرگرم‌تر اند از مسلمانان
و بهر حال ترقی آنها نیز هم در دولت و هم در علم و دانش و هنر و عزت و حرمت بیش از مسلمانانست
و اکثری از این صفات مذمومه مذکوره در میان هنود و غیره رواج ندارد -

دوم - اما سلاطین هند - مراد ما از سلاطین هند سلاطین مسلمانانست
نه سلاطین یا راجگان هنود - و باید دانست که چون ما میخواهیم بیان واقع را نوشته باشیم
که از روی غرض تصور نکنند مسلمانان لهذا حالات بعضی از سلاطین مسلمانان هند را ما از
تاریخ فرشته نقل میکنیم که معتبرترین تواریخ هندست و نویسنده آن مسلمان هم بوده است
و بخصوصه همان عبارات فرشته را می نویسیم که مسلمانان هند بدانند ما نیز با آنها برادریم
و هم مذهب از روی اخوت و غمگساری آنها را بر عیوب آنها آگه می سازیم - و این را نیز
باید دانست که در هر کجا ئیکه ایرادی لازم است ما بالضروره ایراد خواهیم گرفت که
بیهودگی مسلمانان بر آنها ظاهر گردد - مثلا تعریفات و تمجیداتیکه مورخین بیهوده
کرده اند از سلاطین خود و اغراقاتیکه در کتب خود درج نموده اند [illegible]
تاریخ نویسی نبوده است بلکه بیهوده نویسی بوده [illegible]
چون این مطلب قدری مفصل است باید جداگانه [illegible]

باب هفتم

در ابتدای حملهٔ مسلمانان در هند از فرشته

در سنه ۴۴ هجری در عهد معاویه زیاد ابن امیه والی بصره و خراسان و سیستان گردید و عبد الرحمن ابن سمره به سیستان زیاد فتح کابل کرد و در آن زمان دیگر مهلب ابن ابی صفره به هندوستان آمده به غزا گردید و دوازده هزار جواری و غلمان اسیر ساخت

ذکر الپتگین

و چون نوبت حکومت غزنین با لپتگین رسید سبکتگین که سپاه سالار وی بود تاخت بر لمغان و ملتان آورده غلمان و جواری اسیر میگرفت —

ذکر امیر ناصر الدین

"و در آن محاربات سلطان محمود که همراه پدر بود با وجود خردسالی آنچنان آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید که دیدهٔ حیرت مشاهدهٔ آن خیره ماند و چون چند روز در مقابله گذشت و دولت مغلوب متحیر گشت جمعی به سلطان محمود خبر رسانیدند که قریب لشکرگاه جیپال چشمهٔ آبی است که هرگاه قدری نجاست و کثافت در آن چشمه افتد باد و صاعقه و رعد و برق پیدا میشود — سلطان محمود فرمود تا قدری نجاست و کثافت در آن چشمه افگندند خاصیت آب بوجه اتم بظهور رسیده باد سخت پدید آمد و رعد و صاعقه ظاهر گردید و روز روشن چون شب تاریک و چنان سرد شد که بسیاری از دواب تلف شدند خون در عروق هندوان منجمد گشته شروع در تضرع و زاری نمودند — الی آخره" العلم عند الله بنده یقین دارم که این همه کذب است و سبب چه بود که

خون در عروق مسلمانان منجمد نشد این هم امر بسیار عجیبی است و در واقع مایه ضحک است۔

"در جامع الحکایات نقل میکنند که در اوایل حال امیر ناصر الدین سبکتگین که در خدمت الپتگین بود یک اسپ پیش نداشت۔ روزی بشکار رفت واهوئی دید که با بچه خود بچرا مشغول است آن آهوبره را بگرفت و رو بشهر نهاد چون قدری راه طی کرد دری بازپس ساخت دید که مادر آن جانور از عقب می آید ناصر الدین ترحم و شفقت کرده آهوبره را رها نمود۔ در انشب حضرت رسالت پناه را بخواب دید که میفرمایند ای ناصر الدین شفقت و مرحمت در حق جانوری بجا آوردی در درگاه صمدیت عز قبول یافته در دیوان احدیت منشور سلطنت بنام تو نوشته شد" — من بنده سوگند میخورم که این هم کذب است۔

ذکر وقایع ایام دولت امین الملة یمین الدولة سلطان محمود سبکتگین

"حاویان فضایل صوری و معنوی ثبت گردانیده اند که سلطان محمود غزنوی پادشاهی بود که باصناف سعادت دینی و دنیوی فایز گردیده و بمیامن اجتهاد در امر غزا اعلام اسلام مرتفع ساخته" ما اکنون اعمالی را از او مینویسیم که موجب سعادت دنیوی او بود و نیز آنچه را که خود محمد قاسم فرشته در ذم او نوشته "ملی دو چیز باعث اشتهار آن پادشاه بخل شد یکی قصه فردوسی دوم در آخر عمر بجهت زر از رعیت و توانگر گرفتی — در سال اوّل جلوس و معدنی زر سرخ بشکل درختی در سیستان برآمد سلطان از پیشاور بقلعه بهینده رفته آنرا مسخر ساخت چون موسم بهار بود جیپال و دیگر اسیران را بعد از قبول باج و خراج امان داده بگذاشت و بسیاری از بزرگان افغان را کشته بغزنین معاودت فرمود چون شیران بیشه وغا آن گاو پرد غارا (یعنی باجیراو) در ان بیشه احاطه نمودند هر آینه خنجر کشیده سینه پرکینه خود را بدست خود شگافت و غازیان عظام سرش را پیش سلطان فرستادند تیغ بیدریغ بستابعان او راندند و خلقی کثیر را بقتل آوردند۔ — در سنه اثنی و اربعمائه سلطان محمود را کرّت دیگر هوس جهاد بخاطر رسیده طرف تهانیسر توجه نمود چه بسمع او رسانیده بودند که آن مقام در نزد کفار در عزت و احترام بلا تشبیه همچو کعبه معظمه است و در آنجا بتخانه ایست " " " اننده پال

برادر خود را بسرکردگی دو هزار سوار بخدمت سلطان فرستاده عریضه نوشت که بنده مطیع و منقاد است
و از وفور اخلاص بعرض میرساند که این بتخانه معبد ساکنان این دیار است اگرچه در مذهب شما شکستن اصنام
موجب حصول حسنات و رفع سیات است اکنون این خدمتگار التماس مینماید که اگر سلطان نعل بهای قرار داده
هر ساله خراج بر گردن رعایای آنملک لازم گردانیده مراجعت نماید این کمترین هم هر سال پنجاه زنجیر فیل و
دیگر تحف و هدایا مرسول درگاه خواهد گردانید — سلطان جواب داد که در کیش مسلمانان چنانست که
هر قدر در رواج شریعت غرّا و کسر معابد کفار سعی نمایند یوم الجزا اجر بیشتر یابند" — شکی نیست که
اینهمه محض برای دنیا بود و رواج دین بهانه بود — "سلطان محمود پیش از اجتماع لشکر کفار به تهانیسر
رسیده چون شهر را خالی دید بخاطر جمع آنرا غارت نمود و تمام اصنام را شکست و جگ سوم را بغزنین
فرستاد تا بر سر راه خلایق انداخته پی سپر سازند و چندان خزاین در بتکدها یافتند که شماران از حد
بیرون بود — سلطان بعد از این فتح میخواست که بدهلی رفته آنرا مسخر سازد ارکان دولت عرض داشتند
که تسخیر دهلی وقتی میسر خواهد شد که مملکت پنجاب بحوزهٔ تصرف دیوانیان در آید — سلطان این سخن پسندید
اقدام دفع [illegible] نیت کرده قریب دویست هزار بنده و برده از آن ولایت بغزنین برد — بعد از فراغ این
مهم شریف سلطانی [illegible] که درین حدود شهریست موسوم به متهره که در معموری و ابادانی
نظیر ندارد باوجود آنکه آن شهر تعلق براجه دهلی داشت کسی قدم ممانعت پیش
ننهاد بهر حتی آن بلد را غارت فرمود و بتخانهائی را که در داخل و حوالی آن بلده بود سوخته و شکسته
اموال نهب بیحد بدست آورد — چون سلطان شنید که دران حوالی کنار آبی هفت قلعه واقع شده متوجه
آن قلاع گشت و چون بدان قلعه ها رسید بتماشا مشغول گشت — دران اثنا چشم او بر بتخانهٔ چند افتاد که
باعتقاد هنود از تاریخ عمارت آنها چهار هزار سال گذشته بود — اهالی اسلام آنچه دران قلاع و
بتخانها یافتند متصرف شدند — چون محمود بغزنین رسید غنایم سفر قنوج را شمار کردند بیست هزار
دینار و هزاران هزار درم بشمار درآمد و پنجاه هزار برده و سیصد و پنجاه فیل — چون بفتح و فیروزی
از این سفر مراجعت نمود فرمود تا در غزنین مسجد جامع بنا نهادند و در جوار آن مدرسه بنا نهادند و

بنفایس کتب و غرایب نسخ موشح گردانیدند — و چون سلطان محمود را ذوق بنای مسجد و مدرسه شد
بمقتضی «اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ» هر یکی از امرا و اعیان دولت به بنای مساجد و
مدارس و رباطات و خوانق مبادرت نمود» — خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت
برین تقلید باد — در کجای قران خدا امر نموده است که خون خلق را بریزند و در عوض آن
مسجد بسازند —

«از جمله چیزهای نفیسی که سلطان این نوبت از هند بدست آورد مرغی بود که
هرگاه طعام زهرآلود در مجلس حاضر میشد آن مرغ مضطرب میگردد و بی اختیار اشک از چشمش روان میگشت»
اینگونه نوادر را باید همواره کرامت شمرد زیرا که شاید قبل از آن و بعد از آن کسی آن مرغ را ندیده
باشد — » « «خلیفه القادر بالله فرمود تا آن فتحنامه را بر رؤس منابر پیش
خلایق بآواز بلند بخوانند و مردم بواسطه اعلای معالم اسلام و انهدام اساس کفر و ظلام شکرها
کرده زبان بستایش سلطان محمود گشودند و نصرت او را از حق مسئلت نمودند چه که آنچه صحابه کرام
در بلاد عرب و عجم و روم و شام بجا آوردند محمود در هندوستان بظهور رسانیده دنیا و آخرت خود را
معمور گردانیده» در جنگ سومنات قاسم فرشته مینویسد — «یکی در پی توهم آن بود که
ضعفی در لشکر اسلام پدید آید سلطان محمود مضطرب گشته بگوشه فرود آمد و خرقه شیخ ابو الحسن
خرقانی را بدست گرفته روی نیاز بر خاک نهاد و از درگاه ایزدی استدعا اختصاص فتح و ظفر از درگاه ایزدی
مسئلت نمود پس میان افواج خود آمد و حمله بر کفار آورده مظفر و منصور گردید» — من یقین
دارم که اگر سلطان محمود امروز بود و چهار فوج و چهار توپ یکی از نصارا در مقابلش بود
ابدا خرقه ابو الحسن خرقانی کرامتی نمی بخشید — ولیکن اگر مورخی بحماقت قاسم فرشته آن
تاریخ را مینوشت باز همان کرامت را نسبت بخرقه دیگری میداد حکما — ملک هند را که
انگریزان گرفتند و لشکر روسیان که داخل قسطنطنیه شدند و ایران که نیمی روسیان گرفتند
و تمام ملک ترکستان و سمرقند و بخارا و خوارزم را که روسیان گرفتند و عربی پاشا را که

انگریزان گرفتند هیچ خرقه کاری نکرد و کرامتی ننمود - ولیکن ما امید داریم که در جنگ سودان
کرامتی بشود - "سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد از روی جذبه گرزی که در دست
داشت چنان بروی زد که روی او هم شکست - ارکان دولت یعنی را بسمع سلطان رسانیدند
که از شکستن این سنگ رسم بت پرستی ازین دیار دور نخواهد شد و اگر اینقدر مبلغ از کفار گرفته
بمستحقان مسلمانان عاید سازند نصیب مینماید - سلطان فرمود آنچه میگوئید درست است و
مقرون بصواب اما اگر این کار بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت و اگر بشکنم محمود بت شکن
خوشتر آنکه در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند" - شکی نیست که این عمل چون
سایر اعمال محض برای نام بود و زری که در جوف آن بت بود هیچ وجه من الوجوه بر وفق رضای
خالق و خلق نبود - و تا چه اندازه هنود باید در آن زمان از مسلمانان شاکی باشند و بر خلاف
در این زمان از قوم انگلیش شاکر که احدی را با دین و مذهب آنها کاری نیست - جای تامل است

محمد قاسم فرشته ده دوازده ورق از کتاب خود را پر کرده است از تعریف و
توصیف محمود سبکتگین و او را یکی از اولیا بلکه انبیا ظاهر کرده و نسبت کشف و کرامات باو داده و
تمام قبایح اعمال او را هم از محسنات شمرده ولیکن ما دو فقره از کرامات آن پادشاه عادل را
ذکر کنیم و ذکر وقایع او را ختم می سازیم - "منقول است که در آخر عمر وقتی بسمع سلطان
رسید که مردی در نیشاپور زر بسیار دارد سلطان فرمان داد که او را حاضر سازند -
چون آن مرد حاضر شد سلطان باو خطاب کرد که ای فلان من خبری چنین رسیده که تو از
قرامطه و ملاحده - آن مرد در جواب گفت که ای پادشاه با انصاف من ملحد و قرمطی نیستم
عیبم همین است که مال فراوان دارم هر چه هست از من بستان و مرا بد نام مکن - سلطان محمود
تمامی اموال را از و بگرفت و نشانی در باب حسن عقیدت او نوشته بدو تسلیم کرد" - اینهم
یکی از آن اعمال حسنه این سلطان بود که او را مورد قرب خدای غیر عادل ساخت - پس
فقره مینویسد محمد قاسم فرشته که سلطان محمود در حدیث العلماء ورثة الانبیاء متردد بود

وفقرهٔ نیز مینویسد در باب عدل و نصفت آن سلطان ظالم که از فقرهٔ فوق بر ما بخوبی معلوم شد
مگر خوانندگان باید رجوع کنند بتاریخ فرشته زیرا که بسیار طویل است تا هر یک از فقرات آن —
این فقرهٔ ذیل حالت سلاطین اسلام و اهل اسلام را بخوبی ظاهر میسازد بر خلق عالم که تا قیامت
هر چه بگویند شر مسابیست مسلمانان و مسلمانی را — ولیکن ما میخواهیم بدانیم و ببینیم که هم مذهبان ما
چه میگویند و چگونه عذر می آرند این قباحت را — **فقره اینست** —

بعضی از مورخان سبب عزل ابو العباس فضیل را چنین تحریر کرده اند که
سلطان محمود بجمع آوردن غلامان خورشید عذار میل تمام داشت و ابو العباس فضیل
در همین بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِھِمْ عمل مینمود — نوبتی در بعضی از ولایات
ترکستان خبر شنید می پری پیکر شنیده یکی از معتمدان ابد الصوب گسیل کرد تا آن غلام را
خریده در کسوت عورات بغزنین رساند — سلطان کیفیت و قصه را از غمازی شنیده
کس نزد وزیر فرستاده غلام را طلب کرد و ابو العباس فضیل زبان انکار گشاد —
سلطان محمود بهانه برانگیخته بخیر بخانهٔ وی تشریف برد و فضیل بلوازم نیاز و ایثار پرداخت
در آن اثنا آن غلام مشتری سیما بنظرش در آمده آغاز عربده کرده باخذ و نهب وزیر
فرمان داد" — خوب باید در این حکایت تأمل نمود و پایهٔ رذالت و فرومایگی و دنائت و
پست فطرتی سلاطین عظیم الشان اشیا و مسلمانان و وزرای ایشان را شناخت که کس
فرستند بترکستان و غلامی را بلباس زنان بیارند و سلطان بخیر بخانهٔ وزیر خود رود و برای
غلامی عربده کشد و باخذ و نهب وزیر فرمان دهد — اگرچه در عشق سلطان محمود با ایاز
سعدی میگوید از قول خود محمود که بشخصی گفت "که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالای دلجوی اوست" شکی نیست که سلطان محمود سوای ایاز هم غلامان
داشته و اگر میل تمام بوده است او را بجمع آوردن غلامان خورشید عذار البته همیشه ما
بیشتر غلام داشته و در میان آنها هم خوشخو بوده است که هم خو — از این گذشته من تعجب

دارم که اگر مرد پنجاه ساله با ریش دراز ی خوی ایاز را مید اشت گاهی محمود عاشق خوی او نمیشد و اگر عشق او فقط بخوی ایاز بود بایستی حریص باشد در جمع آوردن غلامان متعدده — وانیکه قاسم فرشته نوشته است که شبی سلطان محمود از سرمستی بنوع دیگری بچهرهٔ ایاز نگریست ناگاه برهان شرع بانگ بروی زد که ای محمود عشق را بافسق میامیز آنهم دروغ مینماید — بنده این معاذیر و تاویلات را قبول نمیکنم واینگونه احتمالات را نمیدهم بلکه میگویم سلطان محمود مردی بوده است رذیل و کمینه وبهتر از این اشخاص نبوده است که با چشم می نگریستیم زیرا که نگاه داشتن غلام و نظر نمودن بشهوت باو در شرع ما حرام است حضرت علی فرموده است هر که نظر بشهوت بغلامی کند چنانست که مرا کشته و کسیکه مست هم بشود خمر هم بخورد و چندین گناهان کبیرهٔ دیگر را نیز مرتکب شده باشد بعید نیست که عشق را بالفسق بیامیزد — مسلمانان بجهت آنکه در نظر ملل دیگر سر شکسته و خجل نباشند از اینگونه قبایح نام آنرا عشق میگذارند و این عشق خاصهٔ مسلمانانست و ما خاطر نداریم که در تاریخی دیده باشیم که پادشاهان کیان و یونان و روم وغیره نیز عشق می ورزیده اند بغلامان ولی سلاطین اسلام غالباً عشق داشته و هنوز هم دارند بغلامان خوش صورت — ولیکن ما میگوئیم چرا اقوام دیگر عشق ندارند بغلامان و چرا خدا برای همصحبتی حضرت آدم غلامی را خلق نکرد و او را عاشق بران نساخت و پیغمبران یا حکما و بزرگان جهان گاهی عاشق غلامان نشدند — پس این عذر نزد عقلا پسندیده نیست و این خلاف عادت بشریست — این فعل محمود هم مانند جهاد و شکستن سومناتش بوده واز جملهٔ سعاداتیکه بجهت آخرت جمع آورده بوده —

سلطان شهاب الدین غوری

"آنگاه سلطان شهاب الدین باجمیر رفته آن حدود را نیز بقبضهٔ اقتدار در آورد و کنیزان و غلامان بیشمار اسیر گرفته در کشتن تقصیری نکرد — از آنجا به

بنابرین فتنه قریب یکهزار بتخانه را مسکن مومنان ساخته بتماشای قلعهٔ کول توجه فرمود ۔

قطب الدین ایبک لک بخش

قاسم فرشته مینویسد ۔ "سلطان قطب الدین ایبک خداوند

اوصاف پسندیده موصوف بود و روش شهریاری و قواعد جهانگیری نیکو میدانست"۔

ما اینکه تامل میکنیم و ظاهر میسازیم که آیا واقعاً این تعریف حقیقت داشته است یا نه ۔

"این مرد غلام سلطان معزالدین بود و مشارالیه شبی بزمی آراسته با

نزدیکان و مقربان خویش صحبت میداشت و دران بزم انعام بسیاری بتمامی نزدیکان خود

فرمود ۔ چون مجلس انصرام یافت ایبک آنچه بانعام یافته بود همه بفراشان و اهل خدمت

بداد ۔ صبح خبر بسلطان رسید او را خوش آمد و مرتبه امارت باو داد"۔ خدمت و منصب

و در واقع حماقت را باید ملاحظه کرد ۔ "در سنه تسع و تسعین و خمسمائه سلطان قطب الدین

کمر مجاهدت برمیان بست و بکالنجر رفت " " قلعه را مع اموال و جواهر

ملازمان ایبک سپردند و از انجا نیز پنجاه هزار غلام و کنیز بقید اسیری درآمده بشرف اسلام

مشرف شدند ۔ بمستحقان زیاده از آنچه در حوصله گنج عطا نمودی بدین سبب ملقب به لک بخش گردید

سلطان شمس الدین التمش

این هم غلامی بود ترک از غلامان سلطان معزالدین و شرح حالش

قابل ملاحظه است و در تاریخ فرشته نوشته است که "در سنه اربع و عشرین و ستمائه

لشکر بعزیمت قلعه مندو کشیده آن قلعه را با جمله سوالک بحیطهٔ ضبط درآورد امیر روحانی

که از جملهٔ افاضل آن روزگار بود در تهنیت این فتوحات شعار بلیغ گفته از آنجمله این ابیات است

نظم خبر با هل سما برد جبرئیل امین ز فتحنامه شاه جهان شمس الدین که ای ملائکه

[illegible] بدین بشارت ببندید کله آئین که از بلاد سوالک شهنشه اسلام کشاد
[illegible] سپهر آئین شه مجاهد غازی که دست و تیغش را روان حیدر کرار میکند تحسین»
[illegible] بسوی شد یاد نمود که گاهی جبرئیل امین این خبر و این بشارت را بملائکه سما نرسانید
[illegible] پوسیده — اسکندر رومی نصف عالم را گرفت — نپلیان قریب تمام یورپ
را بانقلاب در آورد — لارد کلیو دولت انگلیش را در هند اساس نهاد — نادر دهلی را گرفت و
تاج بخشی نمود — جنرال رابرت در (۴۹) ساعت از کابل بقندهار رفت و قندهار را گرفت
ایوب خان را شکست داد و صدها هزار جنرال در عرب و عجم و ممالک فرنگ از ابتدای جهان تا کنون
فتوحات نمایان کردند مع ذالک گاهی جبرئیل بشارت بملائک سما نرسانید — تا چه اندازه
شعراء و مورخین ما از پادشاهان نا سزاوار خود تعریف کرده اند جای تامل است و خوانندگان
ملاحظه کنند که پایه شعر اخیر این هر دو بزرگوار کجاست —

«در سنه احدی و ثلثین و ستمائه بصوب ولایت مالوه یورش فرموده
قلعه بهیلسه را مسخر ساخته شهر اوجین را نیز بگرفت و بتخانه مهاکال را که مثل سومنات بود
و در مدت سیصد سال تعمیر یافته از بنیاد برانداخت و تمثال راجه بکرماجیت که بادشاه اوجین
بود و چند تمثال دیگر بدهلی آورده پیش درب مسجد جامع در زمین فرو برد که لگدکوب خلایق شود»
باید بخاطر داشت که عربهای جنگلی هم در عهد محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله بعضی اوقات کارهای
بسیار بد و از این قبیل میکردند مگر همواره رسول الله آنها را منع میفرمود که از اینگونه حرکات نکنند
کارهائیکه برای خدا و از روی عقل باشد دیگر است و کارهائیکه برای شیطان و نفس و از روی جهالت باشد دیگر
بعضی کرامات هم در تاریخ فرشته درج است نسبت باین پادشاه که خوانندگان اگر بخواهند باید در آن
تاریخ ملاحظه کنند —

رکن الدین فیروزشاه بن التمش

مثلی هست در ایران که میگویند «چندان شور است که خان هم فهمیده است»

چندان رکن الدین تبه روزگار و بیهوده بوده است اعمال قبیحه از وی سر زده است که خود محمد قاسم فرشته هم
ذم نموده و مینویسد که "چون سلطان رکن الدین بر تخت نشست بساط عیش و طرب گسترده دست از کار سلطنت
باز داشت و خزاین قطبی و شمسی که بود اکثر صرف مطربان و مسخرگان نموده زمام مهام جهانبانی را در قبضهٔ والدهٔ
خود شاه ترکان که کنیزک ترکیه بود گذاشت و چند زن اصیل را که در عقد و نکاح شمس الدین بودند بفضیحتی تمام
بکشت و کنیزکان ترک صاحب اعتبار شمسی را رسوائی لا کلام بر سر آورده انتقام رشک چندین ساله را که
در دل داشت از آنها کشید" — احوالات این پادشاه را بالتمام باید در تاریخ فرشته دید — پس از او
سلطان رضیه سلطنت میکند که محمد قاسم پس از آنکه تعریف بسیاری از او میکند مینویسد "جمال الدین
یاقوت حبشی که امیر آخور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب تمام پیدا کرده امیر الامرا گشت و بمرتبه
صاحب نسب شد که در وقت سواری سلطان رضیه او دست زیر بغل کرده سوار کردی" — در ختام
حال سلطان رضیه مینویسد "عارفان ور اندیشان دانند که این باد ادبار از کدام صحرا بر خاست و
گل دولت رضیه را کدامی تند باد از بیخ بر کند — آری غلام حبشی را با امیر الامرائی دهلی چه
نسبت هر دو دان خسیس را به پیشوائی جهان ملکهٔ تاجدار چه کار" — من بنده میگویم
"غلام اگر حبشی باشد و اگر ترکی نشاید آنکه نهد تاج خسروان بر سر" — آن غلامانی
که تاج بر سر گذاشتند چه استحقاقی داشتند جز آنکه ملک بی نظام و سلطنت بی اساس و خلق نادان یافتند

سلطان علاء الدین مسعود

"سلطان مظفر و منصور به دهلی مراجعت فرمود و بسبب کثرت شرب مدام از طریقهٔ
انصاف و معدلت انحراف ورزیده روش [illegible] پیش گرفت و اخلال در مملکت پدید آمد" —

سلطان عادل باذل فاضل ناصر الدین محمود

بتسلیم که این عادل باذل چه کرده است — چون ولایت بهرایچ یافت

باکفار غزوات بسیار کرده آن خطه را معمور و آباد گردانید وصیت عدالت و رعیت پروری او
انتشار یافته طباع خاص و عام خواهان او گشت   پادشاهی بود شجاع و متعبد و کریم - اکثر
نفقهٔ خاصهٔ خود را از وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار میگذرانید - صلحا و علما را
دوست داشتی و اهل هنر را بنواختی - منصب وزارت بملک غیاث الدین بلبن خورد که بنده و
داماد پدر او بود مقرر فرموده او را بخطاب خان اعظم الغخان سرافراز ساخت - در وقت
تفویض مهمات بخان اعظم الغخان گفت من امور سلطنت را بتو واگذار نمودم کاری نکنی که در
حضرت بی نیاز از جواب درمانی و خود را خجل و شرمسار گردانی" - ملتفت باید بود که خان موصوف
چگونه بوصایای او عمل نموده است - "خان اعظم الغخان کوه جود و تمام بلاد آن نواحی را
نهب و غارت نمود و کهکران و متمردان آنجا را بقتل رسانید و زنان و دختران ایشان را
اسیر کرد - در سنه ثمان و خمسین و ستمائه خان اعظم حسب الحکم سلطان بجانب کوه پایه سوالک
لشکر کشید - " " الغخان آتش قهر و غضب در مضاجع ایشان زده دقیقه از خرابی
فرو نگذاشت - بدهلی مراجعت کرد و جمعی از سرداران کفره را که با طوق و زنجیر همراه داشت
بنظر سلطان گذرانید و سلطان باشاره بقتل آن جماعت کرده در رسته و بازار شهر دهلی هر یک
بنوعی دیگر در معرض هلاکت در آمدند" - این پادشاه بزعم محمد قاسم فرشته عادل و متعبد
بوده است پناه بر خدا از دیگران - و معلوم میشود که وصایای او با خان اعظم که کاری نکنی
که در حضرت بی نیاز از جواب درمانی همین مراد بوده است که در ریختن خون بندگان خدا کوتاهی نکنی -
" در ماه ربیع الاول سال مذکور ایلچی از جانب هلاکو خان بحوالی دهلی
رسید خان اعظم الغخان پنجاه هزار سوار با یراق از عرب و عجم و ترک و افغان و دو لک پیاده
تمام صلاح و دو هزار فیل و سه هزار عراده آتشبازی از شهر بیرون برده بر سر راه ایلچی
برای عرض اثاثهٔ سلطنت ایستاده کرد و از آواز طبل و دهل و کرنا و نفیر و نعرهٔ پیلان و
صیحهٔ اسپان و درخشیدن اسلحه ها در آن آثار روز رستخیز ظاهر شده گوش فلک کر گشت"

احتمال کلی میرود که این پادشاه را دو کرور رعیت نبوده ولیکن ملکهٔ انگلستان را امروز سی کرور رعیت است و ملکش بیست چندان ملک عظیم الشان ترین پادشاهان پیشین هند مع ذالک گاهی از اینگونه حماقت کار بہا و بیہودگیہا نمی کند و نه پسرش بہند آمدند و مثل سایر خلق از کوچه و بازار عبور کردند - بلے اگر ایلچیے بملکش وارد شود اول جہازات جنگی خود را باو بنماید و توپہا بمشادتش زدن را و پس از آن مجلس پرلمنت خود را - قاہم فرشته بعضی اعمال زہد و ورع و تقوی نیز نسبت باین پادشاه میدہد و ہمچنین خصال حمیده و صفات پسندیدهٔ چندی ولی خردمندان دانند که این اعمال ہمه خلاف عقل و از روے حماقت است -

غیاث الدین بلبن

"سلطان غیاث الدین پادشاہی گشت عظیم الشان (در حالیکه غلام ترکی بود) چنانچه سلاطین عراق و خراسان و ماوراء النہر باو طریق دوستی می پیمودند و او دانا و صاحب وقار و صاحب تجربه بود و کارہا را از روے سنجیدگی و فہمیدگی میکرد - کار ملک را جز باکابر و مردم دانا نسپردی و اراذل را در کارہا دخل ندادی و تا صلاح و تقوی و دیانت کسی مشخص نشدی شغل و عمل نفرمودی - و در تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل در کسی نقص ذاتی و صفاتی گمان بردے فی الحال معزول ساختی و بکفار ہرگز عہده و عمل رجوع نکردی که مبادا بمسلمانان بطریق تسلط پیش آیند" - حکومت انگلیش ہمه ذاتی خدمت و عہده دادہ است و میدہد جز بمسلمانان مبادا که بطریق تسلط با دیگران پیش آیند و عمده سبب آن است که نه علم شان و نه دیانت شان بپایه تعلیم و تربیت سید ذاتہا است - "گویند شیخی که سالہا ...

التجا آورده تقبل مال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با او همزبانی فرماید مال کثیر از نقد و
جنس پیشکش نماید ـ چون این معنی بعرض سلطان رسید فرمود که او رئیس امیر بازار است
و از همزبانی او با سلطان مهابت پادشاهی در دل عوام کم شود و در عظمت و حشمت
نقصان راه یابد" ـ من یقین دارم که هر یک از سلاطین عظیم الشان ممالک یورپ
در این زمان با صدها کس رئیس و امیر بازار همصحبت میشود و ابداً مهابت او در دل عوام
کم نمیشود ـ کامشنر پلیس و مجستریت و کامشنر مینوسیپالتی وغیره اینها (یعنی کوتوال و داروغه
و تغلیت بیگلربیگی و امثال این اشخاص) شاید با آن موجب امیر بازار محسوب باشند و
حال آنکه یقین است که این اشخاص در مجالس سلاطین یورپ می نشینند و هم کلام میشوند
بلکه هم غذا نیز هم میشوند و مع ذالک شان و مرتبه هر کسی بجای خود است ـ و لیکن نکته
بنظر بنده رسیده است در اینجا که محمد قاسم فرشته در چند سطر بعد مینویسد اگرچه خود ملتفت
نیست "د اینکه زبده و نخبه و خلاصه عالم از اصحاب سیف و قلم و سازنده و خواننده و
ارباب هنر که در ربع مسکون عدیل و نظیر نداشتند در درگاه او جمع شده بودند هر آئینه درگاه
او را بر درگاه محمودی و سنجری ترجیح میدادند ـ علما و فضلا و مشایخ در منزل پسر بزرگ او خان شهید
مجتمع میشدند و اهل ساز و عشرت و قصه خوان خوش طبع و ظریف و هزال و ضحاک در مجلس پسر
دیگرش" ـ کمال حیرت است که از معاشرت با امیر بازار مهابت بادشاهی در دل عوام کم
میشود در میان مسلمانان و لیکن از معاشرت با سازنده و خواننده مهابت بادشاهی کم نمیشود
در دل عوام ـ شکی نیست که آن علما و فضلا هم داخل اهل بازار بوده اند بدلیل اینکه عالم و
فاضل اگر هنرمند و عاقل باشند در مجلس سازنده و خواننده نمی نشینند بلکه پادشاه خود را هم منع میکنند از
نشستن اینگونه اصناف خلق در بساط خود ـ اگرچه ما چندان خشک هم نیستیم و چندان دور هم نمیرویم
[illegible] هر چیز را منع کنیم و لیکن غالباً سلاطین مشرق و مردم این طرف عالم غالب
[illegible] نمود ـ [illegible] صرف [illegible] و رها کرده و می کنند و چون کار از حد درگذشت

خلاف انسانیت و ملکرانی است و آنکهی بنگو نه کارها — درباب عدالت او مینویسد —
"هیبت خان یکی از غلامان صاحب اعتبار شخصی را در حالت مستی کشت زوجه او داد خواه
گشت سلطان غیاث الدین آن غلام را پانصد دره زده بآن عورت بخشید" — بنگو نه
معدلتهارا مسلمانان دیده اند که امروز از معدلت قوم انگلیش شکایت دارند — این
در واقع عین معدلت و انصاف بود چرا که آن زن شوهر کشته دیگر برا لازم داشت —
شرح مفصلی نوشته است محمد قاسم فرشته در خصال نیک و صفات
پسندیده سلطان غیاث الدین و نصایحیکه میکرده است پسران خود را در امور
ملک رانی و سیاست و عدالت و نیز اعمال و افعال خودش چه در امور دینیه و چه
در امور دنیویه ولیکن در همان وقت خودکاری میکرده است برخلاف آن اعمال و
نصایح که نه خودش ملتفت بوده است و نه محمد قاسم فرشته — از انجمله مینویسد —
"در قهر و سیاست اهل بغی و طغیان از کافر و مسلمان اصلاً محابا نکردی و در
کشتن و زدن و بستن آنچه صلاح ملکداری بود خواه مشروع و خواه غیر مشروع
در آن تقصیری ننمودی چنانچه اولاد شمسی را که معاندان سلطنت خود میدانست
سراً و علانیةً بکشت — و بسیار بوده است که برای مصالح ملک بواسطهٔ باغیگری
یک کس لشکری و شهری را برانداخت **مصرع** یار ما این دارد و آن نیز هم" —
در جای دیگر نوشته "جمعی میواتی در عهد فرزندان سلطان شمس الدین دست
بغارت و تاراج دراز کرده بودند سلطان دفع ایشان را بر مهمات دیگر مقدم داشته
در آخر سال جلوس بدانطرف سواری کرد و یک لک آدمی را علف تیغ ساخته بازار
سیاست را گرم نمود" — در جای دیگر نوشته است که "سلطان با پنجهزار سوار
انتخابی بولایت کتیهر درآمد و بجز از زنان و طفلان حکم قتل عام فرمود و کسی را
زنده نگذاشت" "پس بلکهنوتی آمده هنگامهٔ سیاست را گرم ساخته

فرمود تا دو طرف رستهٔ بازار شهر را دارها نصب کردند و اعوان و انصار طغرل را
که اسیر شده بودند بر دارها کشیدند و زنان و فرزندان ایشان را در هر کجا که یافتند
بسیاست غیر مکرر کشتند و تا آن زمان هیچیک از پادشاهان دهلی زنان و مردمان
گنهکار را نکشته بود" — مختصر میکنم شرح حال این سلطان عادل را باین چند
کلمه که اگر ما در این وقت حالت خود را تغییر دهیم و اندکی گرمی طبیعت خود را ظاهر
سازیم همه همیهنان ما خواهند گفت فلان بسیار تلخ و ترش مینویسید — اندکے
باید تأمل کرد که محمد قاسم فرشته مینویسد "یار ما این دارد و آن نیز هم" —
تمام مسلمانان در اینچنین مقامی همین سخن را خواهند گفت و میگویند که در ملکداری
و سیاست لازم است که یک لک آدمی را مثل گوسفند سر برند و بجهت مصالح
ملک برای یک کس لشکری یا شهری را بر اندازند و زنان و فرزندان کسی یا فرقهٔ را
بسیاست غیر مکرر بکشند — ولی ما میگوئیم که این سلطان مرد و آدم نبوده بلکه
نامرد و جانور سبع طینتے بوده و این چنین ظالم بیرحم سنگدل را نمی توان گفت
که کارهای او از روی سنجیدگی و فهمیدگی بود — من یقین دارم که بسیاری از
مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هندی نهایت خشمگین میشوند که بنده چنین
می نویسم بیشتر خیال میکنند که من ملحد و زندیقم که این چیزها را مینویسم نسبت
بسلاطین مسلمانان یا چون شیعه و رافضیم از روی تعصب مینویسم نسبت بسلاطین هند
که همه اولیاء الله میدانند — ولیکن نمیدانند که من از روی کجا مینویسم و کجا را
ملاحظه میکنم — من این ملاحظه را میکنم که همین کارها را کردند سلاطین اسلام
در تمام عالم که دولت شان انقراض یافت و این چند دولت پوسیده که حالا باقی
مانده اند هم عنقریب انقراض می یابند — مسلمانان هند ذلیل انگریزان اند
مسلمانان ترکستان از روسیان کفش میخورند — افغانان و ایرانیان و ترکان عثمانی

و مصریان وغیره عالا از چهار طرف کفش میخورند تا آنکه هر یک بجنگ کدام یاغی از
دولت نصارا در آیند و آن وقت بخط مستقیم تا قیامت از و کفش بخورند — بهاده
اینها از حالت گذشتگان و ذلیل شدگان عبرت نمی گیرند و نصیحت ناصح مشفق
نشتر است بر جگر ایشان —

معزالدین کیقباد

"چون بر تخت سلطنت بر آمد مطلق العنان گشته بمقتضی
جوانی داد بی قیدی داده چنان بکام هوا پرستی شده که در مصاحبت قمر عذاران
و فی لطافت پری پیکران از خود بتقصیری راضی نشد و بازار مطربان و مسخرگان
و نشاط انگیزان و عیش جویان رواج یافت — در هر کوئی پری پیکری و
هر گوشه باغی غزلخوانی و سرود گوئی پدید آمد — و بنابر آنکه پادشاه این شیوه
پیش گرفت [illegible] زن و مرد و شیخ و شاب مست در کوچه و بازار غرق
گشتند [illegible] و تکلیف زمیان مرتفع گردید و قاضی و محتسب شیوه رندان عشق
پیش گرفتند و وی و مسخره و مطرب و مطربه که متوقع فراوان هاهند هست از اطراف
جوانب هند روی بدهلی نهادند — الی آخر" — "[illegible] بدین اثر وی کیخسرو
فرمان بقتل کیخسرو داد و ملک نظام الدین در لحظه جمعی از [illegible]
کیخسرو را در قصبه رهتک با جمیع تابعان و دولتخواهان شربت شهادت چشانید
" " ملک نظام الدین روزی بسلطان گفت که امرای مغل که
از زمان سلطان بلبن بهندوستان آمده نوکر شده اند همه یک جنس اند و چشم بسیار
اگر متفق شده با تو مکری و غدری خیال کنند علاج دشوار شود و با مثال این کلمه
مزخرف سلطان را از جا در آورده رخصت قتل امرای مغل را حاصل کرده

یکروز بدست آورده بقتل رسانید" — پس یک صفحه پرست از تاریخ فرشته در بزم و نشاط و شهوت رانی و شراب خواری و مستی این پادشاه تا آنکه زمین از لوث وجود خود پاک ساخت

فیروزشاه خلجی

محمد قاسم فرشته ازاین پادشاه بسیار تعریف و تمجید میکند و میگوید

"حلیم و کریم بود و طبع موزون داشت و بصفت قدرشناسی و راستی موصوف بود و جرائمی که از نزدیکان بوقوع آمدی هرگز ذلت نفرمودی" — " "

"حریفان مجلس شراب سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک فخرالدین کوچی و ملک اعزالدین غوری و ملک قرابیگ بن نعیق مقتول و ملک نصرت صباح و ملک حبیب ملک کمال الدین ابوالمعالی و ملک نصیرالدین کهرامی و ملک سعدالدین منطقی بودند" — این اشخاص در واقع مخرب دین بودند ملتفت باید شد —

یک سخن فیروزشاه بنده را پسندیده است و آن اینست که وقتی مشارالیه را بخاطر گذشت که نام او را در خطبه مجاهد فی سبیل الله گویند و زن خود ملکه جهان را گفت که چون امرا بپارگاهش بیایند کس فرستد و از آن اراده آنها را آگاه سازد که در خطبه نام شوهرش را مجاهد فی سبیل الله خوانند — چون زنش چنین کرد و امرا و بزرگان و علما این معنی را پسندیدند مشارالیه پشیمان شد و آنها را گفت "باخود اندیشیدم که در این مدت این همه جنگ که با مغل کردم هرگز محض برای خدای عزوجل و طمع شهادت و قصد بلند گردانیدن اعلام اسلام نبود بلکه همیشه غرض آن بود که نام و آوازهٔ من بلند شود" — همین بود حالت و ارادهٔ تمام سلاطین مسلمانان در تمام روی زمین ولیکن اگر همه اعتراف میکردند باین نحو بهتر بود آنها را موجب فلاح شان بود در آخرت —

علاء الدّین خلجی

محمد قاسم فرشته ابتدائی باب وتاب تمام مینویسد "ذکر پادشاهی
سلطان فلک بارگاه علاء الدّین والدّنیا پادشاه علاء الدّین خلجی" - اگر ما مینوشتیم
می نوشتیم دوزخ بارگاه دناء الدّنیا والدّین - این ظالم ابتدا پادشاه خود را کشت
که تفصیلی دارد ذکر آن - چون خود بر تخت برشد این اعمال ذیل ازاو صادر شد که
بنظر محمد قاسم فرشته وتمام مسلمانان بسیار نیک نموده ومینماید - "گویند جائیکه
سراپردهٔ او ایستاده میشد منجنیق مختصری پیش آن نصب کرده هر روز پنج من زر سرخ وسفید
بر آن نهاده صبح وشام بر خلایق میپاشید" - " " در آخر سنه وتسعین وستمائه
داخل دهلی شده بر تخت پادشاهی نشست وسه روز جشنها کردند وشراب در کوچها سبیل شد
کار لهو ولعب رواج گرفت - خلایق را چنان فریفت که همه راغب ومایل گشتند قتل پادشاه
جلال الدّین فیروز شاه از دلها محو شد **بیت** سخاوت مس عیب را کیمیاست سخاوت
همه دردها را دواست" - این را باید دانست که سخاوت فقط درمیان ما مسلمانان
مس عیب را کیمیا است ودرد ها را دواست نه درمیان قوم دیگر - "استیصال اولاد
سلطان جلال الدّین را پیش نهاد همت ساخت" - " " امرای پادشاهی
زنان رای کرن را که سرآمد ایشان کنولادی بود با خزانه وفیل وغیره بدست آوردند و
بتی را که برهمنان بعوض سومنات معبود خود کرده بودند بدهلی فرستاده تا پای سپر خلایق
کنند - علاء الدّین کنولادی را مسلمان کرده بعقد نکاح خود درآورد - کافور
هزار دیناری را (که غلامی بود) منظور نظر ساخته زنار محبتش برمیان بست و
زمام دین و دانش از کف بداد - بموجب فرمان سلطان نصرت خان بواسطهٔ
انتقام زنان وطفلان شیرخوارهٔ کسانی را که در قتل برادر او سعی نموده بودند بکشتن

سپرده فرمود تا طفلان شیرخوار را بطریق گرز و سنگ بر سر مادران و خواهران چندان زدند که مانند پنبه محلوج پاش پاش شده هلاک گشتند و در چهار سو بازار رسوائی تمام بر سر آنها آورده بهندوان بخشیدند" من نمیدانم که اجر این مسلمانان پاک در قیامت چیست - حقیقت تا قیامت این پادشاهان عاقل عادل موجب افتخار مسلمانان و نیکنامی دین اسلام اند - مع ذالک بسیاری از مسلمانان هند هستند که از انگریزان شاکی اند و انگریزان را ظالم و جابر میدانند و حال آنکه گاهی انگریزان چنین نکرده و نمیکنند - "پادشاه که از فتنه انگیزی امرا ترسیده بود با مردم صاحب رای مشورت کرد - ایشان جواب دادند که چهار چیز باعث فتنه انگیزی میشود (۱) بیخبری از معاملات نیک و بد خلق (۲) شراب علانیه خوردن (۳) خویشی و قرابت امرا و اعیان درگاه با یکدیگر (۴) کثرت زر و مال چه هرگاه مردم با اصل دون اسباب بزرگی بهم رسانیده اند داعیه پادشاهی مینمایند - سلطان را این سخنان معقول افتاده چه سوسان بنوعی گماشت که آنچه شب امرا و معارف شهر در خانهای خود با زن و فرزند خویش میگفتند صبح پادشاه خبر داشت - در هر کجا شراب می یافتند بتفیحات میفرستادند که بفیلان بخورانند حکم فرمود که امرا و مردم روشناس بغیر حکم و رخصت پادشاه وصلت و خویشی ننمایند و بخانه یکدیگر بضیافت نروند - هر دهی که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود همه را خالصه کرد و با عیان شهر و ملک خواه کافر خواه مسلمان دست مصادره دراز کرده هر چه نزد ایشان یافت بعنف و تعدی بگرفت تا مردم بینوا گشته بتحصیل قوت در ماندند" - باقی اعمال قبیحه این ابله ظالم را خوانندگان در تاریخ فرشته ملاحظه کنند - مگر این نکته را فراموش نکنند که مردمان صاحب رای خردمند ما همواره این قبیل بوده و هستند که این پادشاه با آنها مشورت کرد و او را طریق صوا[ب]

نمودند ولی خردمندان دانند که این اشخاص جاہلان محض و حمقای بحت بوده اند -
ارادهٔ بنده نیست که ازین پس تا ممکن باشد شرح حال دیگر سلاطین ہند را ازین ہم مختصر تر
نویسم و فقط ظاہر سازم که ہمه یکسان جاہل و ظالم بوده اند اندکی کم و زیاد -

شہاب الدین

این پادشاہ طفل ہفت ساله بود و ملک نایب نامی نایب او بود -
این ہر دہر روز آن پادشاہ ہفت ساله را بر تخت می نشانید و خود ریاست می کرد
و ہر عمل قبیحی را که میخواست بجا می آورد - مگر او را کشتند و شہاب الدین را
برادرش میل در چشم کشیده بقلعهٔ گوالیار فرستاد -

قطب فلک عشرت و کامرانی قطب الدین خلجی

ببینیم این قطب فلک عشرت و کامرانی چه خرابیها کرده است -
"حسن نام که از پہلوانان گجرات بود بالتفات خویش سرافراز ساخته خسرو خان
خطاب داد و از بس آله و شیفته او گشت منصب وزارت ہم بی آنکه در او استعداد
آن شغل احساس کند بعہدهٔ او گردانید - ہمچو پدر در مقام تربیت معشوق شد
خسرو خان را چتر و دورباش داد و امرای معتبر ہمراه گردانیده خود روانهٔ دہلی شد
و در راه بسبب شرب مدام و غفلت بر دوام ملک اسد الدین عم زادهٔ پادشاہ علاء الدین
را داعیهٔ سروری در سر افتاد - اکثر اوقات این پادشاہ خود را بزیور زنان می آراست
و در مجمع حاضر میشد و زنان ہرزه و مسخره را بر بالا کوشک ہزار ستون می طلبید و
می فرمود که با امرای کبار مثل عین الملک ملتانی و قرا بیگ و امثال ایشان بول میکردند
حرکات غیر مکرر مینمودند" - چیزہای دیگر ہم در تاریخ فرشته نوشته است که مرا

از نوشتن آن شرم می آید و مختصر میکنیم — بعضی ازین اعمال امروز هم در اینملک وخصوصاً در دکن جاریست — "پس از آن روز بروز عشق او بخسرو خان زیاده میگشت و خسرو خان بفکر دفع او افتاده استعداد سلطنت میکرد و بهاالدین دبیر بواسطهٔ آنکه سلطان قصد منکوحه و ناموس او نموده بود با خسرو خان متفق شد و آخر این سلطان بی وجود را همان خسرو خان کشت —

غیاث الدین تغلق شاه

"غیاث الدین تغلق شاه بعد از قتل خسرو خان و کشندگان ولینعمت خود قدم بر تخت بادشاهی گذاشت و مقبول دلهای خاص و عام گردید و او پادشاهی بود حلیم و کریم و عاقل و سلیم و در طبیعت او عصمت و پاکیزگی مجبول بود — ملک گل افغان و عبید شاعر و ملک کافور و مفتنان دیگر را گرفته نزد الغخان آوردند و مشار الیه آنهارا همچنان مقید بدهلی فرستاده پادشاه غیاث الدین در شهر سیری همه را زنده در گور کرده خوشطبعی بر اصل فرمود و اولاد و جهاد لشیانرا زیر پای فیل انداخت —

محمد تغلق شاه

" چون بر تخت نشست بعد از چهل روز از تغلق آباد متوجه دهلی شد و در شهر کوس شادی زدند — و در آن روز تنگه های زر سرخ و سفید بر فیلان بار کرده در اثنای عبور سلطان از پس و پیش در کوچها و بازار و پشت بامها بمردم پاشید چنانچه اکثر فقرای دهلی از آن روز مستغنی شدند — پادشاهی بود عالی همت و بپادشاهی هفت اقلیم سر فرو دنیاوردی و میخواست که حکم او بر جن و انس نافذ گردد و ربع مسکون را یکی از بندگان او داشته باشد — سخاوتی داشت که

گنج بدرویش دادی وآنرا حقیر پنداشتی" — همین حماقتهائی بوده ست که ماهمواره
برسر آنها جنگ وجدال داریم باهم مذهبان خود و برسر و سینه می زنیم و ما براحوال آنها
افسوس میخوریم وآنها برخلاف ما را بد میگویند — "پنج وقت نماز گذاردی و نوافل
و مستحبات قیام نمودی و هیچ مسکری نخوردی و از جمیع چیزهائی که اسم حرمت برانها جاری
شود اجتناب نمودی مگر در ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندگان خدا بیباک بودی
و در این باب بخلاف عقل و شرع عمل می نمودی میخواست که جهان را از خلق خدا خالی
سازد و هیچ هفته نبود که موحدان و مشایخ و سادات و صوفی و قلندر و نویسنده و لشکری
را سیاست نفرمودی و خونریزی نکردی" — رحمة الله علیه خوب مسلمان پاک
مقدسی بوده افتخار اسلام و مسلمانان — این اوّل مقامی ست که قاسم فرشته
در تاریخ خود می نویسد که پادشاهی از مسلمانان برخلاف عقل و شرع عمل مینمود
واگر جای دیگر هم چنین عبارتی بوده بحیثیت بنده فراموش کرده باشم —

پادشاه معظم مهذب فیروز شاه لا مذهب

در بعضی از کتب مسطور است که سلطان فیروز شاه بار یک بتهای
نگر کوٹ را بشکست و با گوشت ماده گاو در توبره کرده بگردن بهامنه بست و در ارد
بگردانید و صورت نوشابه را با یک لک تنکه بمدینهٔ حضرت رسول فرستاد تا آن صورت
در شارع زایران زیر زمین کردند و زر را بمجاورین و مستحقین قسمت نمودند —
نظام الدین احمد در تاریخ خود مسطور ساخته که از آن پادشاه ضوابط عدل و احسان
و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جملهٔ ضوابط یکی این ضابطه است
که سیاست که جزو اعظم پادشاهی ست مطلقا ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سیاست
نکرد و بسبب کثرت انعامات و ادرارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد

در میان ما مسلمانان این اشخاص عادل هستند و این اعمال معدلت است و تالیف قلوب بد سوخین ما هم تعریف می کنند — مگر ما با نصاف میگوئیم (اگرچه کافر استیم در نزد مسلمانان) که امروز قوم انگلیش در ممالک رحمت حق اند بر خلق آن ممالک که گاهی از اینگونه اعمال زنانه نا مهذبانه نمیکنند و این اعمال را موجب فلاح و نجات آخرت خود نمیدانند — افسوس است که مسلمانان تامل نمیکنند و بد را از نیک تمیز نمی آرد — اگر امروز حکومت کفاصدی در میان ما مسلمانان انگلیش حکم کند که تمام مساجد مسلمانان را خراب کنند و قرآنها را با آتش بسوزند بر مسلمانان معلوم خواهد شد که در آن زمان چه بوده است حالت هنود و آن بر اهمه از ظلم و تعدی مسلمانان و این پادشاه عادل مهذب — زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل — و درین وقت هم که مجدداً این کتاب را می نویسیم نکته بنظر بنده رسیده که همواره گفته ام اگر جنگی واقع شود در میان روسیان و انگریزان احتمال کلی میرود که هندوان یاری کنند انگریزان را همین جهت که آنهارا از جنگ ظلم و جفای مسلمانان رهائی بخشیدند و کمال آزادی دادند و حمایت میکنند و لیکن از وفاداری مسلمانان با انگریزان هراسک است هرچند که شخصی در این چند روز آرتیکل طویلی در اخبار بمبی گزت درج کرد مشعر بر وفاداری مسلمانان —

غیاث الدین تغلق شاه

"بمقتضای جوانی به عیش و کامرانی مشغول شده ظلم و فساد را بنیاد نهاد و برادر حقیقی خود را که سالار رشد نام داشت بزجر تمام مقید گردانید —

سلطان ناصر الدین محمد شاه

"چون از اول تا آخر غلامان فیروز شاهی با ناصر الدین محمد شاه

بدسلوکی کردہ بودند حکم کرد کہ ہر کجا ایشان را بیابند بقتل رسانند و بدین سبب بسیاری از غلامان کہ در ولایت بہن بودند بدست رعایا وغیرہ ہلاک شدند —

امیر تیمور گورکان صاحبقران

" مورخین ما مسلمانان ہر گز میخواہند بسیار تعریف و تمجید و تمدیح کنند او را صاحبقران میخوانند و خوانندگان این کتاب باید ملاحظہ کنند کہ تا بچہ اندازہ مورخین ما تعریف از تیمور نوشتہ اند و تا بچہ اندازہ ظالم بودہ ست این مرد —

" امیر تیمور صاحبقران گیتی ستان آشوب و فتنۂ دہلی و جملہ ہندوستان را شنیدہ در سنۂ ۸۰۰ ہجری عازم سفر ہندوستان گشت — اما چون لشکر بہ غلہ احتیاج داشت در آخر حکم شد کہ ہر جا کہ غلہ بیابند بردارند — ہمین قدر حکم کافی شد در یکساعت شہر بتاراج رفت و اکثر متوطنین کشتہ شدند — روز دیگر کوچ کردہ ظاہر موضع شاہ نواز مخیم عسکر منصور گردید و در آنجا چون غلہ بود جمیع مردم لشکر غلہ برداشتند و باقی را حسب الحکم آتش زدند — امیر شاہ و ملک شیخ محمد بموجب حکم بان شہر درآمدہ در لوازم قہر و غضب تقصیری نکردند و غیر از علما و سادات و مشایخ کسی سالم نماند — پس صاحبقران ایلغار فرمودہ تمام آن مسافت را بیک منزل قطع نمود — روز اول آنہا کہ بیرون قلعہ بودند ہمہ بقتل رسیدہ اموال ایشان بتصرف اولیای دولت قاہرہ درآمد — صاحبقران راو خلجی را مقید ساختہ بر شہر جنگ انداخت بازجمعی در میان آمدہ امان خواستند و امان یافتند — امیر شیخ نور الدین و امیر الہداد جہت تحصیل مال امانی بشہر درآمدند و مردم شہر از مسلمان و کافر بسبب شدت مطالبۂ مال امانی تمام جہات خود را آتش زدہ زن و فرزند خود را ذبح کردہ بجنگ مبادرت نمودند و بسیاری از لشکر منصور را ہلاک ساختند و خود نیز کشتہ شدند

[illegible] جنگ نموده از آنجا به سرستی آمد و مردم سرستی را
[illegible] و اموال آنها بغارت برد — و بسبب
[illegible] گشته بیابان [illegible] آمد و قلعهٔ لونی را بجنگ گرفته
[illegible] بقتل رسانید — امیر جهان و دیگر امرا بعرض اقدس رسانیدند که
[illegible] زیاده بر صد هزار کس گرفتار عسکر منصور شده اند و در
[illegible] نظام الدین [illegible] بوده [illegible] از شهر برآمده بودند ایشان
[illegible] خوشحالی [illegible] جنت اتفاق نموده بلشکر دهلی ملحق شوند —
چون اکثر [illegible] صادر شد که هیچ آفریده اسیری که بپانزده سال رسیده باشد نگاه
ندارد [illegible] درین امر توقف نماید او را بکشند و مال او از آن کسی باشد که
تقصیر او [illegible] نماید در اینصورت بموجب فرمان صد هزار کس بقتل رسید
روز جمعه در مسجد جامع دهلی خطبه بنام مبارک آنحضرت خواندند و در شانزدهم
ماه مذکور جمعی از اهل قلم بر دروازه نشسته توجیه مال امانی میکردند و چند نفر از امرا
تفحص یاغیانیکه در شهر پنهان بودند تعین نمودند بدین سبب غوغائی برپا شد و لشکریان
جهت غله و دیگر مایحتاج در شهر بودند دست غارت برآوردند و هرچند امرا منع
کردند مفید نیفتاد و چون صاحبقران به عیش پنجروزه نشسته بودند هیچکس را یارای
آن نشد که آن معنی را بعرض رساند و هر آینه هندوان فوج فوج زن و فرزند خود
را سوخته بجنگ ایستادند و امرا بیقدر کردند که دروازه ها را ببستند تا دیگری بشهر
در نیاید [illegible] لشکریان در شهر بودند که احتیاج بمردم بیرون نشد و تا صبح
شهر را تاراج نمودند — چون صبح شد مردم بیرونی نیز ضبط خود ننموده تمام بشهر
درآمدند و غارت عام شد و اکثر از اهل شهر هر کسی زیاده از صد نفر هندوان را
[illegible] — در تاریخ نظام الدین احمد و غیره مسطور است که جمعی بتحصیل مال امانی مشغول

و مردم شهر از سخت گیری ایشان در مقام ابی شدند و چند نفری از محصلان را کشتند این معنی سبب التهاب نایرهٔ غضب آن حضرت شده غیر از سادات و علما و مشایخ حکم بغارت و اسر اهل دهلی فرمود — صاحبقران بدامن کوه سوالک در آمده تمامی آن ممالک را تاخت و تاراج نمود و عالیها سافلها ساخت» — وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ — نتیجهٔ این ظلمها امروز بخشید و شده است که چنانچه در جاهای دیگر هم نوشتیم تمام مسلمانان عالم ذلیل اند بدست دیگران اگرچه خودشان از تقدیر و نصیب و قسمت میدانند و گاهی این مذلت و خواری و ذلت را از آن ظلمها و نتیجهٔ آن جفاکاریها نمیدانند و سوای هندوستان در دیگر جاها هنوز این ظلم جاریست و مسلمانان هند هم هنوز اگر بتوانند و فرصت یابند این ظلمها را میکنند و بدان فرقی ندارند با مسلمانان آن زمان — این ظالم بدفعال و مردود درگاه و عادل حقیقی که چون چندین میلیین خلق خدا را ریخت که از انجمله لو و هفتاد هزار یکشنبه خلق احمقان مسلمانان هند تعریف و تمجید میکنند امروز و بر خلاف از انگریز شکایت میکنند و از خدا میخواهند که قوم دیگری بیاید باین ملک و غافل اند که هر که بیاید حالت پیش بد از این می شود تا حالت پدرانشان در جبلت ایشان هست —

خضر خان

محمد قاسم فرشته در تواریخ [illegible] اوصاف و [illegible] میشل سخاوت و شجاعت و علم و تواضع و صلح [illegible] و رحم به خلاق و اوصاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شباهت تمام داشت — پس از آن مینویسد «در آن اثنا بعضی از امرا مثل قوام خان و اختیار خان از ملازمان سید خضر خان و محمود شاهی که از دولت خان لودهی جدا شده به خضر خان پیوسته بودند غدر را اندیشیدند

خضر خان از این معنی واقف شده بجانب دهلی برگشت و در هشتم ماه جمادی الاول ۸۲۲
در کنار آب گنگ همه ایشان را به بهانهٔ در یک مجلس جمع آورده بقتل رسانید"
اگر صفات حضرت رسالت هم همین صفات بوده جای آن دارد که ملل دیگر اعتراض
بر دین ما کنند —

سلطان معز الدین مبارک شاه

در سنه ۸۲۳ سلطان جانب گوالیار رفت و فتنهٔ آن ولایت را
تسکین داده به بهکهات شتافت — رای بهکهات هزیمت خورده بکوه پایه در آمد و
پادشاه ولایت او را تاخته و کنیز و غلام بسیاری اسیر ساخت — امیر شیخ علی از
آب ستلج نیز گذشته برقتل و تاراج سعی موفور بتقدیم رسانید. صد برابر آنچه فولاد
غلام داده بود از نقد و جنس بدست آورد و مردم گرسنه چندین سالهٔ خویش را
سیر ساخته به لاهور آمد — میر شیخ علی متوجه دیپالپور شده هر جا که [illegible]
بود [illegible] گردانید چنانچه [illegible] هندو بقتل رسید [illegible] بسیار
اسیر شدند و چون معارضی نداشت در فساد تقصیری نکرد —

محمد شاه بن فرید خان

در همان روز که سلطان مبارک شاه شربت شهادت چشید
محمد شاه بن فرید خان بر مسند فرمانروائی هندوستان متمکن گردید و ملک سرور الملک
[illegible] خزانه و فیلخانه و توپخانهٔ پادشاه مبارک را متصرف
شده [illegible] و همگی همت مصروف آن گردانید که امرای قدیم را [illegible]
[illegible] حدید پدید آورد و [illegible] شاه [illegible]
[illegible] گشته خود خداوند تاج و تخت [illegible]

بهانهٔ بیعت بدیوانخانه طلبیده بعضی را بکشت و بعضی را مقید ساخت — این وزیر
را آخر کشتند — کمال الملک با جمیع امراء الشهر در آمده خانهٔ باغیان را قبل کرده
جمله را بدست آورده بقتل رسانید — ملک بهلول که حاکم سرهند شده بود درین
وقت دیبالپور و لاهور را تا پانی پت بحکم پادشاه متصرف شد — پادشاه لشکر
براو فرستاده بکوهستان گریزانید و بسیاری از افغانان معتبر را بقتل رسانید۔

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه

در سنهٔ [illegible]۵۱ه پادشاه علاء الدین به بداؤن رفت و بهوای آنجا
[illegible] کرده در دهلی توقف نمود — درینوقت تمام هندوستان ملوک الطوائف
شده [illegible] و گجرات و جونپور و مالوه و بنگاله شاهان صاحب سکه وجود گرفته
بودند مگر همین [illegible] و [illegible] موضع دیگر در قبضهٔ پادشاه بماند و همین قدر
پادشاهی [illegible] — [illegible] پادشاه [illegible] بداؤن شد و در همان
[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] شد [illegible]
[illegible] — پادشاه [illegible]
[illegible] بداؤن رسید قطب خان
[illegible] خان
[illegible] خالصهٔ پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون جنگ درگرفت ملک محمد جمال بزخم تیر کشته شد و حمید خان بحرم پادشاه درآمده زنان و دختران و پسران پادشاه را بیرون کشیده همه را سر و پای برهنه در غایت اہانت و بیعزتی از حصار شہر بیرون کرد و خزاین و اسباب پادشاہی را متصرف شد — بالجمله حمید خان ملک بہلول را که پادشاہ نبود طلب داشت و پادشاه ساخت —

سلطان بہلول لودھی

این بیچاره در حماقت افراط کرده بوده است — چنانچه محمد قاسم فرشته مینویسد — "وقتیکه دہلی را گرفت خزانهٔ پادشاہان ماضیه را بر افغانان لودہی قسمت کرده خود نیز ہمچو سایر الناس قسمت برادرانه گرفت و طعام در خانهٔ خود نخوردی و بر اسپان طویلهٔ خاصه سوار نشدی و ہر روز طعام از خانه یکی از امرا آوردند تناول کردی و ہنگام رکوب بر اسپ ایشان سوار گشتی و گفتی مرا از پادشاہی ہمین نام کافی است" — اینگونه سلاطین حمق و بیعقل ہندوستان را دیده اند که ہیگر بعد و سیاست آمدند بسر حد افغانستان و حالا وقت گذشت که انگریزان به ہند نگاہی تاب رمیدن را نخواهند آورد —

سلطان عادل یا ذل سکندر لودھی

"باز بطرف شمس آباد توجه فرمود — در اثنای راہ دیوتاری را که ماوای متمردان بود بقتل و غارت خراب ساخت و بقیة السیف گریخته در موضع وزیر آباد خزیدند — سلطان اہل وزیر آباد را نیز قتیل و اسیر نمود —" "

" و چون پادشاہ از سالها ہمین رای پتنه دختر طلبیده و او ابا کرده بود در سنهٔ ۹۰۴ بجهت انتقام به پتنه رفته از معمورہی آن اثری نگذاشت" —

تامل باید کرد در عدل و نصفت که برای زنی که بزور و بر خلاف میل خاطر و مذهب او منجو است
بگیرد پادشاهی که بزعم مورخ مسلمانان عادل است شهری را تباه ساخت —

"نقل است که زنار داری بودهن نام در موضع کاتیهن روزی در حضور مسلمانان اقرار
کرد که اسلام حق است و دین من نیز درست است این سخن از او شایع شده بگوش علما رسید
قاضی پیاره و شیخ بدر که در لکهنوتی بودند و به نقیض یکدیگر فتوی میدادند اعظم بن خواجه
بایزید حاکم آن ولایت زنار دار را مع قاضی و شیخ مذکور بخدمت پادشاه فرستاد و پادشاه
تمام علمای نامی را از اطراف طلبیده مجلس بحث ترتیب داد آخر الامر علما اتفاق بر آن
نمودند که آنمرد را محبوس ساخته عرض اسلام باید نمود و اگر ابا کند باید کشت — بودهن
ابا نموده کشته شد و پادشاه جمیع علما را انعام داده رخصت اوطان خود فرمود" —

نمیدانم مسلمانان با انصاف این عمل را چگونه میدانند — البته بسیار تعریف
میکنند بخصوص علمای ایشان و حسرت میخورند که در آن زمان نبودند که هم فیض دنیا
بردند و هم فیض آخرت — و بیشک از این عبارات و نکته چینی ها بسیار رنجیده خاطر
می شوند و نویسنده را بد میگویند و تف و لعنت می کنند و کافر و ملحد می خوانند ولی
من به سستی و راستی میگویم که مرا از نوشتن این چیزها و تامل در آنها شرم می آید —

سلطان ابراهیم لودهی

"در آن ایام شهزاده جلال خان که پیش سلطان محمود خلجی
رفته بود فرار نموده نزد راجه گده [illegible] چنانچه جماعت [illegible] گرفته
آورده به پادشاه [illegible] در قلعه هانسی روان [illegible] شهادت [illegible]

قطعه
[illegible]

[illegible]

بسا غریزیزند ... برادر فرید خود نیز بدگمان شده اکثر ایشان را برانداخت"۔

زیبندۂ سریر کشورستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

"در سنہ ۹۲۵ تا کنار آب سندھ کہ در این وقت بہ نیلاب شہرت دارد سواری فرمودہ ہر کہ سر از اطاعت پیچید بقتل واسر او قیام نمود۔

فردوس مکانی قرین فتح و ظفر بہ بلدۂ لاہور در آمد چنانکہ رسم و داب چنگیزیان ہست بازار را بجہت فال وشگون آتش زد و بعد از سہ چہار روز بسر قلعہ دیبالپور رفت و آنرا نیز گرفتہ اہالی آنجا را قتل عام فرمود ۔۔۔ "

"فردوس مکانی چون ... بود ... شد ... است ... در آن بلدہ فردوس قرین بود بشرب ... گلگون ... انہدام ... اشتغال نمود" ۔۔ انگریز ... فردوس مکانی میخوانند

فاعتبروا یا اولو الابصار۔

ہمایون بادشاہ و شیر شاہ افغان

چون ہمایون ... بر تخت نشست در ہمین ایام سلطنت شیر افغان ... ہمایون ... مراجعت کرد لہذا ... تجسس چند فقرہ می نویسم خود نسبت بہ یکی داشتہ باشد خواہ بدیگری۔

" و محمد سلطان دختر زادہ ... حسین میرزا و نخوت سلطان را کہ از امرای ... مغل ... بودند ... محمد زمان میرزا اتفاق داشتند حکم فرمود کہ ... چشم ... کشند ۔۔ ۔۔ و در آن روز ... از ... متعلقان ... موسوم بہ ... در آمدہ بودند باقی جملہ

بقتل رسیدند — و درین ایام افیون بر مزاج آنحضرت غالب گشته خلوت نشینی
و دیوان داری کمتر کردن علاوه امور دیگر گشت ؎

محمد شاه سوم مشهور بعدلی

"عوام الناس او را بحذف الف و اضافهٔ یاء عدلی خوانند و عدلی
بوسطهٔ عدم قابلیت مردم اراذل و دون را دست گرفته مهمات عمده شاهی را
بایشان رجوع کرد و هندوئی هیموی نام را که بقال و ساکن قصبه ریواری بود
صاحب اختیار ملک و مال گردانیده خود بشرب مدام و صحبت زنان مغنیهٔ دلارام مشغول گشت

پادشاه جمجاه ابو المظفر محمد اکبر پادشاه غازی

ما بهتر میدانیم که در اینجا شرح حال سلاطین هند را ختم کنیم و
منحصر سازیم شرح حال اکبر پادشاه که عظیم ترین پادشاهان هند بود و در عهد او
آئین هم نوشته شده بود برای نظم و نسق امور ملکرانی و تا کنون مردم هند تعریف میکنند
در سنه ثلث و ستین و تسعمائه (۹۶۳) محمد اکبر را که سیزده سال و
نه ماه از عمر گذشته بود بر تخت فرمانروائی اجلاس دادند — " "
خان خانان تردی بیگ را بسبب تقصیراتیکه پادشاه بشکار رفته بود
بمنزل طلبید و بی سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد — پادشاه این خبر در
شکارگاه شنید و چون مراجعت نمود بیرم خان معروض داشت که چون بتحقیق میدانستم
که آنحضرت با وجود آن همه بزرگی که از او بوجود آمده از غایت مهربانی در قتل
تردی خان خوشنود نخواهند فرمود و عفو چنین تقصیری در اینوقت که لشکر مخالف نزدیک رسیده
مناسب نبود هر آینه بحکم اقدس صریح در آن باب حاصل نکرده جرات بقتل نمودم -

عرش آشیانی زبان تحسین و آفرین گشاده عذرش مسموع داشت" - " "
" شاه قلیخان چون هیموی مقتول را بنظر پادشاه آورد بیرمخان التماس نمود که
پادشاه اگر بقصد غزا شمشیری بر این کافر حربی رساند جهاد اکبر خواهد شد آنحضرت
سر شمشیر بسپر قتل او رسانیده ملقب بغازی گشت - آنگاه بیرمخان بدست خود
گردنش زده سرش را بکابل و جسدش را بدهلی فرستاد" - "خان اعظم
شمس الدین محمد خان اتکه در امر وکالت استقلال تجدد کمال بهم رسانیده بود
ادهم خان اتکه بر او رشک برده در سنه ۹۷۰ او را بقتل رسانید - ازین
غوغا عرش آشیانی از خواب بیدار شده سبب آن پرسید و غضب بر او مستولی
شده با شمشیر برهنه بر ایوانیکه ادهم خان ایستاده بود آمد - ادهم خان پیش دوید
هر دو دست پادشاه را گرفته شروع در تضرع نمود - پادشاه از آن بی ادبی
بیشتر بر آشفت و دستهای خود را خلاص کرده مشتی بر رخسار او زد که بیهوش افتاد
- آنگاه بموجب حکم پادشاهی دو بار او را از بالای آن ایوان که دوازده گز ارتفاع
داشت پائین انداختند و کارش را تمام ساختند - روز چهارشنبه هفدهم
ربیع الاول ۹۷۷ کوکب ولادت شاهزاده سلیم بمقام سیکری در منزل شیخ سلیم
چشتی از افق جاه و جلال طلوع نمود و خاقان اکبر بشکرانه آن موهبت جمیع زندانیان
را خلاص ساخت - عرش آشیانی جهت ایفای نذری که درباب فرزند کرده بود
پیاده پا همراه بشتافت بزیارت خواجه معین الدین چشتی بجا آورده دست
از افشان [illegible] حسان شد [illegible] بادر چنگیز خان [illegible]
[illegible] خواجه چشتی [illegible] پیش بود شکایت کرد - پادشاه [illegible]
[illegible] خلاص رسانید" - [illegible] پادشاه
[illegible] داشت" -

وهم در این سال صبیهٔ راجه بهگوانداس را طوی و جشن عظیم کرده بعقد شاهزاده محمد سلیم در آورد" — در آخر شرح حال این پادشاه محمد قاسم فرشته مینویسد "و خویشتن آشنایی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفتی و در نظم و نثر وقوف تمام داشت" —

هیچ ضرورتی ندارد که ما شرح حال تمام سلاطین را تمام و کمال بنویسیم زیرا که همه یکسان بوده اند و از برای مشتی نمونهٔ خروار بس است اینقدر [illegible] — و اگر ما شرح حال تمام سلاطین مسلمانان را در تمام روی زمین و در بین این یکهزار و سیصد سال فرداً فرداً بر نگاریم همه را همچنین دستور می یابیم — بلکه احتمال میرود که اکبر بهترین همهٔ سلاطین مسلمانان بوده است بدین دلیل که آئینی هم از و مانده است — و اگر از سلاطین دیگر ممالک بهتر نبوده است بطور یقین در میان سلاطین مسلمانان هند گل سر سبد بوده است هرچند خط و سواد کامل نداشته — ابوالفضل نامی که گویا وزیر او بوده است و در هند بمنزلهٔ صاحب و صّاف است تمام اعمال و افعال او را جمع کرده و آئین اکبری نام نهاده و بنهایت تعریف در رد و قابل ملاحظه است — (بعضی میگویند این کتاب را فیضی برادر ابوالفضل نوشته و او بوده است وزیر اکبر هر که نوشته نوشته باشد) — از عبارت آن کتاب که در فارسی نوشته است و آئین های آن دل خوشنود و متنوع در می آید و میخواهد که کند — [illegible] عبارت آن کتاب نداریم بلکه کار ما با آئینهای [illegible] چیزی [illegible] کرامات و فضیلت ابوالفضل ظاهر گردد [illegible] بر خلق عالم معلوم شود —

آئین دار الضرب

"ازانجا که آبادی سکه خانه مایهٔ افزائی خزانه باشد درروائی هر کار از و رونق پذیرد لختی از آن بر میگذارد و چمن زار گفتار را سیراب میسازد - شهری و صحرائی را کار از خواسته بر آید و هر یکی را باندازهٔ خواهش برستاند از دو ستمایهٔ راه گرداند و دل بسته آنرا سر منزل مراد انگارد ناگزیر همه را بدان سر و کار افتد خرمنش آنرا سرچشمه بر آمد آرزو های دینی و دنیاوی برشمارد و مردم زاد را در پایداری هستی از خورش و پوشش ناگزیر آید و آن بمیانجی چندین رنج فراهم آمد" - این یک آئین بود ملاحظه باید کرد که این چگونه آئین ملک داری بوده و چگونه میتوان نام این را آئین نهاد - البته کسانیکه عبارتش را می فهمند بر آنها معلوم است که چگونه آئینے بوده است این -

آئین صوفیانه

"گیتی خداوند از کار آگهی کمتر میل گوشت فرماید و بیشتری بر زبان گوهر آمود رود با آنکه گوناگون خورش برای آدمی آماده است از بیدانستی و گرگ خوئی بآزار جانوران دل برنهد و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد - هیچ دیده بر حسن کم آزاری نگشاید و خویشتن را دخمه جانوران گرداند - اگر نه بار تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن برکشیدی و بسیچ است که پایه پایه گذاشته آید و اندکی بمزاج روحانیان چالش رود - چندی آدینه میل نفرمودی و پس یکشنبه اکنون روز تحویل غرهٔ شمس ماه روز مهر و روز خسوف و کسوف روز میانه دو صوفیانه دوشنبه رجب جشن الٰهی هر گاهی ماه فروردین و ماه ولادت مقدس که آبان ماه است افزوده اند و چون قرار یافت که ایام صوفیانه آبان ماه بشمار هر سال عمر گرامی به سه چندی از آذر ماه نیز صوفیانه شدی

درین هنگام تمامی صوفیانه شد و از فزونی حق پژوهی در هر سال افزایش گیرد و کمتر از
پنجر وز نباشد — چون تداخل در صوفیانه راه یابد کمی را بدل برگیرند و بر شهو قیمت
رود و چون بزرگ صوفیانه سپری گردد نخستین گوشتین خوردنی از خانهٔ مرم مکانی
آماده شود. سپس دیگر بیگمان و شاهزادگان و برخی نزدیکان در این کارخانه همراه
احدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوفه پیاده از صدام تا چهار صد دام
چند عیب ما در این آئین ظاهر میسازیم که خوانندگان ملتفت شوند

(۱) اینکه این آئین نیست و معنی آئین چیز دیگر است — (۲) اینکه این عبارت
محاورهٔ اهل ایران نیست و مطلب بر کسی معلوم نمیشود جز آنکه شاگرد ابوالفضل باشد
(۳) اینکه این کارها جهالت و حماقت اکبر را ظاهر میسازد نه خردمندی او را
(۴) آنکه خوردن گوشت جانوران نزد او گرگ خوئی بود ولیکن ریختن خون
انسان و بندگان خدا نزد او مباح بود — (۵) اینکه گرگ خوئی را در آئین
شبستان باید ملاحظه کرد که در ذیل می آید — و حرف در این است که نگاه دارندهٔ
چنین شبستانی باید روز ده ران بره و پنجاه سینهٔ مرغ و صد کبک و تیهو سیخ بزند
و بخورد و از آن پس ده گولی از حب امساکی که در اشتهارات کیمیای انسان طبع میشود
که «یک گولی سے پانچ گھنٹے تک بلا تکلیف امساک رہے اور لذت بے حد ہو»

[illegible] که [illegible] خود [illegible] عبارات [illegible]
[illegible]
[illegible] خوانندگان [illegible]
[illegible] آئین [illegible]
[illegible]

[illegible] اقبال

[illegible] بزرگ حصاری برسا[illegible] و در آن منازل دلگشا آرایش

[illegible] ایشان [illegible] که از پنجهزار افزونند جداگانه منزلی تا مفرز گردانند و حق

[illegible] پرداخته [illegible] خدمتها سرگرم دارد — پرستاران را پارسا گوهر بداروغگی

[illegible] بهره [illegible] بگزارد و یکی از نیک ذاتان عفت سرشت را اشراف بردهای

ایشان [illegible] نگرد و روزی هریک درخور فراخ گرداند — اگرچه اندازهٔ

بخشش [illegible] بیکت ماهوارهٔ هرکدام همین بانو از یکهزار و ششصد و دو روپیه

تا هشت [illegible] از پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چندی

[illegible] از چهار [illegible] —

[illegible] که خوانندگان کمال تعمق و تدقیق را در این فقرهٔ فوق

بکار [illegible] بین نکته [illegible] ها بعد ملتفت باشند — (۱) چون برما معلوم

نیست که مراد از [illegible] گیان فقط زنان اکبر بوده اند یا کنیزان و خدمتگذاران نیز

شامل آنها بوده اند [illegible] ما همه را زنان او محسوب میداریم — کمال قباحت است

که کسی پنجهزار زن داشته باشد ولیکن ابوالفضل باب و تاب تمام تعریف کرده و

ابدا [illegible] نظر [illegible] — (۲) ماهوار این زنان اگر همه یکهزار و ششصد روپیه

و چیزی زیاده بوده است بیش از سی و پنج کرور میشود (جز آنکه روپیهٔ آن زمان

از روپیهٔ این زمان کمتر بوده باشد) و ازین معلوم میگردد که تمام آمدنی ملک

ماهوار زنان بوده چرا که قطعاً آمدنی ملک اکبر از سی کرور زیاده نبوده — امروز

که تجارت این ملک قریب بدو صد کرور رسیده فقط هفتاد کرور آمدنی ملک است

و [illegible] فقط بیست کرور از زمین گرفته میشود حالانکه در آن زمان تحمیل تجارت

ملک [illegible] بوده و همه خرج ملک از زمین گرفته میشد و در اینصورت خدا

[illegible] گرفته است [illegible] — و اینکه نوشته شصت تا هشت و هفت

بر ما معلوم نمی شود که آیا بعضی از آن پردگیان فقط هشت و هفت روپیه میگرفتند
یا اینکه از هزار وششصد از دو روپیه الی هشت و هفت روپیه باختلاف زاید بوده
یا اینکه زوجات خاصهٔ پادشاهی از جملهٔ آن پردگیان هزار وششصد روپیه
میگرفته اند و در خدمتگزاری آنها کسانی هم بوده اند که تا هشت و هفت روپیه
میگرفته اند — این مطلب هم بسیار مبهم است — مگر چون پرستاران را جدا
نوشته و ماهوار هر یک را مقرر کرده معلوم میشود که تمام پردگیان هر یک یکهزار
وششصد روپیه میگرفته است و فقط اختلاف آنها در میان آن دو و هشت روپیه
بوده است — اگر مراد از پرستاران نوکران مرد باشند نوکران زن آن هم
معلوم نیست — الغرض همه بیهوده خلاف معقولیت و آدمیت و ملکرانی بوده
است و ابداً پسند ما و هیچ آدم معقول نیست — چهار جلد کتاب آئین اکبری
همه پر است از اینگونه خرافات که یکی از آن آئین نیست و ما سراسر همه را گشتیم که
ببینیم در باب عدل و نصفت و نظم و نسق چه نوشته است در آنها هیچ
نیافتیم — این اعظم و اکبر سلاطین اسلام هند بوده و این آئینش بوده که مسلمانان
هند فخر می کنند —

از اینگونه بوده عادت مسلمانان و سلطنت مسلمانان در تمام
ربع مسکون از بدو اسلام که همه بر خلاف همه آئین و شریعتی بود که خود آنها
پیروی میکردند و خلاف طریقی بود که پیغمبر آنها نموده بود که دعوی میکردند
امت او بودند و نیز بر خلاف قوانین الهی و رسلی بود که قبل از او آمده بودند هر کتابی
که قبل از قرآن نازل شده بود و بر خلاف قول هر حکیمی که تا آن زمان آمده بود
و تا این زمان آمده است در میان هر قوم و ملت دیگری در عالم جز مسلمانان —
عدد نامعینی که در کتب تواریخ اسم و رسم نوشته اند که چه رسید به پادشاهان و عهد

یا از اهل ملت خود یا از اهل ملل دیگر خون [illegible] بندگان خدا ریخته یا اسیر و تباه ساخته [illegible] بحر حق [illegible] [illegible] احتمال کلی میرود که هزار کرور بشود و این [illegible] مرضی خدا و شرط آدمیت [illegible] نیست [illegible] در افغانستان و [illegible] و مصر [illegible] بنا [illegible] ست — و این است جز این نیست [illegible] در [illegible] و صاحب [illegible] — تا یک سال یا چند سال [illegible] این در وسط [illegible] حال [illegible] سیان آن ملک را [illegible] خلق خدا [illegible] چند [illegible] زمانی نمانده است که افغانستان و ایران [illegible] و مصر [illegible] آن وقت خلق خدا بکلی از جنگ و جفای این [illegible] قانون خود [illegible] آزاد شوند — و باید دانست که تمام تواریخ اهل اسلام [illegible] و مختصر است [illegible] خراق تیکه در صفحات ما قبل ذکر شد دیگر چیزی نیست

ملک نظام

اگرچه اراده ما نبود که شرح حال هند [illegible] الطناب دهیم [illegible] آن نیز ذکری بکنیم چه از ماضی و چه از حال آن [illegible] [illegible] باقی نمانده است جز حیدرآباد دو [illegible] واقع [illegible] دیگران هند است و آنچه منسوب به آن باشد بسیار [illegible] خلق این ملک [illegible] مناسب [illegible] — و سبب آنست که [illegible] بجهت مخارج این کتاب [illegible] احسانات [illegible] است که [illegible] [illegible]

و مواعظ نیک — این زر هنوز بما نرسیده ست ولی چون فهرست نام عطیه
دهندگان بعد از اتمام کتاب طبع و با بتدای آن ملحق خواهد شد اگر زر مذکور
برسد ذکر خواهد شد —

ما ابداً چیزی از حیدرآباد یکهزار و دو صد هجری نمی نویسیم
بلکه از حیدرآباد امروز که یکهزار و سیصد سنه هجری ست می نویسیم که صد سال
ست این ریاست با ریاست انگلیش سروکار داشته و اکثری از قواعد و
قوانین آن هم انگریزی ست و بعضی از اهلش هم با نگلند رفته اند و هر دو پادشاه
و وزیر موجود حالش نیز تربیت انگریزی شده اند — حالت مسلمانان هزار سال
یا پانصد سال پیش از این از حالت مسلمانان امروز معلوم میشود و حال آنکه آنزمانها
تربیت انگریزی نشده بودند و امروز شده اند — هیچ وجه من الوجوه ضرورتی
ندارد که ما یک حرف و نقط یک حرف بر قلم آریم زیرا که بر هر زبانی و در هر کوچه و
بازار جاری ست و در هر اخباری و هر روزنامه درج ست حالت این ریاست —
با وجود این ما می نویسیم و بر ما واجب ست که بنویسیم و مسلمانان را مطلقاً
متنبه سازیم از آنچه که تحمل آنها نمیدانند از بس بخواب غفلت در اند و آگهی بخشیم
آنها را از آفاتیکه بر آنها می آید ولی آنها مست بادهٔ بیخودی اند و احدی دیگر
باین جرأت و آزادی نمیگوید و نمی نویسد — اگرچه مسلمانان عالم همه چنین اند
و اگرچه پادشاهان و پادشاهزادگان و امرا و امیرزادگان و بزرگان و بزرگزادگان
همه ممالک و ریاستهای مسلمانان چنین هستند ایران و ترکی و مصر و ترکستان
و افغانستان و هر جای دیگر ولی بنظر بنده میرسد که حیدرآباد امروز گوی سبقت
ربوده و مقدم ست در خرابی بر تمام ممالک مسلمانان و خلق حیدرآباد پیش قدم اند
در بدنهادی و ناکسی بر خلق سایر ممالک مسلمانان — هر یک از امرا و بزرگان این ملک

جمعی از اطفال خورد سال و نادان و جاهل و جمعی از مردمان بیدانش کم تجربه
بلکه اوباش و اراذال را بگرد و پیرامون خود جمع کرده اند و نام گذاشته اند مصاحبین
هر جوان علقه مضغه را که شخص می بیند کوتی پس گشاده پوشیده و پتلونی تنگ
بپا کرده و کالری بگردن سیاه دارد و میگویند این مصاحب فلان امیر یا
فلان امیرزاده است — یک درجه از اینها که بالا میرود جوانان بیست ساله
و بیست و پنجساله و سی ساله مشاهده میشوند که همین لباس ستند بزیادتی ریش
که وسط آنرا تراشیده اند و دو طرف آنرا گذاشته و اینها هم جاهل و نادان و
بدافعال و افیونی و مدی و مثال اینها — اینها نیز داخل مصاحبین اند و
مصاحب یعنی چه یعنی اجزای مجلس لهو و لعب و شرب و رقص و طرب —
جمعی دیگر هستند [illegible] و مشار آب زیر کاه و خوش آمدگو و متملق ولی اینها بوضع
دیگر اند و [illegible] شوند [illegible] ماهوار زیاد دارند — برخی دیگر هستند حریص و
طلب [illegible] و صاحب [illegible] حسد که پیوسته فتنهامی انگیزند و کارها
میکنند نسبت بدیگران [illegible] دیگر و میخواهند عهدهٔ دیگری بگیرند یا دیوان ملک
شوند و امثال ذالک — این فرقه پیوسته زر میدهند باخبار نویسان انگریز
و غیر انگریز که از یکی تعریف کنند و از دیگری مذمت — معدودی دیگر هستند
که بد مردمانی نیستند ولیکن اینها نیز بیکاره و سست عنصر و کم تجربه و بعبارة اخری
وجودشان کالعدم است — غرض هیچیک ازین فرق مختلفه شایستهٔ مصاحبت
نیستند بزرگان را و ازین است خرابی و تباهی ملک و احدی ملتفت نیست
پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امرازادگان چنان گمان
میکنند که چنانچه باید و شاید حظ و نشاط از بزم و طرب و شراب و قمار و شکار
و [illegible] و [illegible] و مشا [illegible] و ملاعب حاصل نمیشود و امکان ندارد

جز مصاحبت و مرافقت جوانان بیدانش شوخ چشم و مردمان کمین رذیل و حال آنکه
در مصاحبت و مرافقت صاحبان دانش و بینش و اہل علم و کمال ہم ممکن ہست و حظ آن
ہم بیشتر ہست زیرا که صاحبان دانش گاہگاہی سخنان شیرین و کلمات رنگین و شعر و
حکایات و شرح حال بزرگان جہان محفل را زیب و آئین ہم میدہند و این رسم
جہانبانان و بزرگان بوده ہمیشه تا الآن ہست درمیان دیگر طوایف عالم جز درمیان
و خصوصاً مسلمانان و خصوصاً مسلمانان ہند و امروز اہل حیدرآباد —
اطفال و جوانان علقه مضغه را که یک دو سال یا چہار سال پیش از این [illegible]
بہر کسی که از خود شان بزرگتر بود سلام میکردند و کرنش بجا می آوردند [illegible]
مصاحبان شاه ہستند و برخی مصاحبان وزیر و برخی مصاحبان [illegible]
و دیگران و باین سبب ابداً اعتنائی بکسی ندارند و جواب سلام را ہم نمیدہند و
و چشم دیدهٔ ان میگردند و متوقع آداب و بندگی اند — ولیکن این مصاحبین [illegible]
میکنند و چه ہنر دارند و کدام شعر را میدانند و کدام تاریخ را میدانند و [illegible]
ادیب ہستند و ابداً ہیچ ندارند — بیشک اینہا ہمه مسخره اند و مسخرگی [illegible]
[illegible]
تا کسی [illegible] ہرزه گرد و ہرزه درای باشند قابل [illegible]
نیست و او را مصاحب می کنند در این شہر میمونه بہر — ما بخوبی از حالات [illegible]
و مصاحبان دولت و بزرگان و امرا اینک آگہی داریم [illegible]
[illegible] و رندی صحبت دیگری نیست در مجالس و محافل ایشان
و بوضع و صورتیکه ما ذکر می کنیم در اینجا —
شاہزادگان و بزرگزادگان چنین میدانند که
اینها میگذرد درمیان پانزده سالگی و سی سالگی از نه ہمه جہل سالگی و [illegible]

تا وقت مردن) ایامی است که جوانان نباید هیچ کار دیگری کنند جز خوردن شراب
و باختن قمار و صحبت داشتن با کمینگان — ولی بکلّی غافل اند که این همان ایامی
است که بزرگان نامی جهان در این ایام خود را بزرگ ساختند و هنوز بزرگان و
نام آوران ممالک یورپ در همین ایام نامی میشوند و مردم حیدرآباد بخوبی میدانند
که جوانان دیگر ملّت تا بیست سالگی فارغ التحصیل میشوند و در سیویل سرویس و
درجات یونیورسیتی کامیاب می گردند و آنگاه مرد جهان اند و خود را نامی می سازند
اگر کتب ما بزرگ و حجیم نمیشد اقلاً شرح احوال صد کس از بزرگان عالم را مینوشتیم تا
بدانند که عمر گرانمایه و ایام شباب را نباید به بطالت و هرزگی صرف کردن —
یک چند کس را مختصراً ذکر می کنیم بجهت آگهی این جوانان —

جنرال واشینگتن رئیس اوّل جمهوری امریکا در ۱۶ سالگی
ریاضی تحصیل میکرد و بزودی مقوم حکومتی شد و در ۱۹ سالگی اجوتنت جنرال شد
و دو سال بعد ایلچی شد یا اینکه مقرر گشت بجهت انفصال امراهمی منسوب به تعدی
فرنس در اراضی ورجینیا و بخوبی آن مهم را صورت داد — پس از آنکه جنگهای
تنظیمی را کرد و در همه فتح و منصور شد و ملک امریکا را جمهوری نمود در سال
۱۷۸۹ رئیس مجلس جمهوری گشت و در آن وقت ۵۷ سال از عمر او گذشته بود

جان ادمس رئیس ششم امریکا بزاد در سال ۱۷۶۷ع و وقتیکه ۱۴ ساله بود
منشی خانگی ایلچی امریکا شد در پیطرزبرگ — در سال ۱۷۸۷ درجهٔ عزت
رفت از یونیورستی هرورد — پس از خدمات بسیار نمایانی در سال ۱۸۲۵
رئیس مجلس جمهوری شد — جُزف ادیسن یکی از نویسندگان عظیم الشان
بزاد در سال ۱۶۷۲ و در سن ۱۵ سالگی داخل دار الفنون شد و بزودی
خود در شعرا تین نامی ساخت و بجمله کتابهای بسیار مفید نوشت —

اسکندر رومی تربیت یافت در زیر دست لیسی مکس و ارسیططل و در بیست سالگی
بجای پدر نشست و در بیست و دو سالگی بعالمگیری روان شد و جهان را
هرچه در آن زمان بر خلق عالم معلوم بود مسخر ساخت — الفرد بزرگ
پادشاه انگلند ۲۲ ساله بود که بر تخت نشست — خوانندگان در شرح
حال او ملاحظه کنند که چه کارها کرد در ایام سلطنت خود که او را بزرگ خواند
ارسیططل (یعنی ارسطو) در سن ۱۷ سالگی شاگرد پلطو (افلاطون) شد و
افلاطون او را میخواند خیال یا مغز مدرسهٔ خود — چنان نامی شد که خبر
دانشمندیش گوش زد فلیپ پدر سکندر شد و مشار الیه او را اوستاد
پسر خود ساخت — او سینا در میان خود مان یکی از مردمان جلیل القدر
بود و در اوایل ایام جوانی خود را در دانش و علوم زمان خود کامل نمود —
بیکن یکی از جملهٔ عظمای حکمای جهان در سن ۱۲ سالگی داخل محکمه قضا شد
لارد بیکن بزاد در سال ۱۵۶۱ و در سال ۱۶۱۷ لارد چنسلر گشت و کتبی
نوشت منسوخ کرد حکمت تمام حکمای قدیم را — پیئر گسندی یکی از حکمای
عالیشان فرنچ بود و در سن چهار سالگی بر کرسی بر شد و وعظ کرد برای برادران و
خواهران خود — و در سن هفت سالگی چندان بمشاهده ستارگان مایل بود
که نیم شب بر میخاست از بستر بجهت ملاحظه ستارگان و در بیست سالگی معلم
علم حکمت شد — ملتن شاعر معروف بزاد در سال ۱۶۰۸ و در سال ۱۶۳۲
از کالج بیرون رفت با درجهٔ ام ای (اگرچه آنوقت درجه را نگرفت) — نپلیان
بزاد در سال ۱۷۶۹ و در سن بیست سالگی یکی از سپهبدان سپاه فرانس شد
و در واقع همان مردی گشت که نامش [illegible] ثبت است تا قیامت —
نیوتن یکی از حکمای عظیم الشان انگلند بسن ۲۲ سالگی [illegible]

همین زمان بود که کارهای بسیار عجیب و غریب را شروع باختراع کردن نمود۔
در ملک هند اکبر نیز یکی از نام آوران جهان بود و شد که نامش در کتب اهل یورپ
بعظمت ذکر شده۔ اکبر بزاد در سال ۱۵۴۲ع و در سن ۱۴ سالگی (بموجب
کتب مردم یورپ) بجای پدر نشست۔ چندی را اهتمام تمام امور ملک او
در قبضهٔ بهرام خان بود و پس از آن در سال ۱۵۶۰ع عنان حکومت را در
قبضهٔ خود گرفت و بسیار نامی گشت در هر خصوص۔

الغرض ازاینگونه اشخاص هزارها کس در کتاب بیگرافی
مذکور اند و ازاین قبیل امروز صدها هزار در جهان موجود اند یعنی در ممالک
انصارا بلکه در میان بعضی از هنود و فارسیان هند نیز هستند (بحسب دانش)
که ما خصر شرح احوالات نمی نداریم — اگر در شرح حال پرنس بسمارک
[illegible] کسی مراجعه [illegible] قبیل این اشخاص مذکوره هست — ولیکن در میان
[illegible] گ[illegible]ت ما در این ایام از عمر خود هنوز طفال
[illegible] بطور [illegible] سدلی بلکه غرق هستند در دریای
[illegible] مشغول صحبت طرب و رقاص و [illegible] دانش
بکلی بی بهره اند — [illegible] هیچیک از این بزرگان عظیم الشان که ذکر رفت
[illegible] هستند و اکبر و یا هیچیک از سلاطین جهان
[illegible] حال حیدرآباد — البته یک گروه خرج
[illegible] ده روپیه ماهوار هم یا فتند در همین ملک
[illegible] روپیه ماهوار یافتند ولیکن هنوز نظام حیدرآباد فارسی
گفتن [illegible] و [illegible] در انگریزی هم چنین است —
بکمال افسوس [illegible] این زر را صرف نکردند [illegible]

هزار کس دیگر با فضل و دانش بر آیند — هیچکس مخالفت نخواهد کرد و فتح دولت نخواهد
نمود با ما بجهت نوشتن این چیزها جز مردمان بداندیش و ما محض از روی دولتخواهی
و دوستی مینویسیم و مقصود ما آبادی ملک و رفاه خلق و خوشی پادشاه و رعیت است
از این نصایح که بعضیها تلخ و سخت میدانند — پادشاهان و شاهزادگان و امرا
و امیر زادگان اسلام خواه کهن سال باشند و خواه خورد سال چه در ایران چه در
ترکستان و چه در هندوستان ما همه را نصیحت میکنیم منحصر بحضور حیدر آباد و
امرا و امیر زادگان حیدر آباد نیست — همه باید بدانند که هر شخصیکه در جهان
نامی دارد و باقی نهاده است چه از سلف و چه از خلف یا بدانش بوده است
یا بشمشیر — اسکندر بشمشیر نام خود را در جهان گذاشت و افلاطون بدانش —
از برای هیچ مرد عالی شان و خصوصا پادشاه و پادشاهزاده اسپ سواری
خوب چوگان بازی خوب لان تینس بازی کردن خوب و قمار بازی خوب و
از این قبیل اعمال و افعال اگر خوب هم باشد و اگر بطور کمال هم باشد گاهی موجب
نام نمی شود در جهان — هیچ سلطانی را ما نشنیده ایم که نام او در جهان مانده
باشد که چوگان باز خوبی بوده و هیچ پادشاهی نام نخواهد گذاشت در جهان که
گاری دو اسپه یا چهار اسپه یا هشت اسپه را خوب میراند و در آن هنر کمالی دارد
بلکه اگر نام بماند بعلم خواهد بود و شمشیر — هیچیک از رعایای حضور حیدر آباد را
ما نشنیده ایم که تعریف کند که حضور پرنور خوب گاری میرانند بلکه همه سخنهای دیگر
میگویند — البته هرگونه بازی که در آن حرکت باشد تا یک اندازه برای
صحت جسم و سلامتی مزاج نیک است و ممنوع نیست — و بیشک هنر هر چه باشد
در جهان برای مرد نیک است و پسندیده و وقتی بکار آید — ما در اینجا مقام
ضرورتی ندارد که قول بعضی حکما را بنویسیم که بی گفتگو هرگز هنری نیک است

تا بدین و شمشیرزنی [illegible] رسد. چنین و حکمای عالیشان پسر خود را امر میکند بآموختن اقسام
مختلفهٔ پیشه و هنر و حتی مطربی و [illegible] من هم فرستاد که با ماهی گیران شناکنم
و شناگری آموخته و این کمال را هم حاصل کرده بکمال کراد زیرا که پادشاهزاده بودم
و این کار [illegible] بسی [illegible] آزادیدم که از غرق خلاصی
یافتم و آنگاه [illegible] دیگر حکما گفته‌اند مضمون این قطعه

سعدی [illegible] صحبت [illegible] هنر و پاره دوز

و در بحرانی [illegible] بطور یقین اگر من
هنر کوچه بانی [illegible] که شان کوچه بانان بیش است از صاحبان کمال در این
مدت [illegible] از اقامت در حیدرآباد کوچه بان امیری شده بودم — مگر امید ها است
که هنر من نیز وقتی در جای دیگری که قدردان آن باشد بکار آید و مفید باشد
بحال من — با اینهمه هر هنری در جنب دانش هیچ و معدوم است — اگر
پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امیرزادگان ما چه در حیدرآباد و چه در تمام
روی زمین [illegible] مانند این مطلب و ناصح مشفقی بایشان بگوید بهتر آن است که
هر روز [illegible] وقت خود را در تحصیل علم و دانش خراب کنند ولی با
[illegible] دانشمندان [illegible] ساعت را هم در صحبت دانشمندان
[illegible] لهو و لعب ایشان خللی و هرجی وارد
[illegible] — تحصیل علم و دانش بوقت [illegible] جوانی و کهن سالی وابسته
[illegible] کسی خیال کند [illegible] در اینحالت من نمیتوانم تحصیل علم و
[illegible] — نیز [illegible] نباید تصور کند که من در این وقت فارغ التحصیل و
عالم [illegible] نیستم چنین است دامنهٔ علم و دانش چندان وسیع است که هزارها
سال عمر کافی نیست برای تحصیل آن —

الغرض این بود حالت بزم و امور خارجهٔ از حکومت این ریاست

و مصاحبین و رؤسا و بزرگان این ریاست — ما چیزی نوشتیم از مصاحبین و
چاکران انگریزی که در این ریاست هستند و مختصر می نویسیم که اینها اکثر جاسوس
هستند و هر یک از اینها کار سپاند یعنی وقایع نگاری ست اخباری را ذکر می و
[illegible] و مدراس و آگره آباد و لندن و از اینها نباید غافل باشند — اکنون چیزی هم
از حکومت ملکی این [illegible] می نویسیم و فی مختصر — تمام خلق ریاست
شاکی اند و بد میگویند و ظلم هستند و از سستی و کاهلی دربار شکوه دارند و از
تعلل و درنگ در جریان احکام حکومت و انفصال عدالت و ایفای بوعده گله
میکنند و پیوسته میگویند ملک برباد است و خلق تباه و ملک بدست اطفال
افتاده و بازیچهٔ طفلان شده و همه عمال و عهده داران این ریاست خود غرضی
هستند و مداخلت در امور و حک و اصلاح از امور و احکام حکومت میکنند —
در این ریاست ما بسیار بسیار کم کسی ملاقات کرده ایم و بسیار کم کسی را شناخته
ایم از ده سال پیش از این تا کنون که دروغ نگوید و وعده خلافی نکند و هر یک
از اینها صد و هزار و ده هزار بار — اگر فی المثل یک روپیه باید بدهند و کسی از
سکندر آباد باید پیاده برود حیدرآباد و آن روپیه دهنده هم بدا نمیدهد یک
صد بار عذری آرد و صد بار وعدهٔ فردا و پس فردا آن بیچاره میدهد و اگر
[illegible] شکایت هم از وعده خلافی آن دهنده بکند آن تا جاگیر [illegible]
و بر روی مبارک خود نمی آرد — ولیکن اینها همه هیچ قصوری ندارند و همه مجبور
اند و همه میگویند ما مجبوریم — سبب چیست — سبب نیست که این هوای اینجا
گندیده شده و این عمارت از بنیاد خراب است و این درخت را از ریشه کرم خورده
است — آب و هوای این ملک را تقاضا این است و بعبارهٔ اخری حاکم و

حکومت و رئیس ریاست چنین هستند — اگر کسی بصدق قول ما اعتمادی داشته
باشد و ما را بیغرض داند بصداقت و راستی میگوئیم و می نویسیم که در هر مجلس و
هر محفل و هر گوشه و هر کنار و هر برزن و هر بازار که دو کس با هم صحبت میدارند
اگر کسی گوش فرا دهد می شنود که یا شکایت است از رشوت خواری یا تعویق و تعلل
در حساب و کتاب و روبکار و جریان احکام یا جاری نداشتن یا مداخلت کردن عهده داران
در احکام حکومتی و مدت های دراز بلکه بعضی شکایتهای خود را بما کرده اند و گفته
اند که در این کتاب بنویس ولی ما در جواب گفته ایم که در این کتاب از مطالب و
مقدمات عامهٔ خلایق سخن میرود و ابداً نسبتی به اشخاص خاصّی ندارد —

چون شرح حال و بیان امور حیدرآباد درین فقره باطناب
کشید و بقول سعدی "[illegible] بود و سلسلهٔ سخن دراز" لهذا مناسب
میدانیم ما که چیزی [illegible] بنویسیم در خصوص این شکرآبی که در این ایام واقع شده است
درمیان شاه و وزیر حیدرآباد — آنچه ما از خلق شنیده ایم و آنچه در دکن تمیز دیده ایم
مکرر شده که آنها ابداً دخلی بما و کتاب ما ندارد و ما ابداً طرفدار احدی نیستیم در این ریاست
همچنانکه در هر ریاستی و در نظر ما شاه و وزیر و تمام امرای این ریاست یکسان
می نمایند و بنا بر این ما چیزی مینویسیم محققانه که در واقع مناسب حال ما و کتاب ما
و مقصود ما باشد که بی انتظامی ممالک مسلمانان است —

بقول دکن تمیز غالباً از صد سال پیش از این تا کنون درمیان
پادشاهان و وزرای این ریاست نا اتفاقی بوده و سبب را دکن تمیز مداخلت
حکومت هند در ریاست انگلیش نشسته ولیکن این سبب آن نیست و سبب آن
چیز دیگر است — ما بخوبی [illegible] که باد از کدام طرف می وزد و این
آتش از کدام خانه مشتعل است و [illegible] تا به پیش هوکار است

بعبارة اُخری ما امیدانیم که آن رسم قدیمی که سعدی میگوید " در سایهٔ دولت خداوندی همگنان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمیشود " هنوز در دربار حیدرآباد وجود دارد مگر ما را کاری بآن نیست بلکه کار بست با اصل و مادهٔ آن — سرسالارجنگ اگرچه با ما بدی کرده ما را از و شکایت باقی خواهد بود تا نفس آخرین ولیکن بیشک خدمت بسیاری بدربار ریاست این خاندان و نیز بدولت انگلیش نموده از هر کسی و در وقت عزل او ... اقتدار دو ثلث خلق از او راضی بودند از هر کس گرفته — دولت انگلیش ... مالک تمام ممالک هندوستان است بملاحظهٔ آن خدمات که در ... بود فرزند سرسالارجنگ را بجای پدرش نشانید بحق نشانید — و لیکن ... و وزیر جوان بودند بهم افتادند و امر ریاست را ابهام و مختل گذاشتند و فرصت ... خوبی بدست مفتین دادند — البته اختلال امور ریاست را کسی ... نمی بیند ولی از چشم دیوان او می بیند — بیشک این عیوب ... هست و مدعیان او هم همین عیوب را مستمسک خود قرار داده اند ولی ... ما سوال می نمائیم که کدام کس و امیر در این مالک از این عیوب پاک و مبراست —

بیشک ... نواب ... خان سست و کاهل است ... نبود ...

... ولی کدام ... این ریاست چالاک و محقق هست — ... خان ... نواب ... ریاست ... نواب ... خان ... چالاک ... ریاست ... ریاست ... ... خان ... تجربه ... جمع کرده ... ریاست ... پاک ... ... تجربه ... هندوستان ... ... در این ریاست ... رشوت ... — ... خان جوان است ... تجربه ... ... سست ... و کاهل ... و تجربه یافته — ...

که هر امری از امور داخله و خارجهٔ این ریاست رجوع می‌شود بصاحب عالیشان
(وکیل انگلیش) ما می‌پرسیم که کدام کس در این ریاست هست که آن عقل سلیم را
داشته باشد که بدون رجوع به رزیدنت انگلیش امور ریاست را جاری دارد و
حکماً پالیسی حکومت انگلیش مبنی بر این است که چون اجزای حکومتی را از ریاستهای
شاهزادگان هندی بیند کم کار و کم تجربه مداخلت نماید در امور آن ریاست و
حکومت نماید و بنابراین هرکه امروز دیوان باشد یا هرکه فردا دیوان بشود در این
ریاست حکماً باید رزیدنت انگلیش را مداخلت باشد در این ریاست پس پروائی
نیست بر میر لایق علیخان — دکن تیمز می‌نویسد که حکومت انگلیش باید موقوف کند
مداخلت خود را در امور داخلهٔ این ریاست — (۱) اینکه این امکان ندارد
در این حالتی که امروز این ریاست هست و (۲) اینکه خرابی و تباهی آن
یک هزار میشود اگر جز این باشد — زیرا که مدعیان میر لایق علیخان اراده
دارند تمام اهل هندوستان که آنها را نیچری میخوانند از این ریاست برانند
و خود مختار شوند تمام ریاست و امور ریاست را ولی تا هنگامیکه حکومت انگلیش
و رزیدنت انگلیش را مداخلت است در این ریاست اولاد سالار جنگ نیز باید
بر مسند دیوانی این ریاست متمکن باشند تا آنزمان هندوستانیها و نیچریها هم
در این بدی تخت خواهند بود — مگر ما میگوئیم که فی الحقیقه هندوستانیان بمراتب
هشیارتر اند از اهل دکن و لهذا از بیرون شدن آنها بیشتر امور ریاست مختل و
هرج و مرج می‌ماند — ولیکن ما چیز دیگر هم میگوئیم — ما میگوئیم ابداً از بودن هزار
هندوستانی در حیدرآباد و از بودن صد هزار هندی یا انگریز یا روسی یا فرانسیس
در شهر لکهنو افغان و ایرانی در کلکته و بمبئی و مدراس یا در شهر لندن در لکهنو
چنانچه بودن روسی و فرانسیس انگریز در قسطنطنیه امور ریاست و حکومت مختل نمی‌ماند

و ملک تباه و خراب نمی شود اگر اساس حکومت مستحکم و با قوام باشد و اساس این
حکومت یا هر حکومتی مستحکم نمیشود جز آنکه مجلس کونسل و شورائی در آن باشد —
و به درستی و راستی باید دانست که این مجلس کونسل آف استیت هم که الآن در حیدرآباد
تقرر یافته است بکلی مهمل و بازیچه اطفال است و پسندیده هیچ خردمندی نیست
زیرا که ما یک دو فقره از مجاری آنرا در دکن تیمز ۱۴ نومبر دیدیم و بر ما معلوم شد
که این چگونه مجلسی است — اجزای این کونسل غالباً کم تجربه اند و از وضع حکومت
و رای دادن در امور حکومت آگه نیستند و دیگر آنکه اجزای آن بسیار معدود هستند
ما اول چیزی در خصوص مجلس کونسل این ریاست و وضع آن نوشته بودیم ولی کسی
بآن عمل نکرد — ولی گاهی امکان ندارد . بود انتظام در این ریاست یا هر ریاست
دیگری جز بآن صورتی که ما نوشتیم و اگر بآن صورت بشود تمام گفتگوها و شکایتها
و هرج و مرج ها و بی انتظامی ها مرفوع میشود و اختیار و استیلای همه معدوم
میگردد و هر کاری بر وفق قانون و ضابطه جاری میشود و صورت می پذیرد —
"هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد" — هر ریاستی که اینسان بی انتظام
میشود مایه زور و استیلای دولتی قویتر میگردد و هر قدر که مردم این ریاست چنین
میکنند زور و اختیار و مداخلت انگلیش رزیدنت بهادر بیش میشود و نوشتجات
دکن تیمز هم کسی را اعتنائی نیست و محررین آن اخبارها هم همه مایوس میشوند بمراد خود
نمیرسند —

اکنون ما چیزی هم از حالت نصارا و حکومت و وضع مملکت ثانی نصارا
مینویسیم و امید واریم که هم مذهبان ما بالغرض حمل نکنند فعل ما را —

باب هشتم

حالت و حکومت نصارا

مخفی نماند که امور عالم بر دو قسم اند — **اوّل** آن اموری هستند که
نسبت دارند بخدا چون معبود و بخلق چون عبد و فرمانبر — **دوّم** آن اموری
هستند که نسبت دارند بخلق بنسبت یکدیگر و نیز بخدا چون حاکم حقیقی در میان
خلق — ولیکن این دو قسم از مقصود ما خارج است در این کتاب زیرا که
آن امور بقلوب و عقاید افراد بشر وابسته هستند — اگر کسی را اعتقاد باشد
که معبودی هست تکلیف او آنست که عبادت او را کند و فرمان او را برد —
و اگر [illegible] حرفی داشته باشد یا منکر عبادت او
باشد بقسمی [illegible] یا بقسمی دیگر نافرمانی او را کند
[illegible] در عبادت بندگی او و در رسالت رسولان و
تنزیل کتب [illegible] داشته باشد و ایشان پنها او تنهائی جوابده
است [illegible] چنانکه [illegible] خود فرموده است ولا تزر وازرة وزر
اخری — [illegible] صورت ما (یعنی من بنده و فقط من) ابداً کاری با ایرادی
نداریم بمذهب ملت و عقاید [illegible] یا دیگران — [illegible]
[illegible] مگر [illegible]
[illegible] — [illegible] عقیده که هست باشد — اما
قسم [illegible] که غالباً ما در آنها گفتگو میکنیم و
مقصود [illegible] بسیار [illegible] —
[illegible] بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم نسبتی بخدا
[illegible] آنها جوابده

باشند خدا را یا جوابده نباشند فقط انتظام یا عدم انتظام عالم و ارتباط یا عدم ارتباط اولاد آدم به بودن یا نبودن یا نیکی یا بدی آنها وابسته است — (د باید دانست که این امور را تماماً و بعضاً خواه نسبت بدین دهند و خواه نسبت به تهذیب مقصود هر دو یکی است) — آنکسانی که در عالم آمدند و دعوی پیغامبری کردند و کتب آوردند و دعوی نمودند که آن کتب کتب آسمانی بود خواه پیغامبر بودند واقعاً و خواه نبودند و کتب آنها خواه کتب آسمانی بود واقعاً و خواه نبود و نیز کسانیکه حکیم بودند ولی مانند فرقه اولین دعوی پیغمبری نکردند آنچه گفتند و نوشتند از ابتدای خلقت جهان در میان هر قومی و در هر کجائی از صفحه ارض در میان یهود و نصاری و مجوس و هنود و مسلمان و غیر اینها همه از این دو قسم سابق الذکر خارج نبود و عمده قسم اخیر بود و باعتقاد بنده اولین نیز عین آخری بود و اینهمه قواعد و قوانینی بود بجهت نظام عالم و ارتباط خلق بیکدیگر — تورات و انجیل و دیگر صحف زند و اوستا و شاستر و غیر اینها همه بجهت انتظام عالم آورده شد و تمام پیغامبران و حکما و علما بجهت بند و بست جهان و خلق جهان آمدند —

بالجمله امور قسم اول را ما امور دینیه میخوانیم (چنانچه خلق عالم همه خوانده اند) و امور قسم اخیر را امور دنیویه — این همه تمهید برای آن بود که خوانندگان این کتاب بدانند که چنانچه سابقاً عرض کردیم بحث ما بر امور دینیه هیچ قوم و فرقه و ملتی نیست بلکه بحث ما بر امور دنیویه است — لهذا ما امروز و در این زمان تمام امور دنیویه نصارا را نیک میدانیم و نیک بشمار یم بدون شک و شبهه ولیکن شکی نیست که اگر ما کلام و دعوی خود را همین جا ختم کنیم و مهمل گذاریم و بگذریم و در گفتگوی خلق خواهیم شد و خوانندگان این کتاب را فرصت بدست میدهیم که بر ما ایراد گیرند و زبان اعتراض بر ما گشایند — پس قبل از آنکه دیگران

برما ایراد گیرند ما خود از طرف آنها ایراد میگیریم و جواب هم میدهیم از طرف خود —
ولیکن ما جواب کرورها خلق را نمیدهیم و نمیتوانیم داد زیرا افراد آنها هیچ دو کس از آنها را پایه
دانش و عقل و همچنین اندازه و حالت رای و عقیده یکسان نیست و اکثر و اغلب آنها یعنی
۹۹ از صد آنها بکلی بیدانش و مردم بازاراند و ما با هزارها از آنها گفتگو کرده ایم و
هر یک فراخور حال و دانش خود چیزی گفته — مثلاً یکی میگوید نصارا صد سال
یا پنجصد سال پیش از این جانور بودند دیگری میگوید اینها به سه خدا قایل اند دیگری
میگوید اینها بی دین اند دیگری میگوید اینها گوشت خنزیر میخورند دیگری میگوید
اینها با کفش خود [illegible] پاک نمیشوند دیگری میگوید زنان اینها پرده نمیکنند دیگری
میگوید زنان اینها با مردان غیر در کارها می نشینند و با مردان غیر میرقصند
دیگری میگوید اینها سگ می پرورند و با سگ غذا میخورند دیگری میگوید بدن اینها
بدبو است دیگری میگوید اینها غسل نمیکنند دیگری میگوید اینها هفته یکبار به معبد خود
میروند دیگری میگوید زنان اینها مردان را می بینند قبل از آنکه عروسی کنند و
تعاقب بر نیستند — دیگری میگوید اینها ظلم را نام نهاده اند عدل دیگری میگوید اینها
دروغ و فریب و عهدشکنی را میخوانند پلتیک و امثال ذالک کرورها کرورها
از این چیزها میگویند — پس ما جواب همه را نمیگوئیم بلکه جواب مختصری میدهیم ما همه را
علی العموم و فقط بطور مثال که خود دریافت کنند امور دیگر این ملت را — اگر کسی
فرضاً بگوید که همه اعمال و افعال نصارا نیک نیست ما میگوئیم این درست است
ولی علم و ادب در میان نصارا کارهای بد را نیک ساخته و برخلاف جهل و نادانی
ولی دین کارهای نیک را در میان ما مسلمانان بد نموده — اینک ما مثالی
میدهیم اگر گوش هوش بدهید درست باشد — زنان نصارا را علم و
ادب چنان ساخته است که بی پردگی آنها مایه ترقی آنها شده بر عکس جهل و

نادانی و بی ادبی زنان مسلمانان را چنان کرده است که پرده نشینی آنها را باعث تنزل
و صدها نقص دیگر شده — درین صورت اگر کسی از ما سوال کند که بی پردگی
خوب است یا پرده نشینی ما در جواب میگوییم برای زنان نصارا بی پردگی و برای
زنان مسلمانان پرده نشینی — و اگر کسی از ما پرسد که چون تو همه اعمال نصارا را
نیک میدانی رای تو چیست اگر زنان مسلمانان بی پرده از خانه بیرون آیند
جواب میگوییم تا زمانیکه زنان مسلمانان بی علم و دانش اند کمال قباحت را دارد که
از خانه خود بی پرده برآیند چراکه این فعل فی نفسه فعل قبیحی است [illegible]
جهات آن چنان هستند که این فعل را قبیح میسازند و نتایج بد از آنها ناشی میکند
— پس کارها بسته بوضع استعمال و جریان آنهاست چنانچه زهر وقتی شفا میدهد
و وقتی هم میکشد و این هر دو خاصیت بسته بطریق استعمال آن است —

اما باید دانست که هرچند ما همه امور دنیویه نصارا را
نیک میدانیم مع ذالک امر نمیکنیم که مسلمانان در همه کاری بآنها تاسی کنند
بلکه ما میگوییم که درین مقام باز امور بر دو قسم هستند بعضی از آنها هستند که فوراً
باید اخذ و تاسی نمود و بعضی از آنها هستند که بتدریج و لیکن این قسم اخیر غالب
این است که اگر گاهی کسی اخذ نکند [illegible] تاسی بدیگری هم نکند نقصی وارد
نمی آید — قسم اول مثل همین تربیت زنان است که ما میگوییم فوراً باید اخذ و تاسی
نمود و در ارتکاب آن فواید کلی متصور است [illegible] از ترک آن نقصان کلی
مضمر — قسم دوم مثل [illegible] است که [illegible] زنان مسلمانان تاسی بقوم
ملت دیگری نکنند ابدا [illegible]
را موقوف سازند هم نقصانی [illegible]
[illegible]

به مسلمانان بگویم که کدام اعمال را میتوان و باید اخذ نمود و کدام اعمال را نمیتوان
و نباید اخذ نمود — ما میخواهیم اینجا عرض نماییم که مثال امور دنیوی مثال صدها
قسم اطعمه و اشربه است که بر سفره چیده باشند هرچند که همه برای خوردن هستند
ولی هر کسی باید بداند که کدام طعام و شراب بمزاج او سازگار است و تا چه اندازه
و بچه قدر خوردنش نقصانی ندارد و او را ضرری نمیرساند یا نه — بسیاری از اعمال و
رسوم و عادات قوم را با نفع بسیاری از مسلمانان اخذ کرده و تأسی نموده اند که
ابدا پسندیده و مطبوع نیستند و در واقع نقصان دارند برای آنها و ما میخواهیم
که مسلمانان چیزهائی را اخذ کنند که مفید است برای آنها — از آنجمله مثلا
تغییر لباس است که همین گورنر جنرال جدید را مطبوع و پسندیده نیامد تغییر
لباس اهل هند و خصوصا در دربار عام بآنها گفت که لباس خودشان بسیار
خوب و خوش وضع و مرغوب است — ولیکن انگریزان چندانکه سعی دارند
که مردم هند علم بیاموزند و آدم معقول شوند آنقدر سعی ندارند که آنها لباس
انگریزی بپوشند و بهیئت آنها باشند —

از همه بالاتر و آنچه اصل اصیل است مقصود ما را حکمت
نیکو است و ثروت و صنعت است — همه هنرها و کمالات در میان هر قومی از
ابتدای خلقت تا کنون در تحت این سه چیز بوده است و تا قیامت هم خواهد بود
و چیزهای که امروز نصارا در این سه چیز ثانی ندارند (از دو صد سال و
پنجصد سال پیشتر نیستند) یعنی آنچه نصارا هستند همه امروز این سه چیز
را موجود دارند و آنچه ملل و طوایف دیگر هستند در عالم ابدا این سه چیز را
ندارند بحجت همینکه همین سه چیز است که نصارا عالم را گرفته اند و
پیوسته بکام دل خوش هستند رعیت شان هم خوش اند — ولی

کمال افسوس است که مسلمانان بوسطهٔ چند چیز وصفت بسیار بد نیک را از بد نمیشناسند
وخوب را از زشت فرق وامتیازی نمیگذارند — (۱) صفت تعصب که لعنت
براین تعصب باد — از ابتدا مردمان صاحب غرض دنیادار آنهارا آموختند
ودلالت وراهنمائی کردند که ملل دیگر واهل مذاهب دیگر را دشمن ومکروه دارند
واز آنها کناره جویند وآنهارا نجس دانند وکارهای آنهارا بد دانند وتاسی
بآنها واخذ هنر وکمال را از آنها حرام شمارند واین حالات و[illegible] رفته رفته
جبلی آنها شد — مثلا چه بسیاری هستند که مرگ را برخود [illegible]
[illegible] که حول [illegible] شند [illegible] شود وعاقبت با [illegible]
میشند بجهت آنکه دوا از دست نصارا نمیخورند ومعالجه از دست اکثری نمیکنند
وآن دوارا نجس میدانند — (۲) بیغیرتی است — اکثر از مسلمانان
چندان بیغیرت اند که گاهی بخیال نمی افتند که هر صفتی را که در ملل دیگر هست
که [illegible] مایهٔ ترقی است اخذ کنند وخودرا با آنها مساوی سازند [illegible]
[illegible] امور دیگر دارند ولی خیال [illegible] اند که اندک زمانی قدر [illegible]
صرف کنند که ببینند کدام صفت در سایر ملل نیک وموجب ترقی
وآسایش است تا آنرا اخذ کنند وپیروی نمایند — (۳) چندان اکثر [illegible]
و[illegible] [illegible] آنهارا احمق ونادان ساخته اند که بدنبال [illegible]
هرگونه خرافاتی را وبهرگونه خرافاتی معتقد اند وبزودی معتقد میشوند وتعصب
جهلی که جبلی آنها است هیچ حکیمی نتواند آنهارا از خیال آن خرافات واز عقیده
وپیروی آن خرافت باز دارد — مثلا اگر دکتری که پنجاه سال دکتر وعلم
وتجربه باشد کونین بآنها بدهد نمیخورند وبرخلاف اگر حجامی یا پیرزنی پشکل
گوسفندی بآنها بدهد میخورند ودر اول همین شفا وفایده نمی بینند ولی در دویمین

شفا و فایده می بینند — اگر قصابی بگوید من تعویذ و فتیله میدهم برای رفع فلان مرض فوراً اعتقاد می کنند که ازان شفا می یابند و سحر و جادو و دعا و امثال این چیزها کمال اعتقاد را دارند —

بهر حال از زمانی که نصارا رو بترقی گذشتند روز بروز خود را علا بخشیدند و عمده بواسطهٔ حکومت نیک و قوانین نیک و عدل و انصاف که آنها را بود و همیشه خود خوش بودند و رعیتشان نیز خوش بودند و ترقی خود را درهمین چیزها دیدند و دانستند — برخلاف مسلمانان که از ابتدا حکومت نیک و قوانین نیک و معدلت نداشتند و بهر درجه که بودند از آنهم روز بروز فروتر شدند تا باینجا رسیدند که اکنون ما در همه جای عالم آنها را ذلیل و خوار و منقاد دیگران می بینیم و ازین هم روز بروز فروتر خواهند شد اگر بخیال ترقی خود نیفتند و سعی و جهد در ترقی خود نکنند —

باب نهم

حکومت انگلیش در هند

بر صاحبان عقل و دانش پوشیده نیست که احدی درین عالم مالک و وارث زمین نبوده است هرگز و نخواهد بود — ملک ملک خدا بوده و خواهد بود تا قیامت — ولی بحسب ظاهر در ابتدای خلقت یعنی پس از طوفان نوح چون اولاد آدم که اوّل همه در یکجا جمع بودند کثرت بهم رسانیدند

هر حرقه و جماعتی از آنها بیک زمینی رفتند و آن زمین را مسکن ساختند هنگامیکه آن زمین خالی افتاده بود — در واقع این جماعات مالکان واقعی آن اراضی بودند بحسب ظاهر — پس از آن چون خلق عالم فزایش و کثرت یافتند باز فرق مختلفه بمرور ایام و بنوبت حمله بردند و آن اراضی را از چنگ ساکنین نخستین آن ارضی گرفتند و مالک شدند آنها را و اگر زور و استیلا هم داشتند مالکین نخستین را تابع و منقاد خود ساختند و بر آنها حکومت راندند — از همان زمان ما باید بگوئیم این رسم ظلم جاری شد و در واقع هر جماعتی یا قومی که بر سرزمینی رفتند و ساکنان نخستین آنرا تابع و منقاد خود ساختند بناحق و ظلم این کارها را کردند — ولیکن چون مدتی اینها در آن زمینها سکونت گزیدند اینها نیز بظاهر مالکان واقعی آن زمینها شدند و باز روزگار چندی که گذشت فرقه یا جماعت یا قوم دیگری آمدند و بر آنها استیلا یافتند و بر همین منوال حالت جهان باقی بوده است تاکنون و باقی خواهد بود تا قیامت —

تا روزگاری دراز ملک ایران را باشنده قومی بودند بحسب ظاهر حقیقی و باشندگان نخستین آن زمین و سلطنت از خود داشتند و کمتر کسی از ممالک دیگر و طوایف دیگر آمده بود و بر آنها حکومت رانده بود اگرچه در آن بین ها چند کسی و قومی آمدند — ولیکن پس از آن عربها حمله آوردند و ملک ایران را گرفتند و مالک شدند — چندی نگذشت که جماعت و قوم دیگری آمدند مثل تورانیان و از اینها یک قبیله و شعبه اول آمدند و قبیله و شعبه دیگری از آن پس و قبیله و شعبه از آن پس تا امروز — هندوستان ابتدا مسکون نشست با همان جوقه ای از خلق که بواسطه خرابی و تباهی ملک بابل یا بواسطه کثرت عددشان پراگنده شدند بر روی زمین و اینها همان قبایلی

هستند که اکنون در کوهستانها و جنگلها سکونت دارند — پس از آن جماعت دیگر آمدند
از کوهستان هندوکش و طرف شمال و مغرب هند و فرمانروائی کردند بر آن باشندگان
اول و قدیم — پس از آن عربها آمدند و از آن پس ترکان و افغانان و تورانیان
آمدند و آخر از همه نصارا آمدند از مختلف قومها و از میان نصارا قوم انگلیش عاقبت
آمدند و این ملک را مالک شدند و امروز یکصد سال یا بیشتر است که این قوم
مالک این ملک اند — همچنین بود حالت ملک قوم انگلیش که مختلف طوایف و قبایل
بآن تاختند و هر یکی [illegible] و آباد شدند در آن تا
[illegible] حکومت دارند اگر چه [illegible] اهل
باشنده انگلند نیستند بلکه پیشتر بودند که از اراضی شمالی ملک جرمنی آمدند —
درین صورت مسلمانان مالک و فتح ممالک هند نبودند بلکه حمله آوردند و بزور
و ظلم این ملک را گرفتند از قبضه دیگران و همان نحو انگلیش آمدند و ملک مذکور
گرفتند از مسلمانان — پس هر قدر که مسلمانان را حق مالکیت بر این ملک
[illegible] آن قدر قوم انگلیش است درین زمان و اگر باز قوم قوی تری آید
[illegible] خواهد شد — باین ملاحظات مسلمانان نمی توانند گفت که انگلیش آمدند
و ملک ما را گرفتند و این ملک مال ما بود چرا که مسلمانان نیز غاصب و فاتح بودند
درین ملک همچنانکه انگلیش —

ولیکن باید دانست که این ملک گیری را چون از ابتدای
خلقت جهان عموم داشته و رسم جهان بر آن جاری بوده و جاری شده ما ظلم
نمیخوانیم و ظلم نمیدانیم و اگر ظلم هم بوده همه خلق و طوایف یکسان ظالم بوده
اند — مطلب و سخن ما بر این بخش حالت مختلف طوایفی که هر یک بر ملکی حمله
بردند و آن ملک را مالک شدند نیست بلکه مطلب و سخن ما بر آن بخش حالت

آن طوایف است که نسبت دارد بسلوک و رفتار آنها با خلق و باشندگان
آن ممالکی که گرفتند هنگامیکه مالک آن ممالک بودند بظاهر خلق آن ممالک
تابع و رعیت آنها بودند — اگر درین بخش حالت این طوایف جهانگیر را بدی
ببینیم بد میگوئیم و اگر نیکی ببینیم نیک میگوئیم — چنانچه قبل ازین نوشتیم بعضی از
مسلمانان را ابداً از ملک گیری خیال و ارادهٔ ملک رانی نبود بلکه قتل و غارت و
بردن غلام و کنیز بود — بعضی دیگر که مقصود شان ملک رانی بود یعنی ملکی را
که گرفتند در آن اساس سلطنت نهادند و بساط فرمانروائی گستردند چون
غرق دریای هوس و حب جاه و استیلا و پیروی خواهشهای نفس خود بودند و
گرفتار دست خشم و غضب و شهوت پرستی و تن پروری و امراض بیشماری
همانا ازین قبیل ابداً خیال نکردند که همچنانکه مسلمانان رعیت آنها بودند
سایر خلق خدا هم که در مذاهب مختلفهٔ دیگر بودند رعیت آنها بودند یا آنکه یک نفس
یا صد هزار نفس خواه مسلم و خواه کافر کشته میشد همان [illegible] رعیت آنها کم
میشد [illegible] استقلال نفس [illegible]
می آمد — [illegible] که اگر ظلم میکردند بخلق خدا [illegible] بود که خلق [illegible] شان بممالک دیگر
میگریختند و پناه بقوم دیگری میبردند [illegible] خصوص [illegible] آنها
[illegible] که قوم دیگری [illegible] جنگ ظلم
آنها نجات [illegible] و بهر حال همه نقص دولت و مایهٔ زوال آنها بود — و کسی
گمان نکند که [illegible] از مسلمانان و هندو از هنود [illegible] چون از همان ذات
بست مسلمانان هر چه ظلم کردند مثل دیگر کردند — [illegible] نیست بلکه [illegible]
[illegible] خود ظلم [illegible] کردند چون قانونی در کار نبود — [illegible]
[illegible] بودند از حیثیت تعصب مذهب و طریقه — خصوصی

عداوت تنها اساس این عقیده بود که هر که دیگری را خارج از طریقهٔ خود بکشد
به بهشت رود و نزاع و گفتگوی هر دو کس از مسلمانان جز بریختن خون یکی از آن دو
انفصال نمی یافت — پادشاه و وزیر و امیر و غیره مجبولی بودند صورت یافته
از حرص و شهوت و قهر و غضب — همه حریص مال دیگری — زن هر بیچاره را شاه
و وزیر و امیر مالک بودند و اگر فقرا هم پیروی دین ملوک خود را میکردند هیچ
فریادرس و داوری نبود زیرا که فریادرس و داور خود آن رسم را جاری داشته
بودند و جز این نبود که اگر برهٔ را از چنگ گرگی میگرفتند طعمهٔ خویش میکردند —
بالجمله مال خلق را گرفتند و خلق را کشتند و زن و اطفال آنها را اسیر و پایمال
کردند و بلاد و امصار و قلاع و اراضی و خانها و معابد آنها را که در واقع اسباب
آبادی ممالک خودشان بود تباه و ویران ساختند — گاهی بخیال نیفتادند
که خلق را آزاد دارند و بعلم و هنر ترغیب دهند و طرق و شوارع را هموار کنند
و بلاد و امصار یا ممالک دیگر باز کنند بجهت آمد و شد و تجارت و فلاحت
و محنت را در میان خلق ملکشان مشوق شوند که بر معموری و دولت ملکشان
بیفزاید و هم خودشان براحت زیند و هم رعیت شان — مگر از آنطرف نصارا
چنین نبودند و در هر حال بکلی بر خلاف مسلمانان بودند — پس ما میگوئیم
این قوم اخیر بهتر از آن قوم اول بودند و بحقیقت سزاوار و شایسته بودند که
آن ممالک را بگیرند و مالک آنها باشند —

باین وجوهی که ذکر شد ما میگوئیم که استحقاق انگلیش
بر مالکیت ملک هند بیش بود از مسلمانان و در واقع اینها رحمت بودند از جانب
حق بخلق هند و حال آنکه آنها بلا و آفت بودند برای خلق هند — مسلمانان
همیشه میگویند که انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بفریب گرفتند —

ما فی نفسه بسیار خوش هستیم و همین خصلت را در قوم انگریز تعریف و تحسین میکنیم و
همین قوت کلام ماست که حالکولی که مسلمانان گردن ما خون خلق را ریختند از
زمانی که این قوم قدم در اینملک نهاده اند کسی نمیتواند بگوید و یاد ندارد که یک
نفس واحد را این قوم بناحق یا برای ترویج مذهب شان یا برای گرفتن مال او
یا برای گرفتن زن یا دختر او کشته باشند — بجز معدودی از هندو
مسلمان و بخصوص مسلمانان هیچکس بخوبی نمیداند که انگریزان چه کرده اند در
ملک هند و برای آسایش خلق و حرمت و حفاظت جان و مال و اهل و
عیال مردم و فزایش دولت و آبادی هند — در این وقت بیهوده و بیجا
است که ما تمام نیکیهای فرمانروائی و ملکرانی انگریزان را در اینملک بیان
سازیم و جواب دهیم هر فردی از مسلمانان را که اعتراضی کند بر او بر رفتار
انگریزان در این ملک و با خلق اینملک — تا مردم اینملک [illegible]
و حالات و خصال و عادات جبلی خود را از دست ندهند نخواهند دانست که
فرق میان نیک و بد چیست — ما کاری نداریم بصد یا پنجاه [illegible] اقبال این
که مردم اینملک دلیل و برهان و تمسک از ما طلب کنند ما همین [illegible]
میکنیم که لارد رپن (و امروز که لارد دفرین) در اینملک [illegible]
چیست و چه کرد و خلق — اگر لارد رپن (یا دفرین) [illegible]
یا بزور بگیرد و ظاهر شود فوراً او را معزول میکنند و [illegible]
و اگر خون بیگناهی را بریزد فوراً او را بقتل میرسانند — کسی هست که منکر
این چیز ها بشود جز جاهل متعصب بی انصاف و نادان؟ — شاید [illegible]
بیدانش ما را بگوید که تو خبر نداری که انگریزان ظلم هم کرده و میکنند و خلق هند
را محتاج نان کرده و چنین و چنان کرده ما جواب اینها را نمیدهیم تا وقتیکه بخوبی

علم بیاموزند و از کارهای انگریزان خبردار شوند و آنوقت خود درک کنند که حفظ و ما از نوشتن این چیزها چیست — آنچه را که اکثری از مسلمانان یا مردم هند مطلقاً نمی‌دانند از انگریزان ما عین معدلت و انصاف میدانیم و عین حکمت و تدبیر ملکرانی می‌شماریم چرا که آنها علم ندارند که بخوبی بفهمند ظلم چیست و عدل و نصفت چه — مثلاً حکومت بشخصی میگوید چهار آنه بده من حفظ میکنم خانهٔ ترا و تو شب بکمال آسودگی و راحت و خاطر جمعی در بستر خود بخواب و از هیچکس اندیشه مدار — اگر واقعاً حکومت حفاظت میکند جان و مال آنکس را این ظلم نیست بلکه آن ظلم است که حکومت آن چهار آنه را بگیرد و حفاظت نکند جان و مال آنکس را —

مثلاً بعضی از مردم گاری و اسپ دارند و سوار شده براحت میروند و سرکار همه روزه [illegible] میکند برای آنها و اسپ و گاری آنها ولیکن ماهی یکبار [illegible] چیز [illegible] آید [illegible] تکس بده هزار یا دشنام بگو [illegible] — ولیکن این مرد از هیچ چیزی در جهان آگهی [illegible] نه قانون میداند نه در اخبار ملاحظه میکند و نه انصاف از کسی اگر بشنود تصدیق کند که حتی فرمانفرمای هند (گورنر جنرال) هم این تکس را میدهد و منحصر باین مرد جاهل نیست — و چنان جهل در جبلت اینها مخمر است و بنای کار آنها بر مخالفت و مناقضت و ضدیت است که هیچ دلیل و برهان و آفتاب و قانون و اخبار آنها را ساکت نمیسازد — از آنجمله ما خلاف گویان را تاکید میکنیم که در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ جنوری (۱۸۸۵) ملاحظه کنند در گفتگو [illegible] و جواب مینو سیپالیتی و حاکم بمبئی — یحتمل هیچکس در ملک هند چه هندی [illegible] چندان از انگریزان راضی نباشد [illegible] هستیم بعلت آنکه بیست و یکسال [illegible] کشیده‌اند

بکورت و عدالت حضار نکرده اند و گاهی بیش از دو یا سه آنه تکس از من نگرفته اند —
زیرا که "کس نیاید بخانهٔ درویش که خراج زمین و باغ بده" و برخلاف همین حالتکه
هستم یعنی بینوا و بی آزار و همیشه چنین بوده ام کتابی میتوانم نوشت در آنچه دیده ام
از همزبانهای خود که اقلاً صد کس از بیگانه و آشنا در هند و ایران میدانند و این
عدد را کس بیشک میدانند آنچه که بر من رفته است در حیدرآباد دکن — ولی
کسی خیال نکند که من از انگریزان فایدهٔ دیده یا حامی منند حاشا و کلا — بالجمله این
فقط یک مثال بود اگر ادراک کامل باشد لکها فعل دیگر هم بر همین نهج ملاحظه شود و اما
در عهد حکومت و دارائی مسلمانان (و سایر ملل
[illegible]) پادشاه را قدرت کامل بود که مال و جان و زن و فرزند خلق را
بگیرد — حاکم را این اقتدار بود وزیر را این اقتدار بود امیر را این اقتدار بود
و کان ذالک — علما را بخود واگذاشته بودند که هرچه میخواستند میکردند
مسلمانان خود را بهتر از سایر ملل میدانستند و فرقی که در میان خلق بود فقط
دولت بود و فقرا همه ذلیل اغنیا بودند — ذاتهائی که دهیر و چمار میخواندند آنها را
در این مملکت پست ترین ذاتها بودند هر چند که بندهٔ خدا بودند مثل دیگران —
مردمان رذیل و بدفعل بنام پدر و جد و خاندان نان مفت میخوردند و زر مفت
میگرفتند — سید و ملا و برهمن و درویش و شاعر و منجم و رمال و رقاص
و قوال و هزال و کبوترباز و پهلوان و قصه گو و فقیر و هزاران گروه دیگر بیکار
بودند و زر مفت میگرفتند و نان مفت میخوردند — جرایم بسیاری عفو
میشد و بسیاری از مردم [illegible] و خانه و خیمه و بحکومت خود نمیدادند —
خدمتیکه در نزد پادشاهان حرمت و عزت داشت غالباً قتل نفس بود یا
آوردن زن و دختر بیچاره یا دشمنی و بدگفتن از ملل دیگر و دشنام گفتن از

مذاهب دیگر یا خراب کردن بتخانه یا شکستن بتی — تعریف پادشاهان در ریختن خون اهل مذهب یا مذاهب دیگر بود و بهانهٔ ترویج دین و برای جود و بخشش و عفو گناه گناهکاران و خیرات و مبرات و نذر و نیاز بیهوده بمعنی — خصال نیک پادشاهان با مردم دشمنی و عداوت بود از سایر ملل و تعصب مذهبی و عبادات بمعنی و حرمت داشتن از فقرای چرسی و بنگی و افیونی یا درا ویش هرزه گرد یا مطرب و رقص و زیارت قبور اولیا — شجاعت و بهادری این بود که کسی [illegible] را بریزد و شمشیر کشیده بندگان خدا را بیدریغ بکشد و خود ملقب [illegible] — و لیکن در عهد حکومت انگلیش اکثر این اعمال و عادات بر خلاف [illegible] است و در میان این قوم اصول و قوانین و ضوابط ملکرانی دیگر است — [illegible] فرقی در میان مسلم و هندو و نصارا و سیاه و سفید و برهمن و دیر [illegible] جستجو نمیدانند — حرمت خلق نزد این قوم بعلم و دانش و رفتار [illegible] — [illegible] شرافت یکسی نمیدهند و قاعدهٔ انها برین است که [illegible] بود و رسم انسانیت و شرط تمدن که معنی آن ارتباط [illegible] است بیکدیگر بجا آرند و زحمتی نمیدهند که خدمت با آنها کند و [illegible] خلق نیست و کاری بدین و مذهب و آئین و رسوم مذهبیه کسی [illegible] میکند و ملک نمیشود — هزارها ذات و گروه بهزارها [illegible] بیرون می آیند بنام مذهب و تابوت و شیر و ببر [illegible] رنگ و بیاکل بسیار مختلف بود و شیطان [illegible] ای آرند و در کوچه [illegible] هر قسمی را که بخواهند [illegible]

[illegible]

[illegible]

مانع شود و سخنی در ذم و قدح او و مذهب او و غیره نگوید — مقصر را سزا میدهند هر که باشد و قاتل را قصاص میکنند هر که باشد — پادشاه و گدا را در اصول ملکرانی این قوم حقوق یکی است هر چند که یکی پادشاه باشد و دیگری گدا — آنچه میکنند همه را بر وفق عقل و حکمت و قانون و آرای خلق میکنند و هندوستانی و انگلیش (یعنی اهل ملک خودشان) را بیک چشم می نگرند — هر هندوستانی بهر درجه و مرتبه که باشد بکمال آزادی میتواند بگوید و در اخبار بنویسد هر چه که بخواهد بر خلاف پادشاه و حکومت اگر موجب فساد در مدینه نشود لیکن در ترکی و ایران و افغانستان فقط یک سخن بزبان یا قلم می برد سرش را از تن جدا میکنند و ملکت [illegible] را ضبط میکنند خانمان و خاندان و قبیله اش را بر می اندازند و حتی در حیدرآباد دکن هیچکس نمیتواند آزادانه چیزی بگوید و بنویسد و حال آنکه در [illegible] میگویند و [illegible] مینویسند — اگر خلاف اینهائیکه نوشتیم بشود آن [illegible]ست و آن هم بنا بر مصلحتی خواهد بود — اگر از احاد ناس کاری بشود در بین این قوم که ظلم باشد در حق کسی باز کسی را بگیرند یا خلاف انصاف یکری کنند این هیچ نسبتی با اصول و قوانین ملکرانی آنها ندارد و دلالت نمیکند بر بدی اصول و قوانین ملکرانی آنها بلکه در اصول و قوانین ملکرانی آنها همه خلق یکسانند و هر که ستم و تعدی بدیگران کند هر که باشد بسزای خود میرسد در صورتیکه جرم او ثابت و ظاهر شود —

آنچه قوم انگلیش در این ملکت کرده اند و پیوسته همه [illegible] میکنند در آزادی خلق و در تربیت خلق و در حفظ حراست جان و مال و [illegible] خلق و در [illegible] دولت و تجارت و فلاحت و آبادی ملک

در ساختن طرق و [illegible] ریلوی و جهازات آتشی و تلگراف
در ساختن پلهاء عمارات [illegible] کردن نهرها در حفاظت و حراست مساجد
و معابد هر مذهب [illegible] درنگاهداری عمارات قدیمه در جاری ساختن و آموختن
علوم و لغات قدیمه [illegible] در فراهم آوردن اسباب صحّت و سلامتی خلق
در فزایش [illegible] اختراع کردن و مروّج داشتن اسباب آسایش و راحت
و خوشی خلق و از [illegible] آموختن علوم و حکمت و هنرها و کمال و تربیت نمودن
خلق [illegible] هزارها امور و کارهای کلّی و جزئی دیگر اکثر از مردم
[illegible] و بخوبی [illegible] دانسته تا هنگامیکه بخوبی از زبان و
[illegible] نداشته شنید و قدّاده هزار جلد کتاب هم بدارشته
باشد — در [illegible] ۲ اپریل [illegible] ۱۸۸) فقط چند روز قبل نوشته بود در
سال ۱۸۹۳ و ۱۸۹۴ کم از ۷۰۰۰ دختر (یا زن مطلقاً) در مدرسه و تحصیل
علم مشغول نبودند که از انجمله ۳۱۰۰۰ هندو بودند و ۴۰۰۰ مسلمان — و در
تاریخ ۶ اپریل [illegible] ۱۸۸) در رپرت یونیورسیتی کلکته از بابت سال مذکور
نوشته [illegible] ۰۰۰ مدرسه یا مقام تعلیم و تربیت (انسٹی ٹیوشن) قریب
[illegible] تحصیل علم میکرده اند — این اشخاص یا بسیتی که همه جانور
و [illegible] شدند [illegible] اهتمام انگریزان اینها را آدم کرده اگرچه بعقیده
[illegible] خصوص بعضی از دوستان ما اینها همه بیدین و [illegible] شده اند
حکومت انگلیش [illegible] — این چیزها را کسی بعوام بگوید
[illegible] نقیض [illegible] بکلّی بیفایده است [illegible]
این چیزها را برای آن فرق نمی نویسیم بلکه برای آن معدودی می نویسیم
که فی الجمله ترقی کرده اند در علم و دانش و قلب تصدیق کننده دارند و

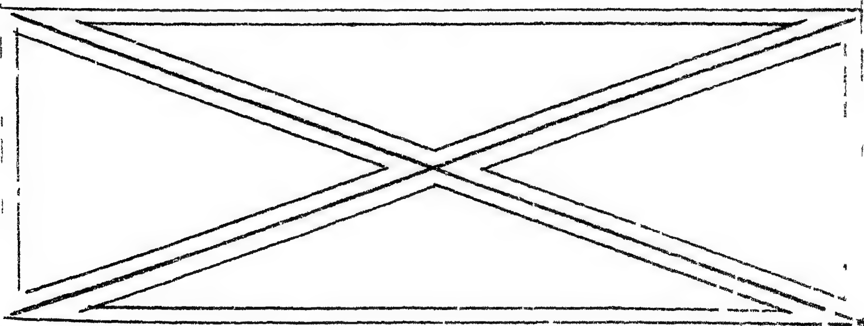
از نوشتن این چیزها برای آن صنف از خلق مقصود ما این است که چون آنها نمیدانند
در صدد آن بر آیند که مهما امکن سعی و اهتمام کنند که عوام و جهلای آنها علم
بیاموزند و رفته رفته این چیزها را خود بفهمند و تمیز آرند و درک کنند
مقصود که در این سال زوجهٔ لارد دفرین (کونتس آف دفرین) اندیشید که داکتران
زن طلب کنند از یورپ یا امریکا بجهت زنان پرده نشین هند و تربیت زنان هند
در این علم و هنر چه نعمت عظمائی است و هیچکس تا کنون نشنیده بود و چه بسیاری
که از اهل هند نمیدانند و شکر آنرا بجا نمی آرند — بنده بخوبی فایدهٔ این کار
را امیدوارم زیرا که هزارها مرد و زن و طفل می میرند بجهالت خود آگه نیستند از سبب آن
و نسبت بسحر و جادو میدهند —

اشتهاریکه ملکهٔ انگلستان داد در سال ۱۸۵۸ع

هنگامیکه فرمانروائی ملک هند را بخط مستقیم در قبضهٔ خود گرفت بر اکثری از
اهل اینملک هند و مسلمان معلوم نیست و آنهائیکه شنیده اند و بر آنها معلوم است
هم بیشتر باور نمیکنند که ملکه و حکومت ثابت بقدم و استوار هستند یا باشند
در آنچه که وعده نموده اند و قول داده اند با اهل هند — ولیکن ما باور میکنیم و
بکمال اعتماد را داریم بر صداقت و راستی وعده ها و قول و قرار آنها — بعضی
از فقرات آن اشتهار اینهاست که ما در ذیل بعینه عبارات انگریزی را نوشته ایم
ترجمه میکنیم در فارسی برای خوانندگان این کتاب

"We declare it to be our royal will
and pleasure, that none be in anywise
favoured, none molested or disquieted by
reason of their religious [illegible]

ances, but that all shall alike enjoy the
equal and impartial protection of the
law; and we do strictly charge and en-
join all those who may be in authority
under us, that they abstain from all
interference with the religious belief
or worship of any of our subjects, on pain
of our displeasure. And it is our further
will that, so far as may be, our subjects
of whatever race or creed, be freely and
impartially admitted to offices in our
service, the duties of which they may be
qualified, by their education, ability
and integrity, duly to discharge.



یعنی [illegible] که میل خوشی ما نیست که هیچکس
[illegible] هیچ وجه مورد التفات نباشد هیچکس مورد شکنجه و دردسر و ایذا

واقع نشود برای مذهبی که معتقد آن است و پیروی آنرا میکند و مراسم آنرا
بعمل می آرد ولیکن همه یکسان و بدون طرفداری در تحت و در حمایت قانون باشند
و ما بکمال سخت گیری تاکید میکنیم و امر مینمائیم تمام کسانی را که در تحت ما اقتدار
حکومت دارند که بکلی کناره جویند از مداخلت در امور مذهبیهٔ هر یک از رعایای ما
و در خلاف آن و انحراف از آن وعید قهر و ناخوشی خود را بآنها داده ایم — و علاوه
براین میل خاطر ما این است که تا ممکن باشد رعایای ما هر ذات و هر ملت و مذهبی که
باشند بآزادی و بدون طرفداری داخل شوند در هر خدمت و عملی در چاکری ما
مشروط بر آنکه قابلیت داشته باشند که از عهده برآیند بواسطهٔ علم و توانائی
(یعنی خردمندی) و راستبازی خود در کار" —

در سال ۱۸۹۴ (سال گذشته بود) حکومت هند
خواست که چیزی از آن وعده ها را وفا کند یعنی مجیستریت های هندوستانی را
همان اقتدار دهد در سزا دادن به مقصرین انگریز که مجیستریت های خود آنقوم را است
و بر سر این مطلب آشوب ها و فتنه ها شد که در میان ما مسلمانان بر سر قتل صد هزار
کس میشود — انگریزان راضی نمیشدند که قانون خود را از دست بدهند و حکومت
مجبور است الغای وعده های ملکه خود کند و بر سر این مطلب مجلسها شد و نطقها داده شد
و عریضه ها به لندن نوشته شد که اگر همه [illegible]
آن نطقها و نوشتجات کتابی گشت بیشتر از صد هزار صفحه — [illegible]
خبر اطلاع از آن ندارد هر چند عالم همه آگه شده اند — ولیکن [illegible]
هنگامیکه [illegible]
و در هر اخباری چاپ شد و بر سر زبانها بود [illegible]
و نفهمیدند که این قدر [illegible]

این مطلب و هر یک از انگلیسی مطالب که نسبتی داشته باشد بملک داری
انگریزی [illegible] چندان باریکی و حکمتها [illegible] مرز و بوم هند [illegible] دانند ولی فهمند
[illegible] انصاف قلبی نداشته باشند
و هر جزو و کل [illegible] — اقتدار [illegible] قید و
[illegible] که قبل از این هم
همین مقدار اقتدار داشته [illegible] شش ماه و دو هزار روپیه
جریمانه [illegible] انگریز شدند — مردم این سوی
زمین [illegible] صد هزار نفس از مرد و زن
گرفته تا طفل [illegible] غارت کردن شهری و ملکی بناحق و
ظلم [illegible] قید [illegible] هزار روپیه جریمانه که یکسال
[illegible] — [illegible] نمی فهمند و نخواهند فهمید تا آنکه صاحب دانش
[illegible] همین مقدار اقتدار خیلی اقتدار است و
[illegible] وقتی و بیدانشان [illegible]
[illegible] — این اقتدار
[illegible] و علم و
[illegible] سالهای دراز [illegible]
[illegible] چندی بوده اند و از عادات و رسوم
[illegible] کمال خاطر جمعی
[illegible] که فقط از ظاهر شان نظر [illegible] —
[illegible] بگویند [illegible] اختیار
[illegible] اداره شما

امر میکنند بآنها عمل کنید — من یقین دارم که هر زمانیکه مردم هند خود را
تکمیل نمایند در علم و دانش و تهذیب و مروت و هواخواهی دولت و حکومت و
راستبازی و ایمانداری همه خدمات لایقه عظیمه حکومت هند را انگریزان
بآنها واگذارند و آنها نیز شریک میشوند در امور حکومت و ملکرانی بیش از آنچه
بالفعل هستند — البته اهل هند عموماً و مسلمانان خصوصاً شکایت هم دارند
و بعضی از شکایتهای آنها هم معقول است یعنی آنچه را که علما و دانشمندان آنها
میگویند و در اخبارها مینویسند و ما هم گاهی میبینیم — ولی رفع شکایت آنها
نمیشود جز آنکه خود را از عملهای نکوهیده بری دارند و علم آموزند و با سلاح
و اسباب دانش رفع شکایتهای خود را طلب کنند از حکومت خود —

در خاتمه این بخش از این کتاب ما عرض میکنیم بخدمت
هم مذهبان خود که بتامل و غور نظر بر این کتاب و تعصب و بی انصافی را بر کنار
گذارند و بکمال خاطر جمعی بدانند که ما نیز مسلمان هستیم و برادر با آنها مگر صاحب
انصاف و صریح هستیم و بسبب انصاف و نیت خالص و بیغرض و از روی غمگساری
و خیرخواهی و درد و حسرت و بدون طرفداری نوشته ایم این کتاب را محض
بجهت آنکه هم مذهبان ما ترقی کنند و در دنیا خوش باشند و در آخرت
نیز خوش باشند — اگر ما دعوی کنیم که از بدو اسلام تاکنون احدی
در میان ما مسلمانان نیامده است که باین درجه خیرخواه اسلام و مسلمانان باشد
که ما هستیم و تا باین حد بیغرض و بی تعصب و خیرخواه همه فرق و شعب
مسلمانان مطلقاً و در ظاهر و باطن ساعی در ترقی و خوشی و راحت
هم مذهبان خود باشد که ما هستیم احتمال کلی میرود که ما در دعوی خود
صادقیم و سرموئی خلاف و اغراق نباشد — [illegible]

و در هر گوشه از عالم زبانزند و هنوز لکها از آنها هستند در هر شهر و بلدی
از ممالک مسلمانان همه از قبیل این مهدی کاذب بوده و هستند که امروز
در سودان هست و چند لک جاهل پیرو دارد و سایر مسلمانان او را کاذب
میخوانند همه با این نحو خلق را بضلالت در انداختند و حیوان ساختند ولیکن
سعی ما این هست که خلق آدم و انسان شوند و حال آنکه دعوی پیغمبری و ولایت
و امامت و پیر و مرشدی و حکمت و اجتهاد و فضل هم نمیکنیم — اینها همه
سعی داشتند دیگر دند که گلیم خویش را از آب بیرون کشند ولی ما سعی داریم
که غریق را رهائی بخشیم — آنچه ما نوشتیم فی الجمله بود از امراض مسلمانان و
اکنون ما را اراده آن هست که ادویهٔ این امراض را هم بنویسیم و امیدواریم که
امراض مسلمانان با دویه‌هائیکه ما نسخهٔ آنها را می‌نویسیم و دستور العمل میدهیم
این ملت را که بکار برند کم و زیاد شفا یابند و چیزی رو به بهبودی نهند —
ما خواب و آرامش را بر خود حرام کرده ایم و امیدواریم که بتوفیق الهی همواره در
سعی و کوشش و محنت خود ثابت قدم باشیم بلکه از خون خود هم میگذاریم
اگر اهل مذهب ما ترقی کنند و صورت بهبودی و امید بهبودئی باشد برای
آنها — بادا هم مذهبیان ما از نوشتجات ما چیز دیگری معلوم کنند بر خلاف
اراده و نیت ما و خیالات ما را بچیز دیگر حمل و تأویل نمایند و تمام سعی و
کوشش ما باطل شود — بیشک سنی ما بنحوی از ما ناخوش خواهند شد و شیعه ما
بنحوی و هندی ما بنحوی و ایرانی ما بنحوی ولی این هست و جز این نیست که
جز نادان و احمق دیگری از آنچه ما نوشتیم ناخوش نمیشود چرا که ما سنی و شیعه و
هندی و ایرانی را بیک چشم دیده ایم — اگر مسلمانان مطلقا از ما شکایت
کنند باید تامل کنند که ما نیک و بد ملل دیگر و نصارا را هم نوشته ایم اگر سنی ما

شکایت کنند تامل نمایند که ما از شیعها ابدا طرفداری نکرده ایم اگر شیعها
شکایت کنند تامل کنند که ما خود شیعه ایم اگر هندی ها (مطلقاً) شکایت
کنند تامل نمایند که ما از ایران خود هم تعریف نکرده ایم و ایرانی و هندی و
ترک و افغان و همه مسلمانان عالم را یکسان دانسته ایم و آنچه را که نسبت
با آنها و سلاطین و بزرگان آنها داده ایم همه بیان واقع است و یکی تهمت
نیست و نتیجهٔ این همه بهبودی و خیرخواهی آنها است — ما از آن در جوش
و خروشیم و از آن چون ماهی بیرون از آب در التهابیم و از آن در آتش
حسرت و اندوه کبابیم و از آن بر سر و سینه میزنیم خواب و آرام را بما
حرام کرده ایم که می بینیم ما هند رفت و ترکستان رفت و ممالک ترکی
و ایران و مصر هم قریب برفتن است و فقط یک هفتهٔ دیگر یا کمتر یا زیادتر
باقی مانده است که معلوم شود آیا افغانستان بدست افغانان خواهد ماند
یا بدست روسیان (زیرا که امروز که بنده مینویسیم این فقرات را این
مرّهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسیم ۱۲ اپریل ۱۸۸۵ عیسوی است
و ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۰۲ هجری) ولیکن مسلمانان هنوز در خواب
غفلت و [illegible] صحبت زنان و لهو و لعب [illegible] ند و گمان [illegible]
[illegible] میان و [illegible] از آمدن روسیها [illegible] کاذب — —

اللهم [illegible]

حصّہ دوّم

ادویّۂ امراضِ مُسلمانان

مقدّمه

قبل از آنکه شروع کنیم در بیان ادویهٔ امراض مسلمانان (یعنی رفع نقایص و قبایح ایشان) باید دانست که مسلمانان در این زمان بر دو قسم و صنف اند۔

اوّل آنکسانیکه از خود پادشاه و دولتی دارند با استقلال

دوّم آنکسانی اند که از خود پادشاه ندارند و در تحت حکومت و انقیاد ملل دیگر اند۔ صنف اول را امراض بیش است از صنف دوّم و هر چند که امراض مسلمانان لاتعدّ و لاتحصیٰ است مگر ما فقط معدودی را بیش در این کتاب ننوشتیم و آن معدود را ما اصل اصیل و مادر همهٔ امراض ایشان دانستیم و اکنون نیز از الجمله امراض مسلمانان ما فقط معدودی را که اصل اصیل آنهاست بقلم می آریم۔

بنزد رای ما صنف اول مسلمانان را هشت مرض است روی هم رفته و هشت دوا هم در کار دارند۔ صنف دوّم مسلمانان چهار مرض است

وچهار دوا در کار است — امراض صنف اوّل مسلمانان چهار از طرف حکومت
است و چهار از طرف رعیّت ولیکن در صنف اخیر چهار مرضی که آنها است فقط
از طرف رعیّت است و دوای آنها نیز چهار و بدست خود رعیّت است —
مگر یک فرق کلّی دارد که در صنف اوّل چون امراض حکومت سخت تر است و
در واقع امراض رعیّت نیز عین امراض حکومت و از اثر امراض حکومت است
لهذا معالجهٔ آنها هم سخت تر و مشکل تر است — ولیکن در صنف اخیر چون در
وجود حکومت مرض نیست بلکه مرض فقط در وجود رعیّت است معالجهٔ آن هم
آسان تر است اگر رعیّت در صدد آن باشد که رفع کند آن امراض را از خود
مسلمانانیکه پادشاه یا حکومت از خود دارند و بحسب ظاهر هم پادشاه و
حکومت آنها مستقل هستند چهار طایفه اند مصریان و ترکان عثمانی
و ایرانیان و افغانان — بقیه مسلمانان عالم غالباً بلکه تماماً پادشاه و
حکومت بالاستقلال از خود ندارند و رعیّت یا مطیع ملل و طوایف دیگر هستند
(اگرچه آنها نیز که حکومت از خود دارند. واقع تابع ملل دیگر هستند) از انجمله
مسلمانان هندوستان اند و درین کتاب مقصود ما از مسلمانانیکه تابع
و رعیّت دیگران اند فقط مسلمانان هند هستند که ما میخواهیم امراض آنها را
دوا کنیم اگر میل و خواهش داشته باشند —

امراض صنف اوّل مسلمانان اینهاست از طرف حکومت

(۱) مطلق العنان بودن حکومت (۲) فقدان مجلس شورا
(۳) نبودن قانون و (۴) عدم معدلت و انصاف — و اینهاست
از طرف رعیّت (۱) عدم تربیت نیک (۲) عدم سپاسداری
(۳) عدم امانت داری و (۴) عدم محنت و مشقت کشی — ولیکن

امراض مسلمانان صنف دوم فقط همان چهار مرض اخیر است که در صنف اول بود
هرچند که در واقع این هشت مرض دو مرض است و دوای آنها هم دو است
یکی مطلق العنان بودن حکومت و ضد آن و دیگری عدم تربیت خلق و ضد آن
ولی ما بجهت بیان کم و کیف و تشریح هر یک را چند شعبه و قسمت قرار می دهیم
و علاوه بر این بالضروره این شعب در هر چیزی هست و بیان هر یک نیز
لازم است و ارتباط هر یک بدیگری لازم و ملزوم است و این جمله روی هم رفته
آن چیزی میشود که مقصود ماست چرا که احتمال کلی میرود که یکی را کمال باشد و
دیگری را نقص و بالجمله آخر آنرا ناقص میخوانند خردمندان — مثال آن مثال
عمارتی است که مشتمل است از بنیان و ارکان و سقف و لیکن هر چند که این همه
را روی هم عمارت میگویند اگر یکی را نقص باشد چنان است که همه عمارت را
نقص باشد — مثلاً جسم انسان مشتمل است از سر و گردن و صورت و دو گوش
و دو چشم و یک دماغ و دو دست و دو پا و اجزای دیگر همه متناسب اگر یکی
از این اجزا را نقص باشد تمام آن جسم ناقص و ناکامل است — در این صورت
احتمال کلی میرود که در حکومت اگر مجلس شورائی نباشد بکلی ناقص باشد —
اگر معدلت نباشد بکلی ناقص باشد — و در تربیت بسا هست که در علم و
دانش نقص باشد یا در تهذیب و اخلاق و بهر حال باز ناقص است —
پس ضرور است که وضع و طریق و کم و کیف هر یک بیان شود — و لیکن نیز
برای آنچه که اراده ماست در این کتاب درج شود اگر یک نقطه در تمام آن
نقص شد ابدا امید ترقی برای مسلمانان نیست و تا قیامت بهمان منوال
خواهند بود که تاکنون بوده اند و بر خلاف اگر بر آنها عمل شود بطور کمالیت
امید است که باوج ترقی و کمال رسند — و باید دانست که این امراض و

ادویه در واقع یک چیز هستند و از یک جنس اند مثل اینکه معده از پرخوردن
خراب شود و بهبودی آن به کم خوری باشد و لهذا ما امراض مسلمانان را
در واقع ابتدا ذکر کردیم و اکنون معالجات و ادویهٔ آنها را ذکر میکنیم که همان
اصلاح آنها باشد و دیگر آن امراض را تکرار نمیکنیم بلکه اصلاح آنها را بیان میکنیم —

باب اوّل

در اصلاح حکومت مسلمانان

باید دانست که در حقیقت معنی حکومت و مفهوم آن
در ممالک مسلمانان گاهی و هرگز نبوده است و آن معنی و مفهوم که مقصود
ملل دیگر است از لفظ حکومت آن معنی و مفهوم نیست که مقصود مسلمانان
بوده است و تاکنون هست از لفظ حکومت — در میان مسلمانان همیشه تمام
امور مملکت باختیار پادشاه بوده و قول و فعل او قانون مملکت بوده و پادشاه
مطلق العنان بوده و اگرچه کسی هم [illegible] بوده اند بهیچ وجه من الوجوه
اختیاری نداشته اند که مداخلت در کار او کنند و هرگز این اشخاص
مشاور پادشاه نبوده اند در مملکت — ولی حکومت در [illegible]
ملل دیگر مخصوص در این زمان به پادشاه نیست [illegible]
و حکومت [illegible] پادشاه هم نیست بلکه فقط جمعی [illegible]
بکف آنها واگذار است و یک شخص واحد تا آن اندازه اقتدار بیش [illegible]
سایر اجزای آن جمع و آن هم از طرف خلق — بالجمله در این صورت [illegible]

در هر کجا یکه لازم شود در این کتاب پادشاه میگوئیم و پادشاه خطاب میکنیم حکومت مسلمانان را —

پادشاهان اسلام را باید بدانند که انچه تاکنون مردمان نادان بیخبر و خوشامدگوی متملق در کتب نوشته اند یا بزبان گفته اند نسبت به پادشاهان (یعنی پادشاهان اسلام) که ظل الله هستند و مالک جان و مال خلق خدا اند بر خلاف و غلط نوشته و گفته اند و ابداً بصداقت و انصاف ننوشته و نگفته اند و آنچه ازین قبیل چیزها نوشته و گفته اند همه بر خلاف عقل و دانش بوده و مایه تباهی آنها و سلطنت و ملک و رعیت آنها (یعنی پادشاهان) — ابداً پادشاهان را اختیاری بر جان و مال خلق خدا نیست — پادشاهان چاکر و خدمتگزار خلق اند و مواجب خوار همچنانکه مزدوران — اینها را خلق گزیده اند و مزد میدهند که حفاظت و حراست کنند جان و مال و اهل و عیال آنها را و فراهم آرند اسباب آسایش و راحت آنها را — و خلق هم باید بدانند که پادشاهان هیچ حق برتری بر آنها ندارند جز آنکه ... گزیده اند که مانند شبان حفاظت از جان و مال ایشان کنند و در این صورت میتوانند و حق دارند که یکی را از تخت فرود آرند و دیگری را بجای او بنشانند — پس تا هنگامیکه پادشاهان اختیار کامل دارند و مطلق العنان هستند و جان و مال خلق را ملک خالص خاص خود میدانند و حقوق خود را نمی شناسند و حدی برای حقوق خود مقرر نمیدانند و از اختیار و اقتدار خود نمی کاهند همواره ملک آنها خراب و تباه است و خلق ملک آنها در شکنجه عذاب اند و بنده و برده اند و تمام آفتهای هر ملکی از مسلمانان (و غیر مسلمانان) بواسطه همین اختیار کامل پادشاهست و عدم آزادی خلق

البته هیچ پادشاهی در میان ما مسلمانان میل قلبی ندارد که اختیار خود را کم
کند و از هوا و هوس نفسانی و شهواتی خود دست بدارد و آنچه ما از سلطان
حال ملک عثمانی شنیده ایم که در اخبار تیمز لندن بود و ما خود ترجمه کردیم
و نیز از پادشاه حال ایران که بعضی از جهلا از زبان و حالت او نقل و بیان
میکنند بطور یقین کذب بوده است و اینها گاهی شوق و خواهش ندارند
که از اختیار کامل خود دست بدارند و چنانکه گفته اند مستی حکومت از مستی
شراب بیشتر است نمی توانند بر خود هموار کرد که چیزی از اختیار آنها بکاهد
مگر این بواسطهٔ آن است که اینها بطور واقع نمیدانند خوشی و آسایش و بزرگی و
جلال و عظمت و زور آنها و ملک و رعیت آنها بچه چیز است و البته
بچه چیز باید باشد — اینها نمیدانند که زور و عظمت دولت روس و
جرمنی و فرنس و انگلند و امریکا بآزادی خلق این ممالک مذکوره است نه لشکر
و توپ و جهازات آتشی و تارپیدهٔ آنها — سلاطین اسلام زور و استیلا را
بچند صد زن میدانند و بچند هزار غلام و خواجه و مشتی مست و فراش و بیشتر توپچیان
و فراشان و سرباز آنها [illegible]
رعیت بدبخت فلک زده آنها و حتی امروز که از ایران [illegible]
[illegible] تعریف می کنند [illegible] انشان باز همان آش است و همان کاسه و
ما بخوبی میدانیم که [illegible]
[illegible]
و غیره [illegible]
[illegible]
هم چنین است که [illegible]

ولیکن در ممالک فرنگ خلق ملکی جنگ میکرده اند بخصوص از چهارصد پنجصد سال قبل از این — مثلاً اگر امروز یکی از دولتهای مسلمانان با یکی از دول نصارا بجنگند اولین با سی چهل هزار لشکر جنگ میکند و دوّمین با تمام اهل ملکش شفقا زیرا که دولت اوّلین را رعیت آزاد نیستند و مالک جان و مال خود نیستند و برای آزادی و جان و مال خود جنگ نمیکنند مگر دوّمین را رعیت آزاد اند و برای حفظ آزادی و جان و مال خود می جنگند — در همین چند روزه (اپریل ۱۸۸۵) رعیت فرنس دو صد و پنجاه میلیان فرنس دادند برای جنگ دولت خود با چین ولیکن اگر حکومت ما دو صد و پنجاه قران بخواهد کسی نمیدهد جز آنکه او را طناب بیندازند — اخبار و روزنامجات وغیره که در ممالک محروسه انگلیش که یکی از دول نصارا است همه روزه چاپ میشود اگر کسی بخواهد بداند که چه قدر کتابت دارند یا ترجمه در فارسی و اردو بشوند احتمال دارد بقدر هزار جلد روضة الصفا بشوند و در سال سیصد و شصت هزار جلد روضة الصفا گردند — این همه در پلیتیک نوشته میشوند و نطقهای مختلف اشخاص و اصناف خلق و هر فردی از افراد خلق که بخواهد چیزی بخاطرش رسد که بنویسد در پلیتیک و در امور حکومت و دولت خود مینویسد و همه بطور آزادی و سختی — اینها لشکر و زور انگلیش است — مگر در ملک ایران یکی دو اخبار هست که اگر یارچه آنها را جمع کنند تا ده سال بقدر یک جلد روضة الصفا [illegible] نه رسند و همه مطالب آنها سواری و شکار رفتن شاه یا شاهزادگان او و بعضی از این قبیل اشخاص و دولت از هر آرستگی خطابات و القاب این اشخاص است — در حیدرآباد هم یکی [illegible] بعضی از عقلا [illegible] افتاده چاپ میکنند اینها هم بهمین صورت

اند بلکه اندکی بدتر اگرچه گاه گاهی اظهار حیات کرده چیزی در پلتیکیات هم مینویسند
و آرای خود را هم ظاهر میکنند — بهر حال هیچکس نمیداند مقصود من چه چیزیست
و مقصود و اراده مرا نمی فهمد جز آنکسانیکه بخوبی علم آموخته باشند و از
اوضاع عالم خبردار و آگه باشند —

اگر بنده بخواهم فقرات چندی را از کتب تواریخ
و پلتیکیات و اخبار بیرون آورده در این کتابچه بنویسم و گواه دعوی خود
گذرانم از حالت سلاطین یوروپ و وضع سلطنت آنها این کتاب صد مرتبه
از آن حجیم تر میشود که مقصود من است و آخر هم شکی نیست که بیفایده خواهد بود
چرا که این کارها امروز بر احدی پوشیده و مخفی نیست کم و زیاد و طرق
و شوارع باز است و گاری و جهازات آتشی عدوها شهر و روزها شهر حرکت
می کنند و در یک دو هفته مردم از اقصی بلاد الممالک یوروپ میرسانند و پادشاهان
مسلمانان بیوروپ میروند و با پادشاهان یوروپ نشست و برخاست می کنند و
صحبت میدارند و وضع حکومت و سکنات و حرکات آنها را ملاحظه مینمایند
(ولی در این فقرهٔ اخیر بنده برخطا هستم) و غالبا با بسیاری از آنها آمد و شد
دارند و گاه گاهی چیزها در اخبار می بینند یا از اخبار می شنوند — مگر چون
طبیعت شان مایل است بظلم و تعدی کردن بخلق خدا و از طفولیت عادت
کرده اند بدشنام گفتن و خشم گرفتن و حکم بقتل دادن و بخوبی هم تربیت
نشده اند و کسانیکه مربی آنها بوده اند همه مردمان بی دانش بوده اند و هم
نرسیده بوده اند که آنها را منع کنند از اعمال خلاف تهذیب و زندگانی
با زنان یا پسران یا مردمان مسخره و هزال و رقاص و مطرب و ندمای شهوت
قباحت نفهم بسر برده اند و نصیحت گویان آنها همه امر کرده اند آنها را بخود سری و

از آب وتاب وجد و جلال تعریف کرده اند و از قهر و غضب و ریختن خون خلق
و گرفتن مال خلق آفرین گفته اند و اینهارا بمدرسه نفرستاده اند که علم
آموزند و بپایه سایر ناس و اطفال آحاد ناس باستند بلکه اشخاص چندی را
گذاشته اند (که غالباً نامهذب بوده اند) در خانه یا حرم و زرهای بسیاری
خرج کرده اند فقط برای چند دقیقه که این شاهزادگان از اندرون حرم برون
آیند و از بازیهای دیگر دست کشیده باین بازی مشغول شوند و آموختن علم
و خط هم اگر علم و خط بوده فقط جزئی از بازی بوده است آنهارا — اگر در ایران
بوده اند پیرامون آنهارا گرفته اند پسران جوان امرد و هر یک از مصاحبین
و استاد و معلم و پیشخدمت و فراش آنها یکی دو پسر جوان با خود داشته و
قصاید حکیم قاآنی و اشعار یغمارا در حضور آنها خوانده اند و قصاید حکیم قاآنی همه
در مدح جد و پدر آنها بوده و ابداً شنیدن و خواندن اینگونه کتب و اشعار و
قصص در پیش هیچ صنفی از اصناف خلق قبیح و مذموم نبوده است و از
طفولیت اینها را به خفتن و مختلف بازیهای بد مشغول بوده اند — اگر در هندستان
بوده به پتنگ هوا کردن و بلبل پروردن و کبوتر پرانی و خروس بازی و رندی
بازی و خوردن افیون و کشیدن چرس و خوردن بنگ یا پان و صحبت
سازنی نواز و ستار زن و طوایف رقاص و خواص متعدده عمر خود را گذرانیده
اند — گاهی اینهارا در چاکریهای پست تر از شان ایشان مشغول نساخته
اند و اینگونه چاکری و خدمت هارا منافی شان و مرتبه آنها شمرده اند و هر
فعل و عملی را که در میان طوایف یورپ نیک بوده و نیک است از اینها منع
کرده اند و هر فعل و عملی را که در میان همه خلق عالم ممنوع بوده با اینها آموخته
اند و تعلیم کرده اند — گاهی اینها ممالک دیگر نرفته اند و در سیتی و اجتماعات

طوایف دیگر نبوده اند ولهذا چون بزرگ شده اند خود را مطلق العنان دیده
وخلق را بنده وعبید خود وتابع ظلم یافته اند نتوانسته اند که آن بهبود کسب را
ازدست بدهند —

پادشاهان عظیم الشان یورپ در مجلس کونسل ودر
پرلمنت می نشینند ونطقها میدهند ودر دربارها وکلب ها وسوسیتی ها
ودعوت ها نطق میدهند ودر یونیورسیتی ها وکالج ها ومدرسها ونمایشگاهها
میروند نطق میدهند وجواب ادرسهای مختلفه را میدهند وبا خلق آمد وشد
می کنند وبدعوت ها میروند وخود موسس وبانی سوسیتیها وانستیتیوشن ها و
انجمن ها وجمعیت ها ومجالس میشوند وبسیار کارهای دیگر می کنند برای
تشویق وترقی رعیت خود — ولیکن پادشاهان همیشه این چیزها را
خلاف شان ومرتبه خود دانسته اند وبکمال حقارت وذلت شمرده اند که
در مجلسی که صدها یا هزارها کس جمع باشند وهمه را آنها بنده وعبید خود
دانسته اند چیز نبود برسر پا ایستاده نطق بدهند حکومت کرده ایشانرا
آن بندگان نشسته اند — همچنین را قابل نشستن در مجلس خود نمیدانسته اند
واگر کسی را هم قابل نشستن میدانسته اند برای آنها ... ایستاده نشسته اند
آن اشخاص هم بایستی سرپا بایستند از اینکه گاهی چیزی ... نشسته
پادشاهی در میان نطق ندادهست تاکنون — احدی ...
را آن زبان وآن دهن وعلم ودانش نبوده است تاکنون که بتواند پنجاه یا
ده کلمه دیپلماتیک در مجلسی سخن بگوید واحدی از ایشان تاکنون ندانسته
بوده ونداسته است که معنی پلتیک چیست — ودر دربار سلاطین ایران
ودر مجالس مشاورت آنها ودر مجالس دعوت در سر میز آنها یا بر سر میز دیگر جا

که آنها دعوت داشته اند کسانیکه اهل دربار یا مجلس شورا یا مهمان بوده اند همه را اجازت نشستن بر کرسی بوده هست ولی در میان پادشاهان مسلمانان و مردم اشیا گاهی این رسوم نبوده ست که با آنها بر سر یک سفره یا میز غذا بخورند این گونه اشخاص — درمیان سلاطین یوروپ همیشه رسم است که هر کسی را که مخاطب می سازند او را بنام نمی خوانند بلکه بلقب یا خطاب او پس لیدیان (یعنی خانمها) و ازان پس جنتلمنان را (یعنی شرفا و نجبا) که همه حاضر اند و پس ازان نطقی که میخواهند بدهند میدهند مگر این رسم گاهی درمیان مسلمانان و مردم اشیا مطلقا جاری نبوده است و پادشاهان اشیا همه را بنام میخوانده اند و بهمان درجه و مقام چاکری با آنها خطاب میکرده اند و اگر بلقب یا خطاب هم مخاطب میکرده اند تحقیر و تعبد بوده — در مجلس پادشاهان یوروپ کسانی که قابل نشستن در مجلس ایشان هستند و هر که در مجلس ایشان موجود و حاضر باشد همه را اجازت است که با یکدیگر بگویند و بشنوند و بخندند و این اعمال را اکثر شان و مرتبه خود نمیدانند اگر معقولیت باشد و همه خلق آزاد هستند اگر بخواهند در حضور آنها نطق بدهند و بر هر امری از امور ریاست و غیر ریاست رای خود را ظاهر سازند و اینها را مایه ترقی خود و اهل ملک خود میدانند برخلاف درمیان مردم اشیا و مسلمانان خصوصاً گاهی این رسوم و اینگونه چیزها جاری نبوده ست هر چند که مردمان هزال و مطرب و رقاص ارذال قوم را در مجالس آنها راه بوده ولیکن مردمان عزیز القدر و صاحبان دانش را اجازت سخن گفتن نبوده ست — دو ماه قبل ازاین شخصی از اصفهان آمده بود و تعریف زیادی میکرد از اصفهان میگفت

امروز هزار درجه حالت ایران به از بیست سال پیش هست که تو از صفهان
بیرون آمدی و تاکید داشت مرا که بروم با یران — گفتم از جملهٔ نیکی ها
و محسنات ایران چیزی بیان کن پنجاه آوازه خوان و سنطور زن و کمانچه زن
و رقاص را نام برد که حالا ترقی کرده اند و چه لباسهای فاخره می پوشند
بچه دستگاهی حرکت میکنند — گفتم هنوز چندی نرود هست که ما با یران
بیائیم — این هست حالت مسلمانان — در حیدرآباد آنچه میشود ما خود بچشم
می بینیم و هیچ ضرورتی ندارد که دیگری بیان و حکایت کند برای ما —
مثلاً پسرهٔ ارمنی اول نزد اسمیت صاحب نوکر بود و اقبال الدوله
او را ندیم و مصاحب خود قرار داد چندی را و اکنون مصاحب و ندیم
پادشاه دکن هست و پنجصد روپیه ماهوار دارد —

پادشاهان یورپ زریکه از رعیت خود میگیرند
برای حفاظت و حراست جان و مال و فراهم آوردن اسباب آسایش
و راحت آنهاست و برای نگاهداری حدود ملک آنها از دست برد
و تاخت و تاراج بیگانگان و فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی
مزاج آنها و حراست زراعت و فلاحت و تجارت آنها و فراهم کردن
اسباب ترقی و زور و استیلا و علم و دانش آنها — خود بیچاره اند و
مواجب خوار و اندازهٔ معینی هست برای مخارج ذاتی آنها که یک دینار
زیاده از آن نمی توانند گرفت و خرج کرد جز با جازت مجلس پرلمنت و
وکلای خلق ملک خود — لشکری لازم هست مع لوازم و اسباب برای
حفظ و نگاهداری ملک و حدود و ثغور ملک از حمله و تاخت و تاز طوایف
بیگانه یا فتنه و آشوب در خود ملک — پلیس لازم هست برای نگاهداری

و حفظ شهر و ده و بند کردن و منع نمودن زبردستی زبردستان بر زیردستان
و دزدی اموال خلق و ریختن خون و بردن زن و بچهٔ خلق و حفظ خانه و زمین
و باغ خلق — مینوسیپال لازم است در هر شهر و بلدی برای نگاهداشتن
و حفاظت شهر از کثافت و نجاسات و آنچه که سلامتی و صحت مزاج خلق را
نقصان دارد یا آماده ساختن و فراهم کردن آنچه که صحت مزاج خلق را فایده
میرساند و خلق را در راحت و آسایش دارد — صاف و پاک کردن و داشتن
طرق و شوارع برای آسایش خلق و برای آمد و شد خلق بسهولت و کندن
جداول و نهر - و سیراب کردن زمین ملک و آباد نمودن اراضی لم یزرع لازم
است — ساختن پلها و آبگیرها و مساجد و مدارس و شفاخانها و سراها
و کندن چاهها در طرق و شوارع و برای آسایش و ترقی خلق لازم است —
مواجب و مزد دادن و هم دادن بیکسانی که یا بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم خدمت
بخلق میکنند لازم است — چون این کارها شد از آنچه خلق میدهند بسلطان
یا بحکومت سلطان یا حکومت نیز مزد خود را باندازهٔ مخارج لازمی خود میگیرند
و اگر چیزی فاضل آید در خزانهٔ حکومت میماند باز برای یکی از اینگونه کارها
نه برای پادشاه یا حکومت — مگر سلاطین آشیا و بخصوص مسلمانان همیشه
میدانسته اند که آنچه از خلق میگرفته اند محض برای وجود و آسایش آنها بوده
و برای آن بوده است که بخواهش نفس خود تلف کنند و برباد دهند یا بکسانی
بدهند که هیچ چه مستحق نبوده اند و بخط مستقیم و خط غیر مستقیم خدمت نمیکرده اند
یا عمارات عالیه بسازند برای خودشان و یا بزنان بیهوده بدهند که هر یکی
در حرم خود نگاه میداشته اند یا بفواحش بدهند یا بمطرب و رقاص و شاعر
و هزال و اوباش بازار بدهند یا جواهر بسیاری خریده خود را زینت دهند

یا در اسباب جاه و جلال و شکوه خود صرف کنند و امثال اینها ـ بعضی اوقات که ما چیزی در اخبار مینویسیم بسیاری از مردم خصوصاً اهل حیدرآباد از ما رنجیده میشوند ـ در مذمت اسراف و مدح کفایت خرجی که مینویسیم از همه وقتی بیشتر خشمگین میشوند و حال آنکه ماهی نگذشته ست (از همین روز و همین سال ۱۸۸۵) که در بمبئی گزت نوشته بود پرنس بسمارک خوست مددگاری در افتیس خود نگاه دارد بماهی هزار روپیه و مجلس شورای جرمنی قبول نکردند ـ ولیکن در حیدرآباد خداداد خود حکومت میدانند (اگرچه حکومت ابداً نمیدانند) که چه قدر زر تلف میشود و کسانی میگیرند که هیچ حق و استحقاقی نمیدارند ـ

الغرض آن رسومی که در میان قوم نصارا بوده است همیشه موجب آسایش و ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده و آن رسومی که در میان مسلمانان بوده همیشه موجب نکبت و ذلت و عدم آسایش و عدم ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده ست ـ در این صورت سلاطین مسلمانان را باید بدانند که تا هنگامیکه بر همین منوال استند روز بروز خود در تنزل اند و خلق ملک شان در تنزل و نکبت و ملک شان در زیر لطمه زور و دستبردهای دیگران ست ـ

اگرچه ما نمی توانیم نزد آنها اظهار بداریم که این رسوم و عادات بد را معدوم و موقوف سازند ولی ما فقط راه را به آنها می‌گوییم همچنین خلق ملک آنها را می‌گوییم که آنها همواره باید آزاد باشند و در راحت زیند و آزادی و راحت حقوق آنهاست و باید در حفظ حقوق خود بکوشند ـ

در این زمان یک اسباب زور دستبردی که بست مردم و طوایف یورپ را که زور هیچ لشکر و توپی با آن نمیرسد ـ آن چیست ـ آن آرای خلق ست که بواسطه اخبارهای آزاد ظاهر میسازند جمهور خلق ...

از امور حکومت و ریاست آرای خود را اظهار میکنند — مگر این گاهی در میان
مسلمانان نبوده و هیچکس آزاد نیست که رای خود را اظهار سازد و اخبار آزادی
نیست — چندی پیش نگذشته است که ما بچشم خود دیدیم دو کس را از حیدرآباد
بیرون کردند (که هر دو موجود اند امروز) که برخلاف چندار ریلوی رای داده بودند
و مخالفت کرده بودند جهت بیان آنرا و حال آنکه خلق را حق بود که آرای خود را اظهار
سازند در کاریکه برای آنها نقصان داشت یا آنکه آنها چنان دانسته بودند که
این کار برای آنها و ملک آنها نقصان دارد — و از آنطرف همه روزه
می شنیدند که انگریزان بر سر حقوق خود چه کوششها میکردند در مخالفت
ایلبرت بل مگر چون آزاد نبودند هیچ نتوانستند کرد — حکومت ایران (امرا و
پادشاه است چراکه حکومت واقعی نیست در ایران) هر روز زمینی را بروس
وامیگذارد و روسیان را در ملک خود استیلا میدهد و خود مطیع و منقاد آن
دولت است و رعیتش همه ذلیل رعیت آن دولت هستند و پیوسته ملیشوند
ولیکن خلق آزاد نیستند که سخنی بگویند و نگذارند حقوق آنها پایمال شود و ملک
خود را از حمله و دست اندازی و زور و استیلای دیگران رهائی بخشند و حراست
کنند — چنانچه مرو را گرفتند روسیان چندی نخواهد گذشت که خراسان
را هم میگیرند — مگر عمده تقصیر رعیت است نه حکومت چراکه رعیت مطیع ظلم
استند و ظلم را بر خود روا میدارند و حقوق خود را نمی شناسند و خود را محق
هیچ حقی نمیدانند در ملک خود — افسوس است که ما نمی توانیم کتاب خود را
حجیم سازیم بعبارات و ترجمهٔ فقراتیکه در اخبار و کتب انگریزی نوشته برای
کسانیکه انگریزی نمیدانند و در اخبار اردو هم کسی درج نمیکند که بخوانند و بدانند
جز اخبار هزار داستان یا اخبار آصفی — دیروز شام چند خبر بما دادند

که درج بوده است در اخبار آصفی (۱۳ ماه اپریل ۱۸۸۵) العهدة علی الراوی تا ما در اخبار خود ملاحظه نکنیم معلوم نخواهد شد صدق و کذب آن یا صداقت و کذب راوی آن — بالجمله این عرض راهمان معالجه بود که عرض کردیم اگر بخواهند رفع آن را نمایند و آن را اصلاح دهند —

باب دوّم

در مجلس شوری در میان مسلمانان

هموار ه رای این بوده است و هنوز هست و خواهد بود و همه جا گفته ایم و نیز نوشته ایم که حکومت را مجلس شورائی در کار است و مجلس شورا و مشاورت در امور سلطنت اصل و بنیان اساس سلطنت است و تا هنگامیکه مجلس شورائی و مشورتی در حکومت نباشد حکومت را استقامت و دوامی نیست و همیشه عمارت سلطنت متزلزل است —

بهترین مجالس شورای عالم مجلس شورای انگلیش است که ما را بسیار پسندیده است اگرچه در تمام ممالک یورپ مجالس شورا هست و همه با اندک کم و زیادی یکسان هستند مگر بنزد رای ما پرلمنت انگلیش از همه بهتر است — هرچند که مسلمانان این کار را و هر کاری را که از این قبیل باشد تقلید میدانند و مذمت میکنند چرا که تشابه بکفار میشود مگر بنزد رای ما ابداً تقلید نیست و ابداً تشابه بکفار نمیشود بلکه تشابه بملکرانی و حکومت واقعی با اصول طوایف تربیت

یافته میشود — و فوایدیکه در مشورت هست بی نهایت و بیحساب است
چرا که شکی نیست که یک شخص واحد را چندان خیال وسعت ندارد که ده کس را
و ده کس را خیال چندان وسعت ندارد که صد کس را — و چون بنای کار را
بر مشورت شد بیشک کم ... نه بلکه همواره انچه میشود بر وفق صداد و
صواب میشود — دیگر جای شکایت و پشیمانی نیست و اگر مشیت الله تعالی
قرار نگیرد که کار بر صورتی که ... بر وفق دلخواه و تدبیر کسی را خاطر رنجیده
نمیشود که چرا بی تدبیر قدم در آن کار نهادم و چرا بموجب قول بزرگان عمل
نکردم نه بلکه بموجب فرمان الهی که امر فرموده است بمشورت —

در میان سلاطین اشیا گاهی رسم مشاورت
نبوده و ما کمتر در شرح حال پادشاهی دیده ایم که در امور سلطنت و ملکرانی
مشاورت نموده و بر وفق رای جمعی از بزرگان و دانشمندان عمل کرده باشد
محتمل که قبل از اسلام گاه گاهی پادشاهان مشاورتی میکرده اند در امور ملکرانی
نبوده ولی بنظر چنین میرسد که مشاورت فقط در آن گونه اموری بوده است
که مربوط بوده اند بجنگ کردن با دیگر طوایف و این هم بواسطه آن بوده است
که در آن زمانه طوایف قویه دیگر هم بوده اند و جنگ با آنها صعب و مشکل بوده
است و بهمین علت فی الجمله در مشاورت فایده می دیده اند — یعنی سبب آن بوده
است که جنگ با آنها صعب می نموده است و پادشاهان را اشکال عظیمی بنظر می آمده
است جنگ با دیگران و در کار خود حیران بوده اند — چون نوبت بمسلمانان
رسید و حسن تفوق در آن زمان دولتهای قوی یونان و روم روی
[illegible] بر می داشتند از شرف مسلمانان هم بگرمی و حرارت دین تیغ میکشیدند
و در میدان قدم می نهادند بعقیده این که اگر کشته شدند بهشت میرفتند و اگر

ممالک شده نیز بهشت میرفتند رسم مشاورت از میان برداشته شد —
ولیکن گاهی در میان مردم اشیا چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام رسم بوده
است که در امور داخله و مصالح خاصهٔ ملکی خود مشاورت کنند و آنچه برای
سلاطین درست می آمده بر وفق همان عمل میکرده اند و تاکنون هم در تمام
ممالک مسلمانان همین رسم جاری است و گویا که پادشاهان را عقل و دانش
چندان بکفایت است که دیگر مشورتی در کار ندارند و امور ملکرانی همیشه بیک نهج
جاری بوده است گاهی کمتر و گاهی زیاده تر نبوده — فتح و نصرت عادة بدست
قضا و قدر واگذار بوده و دولت بتیغ میسر میشده و هر که ضعیف بازو بوده و از
تیغ زدن عاجز بوده است مسلوب میشده — آمدنی ممالک همواره بر یک نهج
جاری بوده و مخارج آن نیز بر یک حال بوده گاهی در فزایش آن یک مشورتی
نمیشده و گاهی در زدایش این یک تدبیری نمیرفته — سایر امور ملکرانی
چه آبادی و معموری و چه [illegible] و تباهی بدون مشاورت و رای دادن
مشاوران چندی صورت [illegible] و بالجمله مجلس شوری و مشاورت
گاهی در میان سلاطین اسلام در کار نبوده است و ابداً آنها را بمشاورت
ضرورتی [illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible] مردم اشیا ملاحظه
[illegible] حالت و طبیعت [illegible]
سلاطین اشیا الحق فی المثل در ایران بوده اند از زمانی که کیومرث تاج
بر سر نهاد تا امروز که غرهٔ رجب سال ۱۳۰۲ هجری است و آنچه در هند بوده
اند نیز از همان آغاز جهان تا زمانیکه نصارا استیلا یافتند بر این ملک یکسان
بوده — البته چیزی بلکه کلی افتراقی بوده است حالت و طبیعت آنها را در

از سنه مختلفه بواسطه اختلاف مذهب ولیکن عموماً یکسان بوده اند — و همان
نهادات اولیه خلق و سلاطین عظیم الشان قدیم بوده در خلق و سلاطین حقیر این زمان
دیده میشود و هنوز ملاحظه میشود — اگر گلستان و بوستان سعدی را کسی
بدقت مطالعه نماید حالت سلاطین قدیم و نیز سلاطین اسلام بر او معلوم میشود —
از جمله در حکایتی و نیز تمثیلی هست در گلستان سعدی که از مشاورت انوشیروان
بیان نموده است با حکمای مجلس خود در مصالح مملکت — این حکایت ظاهر
میسازد که چه اندازه سلاطین مشرق زمین مشورتی هم میکرده اند در مصالح
امور مملکت به چه صورت و وضع بوده است — آن حکایت این است در وزرای
نوشیروان ذکر مهمی از مصالح مملکت اندیشه همیکردند و هر یک بر وفق دانش خود
رای همی زدند ملک همچنین تدبیری اندیشه کرد — بوزرجمهر را رای ملک اختیار
افتاد وزیران در نهانش گفتند که رای ملک را چه مزیت دیدی بر فکر
چندین حکیم گفت بموجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگنان در مشیت
الهی است که صواب آید یا خطا پس موافقت رای ملک اولی تر تا آنکه اگر خلاف
صواب آید بعلت متابعت از معاتبت او ایمن باشم قطعه خلاف رای
سلطان رای جستن * بخون خویش باشد دست شستن * اگر شه روز را
گوید شب است این * بباید گفت اینک ماه و پروین" —
از همین حکایت فوق بر ما معلوم میشود حالت
سلاطین آشیا و وضع سلطنت آنها و حالت وزرای آنها و پایه معدلت
آنها و طریقه مشاورت آنها در امور سلطنت — این پادشاه اعدل بجمیع
اتفاق سلاطین جهان بوده است در نزد مردم آشیا و مسلمانان که تا امروز
نام او بجمیع نیکیست و همان سعدی که معنی معدلت را فهمیده است میگوید

«نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت» ولیکن چندین ایرادها هست در این
حکایت که هیچ خردمندی انکار نخواهد و نتواند کرد — (۱) آنکه رای همگنان
بر مشیت الهی بوده (۲) آنکه بوزرجمهر بتیر رسیده است که اگر خطا شود نوشیروان
گردن او را بزنند (۳) آنکه نوشیروان هم معلوم میشود عادل نبوده —
(۴) آنکه مشاورت آن زمان هم مثل همین زمان بوده و هر یک از مشاورین
یک رائی بوده (۵) آنکه آن زمان هم بایستی از سلطان تملق گفتن و برای
خوش آمدن پادشاه دروغ گفتن (۶) آنکه وجود بوزرجمهر نیز در رای پادشاه
در کار نبوده است برای مشورت با نوشیروان و او هم در واقع بیکار محض
و محض برای دنیا و از خدمت نوشیروان را قبول کرده بوده است و نوشیروان
هم محض برای نام او را حاشیه نشین مجلس خود قرار داده بوده (۷) اینکه
بیچاره حکما از خوف جان خود در تنهائی از بوزرجمهر پرسیدند آن بیچاره
(۸) آنکه حکمت بوزرجمهر همین بوده است که در زمانه سازی مهارت
کامل داشته مثل همین خردمندان و حکمائیکه امروز هستند در استنبول
و مصر و طهران و حیدرآباد — سلسله اخیر را که ما هم نیز همه روزه
که یک حجی تقصیری میگویند. و گاریهای دو اسپه سوار میشوند و ماهوار های
گزافی میگیرند (۹) اینکه سعدی این حکایت را نوشته است که سرمشق
دیگران باشد و رای او هم همین بوده است — هنگامیکه اعدل پادشاهان
را سلطنت و وضع حکومت این باشد دیگران را چه خواهد بود — اگر
در این زمان مجلس شورائی برپا شود همه روزه شخصی بخون خویش دست
میشوید و گاهی دو شخص را قول و رای موافق نمی آید — در ممالکیکه پادشاه
را استقلال است مثل ملک عثمانی و ایران حکما اگر کسی رای خود را ظاهر

ظاهر سازند از شهر بدر میکنند — بعضی از مردم را پروائی نیست که مملکت تباه باشد — برخی را آن جرأت نیست که رای خود را ظاهر سازند زیرا که طبیعت مطیع بودن با واجداد آنهاست — جماعتی را بیم آن هست که اگر نیک گویند تحمیل ایشان را از نوکری و چاکری خارج سازند و گروهی را نفسانیت نمیگذارد که سخن نیک را بگویند بخیال که از مرتبه خود شان کاسته میشود و نمیخواهند استیلای خود را از دست بدهند — و حق آنست که اگر معدودی هم باشند مثل من که بخواهند حق را بگویند کسی را اعتنائی بر سخن آنها نیست و عالم دشمن آنها میشوند و نتیجه آن همواره باید گرسنه و مردود باشند — بیشک بیسمارک و گلدستن از بوزرجمهر هزار مرتبه خردمند تر هستند ولیکن گاهی جرأت ندارند که رای امپراطور جرمنی و ملکه انگلند را بر رای چند صد کس عزت و ترجیح دهند زیرا که اگر چنین کنند نه تنها این اشخاص میرسند و در تنهائی بلکه لکها میپرسند و در اخبارها و تیمز لندن میبینید که اگر مستر گلدستن و لارد گرنویل و دیگر اجزای کابینت سست هستند از رفتار در چنین اشکال سختی (یعنی جنگ سودان) جای خود را بکسانی واگذارند که از آنها چالاک تر و توانا ترند برای تعمیل امور ملک رانی — (بمبئی گزت ۲۹ جنوری ۱۸۸۵) — ایرانیان ما میگویند شاه ایران میخواهد انتظامی دهد در ملک خود مگر کسانیکه پیرامون او هستند نمیگذارند — اگر از ان اشخاص کسی سؤال کند که چرا نمیگذارید خواهند گفت فراموش کرده حکایت امیر اتابک را — در حیدرآباد مردم بازار و خارجه میگویند هندوستانیها و نیچریها نمیگذارند ولیکن اگر کسی از این اشخاص بپرسد در جواب خواهند گفت فراموش کرده که مولوی مسیح الزمان و دیگران را از شهر بدر

کردند — بالجمله حالت مردم ما عموماً و مسلمانان خصوصاً چنین است
و از آن است که گاهی و ابداً ترقی نمیکنند —

مجلس شورائی که در نظر ماست و آن را ما

مجلس شورا میخواهیم و شوراری که ما مشاورت میگوییم و وضع آن از اینگونه
است که بدنبال می آید — اولاً چنان است که در شعبههای معظم امور سلطنت
رئیس هستند یعنی کارهای عظیمه همه یک یک جدا جدا و از هم جدا است مثل اینکه
امور خزینه و امور دول خارجه و امور وظایف و امور مال اوقاف و امور
علوم و تجارت و زراعت و معادن و خراج و مالیات و تعمیرات و نظم و نسق
شهر و شرع و عرف و محکمه قضا و لشکر و شفاخانه و امثال اینها و اگر از
پایتخت است و اولاً از هر شهری هم یک کس را انتخاب کنند که وکیل آن شهر باشد
نشانند و در کلی و جزئی امور داخله و خارجه ملک سخن رانند و همه با آزادی
سخن گویند و رای خود را ظاهر سازند — و در این مجلس باید اعلی و ادنی
یکسان باشند و همه بر وفق رای خود سخن گویند و بدنبال سخن دیگران نروند
جز آنکه سخن دیگری یا دیگرانی را بصلاح مقرون ببینند و اگر سخن دیگری یا
دیگرانی بنظر آنها مقرون بصلاح باشد حرف او را یا آنها را بگیرند و بیجهت
مخالفت و ضدیت نکنند — و هیچ ضرورتی ندارد که همه فرداً فرداً حرف
گویند و رای خود را ظاهر سازند — همواره باید رای اکثر ممضی و مقبول باشد
اول قانونی که در این مجلس وضع میشود باید اصول حکومت باشد که بمنزله
بنیان و بیخ آن است — هر چند که ما نمی توانیم در این وقت و در این کتابچه
درج و تنظیم آنچه را که میخواهیم و در نظر ماست و نیز از کتب قوانین دول نصاری
چیزی بگیریم یا کماکان آنچه هست فی المثل در آئین پارلمنت و حکومت انگلیس را

در این کتابچه نقل کنیم مع ذالک بعضی ازان چیزهائی که لازم است در این اصول باشد می نویسیم بطور اختصار — قانون مجلس شورا که بعبارهٔ اخری اصول سلطنت است وقف منحصر بخود آن مجلس نیست بلکه محتوی است بر تمام کلیات مقتضیات حکومت فقدا باید بموجب ذیل باشد —

۱ اختیارات اقتدار سلطنت باید معین باشد —

۲ مداخلت مجلس سلطنت و حد آن در امور سلطنت باید معین باشد —

۳ اجزای مجلس شورا چند عدد و از کدام صنف خلق باشند —

۴ آنچه از خزانه بخشش و حصهٔ سلطان است برای مخارج او باید معین باشد —

۵ پادشاه روز جلوس او باید بکتاب یا بطور دیگر سوگند دهند که آنچه میکند برای رفاه خلق و آسایش و رفع حرج رعیت خود کند —

۶ در بخشیدن زر خزانهٔ ملک و در گردون زری برای مخارج زایدهٔ سلطان و دلبستگان سلطان و در گذشتن از جرم مجرمین حد اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد و اگر ضرورت بهم رسد بدون استمداد مجلس شورا نباشد —

۷ اجزای مجلس شورا باید همه سوگند خورند در زمانیکه معین میشوند که جزء مجلس باشند یا وقتیکه ابتدا میخواهند بنشینند در مجلس

۸ کسانیکه آنها عهده و عملی دارند در امور مملکت

وجاری کنندگان امور سلطنت هستند اقتدار و اختیار هر یک باید
معین شود و هر یک باید جوابده باشد در آنچه میکند اگر صواب نباشد

۹ رئیس مجلس شوراکه وزیر اعظم پادشاه
است باید اختیار و اقتدارش معلوم باشد که چگونه آن مجلس را نگاهداری
کند و چگونه امور سلطنت را جاری سازد —

۱۰ جنگ و صلح باختیار [illegible] است
بمشورت معدودی از خواص وزرا و مشاورین او یا با تمام اجزای مجلس و

۱۱ خطاب و لقب دادن و خلعت دادن
بخشیدن بهر یک از ارکین دولت یا بهر یک از احاد رعیت که خدمتی کرده
باشد باختیار سلطان است — منصوب ساختن روسا و ارکین
سلطنت نیز با سلطان است —

۱۲ گزیدن و انتخاب [illegible] اجزای
مجلس شورا باید بر وفق ضابطه و قانونی باشد —

۱۳ کسانیکه مداخلت در امور سلطنت دارند
باید معین باشد —

۱۴ هر زمانیکه مجلس شورا منعقد میشود [illegible]
از چند کس کمتر نباشد و اگر کمتر باشند آن مجلس بهم میخورد و به مجلس دیگر
می افتد گفتگو کردن بر مسئله دین نیز [illegible] شد —

۱۵ بر سر کدام مطلب باید تمام اجزای مجلس
حاضر باشند و گفتگو کنند و بر سر کدام مطلب لازم نیست که تماما حاضر
باشند یا آنچه اگر مطلب مهم و عظیم باشد اقلا چند کس از اجزای مجلس اگر

[illegible] باشند [illegible] است که گفتگو شود و آن مطالب یعنی باید یاد شود —

۱۶ طرز قوانینی که در مجلس وضع میشود

باید معین و مقرر شود —

۱۷ هرگاه اجزای انجمن بخواهند عریضه بسلطان

بنویسند در خصوص چگونه باید بنویسند و چگونه باید برسانند —

۱۸ اقتدار و اختیار هریک از حکام بلاد باید

معین باشد که چگونه کارها را میتوانند کرد در عزل و نصب و گرفتن و

بخشیدن مالیات و جاری کردن قوانین و خرج کردن مالیات در

امور ملکیه و امثال اینها —

۱۹ حکام بلاد نیز در زمانیکه بشهری میروند

بحکومت خود منصوب میشوند یعنی زمانیکه مهام حکومت و حکمرانی

بکف آنها در می آید باید سوگند خورند —

۲۰ زمان نشستن هر مجلس شورائی باید معین شود

یعنی پس از چند مدت یا چند سال باید یک مجلس شورا موقوف شود

و تغییر و تبدیل یابد و باز تجدید شود و اجزای دیگر مقرر شوند —

۲۱ معزول ساختن و خارج کردن هریک از

اجزای مجلس شورا باید با مضای سایر اجزای انجمن باشد اگر خلاف

قانون تمجلس کرده باشد و اگر استعفا دهد خود میداند مختار است —

۲۲ آن بخش از اجزای مجلس شورا که از بلاد

مصدر می آیند و شامل این مجلس میشوند باید گزیده شوند با خلق

و وکلای خلق باشند —

۲۳ عرایضی که هر شخصی از هر صنفی از اصناف خلق مینویسند بپادشاه یا وزیر اعظم یا مجلس شورا یا هر یک از وزرا و ارکین دولت باید بموجب ضابطه و قانونی باشد و بواسطه و ذریعه خاصی ارسال شود و از همان واسطه و ذریعه جواب طلب شود و انتظار رود در رسید آن جواب —

۲۴ در هر ملکی که ذاتهای مختلفه هستند بالضروره باید از هر ذاتی شخصی بوکالت از طرف آن ذات در مجلس شورا حاضر باشد

۲۵ حاکم هر ولایتی باید یک مجلس شورا داشته باشد که مشتمل باشد از چند شخص معدودی —

۲۶ حکام ولایات را باید خود پادشاه تعیین کند —

۲۷ ریاستهائیکه مانند حیدرآباد دکن هستند باید بهمان منوالی باشند (یعنی بحسب آن مجلس شورا) که بنده وقتی در اخبار شفق و بعد از ان در کتابچه موسوم بانتظام ملک نظام نوشته بودم صورت آنرا —

۲۸ طریق وراثت ملک نیز باید معلوم باشد بعبارة اخری در مرگ پادشاهی تاج و تخت حق کیست یا کدام یک از اولادش محق هست و محق باید باشد —

۲۹ تمام کسانیکه بخط مستقیم و بخط غیر مستقیم چاکر حکومت اند از وزیر اعظم گرفته تا سرباز و فراش باید مواجب خوار باشند و مواجب هر شخصی بحسب خدمت و درجه و لیاقت او معین باشد ولیکن تمام کسانی که بیک پایه و درجه و یک منصب هستند و در تحت

یک نام یا خدمت خوانده میشوند باید مواجب آنها همه یکسان باشد
مثلا فراش و سرباز و میرزا و غیر ذالک باید همه یکسان مواجب یابند
جز آنکه خدمتی بکنند و سزاوار انعام و جایزه شوند یا بعهده بالاتری
منصوب گردند —

۳۰ هیچکس را نباید اجازت باشد که یک دینار
از کیسه ملت [illegible] زیاده از آنچه مواجب حق اوست

۳۱ آنچه در جنگ بچنگ هر شخصی می افتد و آنچه
[illegible] است در هر شهر و بلد و دهی و آنچه حاصل میشود از فروختن
اراضی ملت و آنچه حاصل میشود از اراضی ملک مثل معدنیات و نباتات
و خاک و آب و غیره تماما باید مال دیوان باشد و داخل خزینه حکومت
شود و [illegible] آنها هم باید بر وفق قانون باشد —

۳۲ هر پیشکشی از اعلی و ادنی آنچه بطور پیشکش یا
تعارف بگیرد [illegible] حکومت است و باید داخل خزینه حکومت شود اولی
باید دانست که از این عبارت چنین مستفاد میشود که این هر دو رسم موقوف
[illegible] شود زیرا [illegible] هیچکس را اجازت نباشد که پیشکش تعارف بگیرد برای
خود موقوف خواهد شد و مقصود هم این است که موقوف شود) ولی تا یک
اندازه باید اجازت داده شود اگر بعبارت و نمایش رشوت نباشد و مقدار
[illegible] این است که مطلقا تعارف هم موقوف
شود [illegible] صادر در ریاستهای مسلمانان از اسلام
[illegible] نیست باید حقی باطل شود و خلافی بهر صورت
[illegible] نشود —

۳۳ اگر کسی از ملک دیگری چیزی بطور تعارف تحفه و ارمغان بیارد برای سلطان گرفتن آن جایز است ولیکن برای حاکم ولایتی یا وزیری بیارد باید داخل خزانه شود — ولی اینهم بصور مختلفه میشود و در مقامات چندی استثنا و جایز است و باید ضابطه برای آن مقرر باشد

۳۴ اگر مردم مطلقاً یا صنفی از اصناف آنها بطور اجتماع تحفه برای حاکم بیارند و اظهار شکرگذاری از کارهای نیک او کنند در صورتیکه کار نیکی برای عموم خلایق و فایدهٔ عام کرده باشد و بطور اختیار باشد نه بجبر و زور و وعید باید این استثنا باشد ولیکن زر نقد نباشد بلکه تحفه باشد —

۳۵ هر کاری و رشتهٔ از امور حکومت باید واگذار بشخصی و یا باشخاص خاصی باشد و هیچیک را بدیگری کار و مداخلتی نباشد در امور جز آنکه بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم رابطهٔ بدیگر داشته باشد — مثلاً داروغهٔ شهر را مداخلتی بکار مینوسیپال نیست — علمای ایران مداخلت در کار حکومت میکنند و فرّاش دارند و مردم را چوب میزنند و هر چه میخواهند میکنند — امرای حیدرآباد هم غالباً چنین کارها میکنند — چنین نباید باشد بلکه کار هر کسی باید معیّن باشد —

اینها که نوشتیم فقط بعضی [illegible] جزئی از اصول حکومت است و هنوز بسیار اند که چون مجلسی منعقد شود بنحویکه عرض کردیم و اجزای آن مجلس وکلای خلق و آزاد باشند میتوانند به افکار زیاد دیگر اصول هم مقرر سازند — و باید دانست که فرق [illegible] قوانین و قواعدی که بعد ذکر می کنیم در جای خود و [illegible] قواعد [illegible]

اصول حکومت که در لغت مردم یوروپ (کانستیتیوشن) میخوانند زیراکه
در واقع اصل اصیل حکومت هستند مانند بنیان عمارت و نیز بجهت آنکه [illegible]
باشد ایشان را با آنچه ما قوانین ملک میخوانیم و مردم یوروپ (لا) میخوانند
که بمنزله سایر اجزای عمارت هستند مثل ارکان و دیوار و سقف وغیره۔
ولیکن باید دانست که چون افتراق کلی هست در میان امزجه و طبایع و
مشارب و عادات و رسوم و مذاهب مختلفهٔ عالم اصول و قوانین هیچ قومی
را نمی توان در میان قوم دیگری جاری ساخت کماکان و مقصود ما نیز این
نیست که در میان مسلمانان اصول حکومت نصارا جاری شود یا در
ملک روم و ایران اصول و قوانین فرنس یا انگلند یا جرمنی یا امریکا جاری
شود بلکه مقصود ما این هست که صورت و شکل آنها اینسان باشد و در
قواعد کلیه از آن طوایف اخذ کنند آنچه را که تاکنون ندانسته اند و عمده
مقصود و استواری این اساس یا اصول هست بعبارة اخری پیروی کردن آنهاست
این مجلس شورا را چند فایدهٔ عظیم است و آن
افتراق کلی [illegible] هست در میان دول مملکت یوروپ و دول مملکت آسیا
[illegible] هست و طوایف ممالک یوروپ را اینهمه زور و [illegible]
[illegible] هست بواسطه همین مجلس شورا است — **فایدهٔ اول**
[illegible] هزار و صد کرور بحکومت خود قرض داده اند و اهل انگلستان
[illegible] سایر ممالک یوروپ هفتصد و پنجصد یا کمتر یا بیشتر کرور
بحکومت [illegible] داده اند همه بخاطر جمعی مجالس شورای خود —
[illegible] ممالک [illegible] ایران و ترکی و مطلقا ممالک مسلمانان اگر حکومت
[illegible] بخواهد کسی قرض نمیدهد آنها را — **فایدهٔ دوم**

وسعت تجارت و زراعت و فلاحت و جاری کردن ریلوی و تلگراف و کندن
معادن و جریان بنک های متعدده و اجتماع کمپنی های متعدده همه بخاطرجمعی
مجلس شوراست — در امریکا لکها میل مربع زمین در زیر زراعت است و
یکصد و بیست هزار میل ریلوی دارد که ۹۰ میل مسافت را در هشتاد دقیقه
طی میکند هر انجینی و بیش از سی میل مسافت در هر روزی ریلوی کشیده میشود
در ملک انگلند که یک زمین بسیار کوچکی است اکنون در سال پنجصد کرور
حاصل زمین است و در اخبار بمبئی گزت از ۶ اپریل ۱۸۸۵) چند روز بیش
ازاین نوشته که مالیات این سال گذشته (۱۸۸۴) ۸۸۰۰۷۲۵۰۰ پوند
بوده است یعنی بیش از هشتاد و هشت کرور ۸۴۳۷۵۰ پوند بیش بوده
است از سال قبل از آن — در بمبئی گزت ۱۶ مارچ (یکماه بیش از این) نوشته
که تجارت داخله یعنی آمدنی انگلند سال گذشته ۳۲۷۳۳۰۰۰۰ پوند
بوده است و تجارت خارجه اش ۲۳۲۹۲۸۰۰۰ پوند — و هم نویسد که
بجهات چندی از هر دو کرورها زود ده و کمتر شده است از سال قبل از آن
اینهمه بواسطه و بخاطرجمعی مجلس شوراست — فائدهٔ سوم آنکه
آزادی خلق و آسایش و راحت ایشان و ایمن بودن از شر اشرار و ظلم
ظالمان و پادشاه و امرا و زبردستان و حکام ولایات بواسطه همین
مجلس شوراست — فائدهٔ چهارم آنکه یک پارچه کاغذی
که یک پول سیاه ارزش ندارد و بسا باشد که بواسطه ده لک دادوستد است
و از این قبیل کاغذ ها کرورها است که هر کسی میگیرد و زر نقد میدهد —
اینها بخاطرجمعی همین مجلس شوراست — فائدهٔ پنجم آنکه
مردم ممالک یوروپ در تمام ملک عالم تجارت جاری میکنند و جاری دارند

حکومت های آنها ضامن هستند اگر نقصانی وارد آید آنها را —

فایدهٔ ششم انکه مردم ممالک یورپ علمها می آموزند و هنرها تحصیل می کنند و همه روزه کتابها می نویسند و اختراعات می کنند و هر که هر چه بکند موجب و مبدع شود تمام فایدهٔ آنرا خود و اولادش میبرند و دنیا بهشت آنهاست و دوزخ دیگران — اینهمه بخاطر جمعی مجلس شوراست

غرض فواید این مجلس شورا در ممالک یورپ بسیار است و کسانیکه فی الجمله عقل و هوش دارند خود در می یابند ضرورتی ندارد که ما بیش ازین تفصیل بدهیم ولی ازانطرف این حالات در میان مردم اشیا همه بخلاف اینهاست که عرض کردیم و همه نتیجهٔ نبودن این مجلس شوراست و مطلق العنان بودن پادشاه و اراکین دولت او و زبردستی زبردستان و عدم خاطرجمعی خلق بحکومت خود —

(اصول حکمرانی انگلیش)

چون بسیاری از مردم و عمدهٔ مسلمانان در این ملک از اصول حکومت انگلیش آگه نیستند و نه معنی معدلت را میدانند چیست و علاوه از معدلت انگلیش هم شکایت دارند بلکه حکومت انگلیش را حکومت زور و ظلم میدانند و اهل ملک ما ابداً از حالت ممالک یورپ و معدلت و اصول قوانین آنها خبر ندارند نه پادشاه میتواند از متابعت [illegible] ستیدی خود دست بدارد و معدلت پیشه کند و نه رعیت او [illegible] خود را آزاد سازند و از چنگ ظلم حکومت خود رهائی یابند و بخیال [illegible] و راحت و حقوق خود افتند هر چند پادشاه ما خود به یورپ [illegible] و بسیاری از رعیتش نیز رفته اند و مع ذالک هیچ ندانسته و

نیافته اند بنابراین بنده مناسب می‌بینم که دراین مقام چیزی بطور اختصار
بنویسیم از حکومت و اصول حکومت انگلیش تا مسلمانان مطلقاً هندی
ایرانی و ترک وغیره بدانند که قوام و دوام سلطنت و استیلا و زور و
قوت و افزایش دولت و ترقی ملت بچیست —

واضح باد که وضع حکومتهای عالم بر چند قسم است
قسمی آنست که پادشاهی هست و پادشاه را اختیار و اقتدار نامحدود است
و قولش قانون ملک است و ظالم است — قسم دیگر آن است که پادشاهی
هم هست و مجلس شورائی هم هست مگر هنوز تا بیک اندازه پادشاه را اختیار
و اقتدار بیحد است — قسم دیگر آن است که پادشاهی هست مگر پادشاه را
اختیار و اقتدار محدود است — قسم چهارم آن است که سلطنت را پادشاهی
نیست و حکومت جمهوری است — سلطنت های آشیا بمسلمانان همیشه
از قسم اول بوده اند و امروز هم چنین هستند — بعضی سلطنتهای یورپ
(یعنی نصارا) از قسم دوم هستند — بعضی سلطنت های یورپ از قسم
سوم هستند و برخی دیگر جمهوری هستند — ملک فرنس و امریکا جمهوری
اند و چنین مینماید که اصول و قانون و رسم آزادی امریکا از فرنس بهتر است
ولیکن چندانکه حکومت انگلیش با قاعده و اسلوب می نماید هیچ حکومتی
با قاعده نیست و ما نیز وضع حکومت انگلیش را بهترین وضعهای حکومت
عالم میدانیم و بلی نهایت خوش شویم اگرچه حکومت ما نیز ازین قبیل
باشد و ما اکنون فی الجمله از وضع آن و ضوابط آن را بیان می‌کنیم —
ولیکن چنانچه قبل ازین نوشتیم ما نمیخواهیم که بموجب این وضع حرکت کنند
مسلمانان یا ایرانیان بلکه میخواهیم که این وضع را سرمشق قرار دهند

وچیزی باین نحو جاری سازند مناسب حالت ملک و ملت خود —

اگر ما بخواهیم تاریخ اصول ملک انگلند را بیان
کنیم بسیار طویل میشود و کتاب حجیمی میگردد ولی مختصری می نویسیم که تاریخ
ملک انگلستان شروع میشود از ۵۵ سال قبل از تولد حضرت مسیح که تاریخ
تمام ممالک نصاری است و امروز یکهزار و هشتصد و هشتاد و چهار از آن
میگذرد و بالجمله تاریخ ملک انگلستان شروع میشود از قریب دو هزار
سال قبل از این — اول کسیکه باین ملک قدم نهاد و این ملک را
مسخر ساخت جولیس سیسر یکی از عظیم الشان ترین قیاصرهٔ روم بود که هم او
حالت مردم اینملک را ابتدا نوشته است و اکنون بر مورخین ظاهر است
چهار صد سال اینملک در دست رومیان بود و پس از آن طوایف و
قبایل مختلفه آمدند و حکومت راندند — از انجمله قومی آمدند که آنها را
سکسن میخواندند که قبیله بودند از باشندگان جرمنی — رسم اینها از همان
ازمنه چنین بود که خردمندان و بزرگان خود را جمع آورده در امور خود
مشاورت میکردند و آن خردمندان برای آنها قوانین وضع میکردند
پس از آن ولیم که یکی از باشندگان نارمندی بود که ضلعی است از ملک
فرانس آمد و انگلند را مسخر ساخت و او نیز رسوم چندی در ان قرار داد —
این ولیم در ورود خود که انگلند شد در سال ۱۰۶۶ عیسوی و از زمان او
شروع می شود سلسله سلاطین و سلطنت و تاریخ واقعی ملک انگلستان —

مگر آغاز واقعی اصول حکومت و پرلمنت
انگلیش از زمان سلطنت پادشاه جان شد — برادر جان که نام او
ریچرد بود از جهان بشد و قانون آن زمان انگلستان نیز بموجب قانون

این زمان بود که پسر آن پادشاه متوفی وارث حقیقی تخت و تاج بود و پسر
که از این پادشاه مانده بود که جانشین پدر شود دوازده ساله بود —
جان مردی بود بیمروت و ظالم و مردود و مکروه طبع خلایق و می دانست که
خلق نخواهند گذاشت او را که بر تخت نشیند و لهذا حکمی اندیشید که
آن طفل را بکشد و آخر اراده خود را بعمل آورد — باین جهت و جهات
دیگری از این قبیل خلق همیشه بر سر بغی و سرکشی بودند با این پادشاه
بهر حال خلق از زبردستی و ظلم این پادشاه بتنگ آمدند و بزرگانشان
که آنها را می نامیدند (بیرن ها) سلاح بر تن آراستند و ملاقی شدند
با جان در میدان سیلعی و او را مجبور نمودند که نوشته بدهد مشتمل حقوق خلق
این نوشته را جان بداد در سال ۱۲۱۵ (عیسوی) و موسوم بود به
"عهد نامه عظیم" که قوم انگلیش آن را حصن حصین پاسبان آزادی
خود میدانند تا کنون —

در این عهد نامه چنین مقرر گشت که علمای بزرگ
و بیرن ها و زمینداران عظیم الشان جمع شوند و انفصال دهند یعنی
مقرر سازند مبلغ خراجی را که باید پادشاه بگیرد از رعیت — در عهد
هنری ۳ در سال ۱۲۶۵ مجلس وکلای خلق مقرر گشت و پس از او
پادشاه ادورد اول قبول نمود اقتدار پرلمنت را تا نزول [illegible]
که بدون اجازت لاردها و کامن ها یعنی اعاظم [illegible]
پادشاه را اجازت نباشد که زری از رعیت بگیرد —

بهر حال کانستیتیوشن یعنی اصول حکومت انگلیش
بر دو قسم است یکی ایجاد قانون است و دیگری جریان قانون [illegible]

یعنی جریان قانون حق پادشاه است و واگذار است بپادشاه —
اختیار ایجاد قانون متعلق است بمجلس پرلمنت که محتوی است بر پادشاه و
لارد ها و کامن ها — این پرلمنت دو مجلس است که یکی از آنها مجلس اعاظم
است با اشتمال ۲۶ علما و دیگری مجلس کامن هاست که مشتمل است بر
۶۵۸ کس که وکلای خلق هستند — قاعدهٔ گزیدن این وکلا این است که
کسانیکه خراج زمین و خانه میدهند بحکومت این اشخاص را باید بگزینند
هر یک از این مجلس را شخصی رئیس است — مجلس اعاظم را وزیر اعظم که
مهر دولتی در دست اوست رئیس است و متکلم ولیکن رئیس و متکلم مجلس
وکلا هر شخصی است که اجزای آن مجلس از میان خود اختیار کنند و باید
بامضای پادشاه باشد — اختیار اجتماع و تعطیل و موقوف ساختن
و تجدید نمودن پرلمنت خاص است بر پادشاه را — و نیز هر قانونی که
پیشنهاد شود در پرلمنت پادشاه را اختیار است که اگر خواهد باطل سازد —
و هر یک از این دو مجلس پرلمنت را اختیار است که رد سازد آنچه را
که در مجلس دیگری امضی شده است —

تمام مطالب ملزومهٔ سلطنت و امور
مملکت [illegible] از یکی از این دو مجلس آغاز و انشا میشود جز آنکه گرفتن مالیات
یا خراج بالضروره باید در مجلس وکلای خلق شروع شود یا انفصال یابد
هر بیل (یعنی مسودهٔ قانونی) باید سه بار خوانده شود در هر یک از
مجالس پرلمنت و چون هر دو مجلس امضا داشتند و پادشاه مهر خود را
بر آن نهاد جاری میشود و قانون ملک میگردد — ولیکن اگر بیلی را
یکی از این دو مجلس امضا ندارد یا هر دو امضا دارند و پادشاه امضا

ندارد باطل و منسوخ است —

تمام اختیار و اقتدار جریان کلّی و جزئی امور
حکومت و ملک رانی واگذار است بپادشاه — مثلاً (۱) معدلت
و انصاف است که باید نشر یابد از بادشاه یا بواسطهٔ حاکمان قضائی
که از طرف او مامور هستند در تمام ممالک محروسهٔ او — سزای جرایم و
عفو گناه یا تعویق در فتوای سزا همه باختیار پادشاه است — (۲)
دادن و بخشیدن خطاب و لقب و عزت و مرتبه و منصوب ساختن
هر کسی از ملک با پادشاه است — (۳) جریان تجارت و انضباط
وزن و پیمانه هر چیزی و ضرب زر و سیم با پادشاه است — (۴)
حکومت کلیسای انگلند با پادشاه است و علما را او باید منصوب کند
(۵) حکومت دریا و لشکر و جهازات جنگی با پادشاه است — (۶)
جنگ و صلح و دوستی کردن و اتحاد و یکجهتی نمودن با دول دیگر و فرستادن
ایلچی از دول خارجه با پادشاه است — (۷) حکم هیچ محکمهٔ عدالت و
قضائی بر پادشاه جاری نیست و گاهی پادشاه جوابده نیست کسی را در آنچه
که میکند اگر صواب نیاید —

باوجود این همه اقتدار و اختیار پادشاه تابع
پرلمنت خود است و بدون اجازت و امضای پرلمنت خود هیچ نمیتواند کردن
پرلمنت مبلغ معیّنی قرار میدهد برای مخارج پادشاه هنگامیکه پادشاه بر تخت
می نشیند ولیکن این مبلغ فقط برای مخارج او است و نگاهداری و حفظ مرتبه
و بزرگی و جلال او و بس و چون باید که دادن این زر تجدید شود هنگامی که
بادشاهی فوت می شود یا قسمی دیگر واقعه رخ میدهد که باید بادشاه جدیدی

بر تخت نشیند لهذا پرلمنت را اختیار است که مبلغ مذکور را ندهد تا هنگامی
که هر خلاف و گفتگوئیکه باشد یا اگر باشد مرفوع شود یا چارهٔ در آن اندیشیده
گردد — (و باید دانست که مخارج هر یک از اولاد و اولاد زادگان پادشاه
انگلند را نیز باید پرلمنت مقرر سازد هنگامیکه بحد تمیز می رسند) —
بالجمله پادشاه انگلند گاهی نمیتواند سلطنت کند بدون پرلمنتی و آن
پرلمنت باید در هر هفت سال یکبار جمع شود (یعنی تجدید شود) پس از آنکه
چهل روز پیشتر اطلاع داده میشود باجزای آن بر وفق قانون —
هر چند که پادشاه رئیس کلیسا است هیچ نمیتواند تغییر و تبدیلی بدهد
در امور و رسوم ملزومهٔ مذهب بلکه این امور باید صورت یابد با جمعی از
علمای ملک — پادشاه نمی تواند در قانون ملک و جریان آن مداخلتی
نماید و نیز نمی تواند سر باز زند از امضا داشتن بسزا دادن جرم را —
هر چند پادشاه می تواند گناه مجرمی را معاف کند که بدیگری ایذائی
نموده باشد ولی در صورتی چنین اقتدار را دارد که دادخواه یعنی
ستمدیده در گذرد از جرم آن مجرم و یا بنحوی دیگر از او راضی شود —
پادشاه نمیتواند مقدار زر و وزن و پیمانه را تغییر دهد و نمیتواند لشکری
جمع آرد جز بامضای پرلمنت خود — و در ختم کلام باید دانست که
هر چند پادشاه جوابده نیست در آنچه میکند و او را در معرض بازخواست
و جوابدهی و محکمهٔ قضا نمی آرند (یا نمیتوانند آورد بموجب قانون) وزرای او
جوابده هستند و مورد خطاب و عتاب و حکم قضا می شوند و وکلای خلق
به مجلس لاردها آمده می ایستند و مطالبه و بازخواست می کنند از وزراء
که جوابدهند ایشان را در آنچه کرده اند و رای داده اند پادشاه خود را آ

(ولیکن خوانندگان این کتاب بدانند که تمام لاردها وزرای پادشاه نیستند بلکه معددی وزرای پادشاه اند که بخط مستقیم امور ملکرانی بکف آنها واگذاشت)
اجزای پرلمنت همه آزاد هستند و هر شخصی میتواند
سوال کند از دیگری در آنچه او رای داده است یا میدهد و هر کلامی که گفته و میگوید ولیکن اجزای هر مجلسی (از اعاظم و وکلا) فقط در مجلس خود می توانند سؤال و جواب کنند —

سه چیز دیگر خاص و مقرر است برای حفاظت و حریت آزادی خلق (۱) آنکه حکماً باید مقصر را بمحکمهٔ عدالت حاضر آرند وجرم او را معلوم کنند قبل از آنکه او را مقید می سازند والا سالهای دراز در قید خواهد ماند و معلوم نخواهد شد که جرم او چیست — (۲) جرم مجرمین باید دریافت شود با جوری یعنی دوازده کس که آنها را از میان تمام خلق انتخاب میکنند که بی غرض باشند جز آنکه مجرم یکی را یا چند کس از آن دوازده کس را نخواهد یا همه را نخواهد پس جوری دیگر طلب شود —
(۳) آنکه اخبار آزاد است و هر کسی میتواند در اخبار درج کند هر چه را که میخواهد و رای خود را ظاهر سازد در امور حکومت و غیر حکومت و آنچه که کرده و گفته می شود با هر یک از وزراء و ارکین دولت و شاه و گدا — مگر در صورتی که کسی را تهمت سازد یا بدی در حق او درج کند در اخبار که موجب بیعزتی و بیحرمتی و بدنامی او شود و او را میگیرند و دریافت کرده سزا میدهند
یک فقره در جائی دیدم نوشته بود که هر غلامی بمجرد یکه در خاک انگلیش قدم می نهد آزاد می شود و هر دهقانی بهمان سان در حمایت قانون است که شاهزاده و اگر همه شاهزاده آزاری کند آن

آن بیچاره دہقان را ہمان سزا رامی یابد کہ دیگران — و در ہمین مقام
یعنی جملہ بعد ازاین جملہ یا فقرۂ ماقبل این جملہ است کہ بخط انگریزی ذیل نوشتہ شود

"His dwelling may be miserable cottage open to every wind of heavens but it is also a castle which the sover-eign can not enter without consent."

یعنی اگرچہ کلبۂ آن دہقان چنان محقر و مفلوک
باشد کہ ہر نسیم بادی را در آن راہ باشد مع ذالک حصن حصینی است کہ
سلطان ہم نمیتواند در آن قدم گذارد بلی اجازت —
غرض چنانچہ گفتیم مجلس شورا در عمارت سلطنت
بمنزلۂ بنیان است و بنیان عمارتی چون بایتسان کہ عرض کردیم ریختہ شود مثل
آن است کہ از آہن آن اساس را نہادہ باشند و ہزارہا سال دوام دارد
و از ہیچ طوفانی آسیبی نمیرسد آنرا — برخلاف اگر جز باین وضع
ماقبل الذکر باشد مثل آن است کہ آن اساس فقط از گل باشد و سست کہ
اگر اندک آبی را ملاقات کند یا نسیمی بران وزد در اندک زمانی منہدم شود
این ہمہ آفات و بلیاتیکہ دولت ہای آشیا و عمدہ مسلمانان می بینند از
دست دول یوریپ در آن ہم باندک آبی و نسیم بادی از آن است کہ اساس
حکومتہای اینہا از آب و گل است و بر روی آب و حال آنکہ دول یوریپ را
اساس حکومت از آہن و بر روی است و بر سنگ سخت — اینک

سخن را در اینجا ختم می کنیم و امر می نمائیم خوانندگان را که خود تأمل کنند و
چارهٔ برای تباهی روزگار خود بیندیشند ــ افسوس است که این کتاب
را گنجایش آن نیست که ما چیزی بیش از این بنویسیم در این مطلب خصوصاً
در اصول حکومت انگلیش ــ اگر هم مذهبان ما طالب ترقی خود باشند
این قدر هم کفایت می کند و اگر نظام حیدر آباد بخواهد کونسل آف ستیت
قرار دهد با یکسان باید قرار دهد نه بآنسان که بازیچهٔ اطفال است ــ

باب سوم

در جریان قانون در میان مسلمانان

واضح باد که ریاست را اگر ما عمارتی فرض کنیم و مجلس شورا
بمنزلهٔ بنیان آن باشد پس قانون بمنزلهٔ سایر اجزای آن عمارت است
مثل دیوار و ستون و سقف و در و اتاق و چاه و مطبخ و امثال اینها ــ
شکی نیست که استواری و استحکام بنیان اهم و اصل است ولی شکی هم
نیست که تمام اجزای عمارتی لازم و ضروری هستند زیرا که هر که میخواهد
عمارتی بسازد مقصودش این نیست که فقط بنیانی را بسازد و بالا آورده
با زمین هموار و مسطح کند بلکه مقصودش آن است که آن عمارتی شود و جائی
باشد که او را از سرما و گرما و باران و باد حفظ کند و مکانی پیوسته باشد
که در سرما و گرما در آن بسر برده ایوانی باشد که در گرما بر آن راحت کند

مطبخی باشد که در آن طبخ نماید و امثال ذالک — مگر عمارت هم بر دو قسم
است یکی از آن قبیلی است که مردمان جنگلی صحرانشین یا دهاقین در گوشه
صحرا یا در دهات یا در کنارهای شهرها می سازند که فقط یک شبر از زمین را
می کنند بنیانی از گل [illegible] و آنگاه [illegible]
می نهند و آن [illegible] — [illegible]
که مردمان شهرنشین خردمند [illegible] می سازند که چند
از زمین را کنند از سنگ [illegible] یک پایه آن را بکمال استحکام می نهند
و دیوار و ارکان و سقف [illegible] آن تعمیر می کنند
و در نهایت استحکام و استواری [illegible] از آن را افرازند [illegible] آن
بنیان می سازند — آن فرقه [illegible]
عدم اسباب [illegible]
علم و دانش و خوش سلیقه [illegible] آسایش و
راحت خود [illegible] ولیکن هیچ عاقل خردمندی که
عالم و عاقل [illegible] شده گاهی چنان نشده است که بنیان
عمارت خود [illegible] سایر اجزای آن را سست
بگذارد [illegible] شخصی یافت شود در جهان احمق ترین
[illegible] عمارتی را بنیان استواری لازم است
[illegible] بکار است که بدون آنها آن عمارت
[illegible] بنیان آن اجزای دیگر آن
[illegible] مستحکم نشوند —
[illegible] در آن سال ۱۳۰۲ هجری است تمام

سلطنت های طوایف آشیا و بخصوصه مسلمانان از قبیل آن عماراتی بوده
که مردم صحرانشین و دهاقین در صحراها و دهات می سازند که هر دو بنیان و دیگر
اجزای آنها ناقص بوده اند — تا با مروز بر بسیاری بلکه تقریبا بهیچکس در
ممالک مسلمانان قانون یعنی قانون معلوم نیست — تمام کسانیکه از
ایران باین ملک آمده و سی چهل سال مانده اند از قانون خبر ندارند و از مردم
هند فقط یکی از هزار میداند که قانون چیست و چه معنی دارد — آنچه من شنیده ام
در ایران و از مردم ایران و در دکن و از اهل دکن و از مردم تمام آشیا
نظم و نسق میگویند و گاهی قانون گفته نمی گویند — مثلا اگر شخصی امروز
از ایران وارد ملک هند شود و از او بپرسند که حالت ایران چگونه است
در جواب میگوید "خوب نظمی گرفته است شاه یا فلان شاهزاده یا پهلوان
حاکم خوب نظمی داده است در طهران یا اصفهان یا شیراز و راهها همه امن و
امان است" — اگر از یکی از مردم [illegible] حالت حیدرآباد
در جواب خواهد گفت که خوب نظمی [illegible] — [illegible] که این
چه نظمی است که عین بی نظمی است [illegible]
[illegible] هزار درجه [illegible]
می آید فرق کلی است در میان [illegible]
این هر دو لفظ را معنی یکی باشد [illegible]
[illegible] ایران میگویند و انتظام [illegible]
[illegible] می کند و مرد آن کار [illegible]
[illegible] انتظامی و خلاف قانون شرع و خلاف [illegible]
[illegible] ظلم و بیرحمی و سنگدلی است — مثلا [illegible]

شکم پاره می کنند یا دست میبرند و هزار کس بی جرم و باجرم را بدون دریافت
و تحقیق و بدون تمیز و محض به یک حکم حاکم گردن میزنند — اگر خبازان نان را
کم فروشند چند کس از آنها را در تنور انگنده می سوزند و اگر قصابان گوشت
را کم فروشند گوش و بینی چند کس را از آنها بقناره میزنند یا قطع می کنند
اگر در شهری چند کس از اوباش بی اعتدالی کنند چند کس بیگناه را در عوض
میکشند — اینها را همه نظم و نسق میگویند و از قدیم الایام اینگونه
چیزها و اعمال خلاف را نظم و نسق دانسته اند و تاکنون هم میدانند —
در حیدرآباد که می گویند امروز نظم آنجا درجه بهتر است
از بیست یا سی سال پیش از این و کمال نظم [illegible] گرفته لکن بی نظمی در آن
هست که بنده نمیخواهم در این وقت بیان کنم — مردم آسیا ابداً نمیدانند
معنی نظم و نسق چیست و اگر کسی نام نظم و نسق را بر زبان راند یا او را
دشنام می گویند یا عذر های بسیاری می آرند همه نا موجه یا امور را مرهون
اوقات و وابسته بقضا و قدر می دانند یا میگویند رفته رفته (یعنی روز
قیامت) بهتر می شود — مثلاً معلوم نیست که حکومت و مردم حیدرآباد
چه چیز را نظم میدانند اگر مقدمه سلطنت [illegible] و کشتن سی چهل قیدی
و تخفیف و تضعیف ماهوار صدها بیچاره و چند شخص بی استحقاق و معطل
و داشتن هزارها بیچاره و هزارها و عده خدف را نظم میدانند — اینها همه
ظلم است و عین بی [illegible] بستی — غرض آنچه مقصود ماست
از این شعر سعدی [illegible] دن خطاست
و گر خود بفتوی [illegible] — و [illegible] دروغ در اینجا مقصود
ما [illegible] است — —

بالجمله مکتب‌ای قانون عمارتی است که [illegible]
و [illegible] و بیت الخلا و دیوار و ستون و لوازم دیگر از این قبیل [illegible]
قانون چه چیز است و مقصود ما از قانون چیست — بسیاری [illegible]
هر زمانی که ما بیان و ذکر قانون کرده و میکنیم و می‌گوییم قانون [illegible]
است ما را انگریزی خوانند (یعنی عیسوی) با این لحاظ که ما تقلید از [illegible]
می‌کنیم و مذهب نصارا را اختیار کرده‌ایم و از آنرو است که اعمال و رفتار
و کردار و کارهای نصارا ما را خوش می‌آید و خوش می‌نماید — پس دشنام
داده و لعنت کرده‌اند بر قوم انگلیش و مقلدین آن قوم و قانون آن قوم و انگاه
گفته‌اند قانون ما شرع محمدی است — شکی نیست که قانون ما شرع ما است
و من هم اعتراض بر آن ندارم مگر یکهزار و سیصد سال میگذرد که مسلمانان
مسلمان‌اند من میتوانم سوگند خوردن که آن همه خونها که مسلمانان ریخته‌اند
که شاید از هزار ایلیان بلکه هزار کرور زیاده بوده و آن همه ظلم و جفائی که
بمردم عالم کرده‌اند و آنچه کرده‌اند در ملک رانی و در زندگی و [illegible]
و تجارت و کسب تمام امور دنیاداری یکی بر وفق قانون شرع نبوده
همه برخلاف قانون شرع بوده است — سبب آن چه بوده؟ —
سبب آن این بوده که قانون در ملک نبوده — شاید کسی بگوید [illegible]
که آن قانونی که مقصود تو است و تو میخواهی در ملکت مسلمانان [illegible]
در این صورت از قانون شرع مسلمانان بالاتر است و چیزی است
مقدم است بر قانون شرع اسلام — در جواب میگویم آری چنین است
تا هنگامی که آن قانون جاری نشود کسی به قانون شرع [illegible]
قانون شرع فایده ندارد — پس آن قانون چیست و [illegible]

اینک ما بیان می کنیم —

قبل از آنکه ما بیان کنیم قانون و طریق جریان قانون
را اعم از اینکه شرعی باشد یا عرفی ۔ بیان می کنیم حالت خلق عالم و سلطنت
و دین و انتظام عالم را — باید دانست که وضع جهان از همان آغاز جهان
چنان وضعی بوده است که خلق عالم و هر قومی در باطن و ظاهر بموجب هوا و هوس
نفس خود عمل نکنند و خواهشهای نفس هر کسی را حدی باشد که از آن حد
تجاوز نکند ۔ اگر چنین نمی بودی عالم انتظام نمی پذیرفته و خلق عالم با اعتدال
زیست نکرده اند نسبت بیکدیگر — لهذا در هر زمان و عهد واحدی
یا در زمان و عهد مختلفی هر دو سلطنتی و دینی برای هر قومی صورت وجود
یافت — خواه این هر دو را خدا وجود داده باشد [illegible] خدا و دیگری را
خلق خدا هر دو از ابتدای جهان بوده است همواره بوده باشد چنانچه
بزرگان هم گفته اند که دین و دولت توامان اند — دین برای این بوده
است که خلق در باطن از قهر و غضب پادشاه حقیقی بترسند و سلطنت برای
آنکه خلق در ظاهر از قهر و غضب پادشاه مجازی بترسند — تا هنگامی که
این هر دو با هم [illegible] اند در میان هر قومی آن قوم ترقی داشته اند و
بخصوصه وقتیکه هر گاه اختلاف این هر دو از یکدیگر بسیار بوده و بخصوصه
تعین بسیار آشوب و فتنه بوده است در میان هر قومی — سبب
این بوده است که از پیدایش آدم تا کنون در میان هر قوم و ملتی و هر شعبه
فرقه و طایفه [illegible] بیش از عقلا بوده اند و کسانیکه در باطن
[illegible] و از قهر و غضب [illegible] می ترسیده اند نسبت بآنکسانیکه از خدا نمی ترسیده
اند و از قهر و غضب او بیپروائی نداشته اند [illegible] هزار بوده اند بلکه یک

بکرور — مثلاً آنچه خلق عالم اند امروز و بیشتر از هر زمانی هم ترقی دارند
کسانیکه از اینها در خانهٔ خود یا در جائیکه هیچ گواهی نباشد بهیچ نوشته
ندهند و نگیرند مال دیگری را بطور امانت بگیرند و پس از چندی محض از خوف
خدا و قهر و غضب او و قیامت و حساب آن مال را بصاحبش رد کنند بسیار
بسیار معدود باشند — کسانیکه در خلوت یا در صحرا یا در مغاریکه هیچکس دیگر
نباشد زن شخصی را ببینند و از خوف خدا نظر بشهوت براو نکنند بسیار معدود
بوده اند — اگر دین و جریان دین در دست صنفی از اصناف خلق عالم بوده
است که همه مطلق العنان بوده اند و بموجب همان طبیعت هوسناک و نفس
سرکشی که غالب بلکه همه خلق عالم را بوده و خواهد بود عمل میکرده اند و دین را
مایهٔ استیلا و ذریعهٔ اقتدار خود قرار داده بوده اند هنوز فساد عالم بیش بوده
است و گاهی امکان ندارد که در چنین حالتی عالم از فساد خالی باشد
در این صورت سلطنت و حکومتی لازم بوده است که بظاهر خلق را از بی عهدی
باز دارد — ولیکن اگر نعوذ باللہ سلطنت هم تابع آن صنف نخستین از
خلق بوده و این هر دو برای حظ نفس خود و عمل نمودن بر وفق خواهشهای
نفس خود بهم ممزوج شده اند و آن فرقه این فرقه را راهنما بوده اند که
ضمناً خود براحت و انبساط زیند نتیجهٔ آن همان بوده است که کرورها
خلق عالم را خون ریخته شده بوده — از اینسان بود حالت مسلمانان
در هر زمانی و نتایج آن هم بر خلق عالم و بر خودشان نیز پوشیده نیست —
شریعت ما بر قومی وارد شد یا در میان قومی
وجود بهم رسانید که هزاران سال صحرا نشین و بهیمه طبیعت بودند —
در ملک آنها متعدد بلاد و امصار نبود — تجارت و فلاحت و زراعت

در میان آنها [illegible] — گاهی از خود و در میان خود سلطنت و حکومتی
نداشتند — [illegible] هر قبیله که مشتمل بود بر صد یا هزار کس یا شیخی
داشت مستقل و هیچ قبیله و قبیله دیگری را تابع و فرمانبر نبود یا شیخ قبیله
دیگری را — غالب این قوم یا قبایل را چندان با طوایف دیگر آمد
و شد و معاشرت نبود بجز معدودی یا عده محدودی که در سواحل دریا
سکونت داشتند چندان این قوم را آگهی از حالت و [illegible] قوم یا
اقوام دیگر نبود — در این صورت شریعت ما برای آن قوم و آن
حالتی که آن قوم در آن بودند کفایت میکرد ولیکن پس از آن برای
اقوام و طوایف دیگر کافی نبود — مثلاً خدا امر فرمود برسول خود که
مشورت کن [illegible] — اگر ما از مفسرین و علمای خود سؤال کنیم یا
در تفاسیر [illegible] شریعت خود ملاحظه نمائیم که در چه مقامی آیه مشاورت
به پیغمبر نازل شد و پیغمبر در چه مقام با اصحاب خود مشورت
[illegible] حضرت چه کس بودند [illegible] چگونه
معلوم خواهد شد [illegible] پیغمبر مشورت [illegible] دست ما هم
باقی از کسی نمی شود — [illegible] بدا از طریق مشورت و مشاورت الهی
[illegible] و نمی توانیم [illegible] نباید [illegible] مشورت نمود و مخصوصاً سلاطین
چگونه باید مشورت [illegible] — [illegible] تمام علمای ما را جمع کنند و بخواهند
[illegible] طریق شرع یا بطریق عقل برای مشورت
[illegible] هم نمی دانند و نمی توانند قانونی
[illegible] قانون هم صورت دهند همان طریقی خواهد بود
[illegible] خارج خواهد بود از طریق شرع و لهذا

مشورت کردن همین شرایط را که ما ذکر کردیم بلکه ده هزار شرایط دیگر هم
لازم دارد قبل از آنکه مشورت شروع شود بالجمله این شرایط قانون است و این
شرایط مقدم است بر قانون شرع — و یکی از این جنگهای که امروز
در این زمان می شود در میان نصارا با صدها و هزارها توپ که بعضی از آنها
در یک ساعت سی و شش بار گلوله می بارند و در پنج و ده میل مسافت خصم را
مانند برگ درختان بخاک می ریزند اگر پادشاهی با سپاه بی نظامی و با چند
شمشیر زنگ خورده و چند نیزه شکسته در مقابل آنها بایستد و از علمای
ملت ما مشورت کند احتمال می رود بلکه یقین است که آیه الم تر من فئة قلیلة را
باو بخوانند در مشورت یا نماز و دعائی باو بیاموزند که بخواند و فتح کند
ولیکن تا هنگامی که مهدی کاذب در سودان وجود دارد باید و بایست
که سپاه انگریزان با ده هزار سپاه با او جنگ می کنند ما نمی توانیم این
تقریر را بنویسیم چرا که مدعیان ما سپر می اندازند چون مهدی بدست
انگریزان گرفتار آمد آن وقت ما طاقت می آوریم گفت کثیر هم در مقابل
سپاه قلیل با نظام تاب ایستادگی ندارد آن زمان و حالت چنان گذشت
بالفعل مهدی کاذب فاتح است و دشمنان ما بر کلام ما میخندند ولیکن
عاقبت خواهند دید که گاهی مهدی کاذب معجزه و کرامت انگریز غالب شد آن
و غلبه او را سبب جهات دیگر است —

شاید مهدی سودانی [illegible] مطلب ما بر خورده باشد
مقصود ما را معلوم کرده باشد [illegible] صحیح [illegible] که سعادتمند شود
مثلا هر گاه پادشاهی یا حکومتی [illegible] از غرض [illegible]
ممالک محروسه باید [illegible] قانون شرع جاری شود [illegible]

[illegible] الاسلام (یکی از این سه یا هر سه) و در هر شهری یک قاضی باشد یا آنکه در هر محله از هر شهری یک قاضی باشد همین حکم را ما قانون میدانیم و قانون میخوانیم — مگر بالضروره این حکم تا بر کاغذی نوشته نشود و یا در دفتری نوشته نگردد و بهمه بلاد ممالک محروسه اذن داده نگردد و در همه بلاد بر آن عمل نشود ما آن را قانون نمیدانیم — چون این قانون جاری شود آن وقت ما میگوئیم که این قانون مقدم است بر قانون شرع چرا که بدون این حکم یا قانون قانون شرع جاری و پیروی نمیشود و نمیتواند شد و اگر محض قولی باشد آن وقت در جریان آن دوامی نیست —

چون اینهمه معلوم شد از و امیدواریم که با این دلایل و حجج بر همه معلوم شود و همه تصدیق کنند قول ما را آنوقت ما بکمال فروتنی و ملایمت عرض می کنیم بخدمت همه مسلمانان که قانون شرع در امور دنیوی ما در این زمان و در این حالت جهان کافی نیست برای انتظام مملکت بلکه نه فقط کافی نیست در امور شرعیه و هزار تفصیل و تشریح و تفسیر لازم دارد که آنها نیز قوانین جداگانه خواهند بود بلکه در امور شرعیه هزار نکته ها در نظر ما در کار است که ابداً نسبتی بدین و شرع ندارند — مثلاً در صورتیکه قانون شرع جاری بشود و حکم هر مجرمی با قاضی شهر باشد بموجب شرع هنوز گیرنده مجرمین کدام اشخاص و جاری شدن حکم قاضی چگونه باشد و اگر مجرم را حبس کنند چگونه حبس کنند و حبس خانه چگونه باشد و اگر مجرم را جریمه کنند زجر کانه را که باید بگیرد و [illegible] که باید برود و اگر مجرم را بالقتل رسانند چگونه بچه طریقه و امثال اینها معلوم نیست و بالضروره باید معلوم باشد

اینها همه قانون است و باید باشد و اگر نباشد ملکت هنوز هرج و مرج است هر چند
که قانون شرعی باشد — تا بیست سال قبل از این که بنده از ایران بیرون
آمدم در هر شهری صد کس یا بیشتر بودند که میتوانستند مجرمین را بزنند و
جریمانه کنند و زر جریمانه را گرفته در جیب و کیسهٔ خود اندازند —
امام جمعه و شیخ الاسلام و کلانتر و داروغه و فراش باشی و یاور و سرهنگ
و میرآخور و پیشخدمت و سرتیپ و بیگلربیگی و ملک التجار و امین التجار و
ناظم التجار و صدها کس دیگر حاکم یعنی دیوان قضا بودند و هر شهری از شهرهای
ایران و همه را اقتدار بود و از جانب خود که هر شخصی را خواه گنهگار و خواه
بیگناه بگیرند و بزنند و جریمانه کنند و آنچه جریمانه می کردند در کیسهٔ
خود میریختند و ابدا آن زر دخلی بحکومت و ریاست نداشت — در این
اوقات اکثر ایرانیان مرا میگویند که حالا هیچ نسبتی ندارد حالت ایران
به بیست سال پیش از این مگر بنده بخوبی میدانم که ملکیکه چهار یا پنج
هزار سال باشد که بیک حالت باشد و بیست سال قبل از این که بنده
می دیدم ظلم و هرج و مرج آن بنقطهٔ کمال رسیده بوده بیست سال
چندان تفاوتی نخواهد کرد و معلوم است که یک روز شخصی بیمار می شود و
بیک سال علاج می پذیرد و یکساعت طوفان شهری را ویران میکند
ولیکن قرنها باید که آن شهر بار دیگر آباد شود — [illegible] در کمال
می شود و [illegible] رفع ظلم کردن در کمال دشوار است — همین حال که در ایران
است در تمام ممالک و ریاستهای مسلمانان است و [illegible] روزی زیر
چنانچه ما در حیدرآباد [illegible] همه روزه مشاهده می نمائیم و از هر بابت
کمال بی انتظامی است در این ملک — [illegible] امرا و بزرگان و نوابها

و جنگ ها و بهادران حیدر آباد صاحب زور و استیلا و اقتدار اند
و پیوسته [illegible] هر چه را که میخواهند چنانچه دیروز مغربی بنده دیگان
بسیار چیز شنیدم ولیکن مناسب ندیدم که در این کتابچه آنها را
درج [illegible] در کتاب [illegible] لازم —

غرض منست که در تمام امور کلی و جزئی ملک
قانون درکار است — مجلس شوری — اقتدار هر یک از ارکین دولت
اقتدار هر یک از حکام — گرفتن مالیات [illegible] — گرفتن مالیات
خراج از مال التجاره — نگاه داشتن لشکر — لشکرکشی در جنگ —
ساختن عمارات — ساختن طرق و شوارع — جاری کردن نهر و
[illegible] ساختن جوی وغیره — اقتدار علما و عمل آنها — مال اوقاف —
خراج امامزاده ها و مساجد و مقابر — منصب و لقب و خطاب و خلعت
و انعام — تفویض منصب — تجارت — زراعت — بازار و
نرخ اجناس و وزن کیل — شفاخانه — مدارس و مکتبها — تحصیل علوم و
امتحان در علوم — پلیس — میونسپلتی — پستخانه یا چاپارخانه
تلغراف — [illegible] — گمرک خانه — و هر کار و هر چیز دیگر که هزارها
[illegible] شود اگر [illegible] به خوبی [illegible] لازم دارند جداگانه همه
[illegible] قانون جاری نشود
[illegible] نشود —

[illegible] صورت [illegible] کارخانه [illegible]

این [illegible] جزوی مجلس [illegible] جزوی [illegible]
خبر رسید که [illegible] مجلس [illegible] قانون [illegible]

در مجلس حاضر میکنیم (فی المثل) برای بندوبست پلیس — پس آن مسوده را بموجب رای خود نوشته در مجلس دیگر حاضر میکنند و مرهٔ اول از را میخوانند سایر اجزای مجلس در هر جزئی و فقره و جمله و لفظ آن تامل میکنند — در مجلس ثانی مرهٔ ثانی آن مسوده را همان شخص که بانی آن بوده میخواند و هر یک از اجزای مجلس آنچه رای اوست در حکّ و اصلاح آن ظاهر میکند و در مجلس ثالث پس از حکّ و اصلاح بموجب رای تمام اجزای مجلس یا اکثر اجزای مجلس آن قانون امضا میشود و بعد پیش [illegible] است که رای خود را ظاهر سازد و بهر حال آن قانون قانون شده میر مجلس خواه پادشاه و خواه حاکم آن قانون را دستخط میکنند و مهر [illegible] بر آن زده میشود و تاریخ جریان آن هم در متن آن نوشته و [illegible] پس آن را چاپ میکنند و در دفتر احکام حکومتی و اشتهار مید[illegible] همه بلاد و [illegible] تاریخ نفاذ قانون جاری می شود یعنی بان باید عمل شود — فرضاً بموجب آنچه که در صفحهٔ بعد ذیل می آید قانونی جاری می شود —

(۱) چونکه لازم بود برای بندوبست پلیس لهذا

این قانون ذیل که [illegible] به قانون [illegible]

بندوبست [illegible] پلیس [illegible]

[illegible] جاری [illegible]

معنی پلیس [illegible]

کدام اشخاص مراد هستند [illegible]

عمله پلیس مستثنا گردد)

(۲) حاکم [illegible] لهذا [illegible]

یا اشخاص مراد است (در اینجا باید تشریح نمود)—

فقرهٔ ۱— تکلیف این است که چنین و چنان کنند۔

(تکلیف یا تکالیف پلیس یا اجزاء عملهٔ پلیس را در اینجا بنویسند و اگر لازم باشد فقره یا فقرات دیگر هم مزید کنند ولیکن هر مطلب یا فعل یا حکم یا تکلیف هر چه باشد و نام نهند یک فقرهٔ جداگانه لازم دارد)—

فقرهٔ ۲— سوای پلیس هیچیک را آن اختیار نیست که کسی را بگیرد (نه شاه را آن اختیار است نه حاکم را نه امام جمعه را و نه هیچکس دیگر را)—

فقرهٔ ۳— هر که سوای پلیس کسی را بگیرد یا نگاه دارد یا حبس کند باید فلان مبلغ جریمانه شود یا فلان زمان مقید بماند یا هر دو جریمانه شود و مقید بماند (مبلغ جریمانه و زمان قید را مقرر سازند)

فقرهٔ ۴— عملهٔ پلیس نباید بخانهٔ کسی داخل شوند (مشروط برآنکه— اگر شرط و استثنائی لازم باشد در اینجا بیان کنند)—

فقرهٔ ۵— عملهٔ پلیس نباید دشنام گویند مجرمی را و نباید او را بکشند و در راه و در [illegible] در کمر او زنند و نباید آن مجرم را ایذا دهند (جز آنکه

فقرهٔ ۶— [illegible] را اختیار نیست که حکم کند مجرم را چوب بزنند یا جریمانه [illegible] حکم شود در حق آن مجرم از محکمه یا دیوان قضا— [illegible] ضرب [illegible] جریمانه [illegible] باید معین باشد)—

فقرهٔ ۷— سوای قاضی (یا هر که معین باشد) هیچکس را اختیار نیست حکم قید یا جریمانه کند یا فتوی ضرب چوب یا تازیانه دهد—

فقرهٔ ۸ — هر قاضی را بحسب درجه و عهدهٔ او اختیار است که تا یک زمان معینی حکم قید دهد و تا یک مبلغ معینی حکم جریمانه دهد —

فقرهٔ ۹ — مجرم را باید از فلان روز تا فلان روز قید کنند و شام آخر روز اخیر رها کنند (یا باید بنویسند دو ماه هلالی یا شصت روز از روزیکه حکم قید او می شود) —

فقرهٔ ۱۰ — مجرم هر که باشد و نوکر هر که باشد و وابسته و رشته دار هر که باشد و از هر خاندانیکه باشد و بهر درجه و پایه که باشد مجرم است (جز کسانیکه بموجب فلان قانون مستثنا باشد)

فقرهٔ ۱۱ — وساطت و التماس و توقع و درخواست مسموع نیست و مجرم باید حکما سزا یابد —

فقرهٔ ۱۲ — پدر و مادر و هیچکس دیگری از اقربا و خویشان مجرمی جوابده نیستند مجرمی را و عقوبت نمی بینند بعوض او جز آنکه ضمین او باشند یا در صورتیکه صغیر باشد مجرم حافظ و ولی و بزرگ او باشند یا طور دیگری —

فقرهٔ ۱۳ — در هر خانه که مجرمی پنهان شود صاحب آن خانه نیز مجرم است و سزای او فلان است و نیز هر که بداند که مجرم پنهان است و خبر ندهد سزای او فلان است —

فقرهٔ ۱۴ — حاکم نیز مختار است که هر گاه تغییر و تبدیلی که بخواهد در یکی یا بعضی از فقرات این قانون یا شرایط یا مسائل آن در هر وقت و زمانیکه مناسب داند یا اگر مناسب ببیند در تخفیف یا تضعیف عقوبت جرایم و غیره و غیره —

بهمین نحو تمام کلّی و جزئی را باید نوشت و
در آن تأمل نمود و حک و اصلاح نمود و شرایط در آن درج کرد و اگر
لازم باشد اشخاص و ازمنه و اوقات و حالات چندی را استثنا
باید کرد — مثلاً اگر مجرم [illegible] نوشته و داد که آن مجرم
نمیتواند حرکت کرده حرکت او را مضر خواهد بود پس او را بحال خود
بگذارند تا بهتر شود — اگر گواه بیمار باشد بهمین نهج — مگر شرط
آنست که حکیم رشوت نگیرد — اگر مجرم مست یا دیوانه بوده است
حکم دیگر در حق او کنند — تمام الفاظی را که معانی مختلفه دارند
باید تشریح نمود چنانچه جای ابهام و [illegible] و محل شک نباشد خوانندگان را
و کمال دقت را باید بکار برد که جمل و فقرات و عبارات بنحوی نوشته
شوند که جای تردید نباشد — مثلاً قطع ید را چنان باید تشریح نماید
که حاکم یا دیگری برخلاف اراده مقنّن نفهمد یا اگر مجتهدی حکم قطع ید
میدهد کسانیکه آن حکم را بعمل میآورند بدانند و بر آنها نیز معلوم
باشد — مثلاً چوب و تازیانه که بر مجرم میزنند معلوم و واضح باشد
که چه چوب و تازیانه باشد نه اینکه ضارب خیال کند که چماق
[illegible] تکلفت هم حکم چوب و تازیانه را
[illegible] — [illegible] قبل از آن کنند که قانون امضا
[illegible] در رکن نمبر چهار دهم دسمبر گذشته
[illegible] را [illegible] کرده بودند —
[illegible] نوشت که آنچه در فقرات سابق الذکر
[illegible] فقرات خاص نمود نه تنها بلکه با جرائم

مسایل دیگر امتزاج داشت بجهت آنکه غالباً اکثری از قوانین را کم و زیاد
با یکدیگر ارتباطی هست — و نیز باید دانست که هرچه می شود بموجب یا
برخلاف یکی از فقرات یک قانونی می شود پس باید آن فقره از آن
قانون نیز ذکر بشود و اشاره بآن رود — مثلاً در قانون مینوسیپالیتی
در فقره مینویسد که اگر شخصی خلاف کرد نسبت بآن جماعت و عمل آنها
او را به پلیس بسپارند بموجب فقره ۲ قانون پلیس نمبر ۱۴ عهدان سال ۱۳۰۱
پس چون عمله مینوسیپالیتی خلاف این کردند و کسیکه مجرم باشد از اینها
و جواب ده دیگران باشد در معرض خطاب و جوابدهی در آرند در کاغذیکه
جرم او را نوشته اند باید اشاره کنند که این فعل را نموده است برخلاف
فقره ۲ قانون پلیس نمبر ۱۴ عهدان سال ۱۳۰۱ — و همچنین باید دانست
که قانون برچند قسم است — بیشک در این ملک بسیاری از مردم
میدانند ولیکن باعتقاد بنده احدی در ایران نمیدانند و اگر بدانند
معدودی خواهند بود و لهذا ما را باید از هر چیزی اندکی بنویسیم —
قانونی نشر می شود با وجود و صورت می باید در مجلس شورای عامه
که حکومت واقعی است و کم و زیاد محیط است آن قانون بر تمام امور
کلیه ملک و تمام ملک — یکی دیگر آنست که حکام ولایات جاری
می کنند مناسب حال قلمرو خود — در اینصورت حاکم هر ولایتی
در تحت حکم مجلس شورای عامه است و بآن موجب مختار میشود که تغییر و
تبدیلی بدهد القوانین قلمرو خود اگر مناسب داند و اما او خود نمی تواند
خود را مختار سازد — بعبارت اخری از پرلمنت پادشاهی ضابطه
خاص وضع میشود بجهت اختیار و اقتدار حکام ولایات —

بالجمله باین سامان که نوشتیم کرورها فایده هست
برای آسایش خلق و انتظام و ترقی ملک و فزایش دولت ملک و
آمدنی حکومت و هیچ وجه هرج و مرج واقع نمی شود در ملک و آنوقت ظالم
هر که باشد و مفسد هر که بسزای خود میرسد و دست جور زبردستان
از زیردستان کوتاه می شود و هر شخصی زیاده از حق خدمت خود
نمیبرد و رعیت بیچاره زر مفت و پیشکش و گندم و جو و مرغ و تخم
مفت بحاکم و قلقچی نمیدهد و دوازده کرور تا یک پول سیاه از جریمهٔ
مجرمین و فروختن اراضی لم یزرع و خالصه و غیره و غیره همه در خزانهٔ
پادشاه (یعنی حکومت) میرود و مال اوقاف بمحل خود صرف می شود
و مخصص الملک چنان می شود که پادشاه هست حال کونی که شاه را اختیار
نیست که سر سوزنی حق گدا را پایمال کند — این کارها کردن ابداً
صعوبت ندارد و اینکه مردم ایران و هندوستان همیشه می گویند
رفته رفته و کم کم از آن رفته رفته و کم کم تا قیامت طول می کشد در
یک سال می توان همه را صورت داد و در ده سال هیچیک از دول
آسیا کمتر از دول یورپ نخواهد شد — مگر دو شرط ضرور دارد —
اول اینکه چنانچه گفتیم پادشاه و بزرگان باید دست از نفسانیت
و اختیار و استبدای کامل خود بدارند و خود را با سایر ناس مساوی کنند
دوم [illegible] مبتدی هستند بعضی از کتب طوایف دیگر را گرفته
ترجمه نمایند و [illegible] آنها عمل کنند اگر نه بکلی و طابق النعل
بالنعل اقلاً بهمان وضع و صورت — زیرا که شخصیکه بخواهد کتابچه
بنویسد [illegible] مطالب را در آن درج کند و امکان ندارد و

کتابها لازم است - آنچه ما در این کتابچه نوشته و مینویسیم فقط شرح مشقی است -

باب چهارم

در معدلت میان مسلمانان

هرچند که قانون خود مشتمل است بر معدلت
و عین معدلت است و لازمهٔ قانون افتاده است معدلت و بسیاری
که وضع جریان قانون را دریافتند چنان خواهند دانست که اگر
در معدلت گفتگوئی رود پس از قانون و بابی خاص گردد برای
معدلت هیچ نیست جز تکرار مطلب و اطالت بیجا — مگر بنظر بنده
چنین میرسد که تکرار مطلب برای کسانیکه مبتدی هستند لازم
است و هر قدر که مطالب تکرار شود بیشتر خاطر نشان آنها می شود
تا این زمان در میان ما مسلمانان و اهل آشیا عموماً کسی معدلت را
چنانچه باید و شاید ندانسته بود و ندانسته است حقیقت و معنی واقعی آن
چه چیز است — یا آنکه تخیل دانسته اند مگر در عمل آن چنانچه باید و
شاید استعمال نکرده اند — اگر ما در تمام کتب اخلاق و تهذیبی
که در میان ما هست و حکما و بزرگان ما نوشته اند در معدلت و
انصاف و امر نموده اند بمعدلت و انصاف در رفتار و گفتار و کردار

مردم از سنۂ ماضیہ را بیان نمودہ اند برای مردمان حال و استقبال ملاحظہ
نسیم ستعلوم خواہیم کرد کہ از معنی واقعی وطریق حقیقی آن خارج بودہ
وزن معدلت وانصافی نبودہ ست کہ بندہ در نظر دارم — قبل ازین
ما گفتیم کہ اگر ما سلطنت را عمارتی فرض کنیم مجلس شوری را بمنزلۂ بنیان
آن ہست و قانون بمنزلۂ سایر اجزا ولوازم آن عمارت — در اینصورت
بسیاری خواہند گفت کہ اگر بنیان عمارتی درست باشد و سایر اجزا
ولوازم آن برقرار باشد معدلت بمنزلۂ چہ خواہد بود واحتمال کلی میرود
اگر ما گوئیم معدلت نیز یکی از لوازم ست در عمارت سلطنت و لے ما
خواہش داریم کہ دیگری بیان کنند کہ کدام یک از اجزا ست بسیاری
نتوانند (بلکہ احدی نتواند) بیان نمود و خیال نکنند کہ آن عمارت
چیزی دیگر در کار ولازم دارد — ما میگوئیم کہ معدلت در عمارت
سلطنت بمنزلۂ تساوی وتناسب ست — مثلاً اگر ستونی کم زور
باشد وسقف وزینی را بر آن نہند احتمال دارد کہ تاب استقامت
نیارد واگر وزن کمتری را بر ستون قوی تری و وزن زیادتری را بر
ستون سست تری بگذارند نیز ہمین حکم ست در آن — اگر بیت الخلاء
یا مطبخ یا چاہ آب را در قرب مکان خفتن قرار دہند باز احتمال
نقصان دارد — پس بہر حال ہمہ اجزاء ولوازم ہر عمارتی را باید تساوی
وتناسب باشد اگر دوام وقوام آن در نظر ست — تا این زمان کہ
قلم بندہ بکاغذ ست گاہی در سلطنت مسلمانان ومطلقاً اہل آشیا
تساوی وتناسب نبودہ ست واین بواسطۂ آن بودہ ست کہ کمتر کسی
دانستہ ست تساوی وتناسب چہ چیز ست — معنی معدلت تعادل ست

و تعادل اگر واقعی باشد از اینسان است که هر گاه چوبی را که یک ذراع
طول دارد ولیکن یک سر آن ثقیل تر است و یک سر آن خفیف تر آن وسط
حقیقی آنرا بگیرند که مساوی واقعی است یعنی بحسب وزن نه بحسب طول
مگر این رسم در میان مامردم گاهی ملاحظه نشده بلکه همیشه ملاحظهٔ وسط
شده است بحسب طول نه بحسب وزن — میزان را که میگذارند
وزن میخواهند از آن نه حجم — چنانچه اگر یک گلولهٔ پنبه و یک گلوله آهن
را که هر دو یک حجم داشته باشند در ترازو گذارند محتمل که وزن این آهن
صد برابر آن پنبه باشد و این در صورتی است که هر دو بزرگی یعنی حجم
گلوله توپی باشند احتمال میرود که آن وقت اختلاف وزن میان این دو
پنجهزار بار باشد پس وزن در کار است نه حجم — شارع عام هم معبر
پادشاه است و هم معبر گدا و همین چیزهاست معنی معدلت که بنده
فقط نمونهٔ از آن را ظاهر نمودم در این وقت و صاحبان ادراک باید
خود درک بکنند که مطلب و مقصود بنده چیست —

تا این زمان اگر عدل میشده است پادشاه
میکرده است و اگر ظلم میشده است پادشاه میکرده است یعنی بخط مستقیم
و باختیار خود و بزرگان ما نیز آنچه تعریف کرده اند از عدل و انصاف
پادشاهان کرده اند و آنچه امر نموده اند بمعدلت و انصاف پادشاهان
نموده اند — مگر سخن ما این است که پادشاه نیز باید در تحت قانون
معدلت باشد و او هم نباید استثنا باشد از قانون جز آنکه خلق او را
استثنا کرده باشند و برضای خلق مستثنی باشد — و این در صورتیست
که قانون غیر قانون شرع و نه بر فتوای اهل شرع باشد و الا محتمل

پادشاه هم ابداً بموجب قانون شرع مستثنا نباشد جز آنکه بموجب شرع و
فتوای اهل شرع در بعضی از مقامات پادشاه مستثنا گردد — پس اگر
پادشاه خود ظلم کند هر چند که قانون معدلت درمیان رعیتش جاری باشد
هنوز خودش هم مورد سزا و عقوبت خواهد بود — دیگر آنکه غالباً بزرگان ما
بواسطهٔ خاندان یا بملاحظهٔ دولت یا بملاحظهٔ علم و دیگر ملاحظات معاف
بوده اند چه در یافتن عقوبت و سزا و چه در دادن خراج بحکومت و این
هر دو عین ظلم است در حق سایر خلق — بلکه بزرگان و صاحبان حرمت
و دانش هم همان سان سزاوار عقوبت اند اگر مجرم واقع شوند که فقرا و
[illegible] و بلکه سخت تر و نیز همان سان آنها نیز باید خراج بحکومت
بدهند که فقرا و ضعفا و آنهم بحسب طاقتشان نه باندازهٔ فقر — کسی که
یک جریب زمین و زراعت [illegible] اگر یک روپیه یا یک قران بدهد آنکه
صد جریب دارد باید صد روپیه یا صد قران بدهد بلکه رای ما نیست که
اگرچه [illegible] ملاحظهٔ تساوی را نگه [illegible] همیشه باید طرف فقرا بگیرند —
یعنی هر چند که گرفتن یک روپیه از آن شخصی که یک جریب زمین دارد
و صد روپیه از آن کسی که صد جریب دارد تساوی واقعی است مع ذلک
آن شخص اوّل را باید تخفیف بدهند اگر میدهند بلکه چیزی از او نگیرند
و از شخص دوّم باید ضرور [illegible] گرفتن — اگر مرد بحرمتی یک روپیه
بدزدد او را یک ماه حبس نمایند شخص با حرمتی که چنین کند او را باید
یک سال حبس کنند — [illegible] خیانات مردم اشیا برخلاف این
است میگویند آن شخص محترم [illegible] صاحب دولت و زبردست
[illegible] و حرمت [illegible] بزرگیست [illegible] آبرو [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] که

سزای این اشخاص باید بیش باشد چرا که اینها غالباً بد را از نیک می شناسند
یا آنکه مجبور نیستند خلافی را بکنند بر عکس فقرا و ارذال که نه بد را از نیک
می شناسند و غالباً مجبور هم هستند — اگر مردی صاحب دولت باشد
هیچ سببی ندارد که دزدی کند یا برای زر قمار بازد، اگر نتواند زن بگیرد و
از عهدهٔ خرج زن برآید هیچ سببی ندارد که زنا کند یا عمل خلاف دیگری
نماید مگر احتمال دارد که مرد فقیر بهر حال ناچار باشد و از روی اجبار
مرتکب عصیانی شود — و دیگر آنکه فعل ارذال چون از مردمان محترم
سر زد آنها نیز در زمرهٔ ارذال محسوب میشوند و بیشک هستند — آنچه را
ما میدانیم از بی اعتدالی های بزرگان ملت خود که گاهی یکی از آنها در
معرض بازخواست و عقوبت در نمی آید اگر نوشته شود صد جلد کتاب
می شود ولی غالباً مردم بی دانش ملک ما بطور نصیحت ما را میگویند
ای فلان ما همه میدانیم که چه بی اعتدالی می شود، همه [illegible]، ملک ما مگر
خوب نیست که تو در اخبار یا کتابها می نویسی — لیکن ما می نویسیم
که این اعمال را موقوف سازند و اگر انسان [illegible] تکلیف خود
را العمل می آریم — بچشم خود دیده ام در حیدرآباد که برای [illegible] محصول
پیرزنی را معطل داشته اند در چوکی ولیکن امرا و بزرگان غالباً
بلکه تماماً محصول نمیدهند و معاف اند — هر [illegible] دعا را میگویند
شما چرا چنین و چنان مینویسید [illegible] هم
نمی شوند و خلق دشمن شما میشوند ولیکن ما [illegible]
بی اعتدالیها معدوم نشوند و خلق هم دشمن ما [illegible] شوند — [illegible]
باید تساوی و تعادل ملاحظه شود [illegible]

و شاه و گدا و امیر و فقیر همه باید در تحت قانون باشند جز آنکه بملاحظات دیگر و بر وفق عقل و بموجب قانون استثنائی رود نسبت بآنها —

اینها بود معالجات امراض حکومت و سلطنت مسلمانان که جز باستعمال این ادویه آن امراض رفع نمیشوند و تا قیامت آن امراض بحال خود باقی هستند و همیشه ممالک مسلمانان و مسلمانان لطمهٔ خور دیگر طوایف هستند — اکنون ما شروع می کنیم در بیان معالجات امراض خلق یعنی رعیت هر حکومتی از مسلمانان یا مسلمانانیکه رعیت هستند حکومتی را خواه آن حکومت سلطان باشد و خواه قوم و ملت دیگر — و هر چند که حکومت و رعیت هر دو دست بگریبان و لازم و ملزوم یکدیگر و ممزوج هستند چون ما مقصود ما در مد نظر بود و هست اینها را از یکدیگر جدا ساختیم و در ابواب ما بعد ظاهر میسازیم که مقصود ما چه بوده و چیست —

باب پنجم

در بیان تربیت مسلمانان

فضیلت علم

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان ترغیب
دآموختن مسلمانان خوانندگان و ناظرین این کتاب را خاطر جمع میسازیم
که در نوشتن این کتاب اصل صحیح مقصود ما این باب و مطلب ہست و
در واقع سبب تصنیف این کتاب ہمین ہست و این باب در میان سایر
ابواب این کتاب بمنزلہ یاسین ہست در کتاب مجید در آیہ کہ خدا فرمودہ
است "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ" ما
لیعبدون را تا دیل می کنیم بہ لیعلمون و میگوئیم مقصود خداوند علی اعلیٰ
از آفرینش انسان تحصیل علم بودہ ہست و بس — و اینکہ خدای تعالیٰ
آدم را فضیلت بر ملک داد برای علم او بود و چنان آدم را خلق کرد کہ او را
قابل آموختن علم ساخت و ہیچ ملک مقرّبی نیاموخت اسمای خود را
ولی بآدم آموخت و او را بواسطۂ علم بر تمام ماسوی اللہ برگزید و خلعت
نبوّت و اصطفا در بر پوشید — و اینکہ آدم را اشرف مخلوقات گفتہ اند
بواسطۂ علم اوست نہ بدیگر صفات نیکی کہ در وجود او باشد و ہیچ شکی
نیست کہ کمالیت انسان در علم اوست و اگر بمرتبہ رسد چہ در دنیا و
چہ در آخرت بواسطۂ علم خواہد بود — اگر مقرب درگاہ احدیت شود
انسان محض بواسطۂ علم اوست نہ بواسطۂ صفات دیگر او و آنچہ کہ گفتہ اند
کہ " آدمی زادہ طرفہ معجونی ہست از فرشتہ سرشتہ و ز شیطان
گر کند میل این شود بہ ازین ور کند میل آن شود بہ از آن "
مفہوم ہمین مطلب ماست یعنی انسان قابل تحصیل علم ہم ہست و قابل
تحصیل جہل ہم ہست اگر میل بعلم کند فرشتہ میشود و اگر میل بجہل کند
شیطان می شود — " بے علم نتوان خدا را شناخت " — شکی نیست

که مراد علم با عمل است ولی مطلقاً علم نیک است و غالباً علم صاحب خود را
با عمل می کند اگر بطور نیک آموخته شود — اگر ما هزار کتاب بنویسیم
در تعریف علم هنوز کم است و بنهایت و غایت تعریف آن نمی رسیم و در این
وقت مختصر می گوئیم که از علم انسان خالق و معبود خود را می شناسد و
بعلم بندگی او را میکند از روی معرفت و بعلم خلاف مرضی او عمل نمیکند
و بعلم در دنیا ترقی میکند و خود را مردی می سازد بسیار قوی با وجود [illegible]
که بحسب جسم و قوای جسمانی از دیگر همجنسان خود و نیز دیگر حیوانات کمتر باشد
بواسطهٔ علم خوش میخورد و خوش میخزید و بر همه استیلا دارد و صاحب دولت
می شود و اسباب آسایش خود را فراهم می آرد — ولی باید دانست که
در این وقت و در این مقام مقصود ما تعریف خود علم است نه اینکه در وجود
بعضی اثر کیمیا دارد و در وجود برخی تاثیر آتش سوزان و زهر هلاک
فرقهٔ را انسان کامل می سازد و فرقهٔ را حیوان جاهل — هیچ سلطنتی
برای حظ نفس انسان به از سلطنت دارائی علم نیست — هیچ غذائی
لذیذی بلذت علم نیست — هیچ جمالی برای حظ نفس خوشتر از جمال [illegible]
نیست — این همه چیزهائی که دیده میشود و اسباب آسایش و راحت
و خوشی و حظ است همه برای حظ جسم است ولی علم برای آسایش و حظ
[illegible] خاطر من اگر شخصی در باغی نشسته
[illegible] بهار داشته باشد چندان مسرت نمی اندوزد
[illegible] شده و کتابی در کنار داشته باشد
[illegible] بگردن بهار بسیاری از خلق بخصوص مسلمانان
[illegible] که راه یکسال را یکی دانند و هیچ قدر آنرا نمیدانند

جز آنکه توفیقی که یا غیر جبری باشد یا غالباً جبری باشد تحصیل انرا کرده باشد
و از حقیقت آن آگهی یافته باشد — من خود سوگند میخورم بخدای
زمین و آسمان که "هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با
دلبری وصالی" — بر هیچ شخصی حسد نمیبرم که جاهل و بازاری باشد
و بر فقیر بیمایه باشد یا گاری دو اسپه و چهار اسپه در زیر داشته باشد
یا ساعت هزار روپیه بر خود آویخته باشد یا مصاحب و ندیم فلان پادشاه
و مهدان شاهزاده و وزیر و امیر و نواب و جنگ و بهادر باشد یا
پنجهزار روپیه ماهوار داشته باشد یا زنان متعدده صاحب جمال
داشته باشد یا صدها رندی رفیق و آشنای او باشند و این همه
را داخل انسان نمی شمارم بلکه از حیوانات هم پست تر میدانم — ولی
رشک میبرم بر کسانیکه اقلاً سر موئی از من در علم و هنر بیش و پیش اند
و یک درجه از من بالاتر اند و حال آنکه کسانی هم هستند که در علم و دانش
یک درجه از من بالاتر اند و من خود را خاکپای آنها میدانم و خود را در
نزد آنها کمتر از ذره در نزد آفتاب میشمارم — ولیکن چه بسیار کسانی
در جهان هستند بخصوص در ایران و هندوستان و بخصوص در میان
ما مسلمانان که شصت و هفتاد سال عمر عزیز خود را صرف می کنند در عشق
و پرورش [illegible] قیمت آن یک پول سیاه هم نیست — [illegible]
مردم ایران به یک جام عرق و یک لیتر تریاک در زندگانی [illegible]
دارند و اکثر و اغلب مردم هندوستان خود را بیک جام [illegible]
بیک غلیان مدک و صحبت کنیز سیاهی یا رنڈی یا یک [illegible] خرسند یا
پرورش چند کبوتری یا چند خروسی خود را خرسند [illegible]

واحتمال کلّی میرود که اگر دیگری (یا دیگرانی) کتابخانهٔ درست کرده و
کتاب چندی بخون جگر جمع آورده باشد در بین سالهای درازی همه را
باندک بهائی بفروشند و زر آنرا بانگونه چیزها و در انگونه طرق و اعمال تلف سازند

موانع تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان

غرض نیست که اگر در دنیا چیزی باشد که
در آن حظّی باشد و مایهٔ کمال و ترقی انسان باشد علم است و بس ـ
مگر احتمال کلّی میرود که در هر عهد و زمانی و بخصوصه امروز هیچ ملّتی در تمام
ربع مسکون چندان بعلم و بیدانش نبوده و علم را مکروه نشمرده و بقید
نه نشسته اند که مسلمانان ـ ولی هیچ چیزی و هیچ کاری در عالم بی سبب
و جهتی نیست و این بیدانشی و کره [illegible] علم و دانش را در میان ما مسلمانان
چندین (بلکه هزارها) سبب و جهت عظیم هست که بحیثیّتِ بوسطهٔ این اسباب
و جهات بکلّی امید قطع باشد که گاهی در عالم تا قیامت مسلمانان
صاحب علم و دانش بشوند و از خود ترقی کنند و طوایف و ملل دیگر جهان ـ

اوّل ـ اعظم سدّی که در راه ترقی مسلمانان است
و از ابتدا گذاشته شده یا گذاشته اند در هر خصوصی بخصوص علم و دانش
تحصیل هنر و کمال این است که این ملّت را بیش از هر ملّتی تکیه بر تقدیر
است و نصیب و قسمت ـ و عجب این است و نهایت حماقت در این
است که اگر فی المثل در هر یک از کتب آسمانی یک آیه یا آیهٔ معدودی
رسیده باشد در یک خصوصی مثل تقدیر یا توکّل و امثال اینها آیات
متعدّده دیگری وارد شده است بخلاف آنها ـ و اگر انبیا و اولیا و

وصلی و عرفا و بزرگان ما در مقامی از این قبیل چیزی گفته باشند در
مقامات متعدده خلاف آنرا گفته اند مگر مسلمانان را آن ادراک نیست
و چندان در دریای جهل و نادانی غریق هستند که نمی توانند حقیقت کار
را دریافت — هر چند خداوند علی اعلی فرموده هست "وفی السماء
رزقکم وما توعدون" در جای دیگر فرموده هست
لیس للانسان الا ما سعی — ما میگوئیم که این سعی و کوشش که
خدا در این آیه فرموده هست شامل دارد تمام امور دنیا و آخرت را
و لهذا خلق باید سعی و کوشش بکنند در هر امری از امور عالم —
محمد ابن عبدالله باواز بلند فرمود با توکل زانوی اشتر ببند — و نیز
فرمود کاسب حبیب خدا است و نیز فرمود تحصیل علم کنید اگر
همه در چین باشد — حضرت امیر المؤمنین علی فرمود اگر من سنگ
حمل و نقل کنم از قلها جبال و در دریکه آفتاب نباشد پشم از
پوست جدا سازم و هر کار بسیار سختی را بکنم بهتر هست مرا از اینکه
دست پیش خلق دراز کنم و گدائی نمایم — دیگری گفته هست
رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقل است جستن از درها وکان ذلک
هزارها از اینگونه کلمات هست که دلیل قول ماست که نباید بکلی تکیه
بر تقدیر کرد — ولی عجب تر اینکه کمال حماقت در این هست که
یک شخص واحد در میان مسلمانان از بدو اسلام تا کنون نیامده هست
و نیست که بکلی تکیه اش بر تقدیر بوده یا هست — هر فردی از
افراد این ملت صبح که سر از بستر بر میدارد اول خیالی که میکند
این هست که امروز بکجا بروم و چه بکنم برای تحصیل نان خود — پس

نعلین نکا بود رہا کردہ این خانهٔ حسن و آن خانهٔ حسین میدود و باقسام
حیل وتدابیر و ترا ویر و سعی و کوشش تحصیل میکند آنچه را که شکم او را پر
کند و آنچه را که بدن او را بپوشد — و هر یک از افراد ایشان را پنج حس
باطنی هست و پنج حس ظاهری و اسباب بسیاری برای احساس و همه
میدانند که اینهمه اشیا ئیکه در جهان با واسطهٔ حسهای آنها محسوس میشوند
در زمانیکه حضرت آدم خلق شد هیچیک نبود و وجود نداشت و هیچیک از آنها
بتقدیر صورت وجود نگرفت بدون میانجی گری و تدابیر انسان و اگر قدرت
تدبیر انسان نبودی از اینها صورت وجود نمی یافت مع ذالک همه بر
تقدیر دارند و هر چیزی را از تقدیر و نصیب میدانند — در همین جا ست
که ما قسمت خود را بدست بعضی از حمقا میدهیم که ما را ابیدین بخوانند و
بگویند بتقدیر معتقد نیست ولی ما خود دانستیم که چه نوشتیم — بیشک
زمین بود ولی آنچه امروز بر روی زمین موجود هست انسان نهاد بتدبیر —
بیشک در زیر زمین بسیار چیزها بود ولی انسان بیرون آورد آنها را
بتدبیر — بیشک جبال بود ولی آنچه در جوف جبال بود انسان ظاهر کرد
بتدبیر — بیشک رزق خلق در آسمان بود ولی بمحنت انسان حاصل
شد — بیشک حیوان و نبات و جماد در جهان موجود بود ولی برای
آسایش و راحت انسان آماده نشد هیچیک جز بتدبیر انسان — یکی
از این ملت گاهی بدون سعی و زحمت و بدون فکر و خیال و حیله و تزویر
و مکر و فریب و تدبیری هیچ چیز را حاصل نکرده است و همه را معلوم
است که چه کرده اند در تمام عمر خود پیوسته شب و روز میکنند —
علمای این ملت پیوسته نصیحت و موعظه میکنند جهلای خود را که

متوکل باشند و تکیه بر تقدیر کنند و حال آنکه خودشان در تمام روز و شب
در فکر مکر و حیله هستند که نانی بچنگ آرند و زری حاصل کنند —
مگر با آن لغت و زبانی که دارند که همه مشتمل است بر الفاظ عربیه و آیات قرانی
و احادیث و اخبار چنان با آب و تاب بیان می کنند کیفیت تقدیر و
نصیب و قسمت را و چنان میگویند کارها همه بدست و اختیار دیگری
هست و همه امور وابسته بتقدیر است و بمشیت الهی تعلق دارد که جهال
را غرق کرده اند در محیط جهل و نادانی — و معلوم نمیشود که سبب چیست
که تقدیر در میان هر ملت دیگری همه خوب است و در میان مسلمانان
همه بد — از معدلت خدا دور است که غالب مسلمانان را جاهل و بدمعاش
و بدفعال و بیکار و تن پرور و دروغگو و عهده خلاف و نامهذب و متصف
بهزاران صفت ناهنجار [illegible] فرموده باشد و سایر ملل عالم را غالباً
نیکوکار و کاسب و محنتی و هنرمند و راستباز و مهذب — چراکه این
افعال و خصال را مسلمانان نه تنها بلکه تماماً نسبت میدهند بتقدیر و
نصیب و لهذا باید همه از تقدیر و نصیب هم باشند —
اگر مسلمانان دانستند که آنچه می کنند برای تحصیل
اسباب معاش و خوشی خود هیچیک و هیچ کاری خالی از تدبیر نخواهد بود
و همه تدبیر است پس ما میگوئیم که فرق میان سخن ما و اعتقاد آنها بسیار
نیست اگر درک بتوانند کرد — مثلاً میگوئیم که مسلمانان بمشیت تدبیر
بکار میبرند که نان جو یا جوار را بپزند بهتر این است که اندکی سعی کنند و
کمر همت بربندند که نان گندم را هم بپزند و در ایام مستقبل نان گندم
هم بخورند یا سعی کنند که پلاو بپزند و پلاو خورند — مگر غالب مسلمانان

اعتقاد این است که پختن نان جو وگندم و پلاو یا تحصیل علم پختن این هر دو قسم از نان بسته بسر نوشت و تقدیر و نصیب است — ما میگوئیم که چون بناچار شما ها محنتی را می کنید در گدائی و هزارها عمل و فعل خلاف دیگر که نان بچنگ آید این محنت را بکنید در کاسبی — شما ها حیلها تدبیر می کنید که دیگری را بردارید و مال دیگری را بدزدید و بخورید یا نان خود ... و اعمال دیگر از این قبیل حاصل کنید همان تدبیر را بکنید که بطریق نیک تری پسندیده و محمود نان خود را حاصل کنید — معذالک مسلمانان هم تکیه بر تقدیر و نصیب دارند و هم از اعمال خلاف خود دست بر نمیدارند و پیوسته سعی و کوشش دارند که نان خود را بچنگ آرند از هر بیهوده خلاقی و هم قایل چنین سخنان را کافر و بیدین و دهری و عیسوی میخوانند و میدانند — باعتقاد بنده در این مقام یعنی در این عقیده که اینک ما ذکر می کنیم حماقت و جهالت ختم است بر مسلمانان یعنی بر ۹۹۹ از هزار ایشان — آن کدام عقیده است این است که نان را باید بطرزی بچنگ آورد ولی بر زبان نباید نام تدبیر را برد بلکه تقدیر باید گفت چرا که کفر و شرک می شود — تقدیر مطرب این است که مطرب باشد و تقدیر قوآد این است که قوآد باشد —

رضا بقضاء الله وتسليماً لامره —

چون وضع زندگی و زیست در دنیا و طرق معاش همیشه در ممالک اشیا وضع و طریق دیگر بوده است خلاف انچه ما امروز می بینیم در وضع و طریق زندگی نصارا و مردم یورپ لهذا اکثر بلکه تمام کسانی که قلم بر گرفته کتابی نوشته اند و لب گشوده

سخنی گفته اند در میان ما مسلمانان چون خود نیز در میان همان خلق و غرق
در محیط همان عادات و رسوم بد و بهمان عقاید و آراء بوده اند غالباً نوشته و
گفته اند " اگر روزی بدانش بر فزودی ز نادان تنگ تر روزی نبودی "
بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتائید آسمانی نیست اوفتاده
است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار " - " جوی طالع
ز خرواری هنر به " - " اگر بهر سر موییت دو صد هنر باشد هنر بکار
نیاید چو بخت بد باشد " - مگر این همه خلاف عقل سلیم است و ما هیچ چه
اینگونه سخنان را قبول نمیکنیم و صاحبان اینگونه اقوال را نادان میشماریم
سعدی خود در جائی گفته است " تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار
بازی و ظرافت بندیمان بگذار " - مگر این بیت را هم سعدی ندانسته
گفته است و بخاطر او نگذشته بوده است که هر دو قول مشوش و کلام ما را -
دیگری گفته است " منجمی پیشه کن سطرلاب آموز " [illegible] خود از کهتر
[illegible] " - عزیزان من این نکته را باید برخورد که هر که قدر
[illegible] در میان ما مسلمانان نان نیافت
هر که بازی و ظرافت [illegible] مسخرگی [illegible] خود صاحب بخت و خوش نصیب شد
در تمام ممالک [illegible] و عاقل خوار ولی در تمام
ممالک [illegible] شده است ولی هنر خوار و این بواسطه آنست
که در میان [illegible] طالب دارد و در میان اینها خردمندی و
هنر - در میان آنها قانون نیست و در میان اینها قانون هست -
میان آنها کسی را در علم و دانش امتحان نمیکنند و در میان اینها امتحان
میکنند - بسیار [illegible] و گفته [illegible] بی امتحان [illegible]

علم و هنر کسی را پنجاه روپیه خدمت نمیدهند و مهمان جهت است که
هر بازی کننده و ظرافت کننده و مسخره از بمبئی و کلکته و مدراس میدود
بحیدرآباد و هزار روپیه بیشتر ماهوار میخورد — رندی بی سر و پائی
بی اجازت پیش امیری میرود و ابداً حاجب و چوبدار او را مانع نمیشود مگر
هر شخص عاقل خردمندی که بخواهد آن امیر را ملاقات کند یا سلام و
آداب بجا آرد باید دو یا چهار ساعت بیکار بنشیند روی پای خود و
بحتمل چوبدار یا جوانی آمده میگوید امروز ملاقات نمیشود — امرای
حیدرآباد در خانهٔ خود تا استیشن حیدرآباد خلاق زمین و آسمان اند
ولیکن بمجرد یکه در گاری آتشی نشستند دیگر کسی نمی پرسد که شما امیر استید
یا مزدور — مخنث را من بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام
که در مجلسی بچندین زن که همه خود را عفیفه و شریفه پنداشته اند
دشنامهای بسیار و قبیح داده است یعنی بطور مزاح و ظرافت و همه خندیده
اند و همین سان از هر یک دو آنه و چهار آنه و یکروپیه گرفته و همه داده اند
و چون بنده از قباحت آن کار تعجب نموده ام مرا گفته اند که رسم این
ملک چنین است و این مخنثین بزنان امرای این ملک اینگونه دشنامها
میدهند و زر میگیرند — در این صورت اگر مخنثی پازیب طلا و
دستبند طلا و گلوبند طلا داشته باشد و تنبان کمخاب پوشیده
باشد و چولی ابریشمین در تن داشته باشد و عفیفهٔ نجیبهٔ هنرمندی را
یک لباس نوی میسر نشود این بتائید یا عدم تائید آسمانی است حاشا
و کلا — آنچه من میدانم از این ملک و اهل این ملک خود میدانند
صد هزار مرتبه بیش از من همه بتائید آسمانی است خلاف آن بغضب آسمانی نه باشد

اینک در حیدرآباد هر صاحب وقاری که تائید آسمانی او را یار نیست تخفیف
می یابد و هر بازی کننده و ظرافت کننده را که تائید آسمانی یار است ماهوار
مضاعف میشود — بهرحال ارادهٔ بنده این نیست که اشخاص را ذکر
کنم بلکه مقصود من وضع و حالت مسلمانان است مطلقاً و طریق اصلاح تقاصیر
کار آنها و الا بنده اشخاص بسیاری را می شناسم که قدر و وقار خود را
نگه داشته اند و گرسنگی میخورند و اشخاص بسیاری را می شناسم که
بمسخرگی نان میخورند — ولی از دروازهٔ افضل گنج حیدرآباد اگر کسی
بیرون شود و یک میل مسافت طی کرده به چادرگهات برود یا شش میل
مسافت طی کرده بسکندرآباد برود که در تحت حکومت انگریز است
افتراق تائید و عدم تائید آسمانی را خواهد یافت —

ما از این پیشتر میرویم تمام شعرای ما خوش آمدگو
و مسخره بوده اند — خود سعدی خوشامدگو بود و قلاش — انوری و
فرخی و فلان و بهمدان همه متملق و لاابالی بودند و قلاش — در بارگاه
سلاطین اسلام تماماً مسخره و هزال و قواد و رقاص بوده و همه خوش بخت
بوده اند و برخلاف هنرمندان آنها نیز شکایت داشته اند و گرسنه بوده
امکان نداشته و ندارد که عالمی و فاضلی و فقیری و درویشی و هر که
بهر لباسی که بوده و به ارادهٔ که با سلاطین و امرا و بزرگان آمد و شد
داشته و کرده دروغ نگوید و خوش آمدگوئی و چاپلوسی نکند — اقلاً حرف
دروغ لفظ "بجا" است و احدی نیست در حیدرآباد و من سوگند میخورم
و عقیدهٔ من نیست که احدی نیست در حیدرآباد که اگر میری یا شیخی
که اندکی مرتبه و ماهوارش از او زیاده باشد سخنی بگوید و او نگوید "بجا"

همین تصدیق دروغ و محض دروغ است و محض با میدنان است یا بیم جان ولیکن چه بسیار اشخاصی هستند که در هر مجلس و هر محفلی هزارها دروغ میگویند و بهزارها صورت و شکل خوش آمد گوئی میکنند و اینها همه صاحب بخت و خوش نصیب اند — در ملک ما هر پسر امردی و هر مطربی صاحب بخت است و هر فاضل و هنرمندی بدبخت — در حیدرآباد هر سازنگی و الا و مخنثی صاحب بخت است و هر صاحب کمالی بدبخت و فلک زده — اگر من مسخرگی پیشه کرده بودم از ایران نمیگذاشتند بیرون آیم و از بمبئی نمیگذاشتند پیشتر قدم نهم و در حیدرآباد بایستی حالا گاری و اسپ و میانه داشته باشم و از درد رنگ خطاب یافته باشم و در آفتاب و بارش و باد و گرد و سرما پای پیاده راه نروم و در باره یا باغ جهان نما اقامت گزینم و بر ندی نمبر اول بخورم و مصاحب و ندیم امیری باشم — ولیکن دوستان مشفق من میگویند که اگر شما بخواهید اینگونه کتب را چاپ کنید این عبارات و الفاظ را خارج کنید و دیگر نمیدانند که این کتابها محض برای این عبارات و الفاظ نوشته شده و بهر طریقیکه هست وقتی چاپ خواهد شد — و باعتقاد بنده کسانی که سخت بخواب در ستند بمالش پا و لمس بدن و نرم نرم حرکت بیدار نشوند و آنها را باید به بیدار کرد دهشت دلگه —

بهرحال یکی از موانع و سد عظیمه در راه ترقی مسلمانان و هر امر بخصوص در علم و دانش و هنرمندی تکیه کردن است بر تقدیر و توکل و از آن طرف حاصل آوردن اسباب زندگی است کم و زیاد به بازی و ظرافت و مسخرگی —

دوم — آنست که از ابتدا و همواره و تاکنون
سلاطین و بزرگان مسلمانان از بازی و ظرافت خوش بوده و هستند و بلهو
و لعب مایل و لعبذ اند ما و مصاحبین و رفقای آنها همه اهل ظرافت و
بازی و لهو و لعب بوده و هستند — مثلاً اگر کسی ده روپیه خرج کند
پنجصد چوبدار یا نوکر را سندی بخوراند برادر معلوم خواهند کرد که مصاحبین
امرای حیدرآباد کدام اصناف از خلق اند و مشاغل آنها روز و شب
چیست — کسانیکه از هندوستان و دیگر جاهای هند که در قبضهٔ
انگریز است بواسطهٔ سخت گیری انگریز گریخته اند و بدکن آمده اند غالباً
بازی کنندگان و ظرفا هستند و غالباً مصاحبین امرای این ملک اند و
بکمال خوشی میگذرانند و ماهوارهای خوب دارند و تائید آسمانی آنهارا
یار است — ملا بر سر این فقره سخن را طول نمیدهیم و تکرار نمیکنیم
آنچه را که در فقرهٔ اول نوشتیم —

سوم — آنست که از ابتدا مسلمانان را
آموختند و اعتقادی آنها کردند که خداوند علی اعلی همواره فرقه را
صاحب دولت ساخته و فرقه را گدا و فقیر نموده است و در این کار مصلحت
آن بوده است که اغنیا را آزمایش کند و کفالت حال فقرا را باغنیا
واگذاشته و سخاوت را کلید در جنت قرار داده و سخاوت درختی است در
جنت و هیچ کاری در دنیا بهتر از سخاوت نیست برای نجات و فلاح آخرت
و هر که نام خدا را بر زبان جاری کند اگرچه فاسق باشد باید و را ناامید نه
کرد و بهترین طرق برای صرف و خرج زریکه از خیرات زود و ظلم گرفته میشود
و غارت و یغما می گردد این است که جمعی از اوباش گرد هم گرد بدیشان و جمعی از

کلاشان بیکار را بخورانند و بپوشانند زیرا که با وجود فسق و هزاران اعمال
خلاف شرع اینها مستجاب الدعوات اند و دعای اینها برای دوام عمر و دولت
و یافتن عزت و حصول [illegible] و بخیر [illegible]
مغفرت اغنیا [illegible] — [illegible]
زور گرفته [illegible]

هر چه امرای ما ببازی و مسخرگی و تملق و خوش آمد گوئی بهم رسانیده آوردند بیهوده
بذل کردند و آنچه را که بتجاره و بازرگانی [illegible] حرام و حلال کرده
و تقلب و بی امانتی و بی دیانتی بچنگ آورده بودند خود نچشیدند و نثار اوباش
نمودند و سفره و خوان نعمت [illegible] — با جمعی یاد و ثلث
از خلق با این سان بیکاری پیشه [illegible] و شغل و کاسبی را تکلیف و تمسخر [illegible]
کلاشی را هنر و مکتسب بزرگان [illegible] خود دانستند و موجب افتخار
شمردند — و چون چنین دانستند که اینها حقی هست در مال خلق [illegible]
دشنام هرزگی گرفتند و خوردند و تحمل به قباحت این کار را در هیچ
جای دیگر بیشتر [illegible] و نمی توان کرد از حیدرآباد دکن — اکثری
از فقرای این بلد قوی بازو اند و فاسق و بد معاش و شارب الخمر — بعضی
بدر خانها میروند و بیت صاحبه را مخاطب میسازند با آوازهای خشن و بسیاری
[illegible] که نهایت [illegible] و باقسام [illegible] اشکال [illegible] و حلقه در
دست [illegible] دارند با زنجیرها باطراف آن [illegible] و خنجر دارند و بچشم
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] اینها [illegible] — این
[illegible]

حکومت هم ابداً مانعتی نیست و معلوم نیست که سیویلیزیشن کی جاری میشود در همه ملکت

چهارم — آنست که ملاها و اهل شرع ما مسلمانان

[illegible] ... [illegible] ... دنیست

[illegible] ... کرد برای آخرت — [illegible] ... عبادت نمود

[illegible] ... دنیا آسایش نیست ... [illegible] ... نکرده

[illegible] ... هنر و کمال بکار نمی آید در قیامت دنیا زندان مومنین است

و بهشت کفار ... [illegible] کفار نباید رفت و از دست کفار چیزی نباید خورد

و معاشرت با کفار و خدمت و نوکری کفار حرام است و من تشبه بقوم فهو منهم

اگرچه همه لازم نیست و زندگی خود بکفار محتاج باشد ... [illegible] نیست

ولی هنر و کمال ... نباید زیرا اگر تشبه با آنها میشود — اسباب آسایش

نباید مانند کفار فراهم کرد که تشبه میشود — ... [illegible] ... عقیده

کفار ... است که ... [illegible] ... [illegible] — ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible] ... کفار است و

نباید ... که تشبه میشود — [illegible] ... است ... [illegible]

حرص نباید زد ... زن و فرزند ... است — آموختن

لغت کفار حرام است — ... [illegible] ... خود را

بقیامت ... — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روان اند و در هر مجلسی در صدر می نشینند و چون پای دین در میان است شاه و گدا را از آنها حرمت بلکه خوف است و باین ملاحظات و جهات بی پروا هستند و هر چه میخواهند میگویند و میکنند و پیوسته سعی دارند که مردم را در حالت بیدانشی بدارند یا اینکه تحصیل علم دین امر و ترغیب کنند که آنهم بهر حال فایده دارد بحال خود شان چرا که تا هنگامیکه مردم طالب العلم هستند نزد آنها میروند و در نزد آنها تحصیل علم میکنند و چون علم دین را بیک درجه رسانیدند آن وقت حواشی مجلس و مایهٔ اقتدار آنها می شوند و اگر بحد اجتهاد رسیدند و آنها نیز علمای قوم شدند آن وقت بر اقتدار و استیلای آن سلسله می افزاید — ولیکن اگر کسی علوم دیگر را تحصیل نماید مثل ریاضی و حکمت و غیره ابداً اعتنائی بآنها نمی کنند و در هر مجلسی معارضه با آنها می کنند و ایرادی بر آنها میگیرند و حکما در تنگنا و محاجه گوئی سبقت از آنها می برد — لهذا تحصیل سایر علوم را حرام میدانند و بد می گویند —

مگر کسی سخن ما را بر ما ایراد نکند یعنی تیر ما را بر ما رها نسازد که این نصایح علما مفید بوده است خلق را پس جای نکته گیری نیست — شکی نیست که اگر این نصایح را شخصی مانند ما می کرد که نیت او خالص شده بود و شکر را با سم که می آمیخت و زهر را با تریاق عجین میکرد یعنی خلق را امر میکرد که با توکل زانوی اشتر ببندند و با وجود قناعت کاسب باشند البته خوب و مفید بودند مر خلق را — و این هم در ازمنهٔ قدیم و آغاز اسلام بود و الکنون معدوم است خصوصاً در هند — یا زدر ایران چیزی بود قبل از آنکه ما از آن بیرون آئیم ولی حالا می شنویم

که در انجا هم روز بروز معدوم میشود — مختصر می‌کنیم که گاهی در میان
مسلمانان اکنون در ترقی نبوده و همیشه در تنزل بوده — انما ز مسلمانان
باریاست و بعد از زن غیبت و ترک آن نعوذ بالله است —

نتیجه — اینست که معدودی که در میان ما
دیگر علوم را کم و بیش تحصیل کرده اند یا لغت قوم دیگر را فی الجمله آموخته اند
آنچه ما تجربه نموده ایم در عمر خود این است که این فرقه برخلاف فرقه اولین که
غالبا آنچه میکنند از روی ریا و ظاهرداری است ریا و ظاهرداری را ترک نموده
گذشته اند و در ایران کمتر و در هندوستان که ملک آزادی است
بسیار بیشتر و بکثرت چادر را یکسان انداخته اند و آنچه میخواهند میکنند
ولیکن من که با حیرت [illegible] چگونه بنویسم که مردم ایران و هندوستان
از یکدیگر افتراق یافته اند و ضمنا مطلب خود را هم بیان کنم — مردم سایر
ممالک مسلمانان را چون ندیده ام و از احوالات آنها بخوبی آگاهی ندارم —
همین قدر می نویسم که چون در ایران هنوز ملک هرج و مرج است و آزادی
نیست و علمای ریاکار و ظاهردار هم هستند و غالب عوام تابع آنها
میباشند و [illegible] تعصب [illegible]
اذیت کنند فی الجمله [illegible]
[illegible]
[illegible] داشته باشند و جاکران حکومت باشند — [illegible]
دیگر که میروند آن وقت آنچه را خلاف مذهب خود [illegible]
جهانیات است مرتکب میشوند — مسلمانان هند آنچه در این زمان علم
دیگر می آموزند اول کاری که میکنند این است که لباس [illegible] و لوازم

میکان خود را انگریزی میکنند و کار را بجائی میرسانند که دیگران اگرچه
خود بیدین هستند اینها را بیدین میشمارند — این فرقه از دیگر هم ذاتهای
خود کناره میجویند و خود را مکروه طبع دیگران می سازند و چنان رفتار
می کنند که دیگران بیزار میشوند از تحصیل نمودن علم و ادب هنگامیکه رفتار
و کردار اینها را می بینند — اگرچه مسلمانان هند از صدی ۹۹ بیدین
هستند و از صوم و صلوٰة و خدا و رسول و قیامت و حساب جز نامی
نشنیده و نمی دانند معذالک این فرقه را نیچری و دهری و نیچر هم
میخوانند — مختصر میکنم در این فرقه اخیر بعضی از ایرانیان هم
شامل اند و اکثر بتمام ایشان دین را بد میگویند و حتی اینکه بعضی از اینها
را عقیده این است که تا دین اسلام را از میان بر ندارند و تمام علمای ملت
را گردن نزنند ملک قوام و انتظام نمیگیرد — مگر اینهمه خلاف رای
سلیم و حکمت است و هیچیک از طوایفیکه امروز خردمند و صاحب دانش
اند چنین کاری را نکرده و نخواهند کرد و این هم یکی از جملهٔ نادانی ملای
مسلمانان است بلکه حماقت این عقیده و رای از هرچه بیش است زیرا که
بنزد رای ما (فقط رای ناقص ما) اگر مسلمانان یا هر ملت دیگری در عالم
همه عالم و فاضل و حکیم باشند ولی بیدین دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه جاهل باشند ولی دیندار و متعصب دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه عالم و حکیم باشند و دیندار ولی ملک آنها بی قانون باشد باز دولت آنها
قوام و دوام ندارد پس قوام و دوام هر دولت و ملتی وابسته باین است که
خلق دیندار باشند و بخوبی تربیت شده باشند و قانون در ملک خود
داشته باشند — بعضی از این فرقه بر آنند که در دین محمدی و اسلام

بعضی اصول هست که منافی ترقی اند و در واقع سد و در راه ترقی اند ولی این
بنزد ما خلاف است بلکه فقط چیزی که هست همین است که مسلمانان طالب و رغب
ترقی نیستند و سعی ندارند و جهد نمیکنند که ترقی کنند۔

ششم — فرقهٔ کوچکی دیگر هم تازه پیدا شده اند
و دعوی خیر خواهی اسلام و اهل مذهب و ملک خود را میکنند ولی
دعوی آنها باطل است — این فرقه کسانی هستند که در این زمان و ایام
اخبار چاپ میکنند — آنها خود بینهایت نامهذب هستند و اخبار آنها
پرست از خرافات و تملق گفتن از بزرگان و امرا و پادشاه و شاهزادگان
و اشعار بیمعنی و اشتهار ادویه جات بسیاری همه برای قوهٔ باه —
در واقع اخبار اینها ذریعهٔ خوبی است اخذ زر را برای اینها و چون نمی توانند
راه های بعید و مسافات دور را طی کرده بنزد امرا و بزرگان بروند و
بحمل آن چیزی را که ممکن است بقلم بنویسند ممکن نیست که بزبان بگویند لهذا
در اخبار چاپ میکنند و بواسطهٔ پسته روان میکنند و کسانیکه طالب
نام هستند زر برای آنها می فرستند بدون زحمت — از جمله یکی اخبار شفیق
است که هنگامیکه ما تازه در آن ارتیکل می نوشتیم مکرر مدیر آنرا نصیحت
کردیم که خود را از عملهای نکوهیده بری دارد و نیز اخبار خود را آزادانه و
بیغرضانه بنویسد ولی بیفایده بود "خوی بد در طبیعتیکه نشست
نرود تا قیامتش از دست" نه آنرا از دست داد و نه این را چنانچه
در ضمیمهٔ این کتاب اشاره بآن شده — یکی دیگر اخبار مفرح القلوب
است که شرح طویلی در میان ما گذشت که در ضمیمه درج است —

هفتم — تلون مزاجی که در میان مسلمانان هست

بینهایت عجیب و حیرت انگیز است که وقتی از دروازه بیرون نمیروند
وقتی از سوراخ سوزنی بیرون میشوند — هر چه میکنند بی اندیشه و
بی تامل میکنند — عمارتی را بهزار شوق میسازند و بیک خواب و
خیالی ناتمام میگذارند — لشکری را بملکی میکشند و چون نیمی ازان
برباد و پایمال شد جنگ نکرده باز میگردند — ریلوی جاری میکنند
و چندین بار بخیال خود تغییر و تبدیل میدهند — تلگراف می کشند
بهمان تلوّن مزاج — ملک خود را میخواهند انتظام بدهند بهمان تلوّن مزاج
جهاز آتشی روان میکنند بهمان تلوّن مزاج — مصالحه و معاهده و جنگ می کنند
بهمان تلوّن مزاج — مذهبی را شایع میسازند و پیغمبر و امام و پیشوا
و پیر و مرید میشوند بهمان تلوّن مزاج — انجمن و کلب و مدرسه و
کالج برپا می کنند بهمان تلوّن مزاج — یونیورسیتی یا دارالفنون جاری
می کنند یا میخواهند بکنند بهمان تلوّن مزاج — و بهر حال در تمام کلی
و جزئی امور مسلمانان تلوّن مزاج را مداخلتی هست — مثلاً اگر در میان
و از میان خودشان کسی جان فشاند در خیرخواهی آنها و از روی صداقت
و اخلاص [illegible] نیست و حال آنکه اگر غیری کاری کند آنرا
نیک میدانند و اظهار شکرگذاری میکنند — بعضی از جمله چیزهائی
که از چندین سال قبل ازین ما گفتیم و می نوشتیم یا فی الحقیقت صورت
گرفت یا مشهود گشت که صورت گرفت و بعضی از کسانیکه نقیض ما
می گفتند اوّل خود بیان میکردند با پسندیدگی و تعریف که دیگری از
غیر مسلمانان جاری کرده بوده است از انجمله در اینوقت باید بنویسیم که
سال گذشته در ماه شعبان بنده در کتابچه نوشتم که اگر پنجاه هزار سپاه ایرانی

در تحت [illegible] انگلیش ها [illegible] شرایط اجبار دیگر [illegible]
و در آن بود — در اخبار بمبئی گزت سه روز پنجشنبه ۹ رجب که امروز ۹ هست
ملاحظه شد که شاه ایران قول داده هست که اگر جنگ میان روس و انگلند به
وقوع یابد پنجاه هزار سپاه بگذارد در قبضهٔ انگریزان — عجب از اینکه
این کیفیت حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد چیزی هست که یکسال پیشتر
من رای دادم و منصوبهٔ من بود و اگر چنین بشود همهٔ ایرانیان خوش
خواهند شد و تعریف خواهند کرد بدون آنکه ذکری کنند از منصوبهٔ
من — از این قبیل است منصوبهٔ مستر بلنت و یونیوسیتی برای
مسلمانان هند که ما سال گذشته در این کتاب نوشتیم ولی کتاب ما
چاپ نشد در این وقت ما چیزی و فقراتی بر آن مزید میکنیم ۹ رجب [illegible]
چندی نگذشته هست که مستر بلنت نامی باین ملک آمد و دعوی خیرخواهی
مسلمانان نمود و در واقع خیرخواه هم بود و خواهش و تحریک نمود که
دارالعلومی برای مسلمانان برپا کنند همه تعریف از او کردند و تمجید
نمودند — ولیکن بنده قریب دو سال پیش از این در این باب شرح
مفصلی در اخبار شفق نوشتم و احدی اعتنائی بر او نکرد — کتابیکه
بنده نوشته ام سه سال قبل از این موسوم تحفهٔ محبوب علیشاهی و دو سال
در خدمت اقبال الدوله بهادر افتاده بود که وعده بمن داده بود و آخر
پس از دو سال وعدهٔ او هم مثل وعدهٔ تمام مسلمانان عالم و تمام امرای
حیدرآباد بی وفا بود و هر یک از امور ملکرانی و همچنین در تربیت
مسلمانان سبقی در آن درج هست ولی کسی را اعتنائی با آن نیست —
بهر نحو ما امید داریم که بسعی و کوشش انگریزان یا بسعی و کوشش فرنسیان یا

بسعی و کوشش روسیان یا بسعی و کوشش مستر بلنت یا بسعی و کوشش دیگری
و از هر ملتی که باشد مسلمانان تربیت شوند و مهذب گردند و ترقی کنند
این هم از خوش نصیبی نصارا است که هر یک از آنها باید در کاری نامی کند
و همه خلق عالم را پسند آید و چون خود آن قوم قدر و قیمت این کار ایشان
و اینگونه اشخاص را حرمت و عزت می نهند و نام آنها را در تاریخ روزگار
به نیکی یادگار می نهند لهذا اکنون باید یکی از آن ملت موجب ترقی مسلمانان
شود در هند بلکه در عالم — این فقرهٔ ذیل ملاحظه شد در اخبار بمبئی گزت
تاریخ ۱۹ فبروری ۱۸۸۴ که از اخبار سپکتیتار گرفته و نقل کرده بود —

"We understan.d that an elaborate scheme has been drawn by this sincere friend of Islam for the establishment of a central University with collegiate institutions in different parts of the country affiliated to it —"

یعنی «چنین معلوم میشود بر ما که تدبیر بسیار نیکی اندیشیده
است این دوست واقعی و مخلص اسلام (مستر بلنت) که یونیورسیتی بر پا شود
در وسط ملک هند مع کالج های متعددی در مختلف جاهای این ملک که منسوب
و مربوط باشند با آن یونیورسیتی» — مدیر اخبار مذکور مستر بلنت را
خیرخواه اسلام خوانده است — در تاریخ ۱۲ همان فبروری در بمبئی گزت

بود که جمعی از بزرگان بقیه مثل نواب ولایت علیخان سی آئی ای وغیره خطی نوشته بودند به مستر بلنت و اظهار تشکر و امتنان نموده بودند از او که خیرخواهی نموده بوده است از مسلمانان — در تاریخ ۲۶ همان فبرویه درج بود در سل و رسایل مستر بلنت و نواب سالار جنگ حال — نواب معظم الیه پس از آنکه اظهار امتنان و تشکر مینماید از مستر بلنت وی مینویسد که حضور بندگانعالی بینهایت شایق آن است که این یونیورسیتی در حیدرآباد برپا شود این فقره ذیل را مینویسد —

" As, however, the scheme has originated with you, and you have taken the trouble of ascertaining the views of the leading Mohammedans in all parts of India, His Highness would have wished that you had prolonged your stay in the country so as to see it carried out."

یعنی " چون مبدع و بانی این کار از ابتدا تو بودی و تو شدی و چندان زحمت بر خود قرار دادی که آرا و میلان خاطر سایر بزرگان و رؤسای مسلمانان را ظاهر و معلوم کنی در تمام هند لهذا بندگان عالی (نظام دکن) را خواهش آن است که اگر تو توانی زمان اقامت خود را در این ملک چندان طویل سازی که میوهٔ این شاخ [illegible]

هفتهٔ گذشته (یعنی سلخ جمادی الثانی همین سال ۱۳۰۲) پس از یک سال از تاریخ فوق ما شنیدیم که باز مسیحیان هند مجلسی برپا کنند و منصوبهٔ مستر بلنت را در میان گذارند و در آن روز بنده نیز مصمم شدم که بروم با انجمن و ملاحظه کنم مجاری حالات این منصوبه را ولی شنیدم موقوف شد و بروز دیگری افتاد و عاقبت معلوم نگشت که چه شد و چه رفت — اگر ما زنده بمانیم سال دیگر ملکه پنجسال دیگر در همین ایام و تواریخ هم خواهیم دید که این منصوبه معوق و معطل است جز آنکه مستر بلنت باز بهندوستان تشریف آورد — (در چند صفحه بعد ملاحظه کن)

بنده هم فقط هیجان خود را خاطر جمع می‌سازم

من در خیرخواهی اسلام و مسلمانان سرگرم ترم از مستر بلنت و تحصیل که مبدع اول من باشم — ولی افسوس که من مستر بلنت و ممبر پارلمنت انگلند نیستم و شخصی ام گمنام هر چند که این مرهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسیم و بدست خود و شب و روز عرق میریزم — قریب سه سال پیش از این بنده این مطلب را در اخبار شفق نوشتم و در آن روزی که رسل و رسایل مستر بلنت و نواب سالار جنگ را ملاحظه کردم در بمبئی گزت به بزرگواری که یکی از سرصفایان حیدرآباد است امروز نوشتم و دو روز بعد هم از جناب موصوف ملاقات کردم مشارالیه در جواب این مطلب فرمود "فایدهٔ این کار چیست" — این آب سرد اول بود که بر آتش تیز ما ریخته شد. باید دید که غایت این کار بکجا میرسد — خدا مسلمانان را آن ادراک دهد که بدانند و بفهمند که مقصود و مطلب ما از نوشتن این چیزها چیست و مطلب ما مبنی بر چیست و از روی کدام عزم و اراده و چه نیت و قلب نوشته ایم و همه خیال ما این است

که هم مذهبان ما مطلقا در امور دنیا و آخرت خود حظ اوسط را از دست ندهند
و از جادهٔ خیر الامور اوسطها قدم بیرون نگذارند چه در
عبادت و چه در عصیان یعنی در همه امور —

مخفی نماند که قبل از آنکه مستر ملنت این نهال را
در زمین خاطر خود نشاند ما آنرا آب میدادیم و بخون جگر پرورش مینمودیم
جز آنکه زمین آن سنگلاخ و شوره زار بود — چندین سال است که ما پیوسته
چیزی مینویسیم و پس از نوشتن محنت خود را بخاک نهان میکنیم و یار و
غمگساری نداریم که از ما یاری کند — در این مدت هر چه اخبار از هر جا
یافتیم نگاه داشتیم باین اراده که چیزی از آنها اخذ کنیم و در کتابچه درج نمائیم
و بسیاری از آنها هم بیجا افتاده که برده معلوم نیست — بهر حال
چهار سال پیش از این هنگامی که طالب العلمان مدرسه که تعلق دارد به
انجمن اسلام بمبئی امتحان داده بودند و در مجلس امتحان با جایزهٔ آنها
میر مجلس ما نزابل اشبرنر بود و مشار الیه اسپیچی داده بود مشتمل بر نصایح بسیار
بمسلمانان و ناخدا محمد علی روگی نیز در انجمن نطقی داده و عدم ترقی مسلمانان
را بعدم التفات حکومت انگلیش نسبت داده بود بنده چیزی در آن باب
نوشتم در واقع بیجا افتاد تا صدری نمود — در آن کتابچه که نوشته شد ترقی
بیش نبود باز عدم ترقی مسلمانان را بنده نسبت داده بودم بهیئت جمعی
عادات و افعال ذمیمهٔ خودشان مگر آن اوراق نزد بنده و ا ر ... ماند و چاپ نشد
در ۵ ماه ذیحجه ۱۲۹۹ هجری مراسله باخبار شفیق فرستادم و صورت آن نوشته
رای خود را ظاهر نمودم که اگر بآن موجب صورت مسلمانان سعی کنند در
ترقی خود مناسب است و در آن چنین رای دادم که بهتر از همه این است که

در هند موسس و بانی این کار نواب مختار الملک (سر سالار جنگ) باشد —
اینک هم اراده بنده این است که همان طریق و صورت را بنویسم در این
کتاب ولی موسس و بانی آن را مقرر نمیکنیم هر که میخواهد موسس آن باشد
باشد و در هر جائی از ملک هند — در حیدرآباد اینگونه امور از هر جای
هند مشکل تر است زیرا که کسی طالب نیست و مردم حیدرآباد را دیگر مشاغل
بسیار و بیشمار است و گاهی امید نیست که اهل این سرزمین بیش ترقی
کنند از آنچه که بالفعل کرده اند — و ما که با این ملک سروکاری نداریم
و از ترقی و تنزل آن بی پروا هستیم هیچ تفاوتی نمیکند ما را که این کار از این
سرزمین آغاز شود یا از جای دیگر هند ولی اینقدر می نویسیم که بنظر ما
هیچ طریقی برای علم و تربیت مسلمانان به از این طریق نیست که ما در این کتاب مینویسیم —

حالت علم درمیان مسلمانان درین زمان

قبل از انکه شروع کنیم ببیان وضعیکه
رای ماست که مسلمانان اجتماع نموده بآن وضع و بآن موجب خود را تربیت
کنند و ترقی دهند حالت علم و تحصیل علم را درمیان مسلمانان ایران و
هندوستان فی الجمله بیان میکنیم (دیگر جاها بر ما معلوم نیست)
و لیکن این بیان از روی تحقیق نیست بلکه از روی تخمین و قیاس خود ماست —
اما ایران — حالت علم و تحصیل آن در ایران مطلقاً
از اینقسم است — از هزار کس (۱) ۹۰۰ کس بکلی لا یعلم هستند —
(۲) ۹۰ کس بمکتب میروند و علم آنها از خواندن کتاب خدا و یک کتاب
قصهٔ بمبئی و امثال اینها تجاوز نمیکند و اگر تجاوز کند یک صرف میر و عوامل

هم در عربی است و بس — (۳) ۵ کس فی الجمله مقدمات عربی میدانند و طبیب هستند و منجم و شاعر و منشی و قاتر و میرزا و ریاضی دان و مهندس و حکیم و از این قبیل اشخاص — (۴) ۳ کس طالب العلم هستند در عربی یعنی تحصیل فقه می کنند — (۵) ۱ کس ملای فاضل است که گویا علم را (یعنی فقه و علم مذهب را) بحد کمال رسانیده و مجتهد شده است ولیکن باید دانست که اگر کسی در فن ادب یا علوم غریبه کمالی داشته باشد و فاضل باشد در همان صنف سوم است —

مکتب خانه مکانی است که غالباً جزئیا حجره ایست از مدرسه یا گوشه ایست از مسجدی — در این مکتب خانه صد طفل هست و یک معلم و این یک معلم آن صد طفل را بدون مدد و همدستی دیگری می آموزد تا بآن حدی که غرض شد بخدمت خوانندگان غایت علم آنهاست — گاهی رسم امتحان نبوده است در ایران — گاهی رسم کلاس یعنی درجه نبوده است در ایران — رسم تهذیب بکلی معدوم است در مکتب های ایران و معلمین هم غالباً نا مهذب هستند این اطفال از هفت سالگی و هشت سالگی غالباً سیر و ند بمکتب و تحصیل ... پانزده و شانزده سالگی بیرون می آیند و در این مدت ها ... علم را تحصیل کرده اند که عرض شد اگر نه کمتر از آن —

مدرسه مشتمل است بر چند حجره و در هر حجره طالب العلمی یا دو سه اقامت دارد یا دارند و در آن مدرسه فقط یک ملا یا دو ملا هم هست و این طالب العلمان نزد آن ملا ها تحصیل علم می کنند — علم اینها بسته است بمطالعه و مباحثه ولیکن چونکه پای امتحان در میان نیست

واین تحصیل محض دل بخواه است مطالعه و مباحثه بکنند و نکنند علی التسویه است
بندرت اتفاق می افتد که معدودی را شوق و سرگرمی بر آن دارد که سعی
و اهتمام کنند در تحصیل والا غالباً مباحثهٔ آنها منجر میشود بسخنان ناهنجار
نابایست و بیشتر این طلاب اوقات خود را در لهو و لعب و اعمال خلاف
صرف میکنند و تحصیل علم فقط نامی است و برای شهرت است —

ملاهای ما که در علم بمرتبهٔ قاب قوسین رسیده
اند غالباً بلکه تماماً ماسوای فقه و اصول علم دیگری نمیدانند و جز علم دین هر
علمی را حرام و بیهوده و بیفایده میشمارند — مگر البته معدودی در میان
این فرقه و فرقهٔ اولین که طالب العلم باشند یعنی آنها که در این فقه و اصول
مبتدی اند دکار میکنند و اراده دارند که بنهایت و کمال رسانند آن را
بنهایت زحمت میکشند بلکه خور و آرام هم از آنها قطع است و بکمال
تکلیف و عسرت هم میگذرانند —

اصنافیکه درمیان جهلا و علما واقع شده
اند که گفتیم طبیب منجم و مهندس و ریاضی دان وغیره هستند گاهی در
فن یا فنون خود بحد کمال نرسیده اند و هر صنفی که دعوی کند که در فن خود
کامل است ابداً نباید قبول کرد و دلیل ما این است که ابداً راه تحصیل آن علم
یا فن را نمیدانند و اسباب تحقیق و تجربه ندارند و هیچوجه ترقی نمیکنند و
همیشه بدنبال علم یا علوم ناتمام قدما روانند — و بهر حال آنچه نتیجهٔ علم است
گاهی حاصل نمیشود و نشده است و نخواهد شد در میان مردم ایران مطلقاً و
هر چند که همواره در تمام عالم کون در ترقی بوده است در ایران گاهی کون در
ترقی نبوده است و مردم گاهی از این بیش ترقی نمی کنند تا هنگامیکه اینسان است

حالت علم و تربیت در میان ایشان — چون ما نمیخواهیم که کتاب خود را
حجیم سازیم لهذا بیش ازین تفصیل نمیدهیم حالات این اصناف مختلفه
را ولی اینقدر میگوئیم که درین حالتیکه بالفعل علم هست در میان
تمام مسلمانان بعضی ازین اصناف وسط تا یک اندازه ترقی و کمال
دارند — مثلاً بعضی از اطبای ما بپایهٔ بوعلی هستند و قانون بوعلی را
خوب میدانند هرچند که بوعلی بیچاره هیچ نمیدانسته —
مدرسهٔ هست در طهران که میخوانندش معلم خانه
که از برای بزرگ زادگان و شاهزادگان است که لغات و السنهٔ دیگر
را بیاموزند و هنر و کمالات مردم یوروپ را تحصیل کنند — هرچند
که ما آن معلم خانه را ندیده ایم ولی شنیده ایم البعرة تدل علی البعیر
این هم چون سایر چیزهای ملک ماست — در واقع این دار الفنون
نیست و برای تحصیل علم و هنر نیست بلکه از برای اجتماع بعضی بزرگ
زادگان است که بعلاوهٔ دستهای اوقات خود را در آن بگذرانند —
اما هندوستان — هرچند که ارادهٔ ما ابتدا این بود
که بیک طریقی معلوم کنیم و ظاهر سازیم که حالت علم و تربیت در میان
مسلمانان هند تا چه اندازه است مطلقاً و اگر رپورت صاحبانیکه
در سال (دو سال) گذشته مقرر شده اند از طرف حکومت هند برای
دریافت حالت علم و تربیت در تمام ولایت هند بدست ما می آمد تحمل
چیزی کمال کاوش [illegible] معلوم میشد ولی افسوس است که آن رپورت هنوز
بدست ما نیفتاده است — معذالک ما تخمینی میتوانیم کرد
پیش خود از تجربهٔ که خود ما را حاصل شده است از شوق و سرگرمی

مسلمانان هند در تحصیل علم و کمال و نیز بعضی از نوشتجات و اخبارهای انگریزی
را نزد خود نگاه داشته‌ایم که تمسکات قویی هستند ما را زیرا که در آنها
بعضی چیزها در خصوص تربیت مسلمانان درج است و امتحاناتیکه داده
اند در یونیورسیتی بمبئی و همچنین در جاهای دیگر —

بالجمله اگر ما بخواهیم مقابل کنیم عدد تربیت
یافتگان و صاحبان علم مسلمانان را در هند و درجهٔ علم و کمال آنها را
با اهل ایران بنتیجهٔ نظر ما چنین میرسد که بعضی مسلمانان هند از عدد
فقرهٔ (۱) مردم ایران بیش شده و درجهٔ علم و دانش در فقرات (۲) و (۳)
و (۴) و (۵) گاهی بدرجهٔ علم و دانش مردم ایران نمیرسد — ولیکن
یک فرق هست در میان مسلمانان هند و ایران [illegible] آن [illegible]
که در عهد فرمانروائی قوم انگلیسیان [illegible] تعلیم [illegible]
مسلمانان هند آموخته اند [illegible] و بیش کمالی دارند ولی مردم
ایران باین پایه نیستند [illegible] علوم مغرب یعنی اهل یوروپ [illegible]
بنظر نمی آید چند صد کس بیش نه شده در ایران که علوم مغربیه
کمتر زیاد بدانند [illegible] کمال و [illegible] اما حرف در اینجا
سخن ما در این است که اگر ما بخواهیم [illegible] با این فرقه و ضعف از
مسلمانان هند [illegible]
چند [illegible] یک عدد [illegible]
[illegible] از چهار [illegible]
یک [illegible] میلیین [illegible] و در این صورت اگر فرض
چهل میلیین مسلمانان در هند باشد تنها [illegible] از ده هزار آنها [illegible]

وعلوم انگریزی کمال نداشته باشند بلکه ازاین هم کمتر بنظر می آیند — شاید
بعضی از مسلمانان هند این تخمین مارا معقول ندانند یا حمل بر غرض کنند
و گویند که چون تو تمام هند را ندیده و از بنگال و پنجاب و مدراس و بمبئی
خبر نداری این تخمین درست نیست — شاید من برخطا باشم ولی
از روی غرض نیست آنچه مینویسم زیرا که بنده میخواهم مسلمانان هند را
از حالت خود شان خبردار و آگه سازم ولهذا بعضی فقرات اخبار وغیره
بنده را در دست هست که بحجت اثبات این مدعا تمسک و گواه خوبی
هستند اینک می نویسم و امیدوارم که مسلمانان هند حالت خود را
ببینند و بدانند و درصدد تلافی مافات باشند و علاج عدم ترقی خود
را بکنند و سعی نمایند که خود را با دیگر ذاتها و هم وطنان و اهل ملک خود
یکسان و برابر سازند و بیک پایه رسانند —

متریکولیشن اگزمینیشن بمبئی سال ۱۸۸۰

"No. of successful candidates 436
317 were Hindus, 96 Parsis, 11 Eu=
ropeans and [illegible] Eurasians, 11 Por=
tuguese [illegible] Mohammadans [illegible]

یعنی در امتحان [illegible]
در سال مذکور فوق ۴۳۶ طالب علم کامیاب [illegible] — از [illegible]
۳۱۷ هندو بودند ۹۶ [illegible] هندوستان [illegible]

اپر گیز و فقط یک مسلمان —

کلنڈر سال ۱۸۸

درین کلنڈر یا روزنامہ درج ست نام کسانیکہ در درجات

عالیہ کامیاب شدہ بودند در قلمرو بمبئی —

از سال ۱۸۶ الی ۱۸۸۰ در درجۂ ام ای یک مسلمان نیست —

از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ در درجۂ بی ای اشخاص فی یل

کامیاب شدہ بودہ اند —

درسال ۱۸۷۱ ابراہیم محمد سیانی —

درسال ۱۸۷۲ میرزا صادق علی فریدون —

درسال ۱۸۷۶ مولا فیضل بھائی لقمان جی —

عبد اللطیف — قمر الدین — و میرزا عباس علی بیگ —

درسال ۱۸۷۹ آخوند علی محمد حسن علی —

(در درجۂ ال ال بی)

از سال ۱۸۶۶ الی ۱۸۸۰ یک مسلمان کامیاب شدہ بودہ ست

(درسال ۱۸۶۹) محمد رحمت اللہ سیانی —

(در درجۂ ال ام)

از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ این اشخاص کامیاب شدہ بودہ اند

شیخ عبد الکریم — حکیم شیخ سلطان — حکیم عبد الرحیم

حکیم عبد الغنی — و شمس الدین سلیمانی —

(اندر گرجوایت که در امتحان اوّل ارکان مباشند)

از سال ۱۸۶۱ الی ۱۸۸۰ این چند کس مسلمان بودند که در ذیل اند
سال ۱۸۷۱ حکیم محمد حسین — سال ۱۸۷۴ میرزا خلیج خان
فریدون بیگ — و عبد العلی معز الدین — سال ۱۸۸۰ اخوند و محمد حسن علی
باید دانست که این معدود مسلمانان در مقابل هزارها هنود
و ذاتهای دیگر بوده اند —

ادرس وکلای انجمن اسلام بمبئی اوّل نمبر ۱۸۸۲

هنگامیکه وکلای انجمن اسلام بمبئی عرضداشت خود را گذرانیدند
بنزد کامیشنی که مقرر شده بود در سال ۱۸۸۲ برای دریافت حالت تعلیم
و تربیت مردم هند قمر الدین طیب جی آن عرضداشت را برخواند —
در آن عرضداشت بعضی فقرات اینها بود —

فقره ۲ — " " " "هنگامیکه هنود و پارسیان
و نصارا و ذاتهای دیگر در انیملک حظ و بهره برده اند از علم و دانش و
تهذیب و ترقی عامی که تمام خلایق را علی السویه است فقط مسلمانان
محروم مانده اند که چندان زمانی نمیگذرد که اسر ملک هند در قبضه
آنها بود و سلطنت میراندند، اکنون فرو شده اند در قعر دریای جهل و
بیدانشی و فلاکت و نکبت و اگر بزودی علاج این آفات از آنها نشود
بیم خطر عظیم خواهد بود ریاست را" —

فقره ۳ — " " " " ذکر کم [illegible]

که یکی از آنها مسلمان نیست — الفنستان کالج ۱۷۵ طالب العلم دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند — احمد آباد کالج ۴۲ طالب العلم دارد یکے مسلمان نیست — سنت زویر کالج ۱۷ طالب العلم دارد فقط یکے مسلمان است — جنرل اسمبلی انسٹیٹیوشن ۸۵ طالب العلم دارد یکی هم مسلمان نیست" —

فقرهٔ ۴ — " " " " گادرنمنت لا اسکول (مدرسه قانون که از طرف حکومت است) ۱۵۹ طالب العلم دارد ۳ ازین مسلمان اند — گرنت میڈیکل کالج (مدرسهٔ طبیه) ۲۶۲ طالب العلم دارد ۳ ازان مسلمان اند — انجنیر کالج پونه ۱۹۵ طالب دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند" —

فقرهٔ ۵ — " " " پونه هی اسکول مدرسهٔ عالیه پونه) ۵۴۴ طالب العلم دارد فقط ۱۲ از آنها مسلمان اند — هی اسکول شولاپور ۱۱۰ طالب العلم دارد فقط ۲ مسلمان اند — هی سکول رتنگری ۱۷۹ طالب العلم دارد فقط ۱۰ مسلمان اند — در هی اسکول الفنستان ۷۹۵ طالب العلم هستند فقط ۱۷ از آنها مسلمان اند — هی اسکول سنت زویر ۵۷۵ فقط ۱۹ مسلمان اند — از نوشتجات یونیورسیتی معلوم میشود که در بین بیست و سه سال (از ۱۸۵۹ الی ۱۸۸۱) حالکونی که کم از ۱۵۲۴۷ طالب العلم امتحان نداده و کامیاب نشده اند در میٹریکولیشن فقط ۴۸ ازاین عدد مسلمان بوده اند" —

فقرهٔ ۷ — در تعلیم ابتدائیه هم که ما ملاحظه می کنیم مسلمانان چندان بهره و نصیبی نداشته اند چنانچه اطفالیکه در مدرسهای

هندی (غیر از انگریزی) تحصیل میکرده اند در قلمرو بمبئی ۲۷۵۰۰۰ بوده اند
در عدد ولیکن از این عدد فقط ۳۳۵۶۹ مسلمان بوده اند حالکو لی
که هنود آنها کمتر از ۲۳۵۰۷۷ نبوده اند در عدد" —

خوانندگان را ملتمس استیم که رجوع کنند
بخود آن عرضداشت و بقیه مطالب و فقرات نادر آن ملاحظه فرمایند
ما افسوس میخوریم که بیانات نا نزابل بدر الدین برادر قمر الدین سابق الذکر
و معاذ یریکه مشار الیه پیش کرده بود در حضور کامیشن از طرف مسلمانان
از نزد ما مفقود شد و هر چه در اخبارات گشتیم نیافتیم والّا از آن هم
چیزی بعرض خوانندگان و هم مذهبان خود عرض میکردیم —

بنگال — افسوس که اخباری یا نوشته دیگرے در
دست ما نیست که بدانیم حالت کلکته و مدراس چیست و مسلمانان آنجا ها
چگونه اند و بزرگان و رؤسای مسلمانان در نزد کامیشن چه گفته اند و
حالت هم وطنان خود را چگونه ظاهر کرده اند — در کلکته نواب عبد اللطیف
خان و سید امیر علی که دو نا نزابل و رئیس بزرگ استند مسلمانان را
آنها نیز انچه از حالت مسلمانان آگهی داشته بودند بیان کرده بودند و
آرای خود را ظاهر ساخته بودند ولی اظهارات مشار الیهما اکنون نزد ما
نیست همین قدر بالفعل چند فقرهٔ موجود است از بیانات آنها و حالت
مردم بنگال می نویسیم بیشک برای آنکه مشتی نمونه خرواری باشد بس است
پارچه در نزد ما هست از اخباریکه موسوم است به "بهار هیرلد"
تاریخ ۱۶ / ماه مے سال ۱۸۸۲ عیسوی این فقرات ذیل
در آن درج است —

"Accordingly in the evidence recently given by Nawab Abdul Latif Khan Bahadur and Mr Amir Ali before the Education Commission we find that both these Gentlemen strongly plead for a special education of the Mohammedans, and suggest specific and distinctive measures for carrying out their proposals".

یعنی "در اظهاریکه در این تازگی نوّاب عبد اللطیف خان و مستر امیر علی دادند نزد او یوکیشن کامیشن ما ملاحظه می کنیم که هر دو این بزرگواران تاکید و مبالغه نموده اند که طریق خاصی مقرر شود در تربیت مسلمانان و تدابیر مخصوصی اندیشیده شود برای تربیت این فرقه بروفق دستور العمل این بزرگواران مذکوره" — پس فقرهٔ دیگر بدنبال می آید که مضمون آن این است "صاحبان مذکوره این رشته را گرفته اند که در این زمان مسلمانان از همه ذاتهای دیگر پست تر هستند در ترقی چه در اسباب آسایش و راحت و چه در تهذیب و اخلاق و عمده بجهت این است که نه آلت آنرا دارند و نه حالت آنرا که بتوانند خود را

ترقی دہند و تدابیری اندیشند برای ترقی خود و ابداً امیدی نیست آنها را که مددی حاصل آنند از خودشان و در میان خودشان و از صاحبان دولتی که هستند در میان خودشان و بدون علاقه وبستگی بحکومت هم کالج و اسکولی نمیتوانند از خود برپا کنند" —

از محمدن آبزرور

۲ جنوری ۱۸۸۳ — "هم مذهبان ما باید بخاطر دارند که نصیحتی را که سر الفرد لیال در یکی از نوشتجات یا اسپی خود نموده است که اگر مذهب اسلام بخواهد که استیلائی بهم ساند بر ذاتهای دیگر باشنده هند و نیز اسباب ترقی و تربیت گردد مسلمانان دیگر ممالک گرداگرد را که بی تربیت هستند باید بکمال شتاب را لعمل آرد و نگذارد که فرصت از کفش لشود" —

الطاف حسن خان دهلوی اشعاری گفته است در خصوص ترقی زمان ماضی و تنزل زمان حال مسلمانان و در آنجا نسبت داده است عدم ترقی مسلمانان را بعیاشی و خودپسندی و نمایشات ظاهری بمعنی ایشان" —

۲۲ سپتمبر ۱۸۸۳ — "بلای عجیبی مینماید که فرا گرفته باشد هم مذهبان ما را در سراسر ملک هند زیرا که حالت مسلمانان در طرف جنوب هند عموماً حالتی است که ما بمشکلی می توانیم خود را خوش گردانیم و مبارکباد گوئیم" —

"اگر کسی و هم و خیال بیهوده بشمارد این عقیده

چنان خاطر نشان گشته ست عموم مسلمانان را که هر مسلمانیکه بکلّی فاقد و محروم از علم لغات فارسی و عربی است کمین ست یعنی نزد دانشمندان این ملت۔

۲۹ ستمبر ۱۸۸۳ — "یک نشنل محمدن اسوسیشن نیز در مدراس برپا شده"

۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ — مدرسهٔ کلکته — "افسوس که بجهات چندی که لزوم ندارد تفصیل آنها در اینجا ترقی و کامیابی این مدرسه مذکور بآن پایه نرسیده است که نام و شهرت آن ست و چندان قدر و حرمتی ندارد در نزد مسلمانان چنانچه باید و شاید"۔

۳ نومبر ۱۸۸۳ — "مابیشک آهمینی را قبول داریم و معترفیم و مکرّر در مقامات مختلفهٔ هم در این اخبار ذکر کرده ایم که هیچ مسلمانی نمیتواند دعوی شرافت و بزرگی کند و خود را محترم شمارد و دیگر شرفا و اعزّهٔ مسلمانان او را در اجتماعات خود راه دهند تا هنگامیکه بخوبی آگهی نداشته باشد از لغت عرب و عجم"۔

(جرنل آف دی نشنل اندین اسوسیشن ماه اپریل ۱۸۸۲)

در این جرنل یا روزنامه که موسوم بنام فوق ست دیده میشود لکچری که سید محمد اسرائیل نامی داده ست در لندن در اسوسیشن مذکور در خصوص تربیت مسلمانان — سید محمد اسرائیل شرحی بیان نموده است از حالت زنان مسلمانان خصوصا شرفا و اعاظم آنها در ایام ماضی و حال — بیانات مشار الیه بسیار خوب ست

وآرائی هم کہ ظاہر شوده بست پسندیده بست ولیکن در یک فقره نوشته است که باید از طرف حکومت انگلیش تاکیدی رود که زنان مسلمانان هند انگریزی هم بخوانند و بیاموزند — این فقره بالفعل خلاف رای ماست و بعد معلوم خواهد شد که رای ما چیست درانخصوص مخصوص

اخبار بمبئی گزٹ

تاریخ ۲۷ دیسمبر ۱۸۸۲ در امتحان متریکیولیشن در بمبئی ۵۷۱ جوان کامیاب شدند — ازاین جمله بنده خود شمردم فقط ۶ مسلمان بنظر آمد —

تاریخ غرهٔ دیسمبر ۱۸۸۲ این فقرات ذیل نوشته بود از رپورت ادیوکیشن کامیشن — فقرهٔ اول آن در انگریزی نسبت —

"The question of Mohammedan education is one of which the importance was long recognised."

یعنی "مسئله یا مطلب تربیت مسلمانان یکی از امور است که اہمیت آن روزگار درازی معلوم و در مدنظر است" —

از دیگر فقرات بعضی اینها ست —

"از دو میلین و نیم مسلمانیکہ در مردم شماری سال ۱۸۷۲ معلوم گشت که در قلمرو بمبئی ہستند بیش از یک میلین وسیصد هزار از آنها ساکن اند فقط در سند مگر از تمام دو میلین و نیم خلق فقط

ولی بنده شماره نمودم از این عدد فقط ۸ یا ۹ کس مسلمان بودند —

در بمبئی گزت تاریخ ۱۵ جنوری ۱۸۸۴ ارقیمه نگاری

از جوناگر مینویسد این فقرات راکه بدنبال می آیند — از ساکنان
شهر جوناگر ۳۰۰۰۰ مسلمانند و ۱۲۰۰۰ هندو وحال انکه از فهرست
مدرسهٔ عالیهٔ این شهر ظاهر میشود که فقط ۸ مسلمان طالب العلم هستند
در مقابل ۲۰۰ هندو و پارسی از فرقه های دیگر — بسیار حسرت انگیز علی نماید
و مایهٔ دریغ و افسوس است که رعایای مسلمان این ریاست این سان
بی پروا هستند و در کشتی میکنند از این که دهم را غنیمت شمرده
نصیب و حظی بر گیرند از فوایدیکه بآنها بخشیده شده است برایگان و
فوایدی هستند که جز به تحصیل علم حاصل نمیشوند و من درخواست میکنم
یا توقع دارم که نواب مستطاب و مشاورین خیر اندیش او توجه خود را مبذول
دارند باین کار اهم بامید اینکه بعض از این مسلمانان ترغیب شوند که
پسران خود را بمدرسه عالیه بفرستند" —

در تاریخ ۴ مارچ ۱۸۸۴ در بمبئی گزت نوشته بود که

مجلسی منعقد شد از اجزای انجمن اسلام و دیگر مسلمانان بمبئی در خانهٔ
ناخدا محمد علی رگی و مستر ویلفرد بلنت که بانگلستان روان بود در آن
مجلس حاضر شد و مجلسیان همه برپا خاستند و شکرانهٔ او را بجا آوردند که
سعی و جهد نموده بود و مینمود برای ترقی مسلمانان و پس از آن ادرس
(یعنی عرضداشتی) خوانده بودند در زبان اردو و میرزا کوثر بزبان انگریزی
ترجمه کرده بوده است — یکی از فقرات آن ادرس این بوده است که
" ما بکمال اخلاص و ارادت امیدواریم و از درگاه الهی مسئلت میکنیم که

بزودی نتیجه سعی و کوشش شما در خیرخواهی و ترقی ما ظاهر گردد و آنچه که
مراد دل مسلمانان است برآورده و حاصل شود" — آنچه که مستر بلنت
در جواب آن ادرس گفت غالب فقرات آن همان بود که رای ماست
که مسلمانان خود باید سعی و کوشش نمایند"

در بمبئی گزت ۲۶ اپریل ۱۸۸۴ دیده شد که
۵۰ طالب العلم امتحان وکالت هی کورت داده بودند در بمبئی و کامیاب
شده بودند و لیکن یک مسلمان هم در میان آنها نبود —

در بمبئی گزت غرهٔ ماه مارچ ۱۸۸۴ شخصی ارتیکل
نوشته بود بسیار طویل و رقم کرده بود (امیگران) یکی ز فقرات
آرتیکل امیگران این است " من مسلم میدارم که فایده بخشد ولی
آن فایده حاصل نمیشود جز باشکال و نقصانات بسیاری — در اتفاق
از یک چیز مرا کمال خاطر جمعی است و آن این است که سعی مستر بلنت که
یونیورسیتی برپا کند برای مسلمانان گاهی مسلمانان را در این ملک
موجب ترقی نخواهد شد که بلند شوند بدرجهٔ ذاتهای دیگر" — تمام
این آرتیکل چنین نوشته شده اگرچه نویسندهٔ آن دوست نبوده بلکه
دشمن بوده مگر من بنده که دوست واقعی و ارادت کیش مسلمانان هستم
نیز ناامیدم از ترقی مسلمانان و در میان امید من به ترقی مسلمانان
فقط مولی بند است — اکنون بواسطهٔ همین یک موسسه . بنده
این کتاب را مینویسم و به خود می اندیشم که شاید این همه سختی و
سستی و تلخی و ترشی دشمن و دوست مسلمانان اثر بر غیرت [illegible]
آنها را برانگیزد و دیگران هم تاسی به کنند و سعی در تربیت و ترقی

با هم مذهبان خود نمایند — مگر تاکنون غیرت در وجود هم مذهبان ما
نبوده و نیست و از تلخ و ترش و سخن بیگانه و آشنا و از شماتت و ملامت
وطن پروائی نداشته اند بلکه بخیده خاطر شده و بوده اند —
تا هنگامیکه هم مذهبان ما بر سر غیرت نیایند و با دیگران همچشمی نکنند
و کمال سعی و کوشش به بجا نیارند ترقی نمیکنند —
مسلمانان سکندرآباد عریضهٔ شتی به لارد رین
نوشته بودند هنگامیکه معظم الیه در حیدرآباد بوده و دران عرضداشت
ذکری از تربیت خود نموده بودند و مدد و یاری از معظم الیه خواسته
بودند مگر جناب موصوف در جواب فقرات چندی فرموده بود که بعضی
از آنها را ما مناسب میدانیم که بجهت اثبات مدعی خود و قوت
کلام و رای خود در اینجا بنویسیم بموجب ذیل —

"I assure you gentlemen, it is entirely in your own hands to educate your people and I hope that you who are educated, will take an interest and exert yourselves in this matter. I can assure you I am always ready to support the Mohammedan community"

"صاحبان معظم من شما را خاطرجمع میسازم که کلی این کار در دست خود شماست که اهل یا هم مذهبان خود را تربیت کنید و امید دارم که شما ها که خود صاحب علم و تربیت یافته هستید لطفی کرده و کمال سعی را بجا آرید از این دو در این خصوص یعنی در این کار — من میتوانم خاطرجمعی بخشید شما را که همواره من آماده و حاضرم که یاری کنم مسلمانان را"

فقرات مزید شده

چون این کتاب را سر آلیور یلکشیمبر برده بود و در آنجا قریب ۸ ماه بود و در این وقت که مرهٔ چهارم نوشته میشود یکسال است گذشته و هنوز این کتاب چاپ نشده لهذا مناسب مینماید که آنچه در این بین در اخبار ملاحظه شده در اینجا مزید شود —

دو عریضه دادند مسلمانان کلکته به لارد دفرین یکی در تاریخ ۱۴ جنوری ۱۸۸۵ و دیگری در تاریخ ۲۲ ماه مذکور — عرایض مذکوره و جواب هر یک از آنها را سراسر مانمی نویسیم در اینجا چرا که بر همه مسلمانان هند معلوم ست و اگر معلوم هم نباشد چندان ضرورتی ندارد فقط اشاره میکنیم بیکی دو فقره که مقصود ما در آنهاست — یکے از فقرات جواب عریضه ۱۴ مسلمانان این است که بدنبال می آیند —

"But it was scarcely necessary to warn the decendants of wariors, poets, and phil

-sophers of olden times that the mental ability and acquisitions obtained in schools and colleges constitute after all a portion of man's equipment for a battle in life, and that love, truth, appreciation of the dictates of honor, nobility of characters, cultivation of modesty, manliness of demeanour, and the habits of self-abdication are as necessary in training the youths of a great nation as proficiency in a dozen languages or ample acquaintance with the mysteries of the arithmetics or mathematics."

معنی این فقره مختصراً این است که ضرورتی ندارد که کسے
آگه سازد نژاد و اعقاب جنگجویان و شعرا و حکما را (یعنی مسلمانان را)
که هشیاری و دانشی که در مدرسه و کالج حاصل میشود آخر الامر معلوم
گشت که فقط بخشی اند از سلاح مردیکه میخواهد جنگ کند در میدان زندگی

وتربیت درجہان ـ محبت و دلدوشناختن قدر و حرمت و
علو ہمت و بزرگ منشی و کسب حیا و فروتنی و نیک رفتاری و نیک
کرداری و عدم نفسانیت (و دیگر ازاینگونه صفات و خصائل) نیز
در تربیت جوانان قومی بہمان اندازه ضرور اند که کمال یافتن در دو
درجن السنه مختلفه یا اطلاع داشتن بکمال خوبی بر کم و کیف و اسرار
مخفیۂ علوم ہندسه و ریاضی ـ

در جواب عریضۂ مسلمانان پس از آنکه تعریف
بسیاری کرده است از مسلمانان و اظہار عنایت نسبت بآنہا نمود
مکرر لارد دفرین گفته است که مرا بنہایت حرمت و دوستی با خلاص
است نسبت باین ملت و این مذہب و این فقره را می فرماید
(مقوله قول نامه نگار بمبئی گزت است) ـ

"Persons in his position never made promises; but if patient study would enable him to give them satisfaction, he would be certain not to fail to do so."

یعنی اشخاصی که بحالت و مقام او باشند گاہی وعده
نمید ہند ولی جناب مشار الیه بطور یقین فراموش نخواہد کرد که مسلمانان
را خوش و از خود راضی گرداند اگر چنانچه صبر و تأمل در امور ایشان او را
قدرت بخشند ـ یعنی پس از تعمق و تأمل اگر قدرت یابد و مصلحت او را
مقتضی بیند البته کاری برای آنہا خواہد کرد ـ ـ ـ (رعایت مقام بود)

بر سر هر یک از این فقرات نکته بیان خواهیم کرد و ایرادی خواهیم گرفت) —

در بمبئی گزت ۲۲ جنوری گذشته شرح امتحان یونیورسیتی بمبئی بموجب ذیل است —

در امتحان ابتدائیه کامیاب شدند ۱۲۴ هندو - ۴۳ پارسی و یک مسلمان وغیره وغیره —

در امتحان دوم درجهٔ بی اِی ۵۳ هندو کامیاب شدند ۱۶ پارسی ۲ یهودی و یک مسلمان وغیره وغیره —

در امتحان اوّل ادویه (یعنی ڈاکتری) ۱۰ هندو کامیاب شدند ۱۷ پارسی ۲ یوروپی ۱ پرتگیز ۱ مسلمان و ۱ یهودی —

بالجمله در تمام امتحان یونیورسیتی ۴۳۹ کامیاب شدند واز انجمله ۳ مسلمان بودند —

در بمبئی گزت ۹ فبروری ۱۸۸۵ این فقرات ذیل را خوانندگان ملاحظه کنند. "پرگرس آف ادیوکیشن یعنی ترقی علم و تربیت در قلمرو بمبئی" صاحب اخبار مینویسد که این فقرات ذیل را ما گرفته ایم از ریورٹ مستر کورتنی که نوشته است درخصوص فرمانروائی و بندوبست بمبئی درسال ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ -

"In five years the total number of schools has increased from 4,875 to 6335 and of scholars from 2,75,133 to 4,13,341."

یعنی "در بین پنج سال جمله عدد اسکول ها فزوده است
و از ۵۰۷۵۴ رسیده است به ۶۳۳۵ و عدد طالبان علم این اسکولها
از ۲۷۵۱۳۳ رسیده است به ۲۱۳۳۴۱" — خوانندگان این کتاب
بخوبی ملتفت باشند مقصود ما را یعنی که مدرسهای مسلمانان طالب العلمان
مسلمانان تا بچه اندازه فزوده

"In other districts also Mohammedans are abandoning their exclusiveness and attending Marhatti Schools in increased numbers in Satara, for example, the number of Mosulman boys attending Mahratti Schools increased during the year from 622 to 769."

یعنی "در دیگر اضلاع مسلمانان نیز از دست داده اند
کناره کشی خود را و بمدرسهای مراتهی حاضر میشوند بکثرت —
از انجمله درستاره عدد اطفال مسلمانان که بمدرسهای مراتهی حاضر
میشوند در بین این سال از ۶۲۲ رسید به ۷۶۹" —

"Altogether 51,839, Mohammedans are now receiving instruction as compared with 46,381, in 1882–69"

Minister, who himsef is an educated and travelled noble, has during his short term of office, done much to encourage education among all classes"

یعنی " درامور تربیت یا علم باید گفت که حیدراباد چیزی در حالت تنزل است ونسبت بسیار ترقیاتیکه داده شده است در این ملک در بین این سی سال گذشته تربیت را ترقی نبوده —
ولی از این کلام نباید چنان فهمید که مقصود من این است که تربیت ابدا پیش نرفته و از حد خود تجاوز نموده — تا بیک اندازه پیش رفته است هر چند بکمال آهستگی و مستر سید حسین بلگرامی که خطاب جدید ش عماد الملک جنگ است و تا این زمان اخیر معتمد مدار المهام سرکار عالی بود در علاقهٔ متفرقات بنهایت سعی نمود در تربیت و تعلیم حیدراباد در این سنوات اخیر امرا و بزرگان حیدراباد میلان و رغبت عجیبی ظاهر کرده اند که پسران خود را از فائدهٔ تربیت مستفید سازند —
و این دیوان حال که خود هم تربیت شده و علم آموخته و هم سفر کرده است در این ایام قلیل عمل وزارت خود بنهایت کوشیده است در تشویق و ترغیب علم و دانش در میان هر ذات و صنفی از خلق" —

هیچ جملهٔ ازاین فقرهٔ فوق خالی از ایرادی نیست ولی
ما منحصر می کنیم باین ایراد — سه ماه قبل ازاین جمعی از جوانان را امتحان
کردند برای سیویل سرویس و از اتفاق فارسی آنها را دادند که بنده ملاحظه
کنم — چند فقرهٔ از انگریزی بفارسی ترجمه کرده بودند همه بعینی
پس مرا گفتند که عبارتی بنویسم و جوانان مذکوره آنرا بفارسی سلیس تر
بنویسند این را هم نتوانستند کرد و از بیست جوان یک هندو در درجهٔ
اوّل خوب نوشته بود دیگی دو مسلمان در درجهٔ دوّم — ولی در نتیجهٔ
دانش که تهذیب است همه فاقد اند و ابداً تهذیب بآنها نمی آموزند —

در بمبئی گزت (ربای ویکلی) تاریخ ۲۶ اپریل ۱۸۸۵

دو ارتیکل مفصل ملاحظه شد یکی منسوب به محمدن کالج حیدراباد و دیگری
منسوب بشاهزادهٔ ایران ظلّ السّلطان و بنده مناسب دانستم که هر دو
را در اینجا ذکر کنم — دراین مقام با اوّلین این دو ارتیکل ما را کار
است نه با دوّمین ولی اینقدر می نویسیم که انچه در آرتیکل دوم نوشته
بود موجب شرم و خجلت ما شد که هنوز در ایران همان اوضاع ست
که بیست و پنجسال پیشتر بوده — اگر عمر باقی باشد این ارتیکل را ترجمه کرده
در اخر این کتاب خواهیم نوشت — بالجمله اگرچه ما روئیداد مجارئ جلسهٔ
باغ عامّه را در خصوص دکن یونیورسیتی (بقول هزار داستان) و
محمدن کالج (بقول بمبئی گزت) در روزانه هزار داستان تاریخ ۲۶ اپریل
حال دیده بودیم و نزد ما هست ولیکن ما خوش نداریم که فقرهٔ را
از اخبار اردو بگیریم چرا که در ان خوشامد گوئی و تملق بسیار ست بلکه
یک دو فقره را از آرتیکل بمبئی گزت اخذ و نقل می کنیم —

"He expressed regret that he had not drank deep at the fountain of learning. He then drew a vivid picture of the present low state of the Mohammedans, especially in Hyderabad, and earnestly impressed upon them the necessity of exerting themselves to acquire knowledge and learning. He further said that in future no employment would be given in the state to those who are not well educated."

یعنی " او (نظام دکن) اظهار دریغ و افسوس نمود که
خودش کماکان سیراب نشده بود از چشمهٔ علم و دانش — پس بیک
وضع خودشی بیان نمود حالت تنزل موجودهٔ مسلمانان خصوصاً در
حیدرآباد و بخلوص نیت و از روی صداقت تاکید و مبالغه نمود
آنها را (یعنی حاضرین) که بکوشند تا حاصل کنند علم و دانش را —
علاوه بر این گفت که در زمان مستقبل عمل و عهده داده نخواهد شد
در این ریاست بکسانیکه بخوبی تربیت نشده اند و تحصیل علم نکرده اند"

(مگر در این وقت کتاب ہذا در مطبع است ابدا از کالج مذکور نامی در میان نیست و گاہی وجود نخواہد گرفت)۔

در بمبئی گزٹ (بای ویکلی) ۲۵ می ۱۸۸۵ع

آرٹیکلی دیدہ شد کہ عنوان آن این است

"The Musulman claims on

the Education Budget."

یعنی "مسلمانان دعوی می کنند کہ آنہا را حقوق است بر دخل و خرج سر رشتۂ تعلیمات بعبارت اُخری دعوے می کنند کہ حکومت باید در تربیت اطفال آنہا اعانت کند از زریکہ جمع می شود خاص است برای تربیت عموم خلایق بموجب سفارش ادیوکیشن کامیشن و بر نہجیکہ در رپورت آن کامیشن ثبت است۔ معلوم میشود کہ اجزای انجمن اسلام بمبئی عریضہ بطور یادداشت بحکومت بمبئی فرستادہ بودہ اند در این اوقات مشتمل بر دعوی چندے اصل آن عریضہ را ندیدیم در اخباری ولی ایرادہائیکہ در بمبئی گزٹ مذکور فوق درج است مختصراً اینہاست۔

عریضۂ مذکور مبنی و مشعر است بر سفارشات ادیوکیشن کامیشن کہ انجمن مذکور را بنہایت پسندیدہ است زیراکہ متکلی ہستند مر آن جماعت را و قدرت می بخشند آنہا را کہ تاکید و مبالغہ نمایند کہ فوراً آن سفارشات را حکومت بعمل آرد ۔ ما شریک قول و حامی عارضین مذکورہ ہستیم بیشک و نہ فقط خود مسلمانان خوش میشوند بلکہ تمام خلق ہند خوش میشوند کہ چارۂ بکار رود کہ چندین سلیمان خلق

(یعنی مسلمانان) تربیت شوند که دراین وقت از هر فرقهٔ بدنبال اند
و از هر ذاتی پست تر اند در علم و دانش — ولیکن این فقره بیشتر فایده
می بخشد کسانی را که چون اجزای انجمن اسلام در دل دارند که عموم
اهل ملت خود را ترقی دهند که هر گوشه و رخنهٔ این کار را خود ملاحظه
و غور نمایند — از مضمون عریضهٔ مذکور معلوم می شود که عدم میلان
و رغبت مسلمانان بتحصیل علم خاصتهً بواسطهٔ آن است که تشویق و ترغیب
خاصی نمی بینند از حکومت و اگر حکومت توجهی بکار برد نسبت
بآنها و آنها را تحریص و ترغیب نماید فوراً جرگه جرگه و جوق جوق میدوند
بمدرسها و علم حاصل می کنند مانند هنود و پارسیان و دیگر ذاتها۔
ولیکن هیچ چه یقین نیست که چنین چارهٔ هم کما کان کافی باشد این
کار را و چنین معالجه این بیماری را از مسلمانان رفع سازد یعنے
عدم رغبت و خواهش آنها را در تحصیل علم و دانش — دران عریضه
بعضی چیزها ذکر است که همه را موانع ترقی مسلمانان ظاهر کرده اند
عریضه گذاران مذکوره — از انجمله یکی این است که هر مسلمانی باید
قبل از انکه بمدرسه میرود بعضی سبق ها بیاموزد در مسجد — مدتی را
باید علم مذهب خود را تحصیل کند برخلاف هر هندوئی که از ابتدا
خیال او این است که چیزی بیاموزد که بزودی او را مرد دنیا سازد
" " غایت آمال جوانی مسلمان این است که کمالی حاصل
کند در امور و مسایل دینیهٔ خود برخلاف جوانی هندو یا پارسی که
ارادهٔ او این است که در دنیا زندگی کند و خود را ترقی بخشد —
" " عریضه گذاران مذکوره جهات دیگر را ذکر نکرده اند

که مایهٔ عدم ترقی مسلمانان هستند و در رپورت ادیوکیشن کامیشن آن جهات مذکور و مندرج اند — (در این بین مدیر اخبار بمبئی گزت آن جهات را بیان میکند که ماخوذ در سراسر این کتاب نوشته ایم و حاجت تکرار نیست پس میگوید) هیچ سعی و کوششی از طرف حکومت این جهات را مرفوع و معدوم نمی سازد — در حقیقت اگر حکومت بخواهد بسر گرمی تمام سعی کند که مسلمانان بمدرسه روند آن چیزیکه قبل ازان مانع بود آنها را از رفتن بمدرسه بیش از پیش قوت می یابد در او هام آنها (یعنے مسلمانان خیال می کنند که حکومت میخواهد آنها را از مذهب خود خارج میسازد)

" " سفارس کامیشن این بود که توجه و تقویت خاصی بشود نسبت بتربیت مسلمانان و از فندهای (بیت المال های) میونسپیالتی و پروفیشیل مددی بدهند برای تربیت مسلمانان — عریضه گذاران تاکید و مبالغه دارند که این سفارش بعمل آید از طرف حکومت و در هر حال چیزی ازین فندهای مذکوره که بجهت تربیت خلق خاص و مقرر است اقلا بحسب علت آنها نسبت بسایر خلق این ملک باندازهٔ بخش آنها برسانند — چونکه مسلمانان این شهر نسبت تمام ساکنین این شهر یک ثلث هستند لهذا یک ثلث ازین فندها بخش و حصه آنها است — ولیکن چون طالب العلمان مسلمانان نسبت بطالبان علم دیگر فرق ثلث نیستند لهذا اگر ثلث ازین فندها را با آنها بدهند ظلم می شود در حق دیگران" —

پس از انکه شرح مفصلی مینویسد صاحب اخبار بمبئی گزت تقرراتی را می نویسد باین مضمون که "عریضه گذاران مذکوره

بهمین اندازه که دعوی حق خود را می کنند بهمین اندازه دعوی حق خود را
میکنند در چاکری حکومت و تاکید دارند که حکومت معلوم کند چه عدد
از مسلمانان در خدمت و چاکری حکومت هستند بنسبت بدیگر ذاتها"
بالجمله این ارتیکل بسیار طویل است ولی مطلب همین است که
مسلمانان نمی توانند بیش از حق خود دعوی کنند از حکومت –

بمبئی گزت (بای ویکلی) ۴ جون ۱۸۸۵

Mohammedan Education

شخص مسلمانی از راجکوت در جواب بمبئی گزت شرحی مینویسد
که خلاصهٔ ترجمه ان این است – "قطع نظر از اینکه مسلمانان را
حقوقی است بر حکومت انگلیش از بابت خدماتیکه کردند هنگامی که
انگریزان بعنوان تجارت بهند آمدند و نیز قطع نظر از ان فوایدیکه
بخشیدند بآن تجار که آن فوایدرا بخشیدند تجاب عرب و عجم مسلمانان را
دعوی این است که بیشترین بخش رعیت وفادار حکومت انگلیش هستند –
ضروری نیست که من بگویم بر حکومت فرض و لازم است که رعیت خود را
تربیت کند بلکه من باید بگویم که چون ما چنین رعیت وفاداری هستیم لهذا
توجه خاصی باید باشد او را بر ما – این فقط برای فایدهٔ خاصه و شخصی ما
نیست که حکومت باید ما را تربیت کند بلکه برای فایدهٔ خودش نیز هست
اگر روسیان برخطا هستند در این تصور و خیال که باشندگان هند
خوش نیستند از حکومت انگلیش و هر آینه اگر فرصت یابند تا گامنجا لفت
حکومت مذکور گردن کشند و علم بغی افرازند پس روسیان چشم یاری

از که بیدار ند اگر نه از باشندگان هند دارند — فقط چیزیکه مایهٔ
خوف است از طرف باشندگان هند (یا از مسلمانان) بیدانشی و
تعصب کورانه ایست که در وجود آنها هست از رهگذر مذهب —
هر چند که مسلمانان تربیت یافته بخوبی پاس دارند و لحاظ می کنند
آسایش و راحتی را که آنها را حاصل است در تحت حکومت ملکهٔ انگلستان
و بیشتر لحاظ دارند آزادئی را که ادنیٰ رعیت آن ملکه را حاصل است لیکن
عوام الناس و ناخواندگان مسلمانان این فواید را نمی فهمند و نمی دانند
بالجمله سلامتی در این و علاج همین است که آنها تربیت شوند —
در اخبار خود جناب ظاهر می کنند (ایڈیٹر
بمبئی گزت است) شکی در این که آیا فقر و مسکنت اصل اصیل جهالتی
است که مسلمانان را باز داشته است از توجه و رغبت بتحصیل علم —
از قراریکه ضلع کاتیوار ملاحظه می شود و باندازهٔ که مرا تجربه و آگهی حاصل
است و می توانم گفت عمدهٔ جهات عدم رغبت مسلمانان بتحصیل علم همین
است و جز این نیست — محتمل است که این ضلع از سایر اضلاع قلمرو
بمبئی در علم و تربیت پست تر باشد ولیکن چندان فرقی نیست در میان
تربیتیکه شایع است درمیان مسلمانان این ضلع و مسلمانان اضلاع دیگر
در مدرسهٔ عالیهٔ جوناگر که مدرسه ایست [illegible] ریاستها [illegible]
مسلمانان بندرت یک طالب العلم [illegible] می شود در میان
صد کس از طالب العلمان سایر ذاتها و مذاهب — این حالت [illegible]
بواسطهٔ فقر است — جوانان ۱۲ ساله و ۱۵ ساله در [illegible]
یا پلیس نوکر شده و ماهیانه شش یا هشت روپیه یا [illegible]

پرورش دهند عیال خود را (یعنی خانواده خود را) — بعضی هستند
که رست هستند در تحصیل علم بجهت آنکه پدرانشان صاحبان دولت
اند ولیکن از این قبیل اشخاص معدود اند زیرا که مسلمانان این ضلع
غالباً وعموماً مسکین اند — اگر توجه خاصی در حق ایشان بکار رود من
هیچ سببی نمیدانم و نمی بینم که رغبت نکنند بتحصیل علم و اکنون شروع
نموده اند که بخیال رفته اند که چه قدر نقص هست آنها را بواسطهٔ آنکه فاقد
علم و دانش هستند" (بعضی چیزهای دیگر هم این مسلمان نوشته است
همه از این قبیل و مطلبش ظاهر و هویدا است)

Native Opinion.

در همین تاریخ ۳ جون یکی از اخبارات هندی موسوم
به بنیتو امنیین بموجب ذیل ایراد میگیرد بر عریضهٔ اجزای انجمن اسلام —
"امکان ندارد که خوش سازد هر ذات و فرقه و ملتی را
در هند باین که برای هر یک یک ضابطهٔ جداگانه ترتیب دهد برای
تربیت آنها که مبنی باشد بر قواعد مذهبیهٔ آنها و معلمین نیز از برای
خود شان معین کند — حمد خدا را که هیچ ذات دیگری چنین دعوی ها
را ظاهر نکرد در حالی آنکه مسلمانان تا کنون سر باز زدند و قبول نکردند
که فرصت را غنیمت شمارند و نصیبی برگیرند از خوان نعمت تربیتیکه
برای هر ذاتی یکسان چیده شده و سایر ذاتها آزادانه نصیب خود
را می برند و نتیجه آن است که این ملت لنگ لنگان بدنبال دیگران
روانند و گاهی بگرد آنها نمیرسند — بیشک این نیست حالت تربیت
یافتگان مسلمانان و اینها بسیار معدود هستند و آن اکثر و اغلبیکه هستند

بهیچ وجه قبول نخواهند کرد طریق دیگری را جز این طریق که تربیت شوند بموجب
مذهب خودشان و در زیر دست معلمین و آموزگارانیکه از هم مذهبان
خودشان باشند — عریضه گذاران شکایت دارند که در قلمرو بمبئی
میتوان گفت که باب هر گونه منصب و عهدهٔ با اعتبار و با عزتی را بروی
مسلمانان مسدود کرده اند (یعنی عملهای عظیم را در خدمت حکومت
بآنها نمیدهند) — ما امیدوار هستیم که این نیست صورت حال
و بیان واقعی که عریضه گذاران ظاهر کرده اند و طرف داری حکومت
از پرفشارهای دیگر ذاتها چندان نیست که اینها می پندارند —
عریضه گذاران باید بطور یقین بخاطر داشته باشند مقدمهٔ یکی از امرای
عظیم الشان مسلمانان را که در احمد آباد کالکتریت بچاکری حکومت
مشغول بود ولی حکم شد که خارج یعنی معزول شود زیرا که نمیتوانست
امتحان بسیار ناچیز کم مایهٔ بدهد در رشتهٔ عهدهٔ خود و ظاهر سازد
که استعداد و قابلیت آن عهدهٔ جلیل معززانه را دارد که حکومت
باو عنایت کرده بود" —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۲ اکتوبر ۱۸۸۵
مراسله نگاری این جملهٔ ذیل را در ضمن ارتیکل طویلی مینویسد از کشمیر —

"I am afraid that the Mohammedan[s] here are not more earnest in educating their sons than elsewhere, but the Pundits the Hindus, that is to say — for Hindus here are all Brahmans and of the same ca[ste]

do regularly instruct their sons, but not their d

یعنی "من میترسم (یا گمان میکنم) که مسلمانان
این سرزمین طالب و راغب نیستند که پسران خود را تربیت کنند
بیش از مسلمانان سایر بلاد ولیکن پندیت ها و هنود (چرا که هنود اینجا
همه برهمن استند و از یک ذات) باستمرار پسران خود را تربیت
می کنند ولی دختران خود را تربیت نمیکنند"—

بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۲ نومبر ۱۸۸۵

Mr. Lee-Warner and the Poona Sarvajnik Sabha:

مستر لی ورنر که منصرم رجستر آف پبلیک انستیرکشن است
درجواب معارضهٔ انجمنی که دپونه است موسوم به (سرواجنیک سبها)
مینویسد ازانجمله فقره که دو جملهٔ آن بایمضمون ذیل است—
"سال گذشته در مدرسهای عالیهٔ حکومتی
۶۵۶۵ طالب العلم بودند و از آنها ۲۹۸۶ برهمن بودند و فقط ۲۶۶
مسلمان بودند وغیره وغیره" — بعد ازان مینویسد "ولیکن
فقر و بیچارگی مسلمانان وغیره وغیره در مدرسهای عالیهٔ خودش یک
داغی است بر دفتر ضابطهٔ تربیت ما وجوابیکه من بطور عموم و یک زبان
یعنی متفق علیه از هر کسی شنیدم بسؤال خود درین مطلب همان بود
که از اجزای انجمن اسلام بمبئی دادند نسبت به همه مذهبان خودشان
یعنی اطفال مسلمانان بنهایت فقیر و بی بضاعت بودند (هستند) و کمی توانستند

که بهرهٔ واقعی خود را حاصل کنند از تربیت از ادانه" —

در بمبئی گزٹ (بابی ویکلی) ۱۶ ماه مذکور نوشته

An Indian Mussulman

یعنی "یک مسلمان هندی" شرح مفصلی نوشته است در
تعریف و توصیف جناب سید احمد خان ستارهٔ هند دلی کارهائیکه جناب
موصوف کرده است در تربیت و ترقی مسلمانان — ما را ابداً کاری نیست
به دیگر مطالب آن آرٹکل و تعریفاتیکه در آن ذکر شده است و تعریفاتی
که در آن ذکر شده است از آن شخص عالی مقدار ولی ما را کار است با این
جملهٔ اخیر که مضمونش این است " ضروری نیست که بیش از این نوشته
یا گفته شود که تا بچه اندازه سعی این شخص و کالج او فایده بخشیده اند
اینقدر باید گفت که مسلمانان خردمند به عقل سلیم و اند باید تامل
کنند که یک مدرسه (یا کالج) تربیت نمیتواند کرد ملتی را که عدت آنها
پنجاه میلیان است و کار این مدرسه فقط نیم تمام خواهد بود جز آنکه سرمشقی
بشود که دیگر اجزا و اهل این ملت نیز به دنبال روند و جاری دارند و وسعت
دهند کاری را که آغاز شده است با سید احمد خان" —

در بمبئی گزٹ ۳۰ نومبر مذکور

The Education of Mohammedans

حکومت بمبئی جوابی فرستاده است عریضهٔ انجمن اسلام را
که در آن بعضی خواهش شده بود که حکومت ملحوظ دارد نسبت تربیت

مسلمانان — دراین جواب گاورنر صاحب بہادر در کونسل اظہار
می فرماید خواہش خود را کہ برطرف سازد ہر گونہ مشکل خاصی را کہ در
راہ مسلمانان باشد و قبول می فرماید در این سعی و کوشش کہ بہتر سازد
حالت تربیت آنہا را و این علامت بسیار نیکی ہست کامیابی آنہا را
در زمان مستقبل — قبل از آنکہ شروع کند بہ شرح جزئیات حکومت
سعی میفرماید کہ خاطر نشان مسلمانان سازد کہ اہم ترین طرق برای
بہبودی آنہا این ہست کہ ہیچ چہ صور و تدابیر دیگری نبیندیشند کہ
شاید موجب جدائی و تفرقہ طالب العلمان آنہا شوند از طالب العلمان
فرق و ذاتہای دیگر یا کہ آنہا را خارج سازند از ضابطہ کہ حکومت
قرار دادہ ہست برای تربیت عموم خلایق یا اینکہ موجب این شوند کہ
آنہا بواسطہ تحصیل در علوم ابتدائیہ و در مدرسہای ابتدائیہ بوضعہای
خاصۂ خود تا قابل دہند و پس از آن نتوانند کہ در مدرسہای عالیہ
و کالجہا تحصیل علوم عالیہ مشغول شوند و بہرہ ور و کامیاب گردند —
ولیکن حکومت ظاہر میسازد میل و خواہش خود را کہ چندان حکمت
اصلاح نماید ضابطۂ تعلیم و تربیت را کہ مناسب باشد بحال اکثر و غلب
طالب العلمان مسلمانان را — رای اولی کہ انجمن اسلام دادہ ہست
این ہست کہ حکومت تشویق خاصی نماید از مسلمانان و ترغیب خاصی دہد
آنہا را در تربیت و تحصیل علم و از فندہای مینوسیپالیتی و لکل نجمنی مقرر
سازد بطور مدد خرج بحسب عدت آنہا نسبت بسایر ملک — در
جواب این مسئلہ حکومت ابتدا ظاہر میسازد تشکیک خود را کہ آیا مسلمانان
بقسمی متحد ہستند کہ تماماً راضی و یک رای شوند در صرف آنچہ کہ حکومت

اهانت میکند از آنها — پس از آن تظاهر میسازد دردسر و تکلیفی را که
زایش خواهد کرد از این عمل حکومت اگر سایر ذواتها نیز فرقه فرقه جدا جدا
یک چنین دعوی نمایند بر این فندهای مذکوره — رای دوم انجمن اسلام
این است که از طرف حکومت تشویقی شود که مدرسهای علیحده از مدرسه‌ی
حکومتی نیز سوای درسهای دینیه درسهای دنیویه هم بخوانند و علوم
غیر مذهبیه هم تحصیل بکنند — حکومت در جواب این مطلب میگوید که
سعی و کوشش حکومت در این کار تا کنون ابداً فایده نبخشیده است و شفارش
میکند که مسلمانان خود نیز در این کار سعی و کوشش نمایند به همدستی حکومت
رای دیگر انجمن اسلام این است که گذشته از این که اسباب سهولت
فراهم آید که مسلمانان کمالی یابند در لغت هندوستانی تدابیرے
اندیشیده شود که مسلمانان تحصیل نمایند هر لغتی را از هر جا و مقامی در هند
که باشندگان آن سرزمین غالباً با آن زبان متکلم هستند زیرا با آنها
مسلمانان باید همچشمی کنند نه فقط در قابلیت و استعدادیکه لازم ا
ست در خدمت حکومت بلکه در تجارت و دیگر امور زندگانی — حکومت
فایده عمومیه این رای را پسند می کند ولی تظاهر میسازد مقاماتی را که
این لغتی بیفایده است و کم قدر — بعد از آن متوجه میسازد خیال اجزای
انجمن را به مشکلاتیکه در راه است از حیثیت زریکه باید صرف بشود
در جریان این مطلب معذالک وعده میدهد اجزای انجمن مذکور را
که فیما امکن سعی خود را در این مطلب دریغ نخواهد داشت خصوصاً اگر مسلمانان
خود آماده باشند که یاری کنند خود را — رای دیگر این است که تشویق و
ترغیب معقولی شود از مسلمانان در تحصیل علوم اعلا و لغت انگریزی

مسلمانان دراین خصوص محتاج هستند باعانت مخصوصی — حکومت میفرماید
که این گناه خود مسلمانان هست که بانیسان پس افتاده اند و تنزل دارند در
علم و تربیت زیرا که زمانی را که طالب العلمان دیگر ملل و ذاتها صرف میکنند
در حصول و آموختن انگریزی و ریاضی و امثال اینها طالب العلمان مسلمانان
صرف میکنند در خواندن عربی و فقه یا علوم مذهبیهٔ خود — فقر و مسکنت را
که سبب اینگونه حالات خود میدانند و میشمارند مسلمانان حکومت میپندارد
که نتیجه تنزل آنهاست در تحصیل علم و تربیت — حکومت مخالف هست با
عریضه نگاران دراین مسئله که ضرور و اهم هست که ضابطه قرار داده شود برای
مسلمانان باین نحو که اسکالرشیپ (یعنی مستمری و انعام و جایزه که بطالب العلم
میدهند) و همچنین فری استودنت شیپ (یعنی آزادانه و بدون ماهانه تحصیل
علم نمودن) آنها مخصوص باشد — سبب را اینسان بیان میکند حکومت
که اگر چنین مستمری مقرر گردد برای مسلمانان اینها سست میشوند و سعی میکنند
که با دیگر ذاتها همچشمی تحصیل علم کنند — در خصوص مطلب دیگر اجزای
انجمن حکومت خواهش میکند که کامیشنی مقرر شود که دریافت و خوض نماید
آن کامیشن که تمام طرق آمدنی زر یکه مسلمانان راهست برای تربیت خود
و وضع حصول و خرج آن و کثرت و قلت آنرا معلوم کند — آخرین و اهم ترین
همهٔ مطالب یا آرای عریضه نگاران این هست که حکومت های هر جائی
از هند (یعنی حکومتهای انگریزی) مامور شوند که دریافت نمایند که
از روی بخشش و تقسیم نسبت بدیگر ذاتها و فرق عدت مسلمانانی که در
چاکری و خدمت حکومت هستند چند هست — بجواب این مسئله حکومت
وعده کرد که شرایط همچشمی را در ضوابط تربیت کسانیکه چاکری حکومت را

طالب هستند بیش ازین سهل و آسان سازد برای کسانیکه استعداد و علم خود
را حاصل کرده اند کم و زیاد بموجب و در تحت ضوابط دیگری خلاف ضوابط
حکومتی — پس حکومت ظاهر میسازد که عریضه گذاران بطور اغراق وا نموده
اند که عدد مسلمانانیکه در چاکری حکومت هستند بینهایت کمتر است نسبت به
سایر ذاتها — در خاتمه حکومت بیان میکند که نه هیچ چه لازم است و نه
فایده می بخشند بحال خود مسلمانان که مستثنا باشند از تحصیل علوم و خواندن
کتبی که مقرر شده است برای کسانیکه خدمت حکومت را طالب هستند —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۴ جنوری ۱۸۸۶ غلام محمد منشی مینویسد

" صاحب — بینهایت مبتهج میسازد مرا که در اینجا رقم کنم ترقی
تعلیم و تربیت مسلمانان را در قلمرو بمبئی — این را باید تاریخ جدیدی قرار داد
در نوشتجات تعلیمیه و کلندر (یعنی روزنامچه) یونیورسیتی — من یقین دارم این
خبر مسرت انگیزد در قلوب کسانیکه در این مقدمه و از اینحال محظوظ میشوند —
چونکه من خود سالهای دراز است که بینهایت محظوظ شده و ملشوم (یعنی لطف و
خوشی برگرفته ام) در انیمطلب بخصوص اندالجوبلی میدانم که گاهی چندان امیدوار
از طالب العلمان مسلمانان جمع نمیشدند برای امتحان یونیورسیتی که امسال جمع شدند
یک شخص بجهت امتحان ودراد و یعنی علم داکتری آماده بود و کامیاب شد
در درجه ال ام و اس یافت — شش کس بجهت امتحان اول بی ای آمدند و همه
کامیاب شدند " " ولیکن برای امتحان انترنس یا مترکیولیشن کم از
۳۰ کس حاضر نشدند و از آنها یک ثلث کامیاب شدند در امتحان بی ای در حالیکه
چند سال پیش ازین بمشکل یعنی ندرتاً شش مسلمان طالب العلم می آمدند حتی برای امتحان
مترکیولیشن — ازین معلوم میشود و ظاهر میگردد که مسلمانان این جانب ملک شدند

حالا شروع کرده اند که حظی حاصل کنند و لطفی برگیرند از تربیت این زمان
و این بجهت آن است که بعضی از طرق مشکلات آنها را حکومت آسان کرده
شکی نیست که از این حالت کراهیت یکه حالا دارند و بآنها نسبت میدهند
در مدت چند سالی باز خواهند آمد اگر حکومت مهربان باشد کماکان
که آماده دارد هرچه را که آنها محتاج هستند — این حال (یعنی ترقی
مسلمانان در علم) اگر بالفعل کماکان بر وفق دلخواه نیست تا یک اندازه
بر وفق دلخواه است —

اکنون بر حکومت پدرانه ما فرض است که لیاقت و قابلیت
این اشخاص فوق را در مد نظر بدارد و تشوق از آنها فرماید باینکه عملهای
مناسب بانها عنایت کند بحسب استعداد و شایستگی آنها در مختلف شعب
و ادارهای حکومتی تا آنکه حاصل آرند مراتبی را که دیگر ذاتها حاصل کرده و
جاهائی را (یعنی عملهائی را) که دیگر ذاتها فرا گرفته اند — این فعل
مشفقانه بیشک رغبت خواهد داد بسیاری از مسلمانان را که قدم
پیش گذارند و خود را ترقی بخشند و بمدارج عالیه رسانند یا اقلاً
خود را شایسته و قابل سازند بجهت خدمات و جاگیرهای حکومتی
ولیکن ما فراموش نمی کنیم بنویسیم از قراری که در
بمبئی گزت تاریخ ۱۲ فبروری دیده شد در این امتحانیکه سه مسلمان
در درجهٔ بی ای کامیاب شدند ۹۵ هند و بودند و ۲۳ پارسی و ۳ از
مختلف ذاتهای دیگر که کلاً ۹۶ بودند — و عیب کلی این است که این
همه اشخاص دعوی میکنند که حکومت عهده و خدمتی بآنها بدهد —

(ملاحظه کن در ضمیمه)

مقدمهٔ رای مادر تربیت مسلمانان

درانچه که نوشتیم در صفحات ماقبل بجهت تمسک و اثبات مدعا و تقویت رای خود هیچ چیزی را ما فروگذار نکردیم — ما ظاهر ساختیم که (۱) مسلمانان شوق بعلم و تحصیل دانش و کمال ندارند — (۲) مسلمانان خود سعی نمیکنند که خود را تربیت کنند — (۳) معاذیر مسلمانان هیچ و بیجاست — (۴) مسلمانان بیهوده و عبث انتظار می کشند که حکومت هند تمام آنها را تربیت کند و اسباب دانش و کمال را برای آنها فراهم آرد — (۵) مسلمانان بی سبب و بیجا شاکی اند که حکومت توجه در تربیت آنها ندارد — (۶) حکومت هند کمال سعی و اهتمام را دارد که مسلمانان تربیت شوند هر چند شاکی اند — (۷) مسلمانان بینهایت بطی الحرکت هستند در هر کاری خصوصا در تحصیل علم و تربیت ملت خود — (۸) مسلمانان ابدا راه کار را نمیدانند اگر چه طالب علم و دانش هم باشند و کوشش برای دیگران هم فرا نمیدهند و طریق کار را از دیگران هم اخذ نمیکنند — ما رای خود را فی الجمله باد و صاحب بزرگوار عالیشان در میان نهادیم که یکی مسلمان بود و دیگری هندو و هر دو تعلق داشتند با مور تربیت و تعلیم حیدرآباد ولی ابدا جوابی مطابق سوال نشنیدیم و هیچ جواب آنها قانع نگشتیم بلکه جواب شان را نه پسندیدیم — یکی از ایشان فرمود که جبر لازم است و دیگری گفت که نمیتوان مردم را مجبور کرد و گوئیا که ظلم می شود در حق مردم

اینکه مسلمانان شوق ندارند بتحصیل علم و دانش

از اینجا میگوئیم ما که ملک ایران و ترکی و جاهای دیگر که از خود حکومت با
استقلال دارند و باندازهٔ خود صاحب دولت و مکنت هم هستند
چرا ترقی نمی‌کنند در علم و دانش — و در هند هیچ جائی امروز مثل
دکن نیست ده هزارها صاحب دولت هست و هزارها جاگیردار و منصب دار
هست ولیکن در بعضی خانهامن بچشم خود دیده ام که بیست یا بیشتر
جوانان هستند که یکی از آنها گاهی در کتابی ملاحظه نمی‌کند از صبح
تا به نیمه شب بصحبتهای بیمعنی نامعقول و بیک نوع لهو و لعبی و استعمال
یک قسم مسکری مشغول و سرگرم اند — اینکه مسلمانان سعی نمی‌کنند
در تربیت خود در این هم شکی نیست زیرا که اکثر نان مفت خورده
و میخورند در هر کجای عالم که باشند و نان بر ذالت پیدا می‌شود
ولهذا ضرورتی نیست که سعی کنند در تحصیل علم و کمال — اینکه
معاذیر مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هند بیمعنی و پوچ است
و از الجمله یکی اینست که همیشه بی‌نوا هستند و همواره از حکومتهای خودد
میخواهند حتی در فرو بردن نان بحلق خود از آن میگوئیم که کرورها
زر در سال در هر یک از ممالک مسلمانان خرج میشود بطرق خلاف
همه خلاف و سراسر خلاف که ما در این وقت تفصیل نمیدهیم
شاید بعضی از آنها خلاف عقاید مذهبیه و توهمات و خیالات
جاهلانهٔ آنها باشد و ما را کافر خوانند — اقلاً اینقدر می‌توانیم گفت
که کرورها در عروسی و عزا و بسم الله خوانی و چله و ختنه و ناچ و
جنده یا رندی بازی صرف می‌شود — اینکه مسلمانان هند همه

انتظار می کشند که حکومت هند آنها را مدد کند بر یا بخود دیگری و بعضی دیگر
بیهوده بوده است این انتظار و توقع از آن میگوئیم که اینها تامل نمیکنند
که چهل یا پنجاه میلین مسلمانان را حکومت نمیتواند تربیت کند — بیست
کرور خلق دیگر هم همین توقع را از حکومت خواهند داشت و حال آنکه هیچ
ذات دیگری چنین توقعی ندارد امروز ولی در صورتیکه حکومت مسلمانانرا
مدد دهد دیگران هم توقع مدد خواهند داشت بعد از این — حکومت
کرورها زر از سایر رعیت ملک خود بگیرد و صرف تربیت مسلمانان کند
و اگر از خودشان بگیرد خواهند گفت ظلم است و آن وقت بیشتر سبب آن
میشود که از خدا بدعا طلب کنند آمدن روسیان و رفتن انگریزانرا —
اینکه مسلمانان بطئی الحرکت و در کارها بسیار سست هستند از آنرو
میگوئیم که هر زمانیکه ذکری از انتظام و قانون و ترقی علم و دانش و
امثال اینها شده است نسبت به ملک ایران ایرانیان گفته اند
رفته رفته حالا ابتدای کار است و نسبت بریاستهای هند هندیان
گفته اند رفته رفته حالا ابتدای کار است و همچنین نسبت بتمام
ممالک اسلامیان — و همیشه هر شخصی اعلی یا ادنی عامل یا جاهل همین
سخن را گفته و همین جواب را داده جز من بنده که همواره بر این سخن
و بر این عقیده لعنت کرده ام — در این ملک هر یک از این کارها و
صفات را در این حالات که هست میگویند "مغلائی است" —
اصل لفظ مغل نام قبیله است از تاتار که ترک هم هستند —
این قبیله بر ممالک هند و ایران تاخت آوردند و هر دو را تباه ساختند
و پس از آن اولادشان در هر دو ملک اقامت گزیدند و فرمانروائی کردند

اگرچه اولین اینها چنگیز خان کافر بود ولی اولاد او مسلمان شدند و در
ایران فرمانروائی کردند — پس از آن تیمور آمد از همان قبیله و باز
اولاد او منتشر شدند و بعضی در ایران و برخی در هندوستان حکومت
راندند و بآن مناسبت سلطنت هند را سلطنت مغل خواندند و بهمان
جهت یا جهات دیگر در این زمان ایرانیان را هم در هند مغل می گویند
و بالجمله مطلب این است که هر کار بی انتظام و هر کاری را که در آن تعویق
و تعطیل و درنگ بسیار رود و وعدهٔ بیوفائی بسیار و خلاف و دروغ بکثرت
باشد مغلائی میخوانند خواه نسبت بایران و ایرانیان داشته باشد
خواه نسبت به هند و مسلمانان هند و خواه نسبت بهر دو — ولیکن
بنده می گویم این کلام باین مفهوم شامل است بر تمام مسلمانان جهان
که اکثر و اغلب از اولاد مغول هستند چه در ایران و چه در توران و چه
در هند و چه در ترکی و چه در مصر — بهر حال اینشان که مسلمانان حرکت
می کنند صد گز در سال بعد باوج کمال خواهند رسید — ولیکن با نسبت بدذات
که گاهی اثر کشش یعنی جذبهٔ کرهٔ جهالت از مسلمانان انفکاک نمی پذیرد
و لهذا صعود این ملت غیر ممکن است — اینکه مسلمانان راه کار را
نمی دانند از آن میگوئیم که ما گاهی بخاطر نداریم که این ملت بمنزل مقصود
رسیده باشند و تمام کارهای اینها همواره خام بوده است (۱)
بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما با وجود علم بی تجربه بوده اند (۲)
بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما همه خودپسند بوده اند و نفسانیت اینها
نگذاشته است که در کارها تامل کنند و با یکدیگر مشورت نمایند و یکی
رای دیگری را پسند کند (۳) بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما

ابدا گوش فرا نداده اند گاهی بقول کسی که بظاهر از علم و زر از خودشان فروتر باشد - (۴) بواسطهٔ آنکه همت و نیز خیالات آنها محدود و قاصر بوده است - (۵) بواسطهٔ آنکه گاهی عقلای ما هیچ کاری را در معرض امتحان در نیاورده اند - (۶) بواسطهٔ آنکه همواره در میان ما مسلمانان جاهل از هر ملت و قومی بیشتر بوده - (۷) بواسطهٔ آنکه مسلمانان گاهی چندان پروا نداشته اند که بدنبال روند کارها و امتحانات دیگر ملل و طوایف عالم را - (۸) بواسطهٔ آنکه قدمای این ملت در زمان علو و عظمت و اقتدار و استیلای خود گاهی این کارها را نکرده بودند که اولاد و اعقاب آنها در این زمان پستی و نکبت و ذلت بتوانند تاسی به پدران خود کرده بهر حال مسلمانان راه را نمیدانند و امید نیست که گاهی بمنزل مقصود برسند

رای ما در وضع تربیت مسلمانان

قبل از آنکه ما رای خود را اظهار سازیم حکایتی بیان میکنیم و متوقع ایم که خوانندگان بکمال دقت ملاحظه کنند که مقصود ما چیست -

حکایت مس کلرکسن و موقوف شدن رسم برده فروشی

پیش از سال ۱۷۸۵ احدی را جرات آن نبود در امریکا که لب بگشاید بمسئلهٔ خرید و فروش غلامان که در آن سال هزارها از افریقه می بردند - در سال مذکور معلم مگدالن کالج در شهر کمبرج یکی از بلاد انگلند شاگردان خود را حکم نمود که رساله بنویسند در این مسئله برای یکی از جایزه های یونیورسیتی کلرکسن که یکی از طلاب بود در آن کالج رساله نوشت در این مسئله آن جایزه

را حاصل کرد — پس تمام خیالش مصروف گشت بر ساله‌اش و سوار شده بلندن
رفت ولی پیوسته دل خود را شکسته میدید از ناامیدی (همچنانکه حالت هند
است در این وقت) و آخر اسب خود را از رفتار بدشت و بدریای اندیشه
و ناامیدی فرو رفت — مسلم داشت که کمال ظلم بود از طرف مردم انگلستان
بر بیچاره زنگیان افریقه مع ذالک خودداری نمیتوانست کرد و در این اندیشه و
تامل که فرض و واجب بود یک شخصی را که زیر آن بار همچین سنگین برود شاید
که انصاف قلبی خلق را بهیجان و جنبش درآرد — بهرحال لندن روان شد
با کمال پریشانی و بمجرد رسیدن رساله خود را چاپ و مشتهر ساخت و نتیجه
آن این شد که اندکی خلق متحرک شدند — ولیکن چاپ کردن رساله کافی
نبود برای آن کار اهم یعنی موقوفی برده فروشی — ملاحظه کرد که از یک
شخص ناگزیر بود آن کار بلکه بکلی خیال و توجه خود را مصروف همان کار دارد
و بس — خود سؤال کرد از خود که این کار تو نیست و خود جواب خود داد که این کا
کار خود تو است و هیچکس دیگر نمیتواند از عهدهٔ این امر خطیر برآید — بالجمله
حکایت را مختصر میسازیم کلرکسن مستعدی برپا کرد و تا شش سال چندان بسختی
محنت کرد که قوای ظاهری و باطنیش همه بتحلیل رفت و بیمار شد — هشت
سال بعد خود را صحیح المزاج یافته باز خود را مشغول محنت ساخت — در این
مدت هزارها سخن سخت و سست و تلخ و ترش شنید از کسانیکه فایده میبردند
از برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض خطر و هلاک درافتاد
نتیجه محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ پرلمنت انگلند قانونی جاری
کرد در موقوفی برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض
خطر و هلاک درافتاد — نتیجه محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ع

پرلمنت انگلند قانونی جاری کرد در موقوفی برده فروشی الخ — سایر دول یورپ نیز تاسی بانگلند کردند و آخر در سال ۱۸۳۴ در تمام ممالک انگلیش رسم برده فروشی موقوف شد بصرف و خرج بیست کرور روپیه — و این کار بسیار عظیم را یک شخص واحد کرد —

ما مکرر این قصه را برای بعضی از هم مذہبان خود بیان کرده ایم ولی ابداً کسی اعتنائی بکلام ما نکرده و اکنون طی نویسیم و بیاری خدا چاپ و مشتہر خواہیم کرد و ہمین قدر را از خود یادگار میگذاریم که یک چنین شخصی ہم در یک زمانی در میان مسلمانان پیدا شده بوده است در جہان — اگر مسلمانان رای ما را پسندد و بآن عمل نکردند و سخن ما را بسمع قبول استماع ننمودند معلوم ہست که نکبت و ذلت این ملت آسمانی و خدائی ہست و گاہی علاج نخواہد پذیرفت تا قیامت —

پوشیده نماند که ترقّی دادن و ترقّی یافتن مسلمانان امری ہست بسیار بسیار بسیار اہم و عظیم — و غرض این ہست که قریب یا بیش از سیصد میلین مسلمان باید تربیت و تعلیم شوند و حکمت و تدبیری باید اندیشید که سیصد میلین مسلمان در روی زمین تعلیم و تربیت شوند و اگر نه اینہمه و بیکبار اقلّاً سی میلین از آنہا و بتدریج — لیکن از سی میلین و تدریج مراد ما این نیست که فقط این عدد را تا قیامت تربیت کنند بلکه در یک زمان باید این قدر مسلمان تربیت شود در تمام عالم و اقلّاً در مدّت بیست سال — این کار بسیار مشکل می نماید مسلمانان و لیکن در نزد ما بسیار آسان مینماید — فقط اشکال آن این ہست که چند شخص با ہمت یا غیرت نمی شود — افسوس که هر ایک شخص واحد ہم ہست نیست که بہمان حالت

سرگرمی من باشد واندکی زر ہم درکفش باشد که در بعضی مواقف ضروریه خرج کنند — کمال افسوس ہست که تاکنون مرا یکصد روپیه ہم درماہ آمدنی نیست که اقلا بیست روپیه آنرا در اشتہارات و اخبارات نوشتجات خود صرف کنم —

این کارہا بازیچه نیست — در زیر باری عظیم یا غیر عظیم نباید رفت برای فایدۂ جزئی نباید زحمت برخود قرار داد برای تربیت معدودی در ہریک از ممالک مسلمانان از انچه خرج میشود در طرق بسیار ناسعقول و تباه کاری اگر ربع آن در سال صرف تربیت خلق شود ہزارہا تربیت می شوند — اگر مارا اختیار و استقلال باشد در ہریک از ایران و ہندوستان و ترکی پنجاه کرور از مردم سیم یم بر دریا اقلا پنج کرور میگیریم بخوشی — عجب این ہست که مسلمانان ہموارہ میگویند الناس علی دین ملوکھم در واقع ہم ہموارہ چنین ہست — ولیکن در میان ما مسلمانان ناس بدین ملوک خود بوده اند در طرق خلاف در لہو و لعب و در استعمال مسکر و ارتکاب منکر — معہذا لک اعتقاد ما این ہست که اگر سلاطین و بزرگان ما کمر ہمت بربندند درکارہای نیک خلق ہم بدنبال آنہا روان میشوند — فقط یک استعمالی در ابتدای ہرکاری لازم ہست — در ہندوستان چہل میلین مسلمان ہست — اگر ہر فردی از مسلمانان چہار آنه بدہد ده میلین می شود — اگر بیست میلین از آنہا ہریک ہشت انه بدہد ده میلین میشود — اگر ده میلین از آنہا ہریک یکروپیه بدہد ده میلین میشود — اگر یک میلین آنہا ہریک ده روپیه بدہد ده میلین میشود — واگر یک لک از آنہا ہریک صد روپیه

بدهد ده میلین روپیه میشود — و من یقین دارم که در حیدرآباد و کلکته و
مدراس و بمبئی و پنجاب و مختصر در سرسبد ملک هند اقلاً یک لک مسلمان
یافت میشود که قدرت و استطاعت آنرا داشته باشند که هر یک صد روپیه
بدهد — مگر شخصی میخواهد که مانند کلرکسن باشد و درد داشته باشد
اندکی از خواب و آرام خود بکاهد و اندکی در آفتاب و بارش و سرما و گرما
حرکت کند و اندکی محنت برخود قرار دهد — کمال بیشرمی است برای
آن کسانیکه قدرت و استطاعت یا زور و استیلا دارند و بی پرواستند
و کمال افسوس و حسرت است برای آن کسانی که در آتش حسرت و غیرت و
حمیت میسوزند و لی دست قدرت شان بسته است و در میان ملتی
افتاده اند که بزرگان و صاحبان استطاعت و استیلای آن ملت
همه بی غیرت اند و بی پروا —
غرض اعتقاد بنده این است که اگر یک شخص
عالیشان یا پادشاه یا شاهزاده یا وزیر یا امیر یا صاحب دولتی
کمر همت بر بندد و دامن همت بر کمر زند یا جمعی از بزرگان و صاحبان
طاقت و قدرت مسلمانان کمر همت بر بندند و بموجبی که ما نوشته ایم و
دستور العمل داده ایم انجمنی برپا کنند لک ها خلق بحرکت در می آیند
و شریک میشوند و لک ها بلکه کرورها زر جمع میشود بدون آنکه از حکومت
چیزی طلب کنند و از دیگر ذاتها منت برند و سود همان کفایت است
که هزارها را تربیت کنند باحسن وجه — من از سوز قلب و از دل صاف
و نیت خالصاً لوجه الله و از حرارت حمیت دین و برادری و همدردی
ملتی و قومی دست بآسمان بلند دارم و میگویم بار الهٰا بحق مقربان درگاهِ

احدیت خودت بہم مذہبان مرا از خواب غفلت بیدار کن و ہمہ را توفیق تحصیل علم و دانش و تہذیب اخلاق و غیرت و کسب کمال و کسب مال و ترقی خود و ملک خود عنایت کن و از این مذلت و نکبت و آفت رہائی بخش —

درخاتمہ این مطلب ما عرض میکنیم بخدمت مسلمانان ہند و ہر کہ از ایشان گوش حق نیوش داشتہ باشد کہ بہیچ وجہ من الوجوہ ما پسند نمیکنیم یونیورسیتی حیدرآباد را و این کار را کار طفلانہ و جاہلانہ می شماریم و ابداً در آن ترقی نمی بینیم برای عموم مسلمانان بلکہ رای ما اینست کہ اگر شاہ و وزیر دکن یا دیگری یا دیگری مختتی بر خود قرار میدہ ہند و زر بدہی سید ہند کاری بکنند کہ فایدہ در آن باشد برای ملتی نہ برای معدودی از ہم مذہبان آنہا و طریق آن ہمان است کہ ما نوشتہ ایم برای انجمنی کہ خود نام نہادہ ایم انجمن تائید اسلام و بدنبال می آید —

انجمن تائید اسلام

(۱) انتظام انجمن و شغل اجزای آن

۱ بنزد رای حقیر در ہر ملکی از ممالک مسلمانان باید انجمنی باشد برای تربیت خلق (یعنی مسلمانان خاصۃً) و آن انجمن موسوم باشد بہ "انجمن تائید اسلام"

۲ سلاطین باید در چنین انجمنے مربی ملکہ میر مجلس باشند —

۳ وزیر علومی لازم است از طرف حکومت که تمام امور خصوصیهٔ علوم با او باشد و باو مفوض باشد — یا در صورتیکه سلاطین میر مجلس نباشند وزیر علوم میر مجلس باشد

۴ چند کس خاص باید نایب میر مجلس باشند —

۵ کامیتی یعنی کارگذاران این انجمن باید از یکصد و بیست کس کمتر نباشند

۶ این کامیتی باید مشتمل باشد از علما و فضلا و بزرگان عالی شان

۷ اگر دار الفنونی هم برپا کنند (یعنی یونیورسیتی) همین اشخاص و عده میتوانند اجزای آن دار الفنون شوند و باشند —

۸ در هر شهر و بلد و قریه باید شعبه و رشته این انجمن باشد و حکام ولایات در شهرهای بزرگ و بزرگان یا ریش سفیدان دهها در دهات میر مجلس باشند — و در مثل حیدرآباد و ریاستی تعلقه داران و در ایران ضباط میر مجلس باشند در اضلاع —

۹ جز این اشخاص (یعنی اجزای کامیتی) هر که بخواهد در این کار قدم گذارد و برای هم مذهبیان خود مخصوصاً کوشش کند باید ممبر باشد و اول درخواست کند از کامیتی و اگر قبول کردند نام او در دفتر ممبرها (یعنی اجزا سوای کامیتی) درج شوند —

۱۰ سکرتری و خزانه دار نیز هر گونه که بخواهند و هر عدد که لازم باشد مقرر کنند —

۱۱ بنزد رای بنده همه [illegible] از شاه گرفته تا گدا باید

بند مدد کنند این انجمن را بحسب استطاعت خود و اجزای این انجمن نیز مستثنی نیستند —

۱۲ اجزای این انجمن تا ممکن باید سعی و کوشش جسمانی هم بکنند و باید دانست که اینها خاص برای سعی و کوشش مقرر میشوند و اصل اصیل و شرط اعظم و اهم این انجمن همین است که اجزای آن بکوشند و محنت کنند

۱۳ بنزد رای من تمام کا میتی و اجزای این انجمن باید سوگند بخورند و نذر و عهدی کنند و بر خود لازم شمارند که محضاً لله و برای فایدهٔ ملت و هم مذهبان خود حتی الامکان بجان بکوشند و سعی و جهد نمایند نه برای نام و فایدهٔ خود و اگر زری بآنها واگذار شود یا کاری بآنها محول گردد به جمعی یا فردی از افراد آنها حیف و میل در آن زر و کوتاهی در آن کار نکنند —

۱۴ کا میتی مذکور را اختیار باید باشد که هر قانونیکه بخواهند جاری سازند —

۱۵ کا میتی مذکور را اختیار است که هر کرا بخواهند شامل خود سازند اگر جای یکی یا بیشتر خالی ماند —

۱۶ این کا میتی باید ماهی یکبار بنشینند و ملاحظه کنند در مجاری حالات مدارس و تربیت اطفال و تمام امور متعلقهٔ انجمن مذکور —

۱۷ در هر جائی که شاخی از این انجمن هست و چند ممبری هستند و یکی دو مدرسه یا مکتب هست آن ممبران را لازم است که هفته یکبار در آن مدرسه یا مدرسها یا در آن مکتب یا مکتبها رفته مجاری حالات آن

یا آنها را دریافت نموده بمجلس عالیه بنویسند یا رپورت دهند

۱۸ مداخل و مخارج هر مدرسه را هر هفته باید بنویسند و بمجلس عالیه بفرستند —

۱۹ رشتهائیکه در شهرها و بلاد بزرگ هستند نیز بهمین منوال عمل نمایند و مجلس بزرگ آن شهرها و بلاد همه ماهه مجاری حالات مدارس و کارگذاری خود را نوشته بمجلس عالیه فرستند چند روز قبل از آنکه مجلس عالیه منعقد میشود —

۲۰ مجاری حالات در شهرهای بزرگ و جاهای دور دست و عظیم باید در کتابچه مفصلاً چاپ گردد و مجاری دهات خورد قریب بقلم نوشته ارسال شود —

۲۱ این نوشتجات همه باید بنام سکرتری (یا مهتمم) ارسال شود و سکرتری خلاصه آنها را بجهت ملاحظه اجزای مجلس عالیه یعنی کامیتی نوشته در مجلس پیش کنند —

۲۲ تمام مجاری حالات هر شهر و بلد و قریه و تمام مجلس عالیه و تمام تغییر و تبدیل در امور و تمام دخل و خرج انجمن مذکور باید ششماهه یا سالانه چاپ گردد مفصلاً و بتمام بلاد و امصار و قرائیکه رشته از این انجمن هست ارسال شود —

۲۳ بنزد رای بنده تمام مال اوقاف و امثال آن باید باختیار کامیتی این انجمن باشد و در این کار و راه زر آمدنی آنها صرف گردد —

۲۴ زریکه جمع می شود اگر بتیجات بلند ازند و اگذار کنند

بجمعی از تجار یکه خود نیز ممبران انجمن باشند—

۲۵ بجهت مخارج هر کالج یا مدرسه یا مکتبی یا هر کار دیگری باید رجوع شود بآن کامیتی و اگر زری زاید باشد یا از جای دیگری حاصل شود که در مقابل آن خرجی نیست باید فرستاده شود نزد خزانه دار انجمن

۲۶ باید دانست که در واقع زری را که خلق میدهند و مدد می‌کنند عمده برای فقرا است بعبارهٔ اخری اطفال فقرا باید معاف باشند از دادن ماهانه و بلکه برای ترغیب و تحریص آنها در تحصیل علم و هنر باید چیزی هم بجهت سایر مخارج بآنها داده شود—

۲۷ شغل این کامیتی منحصر باین چیزها و کارها نیست بلکه تمام امور علمیه و مذهبیه و اخلاق و تعیین کتب درسیه و نظم و نسق مدارس و مکتب‌ها و کتب خانها و اگر کلب‌ها نیز باشند نظم و نسق کلب‌ها باین جماعت و اگذار است— تصحیح کتب و ترجمهٔ کتب باید با اینها یا با جازت اینها باشد—

۲۸ بنظر رای بنده لغات و السنهٔ مختلفه نیز باید تحصیل شود و کتب قومهای دیگر باید ترجمه شود و خلق ترغیب و تحریص شوند در نوشتن کتب جدیده و ترجمهٔ لغات و السنهٔ دیگر و کتب طوایف دیگر

۲۹ در هر مدرسه یا کالج یا مکتبی کتابخانهٔ نیز لازم است بحسب ترقی و درجهٔ طالبان علم و در آن کتب خانها بعضی از کتب حکایات و قصص چند با نه مع تصاویر نیز باید باشد که اطفال هم خوش گردند از خواندن آنها و هم فایده برگیرند—

۳۰ رسم حق تصنیف و تالیف نیز باید جاری باشد

وملاحظه گردد —

۳۱ تربیت خلق یا اطفال فقط منحصر نباید باشد رفتن بمدرسه خواندن وتحصیل علم وشغل این انجمن نباید همین کار باشد بلکه این انجمن باید این فقرات ذیل را ملحوظ دارد وشغل اراکین واجزای این مجلس اینها نیز باید باشد —

(الف) فقرا وضعفا اگر استحقاق داشته باشند مدد باید کرد

(ب) مردان وزنان بیکار را بکار باید گماشت —

(ت) مردان فقیر وزنان فقیره را باید زن وشوهر داد که تباه روزگار نگردند —

(ث) حتی‌الامکان نگذارند که زنان ودختران از ردی فقر واجبار تبه روزگار شوند —

(ج) تا ممکن باشد رسم بدفعلی را از میان زنان بیخ دارند بموعظه ونصیحت ودادن زر وداشتن بمشاغل وتحریص نمودن بتحصیل علم وهنر —

(ح) غالباً در مساجد باید وعاظ را بگمارند که وعظ کنند برای زنان —

(خ) مجالس باید مقرر شود برای شعرا واهل هر فنی از فنون واشعار وفنون آنها را در کتب یا اخبار چاپ کنند که دیگران هم بفیض برسند — وشعر وادب نیز ترقی کنند وانچه از آن ممر حاصل شود صرف مجالس آنها کنند —

(د) کلب‌ها لازم است که تفرج گاه وجای بازی و

صحبت اطفال وغیر اطفال باشد ولی باکمال نظم وقاعده۔

(ذ) اشعار خوب وعبارات خوش ونوشتجات مفیده وکتب مفیده باید انعام وجایزه داشته باشند۔

۳۲ بنزد رای بنده در ممالک مسلمانان این انجمن و این کالج ها ومدارس باید خاص باشند اطفال وطالب العلمان مسلمانان را۔ اگر حکومت ملکی بخواهد ذاتهای دیگر رعیّت خود را نیز تربیت کند مختار ہست ولیکن مدارس باید برای مسلمانان خاص باشد زیرا که زر یک ذات صرف نمیشود در تربیت ذات دیگری وترقی هر ذاتی هم معلوم میگردد۔ ولی در صورتیکه ملاحظه شود که باینسان که عرض شد احتمال میرود که کم توجهی شود بنسبت بهنود وغیر هنود آن وقت باید دیگران را هم اجازت بدهند در مدارس مسلمانان و این در صورتی ہست که ذاتهای دیگر هم زر بدهند وممبر هم باشند۔

(۲) تربیت اطفال

۳۳ مدرسه باید منظم باشد۔ معلّمین باید باعلم و ادب ومعقول ومهذّب ودیندار باشند۔ معلّمین نباید بسیار هم ملائم وحلیم وسلیم الطبع باشند زیرا که لئینت طبع معلّم متعلّم را خراب می کند وترش مزاج هم نباید باشند۔

۳۴ شرط نیست که اطفال مسلمانان لغات والسنهٔ دیگر طوایف را تحصیل کنند در صورتی که خود شان یا والدین آنها را مطبوع نباشد۔ مثلاً در هند اگر مسلمانان واطفال مسلمانان نخواهند

انگریزی بخوانند مختار اند — ولی در اینزمان اقلاً ترجمهٔ بسیاری از کتب انگریزان را بالضروره باید بخوانند —

۳۵ شرط است که ابتدا اطفال مسلمانان باید کتب مذهبیه و اخلاق خود را بخوانند و پس از چندی در صورتیکه بخواهند یا والدین آنها بخواهند لغات و السنهٔ دیگر از انیز باید تحصیل کنند —

۳۶ کتب درسیه در مدارس نباید غیر از کتب مذهبیه و کتب اخلاق و تاریخ و جغرافیه و حساب و امثال اینها باشد ولکن اطفال باید ممنوع باشند از خواندن کتب افسانه‌های بیمعنی و نامهذب با ثمر —

۳۷ بر معلمین و پدران و مادران فرض است که حتی الامکان نگذارند متعلمین یا اطفال آنها با ناجنس و نامهذب هم صحبت شوند —

۳۸ از برای هر مدرسه یا مکتبی کلاسی هم لازم است یعنی صنف و طبقه و نباید چنین باشد که یک معلم صد طفل را سبق اموزد بلکه معلمین متعدده باید —

۳۹ در سایر ممالک شش ایران رسم امتحان هم باید جاری باشد و هر شش ماه یا یکسال یکبار اطفال امتحان شوند در هر جائی که مقرر شود —

۴۰ بجهت تشویق و ترغیب اطفال رسم دادن انعام و جایزه نیز جاری باشد —

۴۱ در سایر ممالک مسلمانان از اینگونه چیزها کسی آگهی ندارد و از درجات و مراتبی که هر دم هر چه بطالبان علم سپارهند خبری نیست آنها را داین هم لازم است جاری باشد —

۴۲ کتبی باید بنویسند که اطفال بحسب طاقت خود بخوانند بدرجه و نوبت یعنی اوّل بسیار سهل و دوم اندکی دشوارتر و سوم و چهارم و پنجم قدری دشوارتر ــ مگر این کتب معقول و مهذبانه و اخلاقی باشد ــ

۴۳ در ایران کتب تاریخ و جغرافیه و حساب و جبر و مقابله و امثال این علوم باید در فارسی هم باشد و باطفال مدارس هم تعلیم شود قبل ازانکه عربی میخوانند ــ بلکه صرف و نحو و معانی و بیان و ازین قبیل چیزها هم باید مختصراً در زبان فارسی باشد و در هند در زبان اردو ــ

۴۴ در هند باید همه کتب درسیه نوشته و صحیح شود با اهل زبان و معلمین هم باید اهل زبان باشند و لے نه مردم بازار بلکه صاحبان علم و کمال ــ

۴۵ بنزد رای بنده اطفال هندی باید ابتدا کتابچه بخوانند در فارسی که جملهای مختصری نوشته باشد درانها برای مکالمه و محاوره دانی و تا هنگامیکه اطفال زبان ندانند و سخن نگویند کتب دیگر بانها نیاموزند ــ

۴۶ در ایران و دیگر ممالک مسلمانان ابداً معلوم نمی شود که پایهٔ علم هر کسی تا بچه اندازه ست ــ مثلاً شخصی را که حکیم باشی یا مهندس باشی میخوانند و خطاب میدهند بسا هست که هیچ نمیداند و گاهی امتحان نداده و درجه ندارد که خلق را العلم و پایهٔ دانش او اعتماد باشد ــ پس لازم ست که نامها برای درجات و مراتب مقرر شود و هر شخصی را بحسب علم و دانش او نامی یا لقبی بدهند ــ

۴۷ کمال سعی و اهتمام را بعمل آرند در امتحان اطفال و مردم ایران و سایر ممالک مسلمانان که گاهی معتاد نبوده اند باین چیزها لازم است که دریافت کنند که در ممالک یورپ طریق اینگونه رسوم چیست و کتابها طلب نموده ترجمه کنند — اگرچه بسیاری بپاریس رفته و علم آموخته اند مگر آن بیچارگان نیز مثل بنده از اینگونه امور خبری ندارند و رفتن پاریس محض برای نام و لهو و لعب است مثل مردم هند که در کالج ها درجات می یابند و به لندن میروند مع ذالک هیچ خبری از عالم ندارند —

۴۸ روزهای جمعه در هر مدرسه باید موعظه شود و عمده در تهذیب اخلاق و اطفال آن مدرسه جمع شوند بجهت استماع موعظ و نصایح —

۴۹ درصورتیکه اطفال مسلمانان شیعه و سنی در یک مدرسه یا مکتب باشند کتب مذهبیهٔ آنها باید خاص و جدا جدا باشد و اگر غیر مذهبیه باشد عام باشد —

۵۰ اطفال را منع کنند که بر سر مذهب گفتگو نکنند و الفاظیکه بد باشد نسبت بمذهب یکدیگر از زبان جاری نکنند و معلمین باید هیچ چه اختلاف فیمابین مذاهب اطفال را بایکدیگر باطفال نیاموزند که موجب خصومت و عداوت درمیان آنها شود و بنزد رای بنده در این خصوص معلمین هم باید جدا جدا باشند —

۵۱ مخالفت این فقرهٔ فوق (۵۰) باید سزا هم داشته باشد

۵۲ بنزد رای حقیر زدن و سزا دادن اطفال هم تا بحدی لازم است زیرا که اطفال ما مردم غالباً نامهذب هستند و در ملک دکن از اطفال خلاف بسیار هم دیده میشود — درمیان ما مردم اطفال نجیبا

و بزرگان را بنحوی خطا هست و اطفال فقرا را بنحو دیگری و اگر بکمال سختی قانون تهذیب ملاحظه نشود در مدارس اینها با هم بسر نمیتوانند برد —

۵۳ اگرچه بازی برای اطفال نیک هست مگر بازیهای معقول مهذبانه و بدون حرفهای بد و گفتگوهای ناشایسته و دشنام — در یکی از مدرسهای حیدرآباد من بگوش خود شنیدم که چند طفل در بازی دشنامهای بد میدادند و همین حال هست در مدارس دیگر حیدرآباد —

۵۴ بنزد رای حقیر دختران مسلمانان هم باید بمدرسه بروند و خواندن و نوشتن بیاموزند — مگر آرای خلق در این خصوص بسیار مختلف هست و بخصوص در هند و عمده بوسطهٔ پرده نشینی است و در اینصورت رای ما فقط بموجب فقرات ذیل هست —

(الف) اگر جمعی از زنان بزرگان متفق شده گاهگاهی در مدارس رفته رسیدگی نمایند بر احوال مدارس و مجاری حالات را دریافت کنند بسیار خوب هست — ولیکن من افسوس میخورم که زنان بزرگان ما چون مردان بزرگان ما باینگونه چیزها و کارها آشنا نیستند بلکه غالباً یا تماماً از علم و هنر هم بهرهٔ ندارند و این بسیار مشکل هست — ولیکن این بسیار آسان هست که بزرگان ما انچه لازم باشد بزنان خود بیاموزند و گذشته از این در هر مدرسهٔ استادان انگریز و بنگالی و هندوی متعددهٔ هستند و زنان آنها اکثر بخوبی تربیت شده اند و از همه چیزی آگهی دارند اگر آنها را بفرستند بسیار مناسب هست —

(ب) زنان معلمه هنرمند و خاندانی شریفه را بگمارند برای تعلیم و تربیت دختران و مواجب دهند — رسم تعارف و اخذ موقوف

باشد جز انکه والدین دختران بخوشی و مرضی خود چیزی بخواهند تعارف کنند—

(ت) تربیت دختران مسلمانان بالفعل بنزد رای بنده
باید منحصر باشد بخواندن قرآن و یکی دو کتاب دینیه و حدیث و فقه و اگر کتاب
اخلاق خوب هم باشد که محض برای دختران باشد و برای آموختن امور خانگی
و پختن و دوختن و هنرهای یدیه بسیار خوب است — تاریخ مختصری سلیس و
جغرافیه و چیزی هم حساب و نوشتن هم لازم است — ازاین اندازه بالفعل
هیچ چه خوب نیست برای دختران و زنان مسلمانان و تا ممکن باشد در جوانی
ازخواندن کتب اشعار و غزل و قصص نامهذبانه آنها را ممنوع دارند—

(ث) یک مطلب بسیار اهم دیگر هست ولیکن اظهار آن بسیار
مشکل است نزد جهلا و فقرا ولی بلاشک امکان دارد برای بزرگان و اهل تمیز
و صاحبان دانش — آن اینست که بنزد رای بنده دختران مسلمانان نباید
تا دون شانزده سالگی عروسی کنند خصوصا اگر والدین آنها بخواهند
و اراده داشته باشند که آنها را بخوبی تربیت کنند—

(ج) امتحان دختران نیز لازم و فواید آن بسیار و انعام
و جایزه یا تحفه بخشیدن بکسانی از آنها که ترقی آنها بیش از دیگران باشد
ضرور و اهم است—

(۵۵) بنزد رای بنده تا نه سالگی و ده سالگی دختران را
در نزد مردان شریف نجیب بی پرده اجازت میتوان داد یعنی فقط برای
تعلیم و امتحان— اگر هفته یکبار شخص شریفی وعظ کند برای آنها و
امور مذهبیه را بآنها بیاموزد نیز بسیار مناسب است ولی آنچه نسبت
خاص داشته باشد بزنان در تکالیف شرعیه بنزد رای بنده زنان بیاموزند

بدختران چراکه بظاهر بیحیائی است که مردان از حیض و نفاس و امثال اینها
سخن گویند در نزد دختران —

(۵۶) ممکن است که پرده بکشند و شخص ممتحن بنشیند و خادمه
او یا پیرزنی یکی یکی نام دختران را بگوید و از پس پرده امتحان آنها را بگیرند و
در هند ممکن است که زن انگریزی یا هندوئی در میان باشد بجهت زیادتی بندوبست

(۵۷) در امتحان آنچه سؤال و جواب است باید نوشته شود
بر کاغذ ولیکن اگر بخواهند معلوم کنند که اطفال چه نه عبارت را میخوانند یا
الفاظ را تلفظ میکنند باید عبارت را بآواز بخوانند — سؤال باید بر کاغذ
چاپ گردد و آن کاغذ داده شود باطفال که جواب هر سؤالی را پهلوی آن بنویسند

(۵۸) بنظر رای ما در این زمان که طوایف دیگر ترقی کرده
اند و همه بواسطهٔ علم و هنر است علوم غربیه هم لازم است و بخصوصه باید ترجمه
از کتب طوایف یورپ شود — چونکه جوانان قدری پیشتر رفتند باید آن
علوم را بیاموزند در لغت و السنهٔ دیگران که عمده و در واقع اهل یورپ مراد اند

(۵۹) بنظر رای ما در ایران و جاهای دیگر غیر از ملک هند
که در آن بالفعل نظم و نسق در هر کاری هست) جوانان باید تا در مدرسه
هستند کتب چندی مقرر را بخوانند تا یکدرجهٔ خاصی قبل از آنکه بدار العلوم
داخل میشوند — مثلاً گلستان و بوستان و انوار السهیلی و تاریخ مختصری
و مختصری صرف و نحو عربی و منطق و حساب و جغرافیه و اخلاق ناصری و امثال
اینها و امتحان داده داخل دار العلوم بشوند اگر بخواهند داخل شوند والا
خود مختار اند — مگر شرط نیست که همه ساله این کتب درسیه را تغییر و
تبدیل نمایند —

(۶۰) در دار العلوم ابتدا تاریخی از تواریخ عالم یکی از کتب شعرای متقدمین که مشکل باشد درّهٔ نادری یا وصّاف و معانی و بیان و حساب و اقلیدس و منطق و جغرافیه و علوم غربیه مثل علم کیمیا و آب و هوا و مکنیک و هیأت و طب و امثال اینها و علوم ادبیه —

(۶۱) همیشه باید سه یا چهار از این علوم باهم باشند و هر طالب العلم مختار باشد که هرچه بخواهد اختیار کند برای تحصیل خود — مثلاً تاریخ ایران و دیوان خاقانی در فارسی و مغنی و مقامات حریری در عربی بس است — یا درّهٔ نادری و معانی بیان و یک تاریخ عربی و بعضی از اشعار عربی —

(۶۲) کسانیکه بخواهند مطلقاً در ادب کار کنند باید رشتهٔ ادب را بگیرند و هرچه متعلق بآن باشد — کسانیکه میخواهند رشتهٔ ریاضی را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ طبیعی و حکمت را بگیرند باید آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق است بآن — کسانیکه بخواهند رشتهٔ فقه را بگیرند و علوم مذهبیه را باید آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ علم [illegible] و ادویه را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن رشته باشد —

(۶۳) بنزد رای بنده باید تحصیل این علوم را سه درجه رتبه باشد باین موجب فرضاً (۱) درجهٔ ناکامل (۲) درجهٔ کامل (۳) درجهٔ اکمل — در درجهٔ ناکامل در هر رشته که شخصی امتحان داد او را بخوانند یعنی خطاب دهند «ادیب» در درجهٔ دوم چنین شخصی را بخوانند

«معلم» و در درجهٔ سوم چنین شخصی را باید بخوانند «حکیم» ولیکن ضرورت نیست که همین خطابها را برگزینند بلکه آنچه را که مناسب دانند باین نحو و شکل مقرر سازند بلکه اعتقاد بنده این است که از مردم یورپ تقلید کنند یعنی بی ای و ای ام و ال ام و ال ال بی و امثال اینها خطاب دهند ـ

(۶۴) اگر در علم طب خصوصاً درجهٔ سوم را طی کرد شخصی او را نیز بخوانند حکیم و در صورتیکه بخواهند فرقی در میان این حکیم و آن حکیم باشد لفظ دیگرے با آن ملحق سازند ـ

(۶۵) اگر در علم فقه خصوصاً آن درجهٔ اکمل را طی کرد و امتحان داد باید او را بخوانند «مجتهد» و اگر بحدّ اجتهاد نرسیده باشد او را فقط بخوانند «ملّا» یا برخلاف این ترتیب یا غیر از اینها ـ

باین موجب که ذکر شد شخصیکه میرزا محمّد نام دارد چون امتحان داد و کامیاب شد مخاطب میسازند او را باین نحو «میرزا محمد ادیب (یا ای) ـ یا میرزا محمد معلّم (یا م م) ـ یا میرزا محمد حکیم (یا ح م) ـ یا میرزا محمد ملا (یا م ل) ـ یا میرزا محمد مجتهد (یا م د) پس باین نحو پایهٔ دانش هر کسے معلوم میشود ـ

(۶۶) شرط یافتن این درجات یا خطابها این است که این اشخاص نوشته داشته باشند مصحح و ممهور بدستخط و مهر میر مجلس یونیورسیتی و نه چنان باشد که شاگردان معلّم خانهٔ ایران اند و مولویان هستند که حیدرآباد دکن پُر است از آنها ولی همه اسم بی مسمّی هستند و «برعکس نهند

تمام زندگی کافور —

(۶۷) بنظر ای بنده باید در ایران چهار قسم اسکالرشیپ

(یعنی انعام و جایزه) مقرر شود برای اطفال و جوانان طالب العلم —

(الف) هر طفلی که در مکتب یا مدرسه امتحان دهد و در تمام اطفال اکثر

امتیاز یابد در املا و عبارت خوانی و غیره و غیره و جواب هر سوالی را بخوبی

بدهد تا بجد دخول در دار العلوم دو تومان یا دو جایزه بدهند — (ب)

اگر در درجه اوّل دار العلوم بر سایرین امتیاز یافت پنجاه تومان — (ت)

در درجه دوم دار العلوم اگر بر دیگران امتیاز یافت صد و پنجاه تومان —

(ث) در درجه سوم سیصد تومان — [illegible] پنجاه [illegible] و [illegible] صد

روپیه و پنجصد روپیه و هزار روپیه — [illegible]

طالب العلمی نمبر اوّل باشد و برای نمبر دوم و سوم [illegible]

(۶۸) برای [illegible] امتحانی نیز باید [illegible]

عوض امتحان گرفتن که طالب العلمان [illegible] یونیورسیتی [illegible]

یا یونیورسیتی — در ایران باید (۱) [illegible] (۲) دو تومان و

(۳) سه تومان و (۴) چهار تومان — [illegible]

(۲) [illegible] و (۳) [illegible] (۴) [illegible]

(۶۹) هر طالب العلمی که [illegible]

بار دیگر یعنی سال بعد از آن هم می تواند داخل [illegible] بدر خواست

وفی جدید —

(۷۰) بنظر ای بنده اگر مدارس و کالج ها و دار العلوم های

ممالک مسلمانان منظم [illegible] قانون و توجه حکومت با [illegible] معلمین و

مستعلمین بطور تهذیب بیند. شاهزادگان و امیرزادگان نیز باید در اینها
تحصیل کنند چنانکه شاهزادگان و امیرزادگان یورپ —

(۷۱) امیرزادگان و کسانیکه بخواهند در خدمت
وچاکری حکومت بسر برند باید این علوم را بالضروره در لغات و
السنهٔ طوایف یورپ تحصیل کنند —

(۷۲) بنزد رای بنده این السنه اوّلاً باید تحصیل و
آموخته شوند عموماً در همه جا و خصوصاً در ایران و ممالک دیگر مسلمانان
(سوای ملک هند که کم و زیاد تحصیل میکنند) — فرنساوی - انگریزی
جرمنی - لاتین - یونانی - ترکی - سنسکریت - زبان اهل ایتالیا -
و اسپین و عربی —

(۷۳) این اشخاص قصد درست که هر چند در ملک خود
تحصیل کنند این السنه را باید در ملک خود معلمین داشته باشند از هر دو مختلف
طوایف یورپ و هند و هندوستان معذالک چند سالی را بان ممالک
بروند و زبان و علم خود را در یونیورسیتهای آن ممالک و بمعاشرت
باهر دو انجا با تکمیل دهند —

(ز) شرایط ذیل باید ملاحظه شود

(۷۴) شرط اول اینکه چاکری حکومت و عمل و عهده
و پیشه باید مشروط باشد بتحصیل علم و تکمیل آن و بنجمله این کار یعنی
تحصیل علم در تمام ممالک [illegible] — مثلاً طبیب تا هنگامی
که امتحان نداده و [illegible] نوشته در دست نداشته باشد نباید

یا درجوع شود و از طرف حکومت و بموجب قانون باید ممنوع باشد از
[illegible] گردد —

(۷۵) شرط دوم جهت تشویق نهاد و عبرت دیگران
تا هنگامیکه این صاحبان علم و دانش هستند حکومت نباید عمل و عهده
به بیدانشان دهد —

(۷۶) شرط سوم در صورتیکه علم و قابلیت نباشد
سفارش و نام و خاندان نباید ملاحظه شود —

(۷۷) شرط چهارم در صورتیکه در ملک از اینگونه
صاحبان علم باشند حکومت نباید عمل و عهده به بیگانگان دهد —

(۷۸) شرط پنجم کسانیکه در چاکری حکومت هستند
از اعلی گرفته تا ادنی باید صاحب علم باشند — مثلاً عملهٔ پلیس و عملهٔ
پست خانه و عملهٔ گمرک خانه و سرباز و مثال اینها نیز باید اقلاً
نوشت و خواند بدانند —

(۸۰) شرط ششم آنچه [illegible]
[illegible]
[illegible]
باید [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
در [illegible] را بگیرند —

احتمال کلی میرود که این شرط اخیر را بسیاری از مسلمانان مخالف عقاید خود بدانند خصوصاً اهل سنت و بگویند این فقره را شیعه نوشته و خلاف عقیدهٔ ماست ولی این اگر خلاف عقیدهٔ جهلا باشد البته خلاف عقیدهٔ عقلا نخواهد بود بلکه گدائی و کلش بابت موجبیکه در میان تمام مسلمانان خصوصاً در میان اهل سنت جاری است خلاف شریعت محمدی و قران و حدیث است و ابداً از روی تعصب مانمی نویسیم — درویشی دیگر است و تکدی و قلاشی دیگر — آن درویشی که مردم هند الفقیر دال (درویش) میخوانند غیر از این فقرای چرسی افیونی مدکی است که در هند و خصوصاً در حیدرآباد هزارها از آنها در هر محله هستند و حرام است که بآنها کسی چیزی بدهد و مطلقاً سؤال حرام است —

(۸۰) در ملک هند بنظر بنده چند کار لازم است که حکومت انگلیش بکند بجهت تالیف قلوب مسلمانان (و غیر مسلمانان) اینملک

(الف) زبان اردو را ترغیب و تشویق دهد که در بعضی از رشتهای امور سلطنت و حکومت جاری باشد که مسلمانان در آن هم کامل شوند و امتحان دهند و خدمت و ملتسبی یابند —

(ب) بموجب رسم قدیم سلاطین هند فرمانروای هند در روز نوروز بدهلی بیاید و در آن روز شعرای هند اشعار گفته در خدمت ایشان بخوانند یا او بفرستند و هر یک از آنها که قابل صله و جایزه باشد صله و جایزه برای او مقرر شود که بگیرد و هر کسی هم که بخواهد در آن روز در دهلی حاضر باشد —

(ت) هر که کتاب خوب مفیدی در اردو بنویسد باید

حکومت هند انعام و جایزه باو بدهد و آن کتاب را گرفته چاپ کند و شایع سازد
(۸۱) در ملک هند تمام معلّمین مدارس مسلمانان باید
مسلمان باشند و در انگریزی اقلاً تا درجه اف ای باید معلّمین مسلمان باشند
و از آن بالاتر انگریز — باین نحو صاحبان علم را در میان مسلمانان مشاغلی
حاصل میشود و مخارج کم میگردد —

بالجمله فواید تحصیل علم باین نحو که ذکر شد بحساب است
و ما مختصر می کنیم که حیوان انسان می گردد بعلم و مسلمانان با طوایف و ملل دیگر
بیک پایه و دوش بدوش می ایستند و هموزن و همسنگ میشوند — لیکن
باید دانست که فقراتیکه ما در این صفحات ماقبل نوشته ایم بجهت ضوابط
و اصول انجمن تائید اسلام وغیره کفایت نمیکنند و البتّه فقرات و شرایط
چند دیگری نیز لازم است چه برای خود مجلس و چه برای کامیتی (یا هر چه که
نام نهند) و کل کامیتی وغیره وغیره — و دیگر آنکه در هند فی المثل
اگر مجلس عالیهٔ این انجمن در حیدرآباد برپا شود و در حیدرآباد باشد و جمعی
در کلکته و مدراس و بمبئی و جاهای دیگر بخواهند شامل این انجمن شوند
یا آنکه انجمن های موجودهٔ دیگری مع گردند با این انجمن (۱) باید نام خود
را تغییر داده بهمین نام خوانده شوند (۲) باید آن انجمن ها نیز بموجب
ضوابط این انجمن عمل کنند و کامیتی آنها نیز تابع کامیتی این انجمن باشند
کرسی نشین خود را از میان خود اختیار کنند (۳) هر سه ماه شش ماه
رپورت آن انجمن نوشته باین انجمن فرستاده شود — اعظم فواید این
اشتمال و اتّحاد انجمن ها این است که در مشاکل و سختی ها یکدیگر را مدد
و اعانت میکنند —

پیش بر داریم و صورت وجود دهیم- اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنا تَوْفِيقَ الْخَيْرِ

باب ششم

در سپاسداری مسلمانان

مخفی نماند که مراد و مقصود ما از سپاسداری

در این باب و در این مقام دولتخواهی و هواخواهی و فرمانبرداری رعیت

ست نسبت بپادشاه و حکومت خود- و هیچ رعیتی در عالم بطور حقیقت

دولتخواه پادشاه خود نمیشود جز آنکه پادشاه آنها عادل و مهربان باشد

با آنها- آنچه از تاریخ بر ما معلوم میشود که صدق و کذبش را خدا میداند

سلاطین قدیم ایران یعنی قبل از اسلام غالبًا نیک خصال و نیک روان

بوده اند و از بعضی از کلماتیکه نسبت بآنها میدهند ظاهر میشود که نیکو

صفات بوده اند و مهربان نسبت برعایای خود- چنانچه سعدی

در بوستان میگوید- "شنیدم که در وقت نزع روان بهرمز چنین

گفت نوشیروان که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش

باش"- و باز میگوید "شنیدم که خسرو بشیرویه گفت در آندم که

چشمش ز دیدن بخفت- بر آن باش تا هر چه نیت کنی نظر در صلاح

رعیت کنی"- در حکایت دیگری میگوید- "شنیدم که فرماندهی دادگر

قبا داشتی هر دو روی آستر- یکی گفتش ای خسرو نیکروز ز دیبای چینی

قبائی بدوز بگفت این قدر ستر و آسایش ہست ورین بگذری زیب و آرایش ہست " " چو دشمن خر روستائی برد ملک باج و ده یک چرا می خورد مخالف خرش برد و سلطان خراج چه اقبال بینی در آن تخت و تاج از قول جمشید گوید " چو بر دشمنی باشدت دسترس مرنجانش کورا ہمین غصه بس عدو زنده سرگشته پیرامنت به از خون او کشته در گردنت —

در میان سلاطین اسلام ہم در اوایل و اواسط تاریخ اسلام معدودی یعنی یکی یا دو نیک ذات و نیکو صفات بودند اگرچه نه تا باندازۂ که مراد ماست — و دران ازمنه بواسطۂ نیکوئی خصال سلاطین رعایای آنها ہم بکمال حرمت و جانفشانی با آنها رفتار میکردند و ہواخواہ بودند و چون تا اینقدر رعیت ہیچ بودند و سلطان درخت ملکستان نیز سبز بود و معمور و خلق خوش — در این ازمنۂ اخیر که ہمه از طرف سلاطین تباه کاری و ظلم بوده و از طرف رعیت ناسپاسی و نفاق و خصوصاً این ہم یکی از خصال و عادات جبلی مسلمانان ہست و ما را حکایات بسیاری در نظر ہست که میتوانیم نوشت در دفتر خود نیمی از ملک ایران بدست دیگران در افتاد و نیمی از خلق ایران از ظلم و ستم حکومت خود در عالم پراگنده شدند یا بواسطۂ گفتگو ہای بیہودۂ مذہبی تباه شدند یا از قحطی و غلا تمام گشتند — آنچه که باقی مانده اند امروز از آفت زدگان بر دو قسم و دو فرقه اند — (۱) آن فرقه ہستند که بجان و دل میخواہند که قومی از انصار الملک آنها تاخت آرد و علمای آنها را از تیغ در گذراند و شعرا را در کوچه و بازار جاری دارد و خلق را مطلق العنان سازد که ہر چه میخواہند

بلکه از فسق و فجور هیچ نامی از مذهب نماند جز دهر (۲) آن فرقه اند
که بحماقت شاه خود را ظل الله میدانند و میگویند مسلمان است و او را باید
دوست داشت یا از خوف جان یا بامید نان ولیکن این فرقه اگر خدا نخواسته
دشمنی بملکشان آید بکلّی ظل الله را فراموش میکنند خصوصاً اگر پای زر
و طمع هم در میان آید - اگر شاه آنها بسرداری آنها قدم در میدان
جنگ گذارد چون خصم را غالب دیدند شاه خود را میگذارند و جان خود را
بسلامت بیرون میبرند بلکه سامان و سلاح خود را هم غارت می کنند چنانچه
در جنگ محمره کردند - غرض پای امتحان اگر در میان آید خرابی کارها معلوم
میشود و سپاسدار و حق شناس و هواخواه معلوم میگردد - مگر سلسلهٔ
این مطالب دراز است و عرصهٔ دفتر ما تنگ - مثلاً اگر ما بخواهیم حقیقت
معدلت را باز بنویسیم و از آن پس باز ظاهر سازیم که چقدر ظلم میشود در
ملک ایران (و در هر یک از ممالک مسلمانان) و از آن پس ظاهر سازیم که
مردم ایران ابداً و مطلقاً عالم و جاهل از معدلت و انصاف آگهی ندارند
و گاهی معدلت را ندیده اند چگونه چیزی است و نیز ظاهر سازیم که کسانی
که میخواهند قوم دیگری بملک شان تاخت آرند تا بچه اندازه دشمن ملک
و آسایش و آزادی اهل ملک شان اند و کسانیکه بحماقت تعصّب دارند
(و بعضی از آنها گاهی در اینملک سخنان سخت بمن گفته اند و خواسته اند
مرا بزنند یا بکشند) تا بچه اندازه احمق اند و کسانیکه از معدلت و نظم و
نسق سخن میرانند نمیدانند که صد دزد را شکم پاره کردن یا دست و پا
قطع کردن یا دم توپ گذاشتن معدلت نیست و برادر را بجای برادر کشتن
یا پدر را بجای پسر آزار کردن انصاف نی و مال مردم را بزور گرفتن و

یا دختر و پسر کسی را تباه ساختن عین ظلم است یا کسی را دشنام گفتن و چوب زدن
کمال بی انصافیست دفتر ما هفتاد من کاغذ میشود — همین قدر مختصر میکنیم و
مختصر میگوئیم که امکان ندارد معدلت در ملکی که دران قانون نیست و
بدون قانون عدل و انصاف وجود نمیگیرد —

اما مسلمانان هند — اولاً آنکه سلاطین مسلمانی که در
هند بودند اگر در ظلم و بیداد از سلاطین مسلمان جاهای دیگر بیشتر نبودند
کمتر نبودند چه نسبت بهم مذهبان و ملت خود و چه نسبت بملل و فرق دیگر
چنانچه شاهجهان تمام خانوادهٔ خود را هلاک و تباه ساخت که تاج و تخت
بر خودش مقرر گردد — ثانیاً اینکه بهمان نحوی که در این زمان ایرانیان
(یعنی حکومت شان) بجهالت و نادانی بخشی از ملک خود را همه روزه
بروسیان وامیگذارند و چندی نخواهد گذشت که استماع خواهد شد
که خراسان هم بدنبال مرو و سرخس روان شد هندوستانیان نیز پیوسته
بخشی از ملک خود را بانگریزان سپردند و امروز از انگریزان شکایت دارند

هر چند که ما نمیخواهیم این کتابچه را حجیم سازیم بنوشتن
فقرات چندی از کتب تواریخ انگریزی ولی لازم میشماریم که مسلمانان را برادران
خودشان آگهی بخشیم و اول هندیانی را که در تاریخ ملک خود ملاحظه نکرده نمیبینند
خبردار کنیم که پدران و پادشاهان آنها ملک خود را به بیگانگان واگذاشتند
بچه رسوائی و امروز اینها شکایت دارند از بیگانگان و بعد ایرانیان را که امروز
پیوسته ملک خود را بروسیان وامیگذارند و آن قوم را دوست یکجهت
خود میشمارند ولیکن چون بدست آنها گرفتار شدند زبان بشکایت
خواهند گشود — هر چند که روسیان هم ملک ایران را بهمان سان آباد و

صورت جلقش را خوش خواهند داشت که انگریزان از ملک هندوستان ... مسلمانان ... ا
الهی می بخشیم که هیچ قومی بهتر از قوم انگلیش نخواهد بود برای آنها و ایرانیان
را آگه میسازیم که روسیان هزاران درجه در انصاف و مروت از انگریزان
کمتر و پست تر اند بلکه ظالم واقعی اند و در صورتیکه انگریزان همان بدی باشند
که روسیان و همان ظلم را کنند که روسیان هندیان را ما تاکید می کنیم که
بحکومت انگریزان قانع و خوش باشند و ایرانیان را تاکید می کنیم که اندیشه
کنند که مانند هندیان بدست قوم دیگری گرفتار نشوند —

"عظیم نبیرۀ اورنگ زیب بحکومت بنگال و بهار و اودیسا
مقرر گشت و این شاهزاده (چونتی سانتری) و دهات اطراف آن که گویند توپ
و کالیکوته باشد با انگریزان واگذار کرد" — "با وجود زور و مخالفت
جعفر خان کمپنی انگلیش قدرت بهم رسانید که زمین خود را وسعت دهد و آن
بواسطۀ امر عجیبی بود که واقع شد — مستر همیلتان که یکی از اطبای کمپنی بود
باریافت در بارگاه اورنگ زیب و مرض شدیدی را از و معالجه کرد و در
عوض آن بعضی فواید عظیمه او را حاصل گشت — یکی آنکه فرمان شاهنشاهی
صادر گشت که تمام مال التجارۀ کمپنی معاف باشد از بازدید و دادن خراج
(حماقت را ببین) — دیگر آنکه کمپنی را اجازت باشد که در ضرابخانۀ
مرشداباد زر سکه کند بنام خود (حماقت را ببین) دیگر آنکه هر شخصی خواه
یورپی و خواه هندی که قرض دار باشد بکمپنی او را واگذار کنند به پرزیدنت
(یا حاکم) کلکته که از طرف کمپنی بود — و دیگر آنکه سی و هشت ده خرید شود
و با همان فواید و معافیهائیکه شاهزادۀ عظیم مقرر و خاص گردانیده بود
واگذارند بکمپنی" — "ملک شاهنشاه هندوستان را صدمۀ عظیمی وارد

آمد از حملهٔ نادر شاه — صوبدار بنگال و بهار و اوریسا علی وردی خان بود که پس
از انکه آقای قدیم خود را که وارث یا مالک واقعی این صوبجات بود کشت بجای او
نشست و صوبجات مذکوره را قابض و غاصب گشت و در واقع شخصی گشت
مستقل و اطاعت پادشاه دهلی را نمیکرد — وزیر اوده که صوبدار اوده بود
او نیز دعوی نمود بر آنچه باقیمانده بود برای شاهنشاه هند در جانب هندوستان
بهمین نحو آصفجاه شاه دکن بود اگرچه بنام و خطاب صوبدار بود — نواب
ارکات نیز بیک چنین استحقاق و بهانهٔ خود را شاه کرناتیک میخوانید هرچند
که نظام دکن دعوی میکرد که نواب مذکور چاکر او بود — مصالحهٔ درمیان
دولت فرانس و انگلند شد و آن مصالحه موجب آن گشت که مجدداً مدراس
واگذار شود کمپنی انگلیش و لیکن بار دیگر خصومت و تنازع برپا گشت درمیان
این دو کمپنی در مرگ آصفجاه — عمده سبب خصومت این بود و این شد
که تنازعی افتاد درمیان خاندان و اولاد آصفجاه — مدعیان مذکوره حمایت
خواستند از هر دو یورپ کمپنی های هیچشم فرانسیس و انگلیش فرصت را
غنیمت شمردند که دست و پائی کنند یعنی چیزی بچنگ آرند برای خود —
فرانسیسیان حمایت کردند از مظفر جنگ که نبیرهٔ آصفجاه بود و انگریزان
حمایت نمودند از نظیر جنگ که پسر دوم آصفجاه بود — در اینوقت فرانسیسیان
غالب آمدند سردار بزرگ فرانسیسیان که موسوم بود به دوپلی و حاکم
پانڈیچری بود حرکت میکرد مانند یکی از نوابان حیدرآباد و لباس هندی در
بر کرده دربار میکرد" — "از سال ۱۷۶۰ عیسوی و قبل از آن
استیلای انگریزان در بنگال بسیار شد و در آن وقت میر جعفر نامی صوبدار
بود مرد [illegible] بود که علاوه بر آنکه مطیع [illegible] فرقه [illegible] شخصیت خود

نبود و بنهایت تن پرور و شهوت پرست و ظالم بود و همیشه خزینه اش خالی بود
هر چند که رعیتش همه در شکنجهٔ عذاب بودند از کسن زر میگرفت از آنها —
داماد او قاسم علی را انگریزان مخالف او ساختند ابتدا و ازان پس وزیر او
ساختندش — در این بین قاسم علی اراده کرد که پدر زن خود را بخشد و
بالاخره او را کشت و انگریزان او را نواب بنگاله نمودند و اضلاع بردوان
و میدناپور و چیتاگنج را خود متصرف شدند" — همین اوضاعی که ما درین
چند سال که در حیدر آباد هستیم شنیده ایم آنوقت در بنگال رواج داشت
یعنی رشوت بصورت تعارف بازارش گرم بود و اجرای کونسل انگلیش که
حکومت آن زمان بودند در ما تصرف کمپنی زرهای گزافی گرفتند از
قاسم علی یا دیگران — مستر ونسیتات میر مجلس کونسل ۵۰۰۰۰ پوند گرفت
(پنج لک) — مستر هالول ۲۷۰۰۰ پوند — مستر سومنر ۲۲۴۰۰ پوند
کرنال کالیند ۲۲۰۰۰ پوند — مستر مک گیر ۲۶۰۰۰ پوند و دو کس
دیگر هر یک ۱۳۴۰۰ پوند" —
اگر اینقدر کفایت میکند ما عرض میکنیم که
مختصر مسلمانان را یک و دو و ده خصلت بد نیست بلکه تمام خصال
بد هست — شخص بسیار خردمند سنجیدهٔ باید که بسخن ما التفات کند و
مقصود ما را دریابد — مسلمانان اول مست و لایعقل می افتند و
بخواب غفلت در میشوند و در خانه دکان و صندوق خود را گشاده
میگذارند تا که دزد آمده تمام املاک آنها را بتاراج میبرد آنگاه هوش
می آیند و بسر و مغز خود میزنند و از خدا شکایت می کنند و از بخت بد خود
مینالند و دزد را دشنام میگویند و لعنت میکنند — چون کسی آنها را

ملامت می کنند و از بیخردی و غفلتشان اگه سازد آن وقت آفت خود را
نسبت میدهند بتقدیر و نصیب - ما همیشه گفته و میگوئیم که یکی از سه کار
را باید کرد (۱) در خانه را باز نباید گذشت و مال خود را حفاظت باید کرد
(۲) اگر دزد مال را برد دزد را بد نباید گفت (۳) یا آنکه آفت را از
تقدیر باید دانست و بس — مگر مسلمانان نصیحت نمیشنوند —

مسلمانان هند (۱) ملک خود را بانگریزان دادند (۲) خودشان را
لیاقت ملکرانی نبود (۳) دشمنی و خصومت ورزیدند (۴) خود را
ذلیل تر از همه ذاتی نمودند به بیدانشی و بیکارگی خود (۵) و اکنون شکایت
از انگریز دارند و آرزو میکنند که روسیان باینملک آیند —

در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ مارچ سال گذشته (۱۸۸۴) باید مسلمانان هند
ملاحظه کنند که ملک هند را انگریزان چگونه مسخر کردند و آن زمان حالت
مردم هند چگونه بود — هیچیک از سلاطین و حکومتهای یوریب هزار یا
پنجصد سال پیش از این یک جریب زمین ملک خود را به بیگانگان و انگلیسیها
و امروز یک وجب از ملک خود را بغیر نمیدهند — ولی مسلمانان باین
بخششهای بیجا ملک خود را برباد دادند و هنوز هم میدهند و گاهی از خواب
غفلت بیدار نمیشوند — و اکثر را هزار روپیه باید دهند نه بیست لک زمین
و دوست را یکروز دعوت باید کنند و یکبار بر سر خوان باید نشانند نه آنکه خانه
و ما یملک خود را باو بخشند —

من از روی خیرخواهی هم مذهبان خود را تاکید می کنم
بوفاداری کردن نسبت بحکومت خود و باید بدانند مسلمانان هند که
«چو در طاس لغزنده افتاد مور — رهاننده را چاره باید نه زور» دیگر بهیچ حیله ...

نمی توانند این ملت خوش باشند در این ملک جز آنکه وفادار زیند و
آن وقت امید مهربانی از حکومت خود داشته باشند — هیچ قوم دیگری
به از انگلیش باینملک نخواهد آمد و باین انصاف رفتار نخواهد کرد با مردم
هند و باینسان در صدد نیکی و خوشی مردم هند نخواهد بود —
این زمان دولت هند و زراعت هند و تجارت هند و کسب و پیشه و
کار هند و عدل و انصاف هند هزار بار فزون تر است از زمان جهانگیر
و اکبر و در این صورت اگر کسی محنت نکند و نان خود را حاصل نکند و علم
نیاموزد و مهذب و وفادار نباشد دیگری را چه قصور است — من همه
خلق هند را عموماً و مسلمانان هند را خصوصاً تاکید میکنم حق شناسی از
حکومت و فرمانروایان خود، خاطر جمع هستم آنها را که انتظار آمدن
روسیان را نکشند که امکان ندارد روسی باینملک قدم گذارند —
در صورتی که روسیان باینملک آیند انگلیش هم دولتی است قوی و
صاحب دولت و زور و در این کار صد کرور خرج می کند و اگر ضرورت
هم رسد پنجاه لک خلق هم پایمال میشوند آنگاه یا روسیان غالب می‌شوند
یا انگریزان — اگر روسیان غالب آیند ابتدا غارت عظیمی خواهند
نمود و زر بسیاری خواهند برد از اینملک، بعد از ان با آن انصاف
و مروت هم با مردم اینملک سلوک و رفتار نخواهند کرد که انگریزان با
اینها می کنند — و دیگر آنکه ممکن نیست که مسلمانی در اینملک حکومت
کند و باین ملک بیاید تا قیامت و روسیان هم اگر بیایند چندان
بیدانش نیستند که ملک وسیع آباد هند را بمسلمانی یا راجه یا بدیگری
واگذارند و فقط بخراجی قناعت کنند بس حاکمی مقرر خواهند کرد یا

انگریزان و باز همان قانون جاری خواهد شد که در میان تمام اهل یورپ و نصارا جاری ہست و همان رسوم و عادات جاری خواهد شد که اکنون انگریزان جاری دارند و موجب شکایت مردم ہند ہست - واین قواعد و رسوم همه سخت تر خواهد بود از قواعد و رسوم انگریزان - پس مردم ہند ناچار ہستند که زنجیر اطاعت آنها را در گردن ببندازند و حلقهٔ عبودیت آنها را بگوش بکشند و منتظر بنشینند که یا مهدی آخر الزمان خروج کند یا نفخهٔ صور بدمد - و نعوذ باللہ که اگر مردم ہند با روسیان درسازند و حال آنکه آنها هم قومی ہستند از اقوام نصارا و اهل یورپ چون تجربه حاصل کردند از بیوفائی مردم ہند ہمین موجب میشود که تا قیامت اعتمادی نکنند بر مردم ہند و وفای آنها - ہندیان میگویند که روسیان بسیاری از مردم را جنرال میکنند و خدمات لایقه میدهند ولی نمیدانند که روسیان باین کلام سعدی رفتار خواهند کرد "سپاہی که عاصی شود بر امیر ورا تا توانی بخدمت مگیر ندانست سالار خود را سپاس ترا هم نداند ز غدرش هراس" - و اگر جنرال هم قرار دهند باینسان قرار خواهند داد که شاهزادگان ہند را مواجب خوار خود می کنند و ملک شان را در قبضهٔ خود میگیرند - (۲) درصورتی که انگریزان غالب آیند و در این بین مردم ہند با آنها مخالفت کرده باشند چون جنگ و تنازع از میان برخیزد و صلح شود مردم ہند را با خاک یکسان خواهد کرد -

بالجمله مسلمانان عالم را امر می کنیم بپاسداری خصوصاً مسلمانان ہند را زیرا که مسلمانان ممالک دیگر هنوز در زیر شکنجه اند

وسپاسداری آنها امکان ندارد تا هنگامیکه پادشاهان آنها عادل نشوند و آنها ازاد نگردند و نیکی نه بینند از حکومت خود — و تا قانون نباشد سپاسداری و بیوفائی هیچ قومی معلوم نمیشود — ولیکن مسلمانان هند را بهیچ جهات شکوه و گله نیست بلکه جهات شکرگذاری و سپاسداری بسیار است و اگر شکرگذاری و سپاسداری نمایند حالشان هزار درجه بهتر و برتر خواهد شد از انچه که بالفعل است — و باید دانست که در واقع این باب و بابی که بدنبال می آید خاص است مر مسلمانان هند را و ما خصوصاً برای مسلمانان هند نوشته ایم این دو باب را -

باب هفتم

در راستبازی و امانتداری مسلمانان

یکی از جمله صفات مذمومه که سدّ راه ترقی است هر قومی و هر فردی از افراد خلق را در تمام روی زمین عدم راستبازی و امانتداری است — در این وقت ما نمیخواهیم ظاهر سازیم که آیا کدام قوم و کدام ملت راستباز و امانتدار هستند بلکه فقط کیفیت راستبازی و امانتداری را ظاهر میسازیم و این هر دو را میزانی قرار میدهیم برای خلق عالم و چون خوانندگان این کتاب خود دریافت خواهند کرد آنگاه ما بر سر مطلب و مقصود خود میرسیم — محل اعتراض نیست اگر ما بجوئیم قانونی کلی را بیان

کنیم از انچه که شب و روز می بینیم و بر همه کس ظاهر و هویدست ولیکن
غالبا هم مذهبان ما اعتراض می کنند بر هر چیزی مگر ما میخواهیم که در این
مقام زبان اعتراض را این ملت بر بندند و چشم حقیقت بین را بگشایند
و اگر کلام ما حق ست بنیوشند — غالب انست که هر که دزدی میکند
روزی در ایام عمر او دزدی او ظاهر میشود و سزا می یابد — مگر سزا
را دو صورت ست یکی ظاهری و یکی باطنی — سزای ظاهری این سارق
این ست که چندی در حبس میماند یا اگر دزدی او سخت باشد در شرع ما
دست او را میبرند و در قانون انگریز سالهای درازی محبوس می ماند
یا بجای دیگری او را نقل می کنند که سالهای چندی در آنجا بماند —
ولیکن سزای باطنی او این ست که اقلا چندی را آن دزد از راحت
و آسایش ممنوع ست و اگر صاحب غیرت باشد ازانگونه زندگی بیزار می گردد
که از اهل و عیال و دوستان و آشنایان و خویشان خود دور و مهجور ماند
و آن سان ذلت و خواری ببیند و آن سان عمرش بسر آید و برباد شود
و اگر دستش را قطع کنند چه نعمت و دولت عظیمی را از او میگیرند و اگر
او را حبس مدام کنند یا بارض دیگری فرستند در واقع زندگی در گور
ست — سعدی میگوید "دروغ گفتن بضربت لازم ماند که اگر جراحت
درست شود نشان بماند چو برادران یوسف که بدروغ منسوب شدند
بر راست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند" همین سزای بسیار سختی ست صاحب
غیرت را که یکبار دروغ بگوید و سالهای درازی یعنی تمام عمر بر قول او اعتماد نباشد
مقصود ما این ست که ظاهر سازیم نتایج نیک
یا بدی را که زائیش می کنند از هر چیزی و هر فعلی نیک یا بد یا شنیدنی مستقیم یا

بخط غیر مستقیم ولهذا خوانندگان این کتاب را امر می کنیم که در امور عالم
بدقت و تعمق نظر کنند و هر گوشه را از کارها رسیدگی نمایند و فقط سرسری
بر آنها ننگرند زیرا که سخن ما بسیار تو در تو است و باریکیهای بسیار دارد
بهیچ وجه من الوجوه در پیش میزان معدلت خدا و خلق و انبیا و اولیا و حکما
و خردمندان عالم فرقی نیست در میان آنشخص که خانهٔ مردم را می شکافد
و مال مردم را بسرقت می برد و آنشخصیکه بخدعه و فریب و دلسو کند جو را
بجای گندم می فروشد و جنس بد را بجای جنس خوب بدیگری میدهد
شکی نیست که اگر مردم آگه شوند از آن خدعه دیگر از آن کس جنس نخواهند
خرید و سزای او همان حکم دارد که دزدی کند و او را بزندان فرستند-
و اگر همه خلق ندانند و نفهمند البته خدا میداند و می فهمد و همان عقوبت
را خواهد یافت که آن دزد راست و احتمال بسیار کلی میرود که وقتی از اوقات
در دنیا هم سزا بیابد اگر نه از حاکم مجازی از حاکم حقیقی — مگر چون گفتیم که
باید در نتایج ملاحظه شود که غالباً بخط غیر مستقیم زایش می کند خوانندگان
را باید همیشه رشتهٔ نتایج را از دست ندهند و ملاحظه کنند که از کجا و چگونه
زایش می کنند — اگر چند کس از تجار پیوسته یا یکبار یا مدتی در کالائی
خدعه بکار برند و در گندم جو داخل کنند وقتیکه جمعی بر آن حال آگهی
یافتند حکماً بازار آن کالا یا گندم بی رونق میشود و دیگر بر آنها اعتماد
نمی ماند — اگر شخصی یک روپیه یا یک قران رشوت ستاند بسا باشد که
حق مظلومی را پایمال می کند و دزدی را راه اقرار میدهد و نتیجهٔ آن
ملکی را تباه می سازد و غالب این است که پس از آنکه آفاتی که
بر دیگران وارد می آرد خود نیز گرفتار میشود و سزا می یابد—

اینک ما می آئیم بر سر مطلب و مقصود خود و در اینجا هم مذهبیان ما باز از جادهٔ انصاف خارج
شده میگویند این مرد عیسوی است ولی ما را از این سخنان پروائی نیست — ما ابتدا گفتیم که
مطلقاً هر قومی و هر فردی از افراد خلق و در این همه مذاهب و ملل شامل بودند و در این هر فردی
از افراد خلق عالم شریک بودند — نهایت این است که ما میخواهیم ظاهر سازیم بر اهل مذهب خود
که آنچه گفته اند الدّنیا سجن المؤمن و جنّة الکافر تاویلات دیگر هم دارد و تاویلات دیگر این قول هم باید
ملاحظه نمود — ما میگوئیم که هیچ معنی دیگر مراد نیست از لفظ مؤمن جز مسلم و در این شامل است هم خدا
شناس و هم خدا ناشناس پس مؤمن بحسب ظاهر مراد از آن کس نیست که بر وفق اوامر و نواهی الهی
عمل کنند (اگرچه در واقع و باطن همین جماعت مؤمن و مسلم اند) بلکه مراد از نسبت سیاسی گروهیست
که بظاهر و بلباس مسلمان اند و در حقیقت از اسلام هیچ نمیدانند که بر وفق شریعت اسلام باشند
بهر حال غرض ما بر سر نصاری و مسلمانان نیست بلکه غرض ما بر راستبازی و صداقت و امانت داری است
و مطلقاً میگوئیم که راستبازی هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را ترقی میدهد بر خلاف عدم راستبازی
هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را تنزل میدهد و ذلیل میکند بیک نحو و طریقی — اگر ما بخواهیم
بدنبال این مطلب روان شویم باید از ابتدای این کتاب گرفته مجدداً آنچه بیشتر نوشته ایم بنویسیم
حکومتهای یوروپ هزار و صد و هشتصد کرور یا زیاده تر یا کمتر مقروض رعیت خود استند
بواسطهٔ راستبازی آنهاست اگر مردم هند نهصد کرور بدولت انگلیش بقرض بدهند هیچ ضمین و رهنی
لازم نیست یک پارچه کاغذ کفایت میکند و اگر شاهزادگان هند و سلاطین مسلمانان مطلقاً
هزار روپیه بقرض بگیرند بالضرورة ضمین و رهنی لازم است و احدی را بر قول و فعل آنها اعتمادی نیست و
از آن است که مذلت تمام مصر و ترکی هم امروز با نصاری است از سلطنتها در ریاستهای مسلمانان
هر کدام که زری بقرض گرفت از یکی از دول نصاری انجشی از زمین ملک خود را برهن گذشت و در
نزد آن حکومت یا جمعی مقرر شدند که آمدنی و مخارج آن ملک را بقبضهٔ اختیار گیرند — وقتیکه حالت
پادشاهان یا حکومتهای مسلمانان اینسان باشد بطریق اولی حالت ریاستهای ایشان چنین خواهد بود — هر شخصی

از نوکر پادشاه ایران خواه صدر اعظم باشد و خواه فراش یا سرباز (بدون استثنا چنانچه گفتم) سرش
برای تعارف و پیشکش فرود میآید و همچنین تمام رعایای مسلمانان عالم – از قراریکه ما پیوسته می شنویم از
گوشه و کنار از اعلی گرفته تا ادنی یکی نیست در رعایا حیدرآباد از اهل خدمت و عهده که رشوت نگیرد
مال القاب یا حکومت خود را حیف و میل نکنند یا به یک نحوی از انحاء مستقیم یا غیر مستقیم نقصان به خلق و ملک و حکومت نرسانند -
اگر من چنین چیزی را در میان جمعی بگویم همه بر من اعتراض میکنند و اصل اعتراض آنها این نیست که نصارا
هم چنین نیستند و صد کس را از انگریزان نام میبرند که آنها هم رشوت میخورند و دغابازی میکنند نسبت
بحکومت خود و این اعتراض را از آن میکنند که عیب خود را میپوشند در نظر آنها چنین مینماید که چون عمل خلاف
را یکی کرد عذر و تمسک خوبی میشود برای دیگری که آن عمل را بکند یا آنکه باید دیگری را تهمت زد و پس از آن
آن عمل قبیح را کرد و چنان میدانند که تهمت زدن یکی قباحت از عمل دیگری برداشته میشود - دیگر آنکه چون
عمل قبیح در میان قومی شایع گشت قباحتش معدوم میشود چندان ظاهر نیست در میان آن قوم -
در حقیقت ما سخنی میگوئیم یا مینویسیم مقصود ما طرفداری نیست بلکه مقصود ما حق گوئی و حق نویسی است
شکی نیست که در میان هر قومی نیک هم هست و بد هم هست بلکه در میان فرزندان یک پدر و مادر هم
نیک و بد یافت میشوند مگر اسباب و جهات هر کاری در عالم بسیار است و بسیار در کار دخیل است - و لیکن
اگر ما بخواهیم که تمام اسباب و جهات امور عالم را بیان کنیم تا آنکه شخصی را قائل و قانع سازیم که واقعاً فلان عمل
خلاف است و حال آنکه آن شخص یا کم همت باشد که با ما مخالفت کند یا آنکه ابداً پروائی نداشته باشد
از خلاف بودن آن عمل یا آنکه چندان دانش نداشته باشد که دلیل و برهان را درک کند یا آنکه چندان
انصاف قلبی نداشته باشد که انصاف بدهد و تصدیق کند این امر بسیار مشکل است و الا امور عالم همه ظاهر
و هویداست - اگر بنده بخواهم ظاهر سازم که در میان مسلمانان از هر ملت دیگری راستبازی کمتر است
و نتیجه آن خوشی و ترقی ما هم از هر ملتی کمتر است هیچکس از هم مذهبان ما قبول نخواهند کرد - و لیکن چون تکلیف ما
ظاهر ساختن است ما ظاهر میسازیم و پس هم مذهبان خود را تحریک میکنیم در میان راستبازی و امانت داری
و خدعه و فریب هر کدام را بخواهند پیشه خود سازند - کسبه مسلمانان خواه در ایران باشند و خواه در هند

خواه در جاهای دیگر غالباً دروغ میگویند و سوگند میخورند که جنس خود را بفروشند و این یک نوع
خلاف راستبازی و دیانت است بلکه دزدی است — تجار ما خواه معزز و محترم باشند و خواه نباشند
غالباً بلکه تماماً جنس نیک و بد را مخلوط کرده میفروشند و هیچ پروائی ندارند پیشکش را از شاه گرفته تا فراش
میگیرند و هیچ قباحتی در آن نمی بینند امرا و وزرای عالیشان ما را روزی بچوب می بندند که فلان
خلاف را کرده اند و روز دیگر خلعتی میدهند و لهذا قباحت آن کار معلوم نمیشود — و حیدرآباد دکن
اعلی و ادنی دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و ابداً قباحتی ندارد و در میان آنها بسیاری را ما
شنیده ایم که خلاف کرده اند نسبت بپادشاه خود و خلق خدا و باز خطاب داده و حرمت و عزت نموده اند
و اینها بسبب اینست که خلاف را چندان عظمتی نیست بلکه خطاپوشی و خطابخشی را بیشتر عظمت میدهند
تمجید میکنند — ولیکن غافل هستند از نتایج بد این اعمال و عدم راستبازی — اعتقاد ما این است که ما بگوییم
بواسطهٔ همین عدم راستبازی است که مطلقاً مسلمانان ترقی نمیکنند در هند حکومت انگلیس مسلمانان
را خدمت و عهده های حمیده و کارهای عظیم و اهم را باینها وانمیگذارد و کسانی را که ما می بینیم حیدرآباد
بعهده های جلیله گماشته اند حکومت انگلیس بعهده های بسیار پست هم نمی گمارد — پس ما بتبلیغ رسالت مکلفیم
و توقع داریم و ملتمس هستیم که همه مذهبیان ما راستبازی را شعار خود کنند و در دنیا و آخرت خوش باشند —
و شکی نیست که اگر این ملت در ملک هند راستبازی اختیار کنند همه را بعهده های عظیمه همه می گمارند و
صاحب عزت و دولت میشوند و ترقی میکنند و همچنین در تجارت و کاسبی خود ترقی می کنند — در این
سرزمینی که ما بالفعل سکونت داریم یعنی سکندرآباد ما چیزها شنیده و می شنویم نسبت بمختلف اشخاص و
همه از نوکران و چاکران ما ماها و چیز اسیهای آنها — نعوذ بالله اگر اینها راست باشد و این اشخاص واقعاً
چنین کنند معلوم نیست که جواب خدا را چه خواهند داد و در عقبا نیست — این اشخاص همه عملهٔ دیوان عدل و
نصفت و محکمهٔ قضا و پلیس هستند — اینها کسانی هستند که مقرر شده اند که داد مظلومان را بدهند و
دست جفای ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازند و جفاکاران را سزا دهند و ستمگستران را
عقوبت کنند — در حق بعضی از ایشان ما شنیده ایم چیزهائیکه این فقره دنبال از انجمله هست اگرچه

نزد اینگونه اشخاص عظمتی ندارد و نزد میزان معدلت عادل حقیقی عظمت بسیار دارد - همیشه فروشی
یک هندی همیشه به دیگران پنج روپیه فروشد و نوکر این شخص هم به بیست و پنج روپیه بیست و دو ولی چون همیشه فروشی کار
آن والا شان بیرون و همیشه فروشی آورده بنده پنجاه بیست و میگذارند و اگر سخنی بگوید حکم میشود بجوانان که او را
بگیرند و به یک صورتی بترسانند تا عاقبت الامر ناچار شده راه خود را پیش گیرد و بگوید "زور است
پیش میرود بابا با خداوند غیب دان برو.

حکایت بسیار سودمندی که خود بنده راست و از همین ماه که هنوز انفصال نشده و هنوز سر رشته اش
بند است - جوانکی فرید الدین پسر کریم الدین نامی برادر زن داکتر محمد نبی خان سال گذشته از سکندرآباد به ناگپور آمد
و در خانه داکتر محمد یوسف نامی اقامت گزید با امید آنکه عقد مواصلت بندد با دختر داکتر مذکور - چون
از کیفیت حال وی ضمنی حال او واقف شدند که در ناگپور و سکندرآباد هیچ مسکری نبوده که نخورده باشد و هیچ منکری
نبوده که نکرده باشد" از مواصلتش ابی کردند - چون محمد نبی خان و محمد یوسف گذشته از آنکه هم پیشه بودند
آشنا و دوست هم بودند این جوان شوخ چشم به خانه محمد یوسف آمد که زنان خانه عروسی میروند و زیورات
چندی در کار دارند - آنها النگوی یک جوره دست بند طلائی دادند که در این ملک پونچی میگویند و
بخانه بنده فرستاده یک جوره پازیب نقره هم از ما گرفتند پسرک شوخ چشم فورا سامان را بدکان
مرواری برد و گرو نهاد و چند زن فاحشه را تحفه گوشها و محلات سکندرآباد نگاه داشت -
چند ماه بدین منوال گذشت و ما مطالبه مال خود از محمد یوسف کردیم و مختلف معاذیر شنیدیم ولی
بدبختی او خاموش بودیم شش ماه و هشت ماه گذشت و عاقبت معلوم گشت که این پسرک برده و در واقع
خورده و حالا میخواهند بر او مقدمه جاری کنند همین تکاهل و تسامح ده ماه گذشت و آخرش گفتند که اگر
تو نیز زور آری احتمال کلی میرود که هر دو مال بچنگ آید و این پسرک در کچهری مستر دنلاپ بود آنجا روپیه
نوکر است مرا که مزاج از آتش گرم تر است و از مکر و فریب و خدعه نفرت دارم و از رفتار و کردار مردم
اینملک خصوصا بجان رنجیده ام دامن بکمر زدم و عاقبت روزی پسرک شوخ چشم را در خانه یکی
از خویشان او گرفتار کردم و تا شام از خانه بیرون نشد و بر خاک افتاد و بوسه بر قدم زد و بالآخره

بگواهی چند کس نوشته گرفتم از او که پس از یکماه اگر تمام مال را ندهد هر ماه نیمی از ماهوارش بگیرم. سخن
براین ختم شد و دزد نابکار از چنگ عسس بجست - چون ایام موعوده منقضی شد برادر نیک سیرت
با او از یک بطن آمده شد و از یک صلب فرود آمده گفت در اینماه پنجاه روپیه داده میشود و در ماه آینده
نیز پنجاه و چون مال تو واصل شد بعد فکر مال محمد یوسف را خواهیم کرد - ولی ما را خبر دادند که آن خود
بدفعال بکدامی گناهی از کچهری دلاپ صاحب برطرف شده و روز دیگر بنده از سید مظفر حسین منشی
کچهری دلاب جویا شدم گفت یکماه است که برطرف شده و این مرة ثانی است و شمه از رفتارش
بیان کرد - مختصر چه درد سر دهم دزد نابکار اکنون از نظر ما مهجور است و از قراریکه میگویند با آن
فاحشه محشور و زبان حالش بر این شعر گویا "گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد"
اگرچه ما میتوانیم مال خود را بگیریم ولی بسیار آب میبرد - این است حالت هم مذهبان ما که سرکار انگریز
همواره شکایت میدارد از عدم دیانت داری آنها و آنها شکایت دارند که سرکار خدمت بما نمیدهد
و چون در دست انگریزی خدمت نمی یابند بحیدرآباد می آیند و حیدرآباد هرج و مرج است امروز از یک
کچهری برطرف میشوند و فردا در کچهری دیگر خدمت می یابند - خدا توفیق امانت و دیانت داری بهم مذهبان ما را

باب هشتم

در مشقت کردن مسلمانان

مخفی نیست که یکی از اسباب ترقی عالم و خلق عالم مشقت کردن است و بر هر فردی از افراد بشر
معلوم است که هنگامیکه حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد برهنه و عور بود - در آنوقت
نه اکلی بود و نه شربی نه عماراتی نه لباسی و نه هیچیک از اسباب معاش و گذران بود و باعث و جهت
آسایش و لیکن حالت امروز جهان این است که هر کسی بچشم خود می بیند - تمام انبیا و اولیا را نوشته
اند که مشقت میکرده اند - لیکن بدون مشقت هیچ چیزی هیچکس را میسر نمیشود و هیچ اسباب آسایش موجود

مشقت می‌کنند از همان محنت و مشقتی است که در فقرهٔ ماقبل ذکر کردیم و در واقع این محنت و
مشقت از قبیل محنت و مشقت بهایم است که غالباً محض برای شکم است و چندان از شکم تجاوز
نمیکند - مگر کمال تعجب این است و کمال افسوس و حسرت این است که این بهایم طبیعتان با آنکه
آخر الامر ناچار و لا علاج میشوند که سنگی برگرفته بدرختی زنند و میوهٔ بچنگ آورده شکم خود را
پر کنند دست از دم تقدیر کوتاه نمی‌کنند و یک قدم از شارع نصیب و قسمت بیرون نمی‌نهند و
هزاران معذرت می‌آرند و هزاران آیه و حدیث میخوانند و هزاران دلیل و برهان بیان می‌کنند
و مع‌ذالک سنگ در دست دارند و بدرخت هر دم میزنند و غایت امر باز همان است که مشقت
بران قرار نگرفته است که هیچ ذی روحی بی مشقتی زنده ماند و سخن با دیگران همه این است که این
محنت را بطریق دیگری باید کرد که بهتر از این شکم پر شود بلکه اسباب دیگر آسایش و راحت هم میسر گردد
و از ممر شریف و ممدوح و حلال هم باشد - و از همه عجیب‌تر این است و ما در جاهای دیگر هم نوشته‌ایم
که در عین توکل مسلمانان از هر ملت دیگری حریص‌تر اند و از هر ملت دیگری بیشتر از طرق غیر حلال
و مذموم اسباب زیست و زندگی خود را حاصل می‌کنند -

آنچه مسلمانان در هر زمانی از ازمنهٔ جهان از بدو اسلام تا کنون در روی زمین بوده‌اند
همیشه نیمی از آنها صحرانشینان بوده‌اند که غالباً اسباب زندگی و معاش آنها از رهزنی و تاخت و
تاراج حاصل میشده است یا بزراعت اهلی و پرورش چارپایان و سیر کردن دیگر طوایف - از آن
نیم دیگر دو ثلث گدا و فقیر بوده‌اند که فقط بگدائی و کلاشی بسر میبرده‌اند و از آن ثلث آخر هم
باز دو ثلث بطریقی تان و اسباب زندگی خود را حاصل میکرده‌اند که برخلاف مرضی خدا و شرع
و مذهبشان بوده - مثلاً اگر امروز در تمام ربع مسکون سیصد میلیون مسلمان باشد یکصد و پنجاه
میلیون آنها از قبیل صنف اول اند و یکصد میلیون آن از قبیل صنف دوم و سی و سه میلیون آن
از قبیل صنف سوم و فقط بتحمل هفده یا هجده میلیون از مسلمانان در تمام ربع مسکون کاسب هستند و
از طریقی تان و اسباب آسایش خود را حاصل میکنند که اقلاً بحسب ظاهر مذموم و خلاف شرع نیست

یعنی مشقت آنها مفید و با حاصل و شریف است و اینها هم بخط غیر مستقیم خلاف مرضی خدا
هست کم و بیش مقصود ما این است که آن اشخاص که واقعاً صحیح کسب میشود بلکه کار میروند
و کسب و تجارتی میروند یا زراعتی می کنند و محنت آنها محنت حقیقی و واقعی است از این عدد
نباید بیش باشد در تمام عالم - و اگر ما از حد تجاوز کنیم و دست بالا را بگیریم میتوانیم گفت
احتمال کلی میرود که تمام محنت کنندگان مسلمانان در روی زمین پنجاه میلیون بیشتر نباشند از
سیصد میلیون - مگر خوانندگان این کتاب باید مقصود اصلی ما را بدانند و بخوبی بدانند که جای
شک نماند آنها را در مقصود ما - مقصود ما این است که اگر صحرانشینی چند گوسفند دارد
و از شیر فقط از آن می گذرد یا زراعتی هم می کند این مرد داخل صنفی است که از محنت نان و
اسباب زندگی خود را حاصل میکند - ولیکن اگر دزدی هم بکند و رهزنی هم بکند آنوقت
داخل آن صنف محسوب خواهد بود که از محنت نان و اسباب معاش خود را حاصل میکند
شخصیکه پنبه دوزی می کند و از صبح تا شام ده پول پیدا می کند داخل صنف اول است
و شخصیکه دست تکدی دراز می کند و آن ده پول را از دو ... میگیرد و داخل صنف دوم است
چون مقصود ما کم و بیش معلوم شد بر خوانندگان میگوئیم که احتمال میرود
از این سیصد میلیون مسلمان نیمی بیشتر شهرنشینان نباشند و نزد ما داخل این ... کسانیکه در
قصبات و دهات سکونت دارند که بلاد عظیمه آباد و شده دارند و از آن قبیل نیستند که
تمام عمر خود را در صحراها و جنگلها و کوهستانها بسر میبرند و از جائی بجائی حرکت میکنند - از میان
این شهرنشینان تمام کسانیکه بخط مستقیم یک کسب و پیشه دارند اگر ما تخمین کنیم تخمین بیش از
پنجاه میلیون نباشند پس یکصد میلیون دیگر که باقی اند بیکاری بسبب هنر استند و مختصر این تخمین در
هر ملکی و هر شهری دو ثلث خلق بیکارند و بیعاره - مقصود ما این نیست که اینها را هم خدا
نان میدهد یا نه مقصود ما این است که خدا اینها را نان میدهد از طرق مذمومه بد و غیر حلال و
در واقع خدا خود مقصر و جوابده است که اینهمه مخلوقش با این طور زندگی میکنند - در این صورت

هر که بما بگوید این از تقدیر است ما در جوابش خواهیم گفت خدا جبار است و اگر او میگوید
خدا جبار نیست عادل است در جواب او میگوئیم پس خلاف انصاف و معدلت خداست
که یک شخص تمام روز و شب محنت کند و دو شخص دیگر از آنجور اند که تمام روز و شب در مدکنج
و سندی خانه افتاده اند هیچ چه رشته و قرابتی هم با یکدیگر ندارند۔

عزیز من نصیب و قسمت موروثی و طبیعی نیست و بسته بزمین و آب و هوا
نیست بلکه اسباب و جهات دیگر دارد — ما هیچ چه نمی فهمیم که چرا باید مسلمانان در هر جا عالم
که هستند چه در ایران چه در هند چه در ایران چه در هند چه در عربستان چه در افغانستان
چه در روم چه در مصر چه در افریقا چه در ترکستان چه در چین و چه در امریکا همه بدبخت و
کم نصیب باشند و فقط تقدیر اینها بد باشد و تقدیر سایر خلق عالم نیک باشد — من از
مسلمانان هند سؤال میکنم که هنود همچنان در تحت حکومت قوم دیگری هستند امروز که
اینها هستند و سه بار در عدت از اینها بیش اند آیا در دولت و دانش چند بار از اینها بیش
اند؟ اگر دولت و دانش هنود سه بار زیاده باشد از مسلمانان آنوقت مسلمانان و
هنود مساوی هستند و ما میگوئیم نصیب و قسمت هنود نیز یکی است با نصیب و قسمت
مسلمانان و اگر پنجاه و صد چندان زیاده باشد آنوقت ما میگوئیم این بسته بمحنت و سعی
است که آنها می کنند یعنی هنود و اینها نمی کنند یعنی مسلمانان۔

مگر ما میخواهیم ببینیم که در کدام ملک در میان مسلمانان بیشتر بیکار و بیعار
هستند و اقسام بیکاری و بیعاری اینها چیست — بنده اهل ایرانم و ایران را دیده ام
و بخوبی از حالت مردم ایران آگاهم — چیزی از عراق عرب را هم دیده ام و اکنون بیش از
بیست سال است که در این ملک هندوستانم و چیزی هم از حالت مردم اینملک خبر دارم
بنظر بنده چنین می آید که چندانکه بیکار در اینملک بوده است از ابتدا و هست امروز در هیچ
ملکی نبوده و نیست و بخصوص در جاهائیکه ریاست مسلمانان هست۔ در ملک ایران کاسب بسیار است

و مشقتی بیشمار - تاکنون مردم آزاد نیستند و این آزادی و عدم آزادی خیلی وخیم است
در حالیکه مردم آنجا ها هنوز بخوبی صاحب علم و ادب نیستند - مثلاً در تمام ایران یک کارخانه
شراب فروشی نبود در زمانیکه بنده از آن خاک بیرون آمدم و هنوز عموم خلایق علانیه
شراب نمیخورند - در ایران بسیاری از بازیهای هندی اینملک عموم ندارد - وظیفه که
مانند منصب هندوستان است بمردم بسیار رذیل داده نمیشود و کسانیکه وظیفه خوار مستحقین
غالباً بلکه تماماً اهل هنر و کمال و شعرا و خوشنویسان اند و اینها غالباً بهنر و کمال خود مشغول
اند - زنان فاحشه در ایران وجود ندارند یعنی بوضع و حالت هند - در ایران مخنث
وجود ندارد و درویش و فقیر و لوطی و بازیگر و شعبده باز هم بسیار معدود اند - فقرای ایرانی
اند که گدائی میکنند از روی بیچارگی و اجبار ولی معدود هستند و غالباً بسر راهها می نشینند
و بدر خانهای مردم کمتر میروند - بعضی از سادات ما مانند سایر گدایان گدائی می کنند
مگر آنها نیز معدود اند - سایر بیکاران هم بالنسبه بهند بسیار معدود اند - رسم فقیری
و پیری و مریدی و سلسله در ایران نیست و اگر هم باشد بسیار کم است - هیچ شخصی شغل و پیشه
خود را برکنار نمیگذارد که فقیر شود و ریش خود را بتراشد و گدائی را پیشه خود سازد -
مگر بر خلاف در اینملک این چیزها همه موجود است - در این ملک کسانی فقیر اند و کسانیکه
گدائی میکنند که پنج فوت طویل اند در قامت و شاید ورزش یا تعلیم هم می کنند و پهلوان
اند - در اصفهان یک بازار هست که بخط مستقیم میرود بقدر سه میل مسافت و در هر
پنجاه یا صد قدم شاخ دیگری پیدا می کند آن هم صد یا دو صد قدم و در هر محله هم
یکی دو بازار هست و اینها همه پر است از مردمان کاسب و دکاندار - در حیدرآباد
یک بازار هست از دروازه افضل گنج تا چهار مناره و از چهار مناره از سه طرف
تا پنجاه قدم دکان چندی هست و در بیگم بازار هم تا صد قدمی دکان هست و لیکن اگر
کسی ملاحظه کند در این بازارها اکثر و اغلب هندو و مارواری اند - تمام بقال و عطار

وخیاط وحلوائی وصراف وبزاز وکفش دوز وبسیاری از کسبه حیدرآباد هندوانند فقط
چند دکان مسلمان ست که گل فروش وپان فروش ونانوا وقصاب هستند - در هر شهری
که در ایران صد هزار خلقیت باشند اگر اشتهار دهند که نذری خیرات می کنند مثلاً آذوقه
بهر فقیری میدهند احتمال میرود که بیش از پنجهزار کس جمع نشوند برخلاف در دکن که در چنین
شهری اقلاً سی چهل هزار فقیر جمع میشوند وانهمه بیکاراند وبیچاره وکوچه گرد ومفت خوار -
ما اکنون میخواهیم ببینیم که سبب چیست که در میان مسلمانان بیکاره وهرزه گرد
بیش از هر ملتی ست در عالم (۱) بواسطه بی انتظامی ملک ست (۲) قصور سلاطین
ست که خلق را از بیکاری منع نمی کنند وخود رعیت خود را تباه روزگاری کنند بدادن و
بخشیدن زر مفت وخوراک مفت بهر که میرسد خواه مستحق باشد وخواه مستحق نباشد -
(۳) بواسطه این ست که مسلمانان گمان می کنند که خدا را هم میتوان رشوت داد وبه
بخشش بیجا وخورانیدن جمعی از فساق ومردمان بدفعال خدا از گناهان آنها درمیگذرد و
وده در دنیا وهزار در آخرت بآنها عوض میدهد ولهذا آنچه را که بدروغ وسوگند و
مکر وخدعه ورشوت وخلاف حاصل می کنند بگدایانی امثال خود شان میخورانند و
محض بجهت نام ونتیجه آن جمعی را بیکار وبیروزگار میسازند (۴) اینست که مسلمانان
مطلقاً از ازمنه قدیمه معتاد شده اند وجبلی آنها شده ست بیکاری وحاصل
کردن نان خود از ممر خلاف وترک عادت را موجب مرض میدانند (۵) این ست
که مسلمانان غالباً پیروی کرده ومی کنند این شعر سعدی را که گفته ست "بدریا در
منافع بیشمار ست اگر خواهی سلامت برکنار ست" وانیها غالباً از سلامتی وآرام
وتن پروری خوش هستند (بر خلاف نصارا وملل دیگر که همه محنتی ومشقتی هستند ودر تمام
ربع مسکون پراگنده اند ودر همه جا تجارت خود را جاری داشته اند ودر همه جا زراعت
می کنند ودر همه جا جهازات آنها روان ست وبهمه کاری خود را مشغول می دارند و

از بیکاری و تن پروری ناخوش اند و عار خود میدانند که دست پیش دیگران دراز کنند و سربار دیگران باشند و نتیجه اینها همیشه برده و حصیر بخوابند و بر سفره دیگران بخورند و همیشه لباس چرکین مندرس بپوشند و همواره در غلاضات و کثافات بسر برند و از دیگر ملل و اقوام کفش بخورند و مطیع و منقاد دیگران باشند۔

عمده سبب بیکاری و تن پروری و تمام خصال و فعال و صفات مذمومه مسلمانان بجهت اقتدا کردن ایشان هست بسلاطین و حکومت خود و نتیجه الناس علی دین ملوکهم۔ پادشاهان اسلام در واقع پادشاهان و سالاران بیکاران اند و همیشه بوده اند و خود بهتر از بنده میدانند که مشاغل ایشان چیست۔ شکار هست و قمار و شراب و صحبت زنان و لهو و لعب۔ یکی از مراسله نگاران اخبار تیمز لندن از پای تخت ملک جرمنی باخبار مذکور نوشته هست در تاریخ ۲۳ ماه مارچ گذشته یعنی سال (۱۸۸۴) عیسوی که دیروز شاهنشاه جرمنی قدم گذاشت در مرحله ۸۸ از عمرش۔ چه بسیار خوب هست که این مراسله را سلاطین ترکی و ایران و سایر شاهزادگان و فرمانروایان اسلام در هر کجا که هستند ترجمه کرده سرمشق خود قرار دهند چنانچه بیشک سلاطین عظیم الشان فرنگ بالفعل سرمشق خود قرار داده اند۔ اگرچه انگریز نوشته است ولی انگریز با انصاف بیغرض نوشته هست مانند من و برای سرمشق اهل ملک خودش۔ مختصر من نمیدانم کدام جمله آن مراسله ترجمه کنم زیرا که تمام آن مراسله از آغاز تا انجام سرمشق عالم و شاهان جهان هست۔ از بس بنده میخواهم خود را بیغرض و امانتدار و صادق القول ثابت کنم همواره راغب و مایل آنم که هر کلام را در هر بابی بهمان عبارت و لغتی بنویسم که اصل آن نوشته که اثر آن بیش باشد ولهذا یک جمله از آن مراسله طویل را اینک در انگریزی مینویسیم مع ترجمه آن۔

Every hour, almost every minute

of the day brings the Emperor a duty and that duty is promptly performed.

یعنی ہر ساعتی بلکہ تقریبا ہر دقیقہ از روز آن شاہنشاہ عالیمقدار مصروف ست بیک شغل خاصی کہ ہر یک را وقت خود صورت انجام میدہد و چشم برہم زدنی در آن اختلاف واقع نمیشود - این ہست حالت سلطان عظیم الشان ۸۰ سالہ کہ امروز کلید تمام ملک یورپ بلکہ تمام عالم در قبضہ اوست و نہ فقط این یک خصلتش نیک ہست بلکہ ہر خصالی در وجود این عمر نیک و ممدوح ہست -

غرض اینست کہ تا مسلمانان محنت و مشقت نکنند خوش نمیزیند و براحت نمی گذرانند و اسباب آسایش و ترقی شان فراہم نمی آید و این منحصر است فقط بامور دنیا بلکہ امور آخرتشان نیز وابستہ ہست بمحنت و اگر محنت کنند از ہر خلافی مثل دروغ گفتن بیجا و سوگند خوردن و گدائی و دزدی و سایر اعمال ذمیمہ از این قبیل باز میمانند و انسان معقول میشوند -

خاتمہ

بر صاحبان دانش و بینش و انصاف و حمیت و غیرت کہ بصمیم قلب و خلوص نیت آرزومند ترقی و خوشی و آزادی و بہبودی و فزایش دولت و حرمت و عزت و دانش و ہنرمندی اہل ملک و ہم مذہبان خود استند امید قوی است کہ پوشیدہ و مخفی نخواہد ماند کہ این اوراق کم بہا ہر چند خالی از نقص و عیب نیست و نخواہد بود در نظر کسانیکہ فاقد عقل سلیم و انصاف جبلی اند

محتمل که واقعاً عیب و نقصی هم داشته باشد ولی بقلمی نوشته و بنیتی تحریر یافته است
پاک و منزه از هر عیب و نقصی و هر غرض و مرضی و نویسندهٔ آن را هیچ ارادهٔ دیگری
در خاطر و هیچ خیال دیگری در مد نظر نبوده است جز ترقی و خوشی هم مذهبان خود
- این اوراق بزعم این خاکسار چنان نوشته شده است که تخیل هیچ حکیم محققی
تاکنون مانندش ننوشته و نخواهد نوشت در میان اهل اسلام و باوجود هر عیب
نقصی که در آن باشد بطور واقع یا دیگری در آن بیابد نه بطور واقع شکی نیست
که اگر بر آن عمل شود امید قوی است که ترقی کامل حاصل شود مسلمانان را چه
در امور دنیوی شان و چه در امور اخروی شان - و اگرچه درین ادویه بحد
تلخی و ترشی و تیزی بینهایت ممزوج و مرکب است ولی حق الیقین است که از استعمال
آنها هر گونه امراض و آلام و اسقام هم مذهبان من دفع و رفع گردد و شفای عاجل
کاملی یابند - و خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب را دوست نوشته
نه دشمن و بدوستی نوشته نه بدشمنی و در نوشتن آن مقصود او نه توهین مذهب
بوده نه تحقیر بزرگان نه تخفیف ملت و نه طرفداری قوم و ملت دیگر بلکه مقصود او
این بوده است که هم مذهبان او از امراض خود آگهی یابند و بمعالجات آنها
بکوشند و بدانند که معالجهٔ امراض آنها بکدام ادویه و بچه نحو و طریق میشود و امکان
دارد که بشود - این جوش و خروش و این افغان و فریاد و تیزی و تلخی همه
از آنست که طوفان شده و عالم را آب فرا گرفته و دیری نمانده است که دین و
ملت ما غرق گردد مگر دل سنگین اهل ملت ما ابداً آگهی ندارد - دل سنگینت آگاهی
ندارد که همچون دیگ روئین میزنم جوش " چراغ اسلام را روغن تمام شده و
از نور و ضیاء افتاده و آفتاب اسلام بمغرب زوال رسیده و چند دقیقهٔ عیش
نمانده است که فرو نشیند و فقط بموئی بند است و بیم است که این موی هم بگسلد -

مگر اہل اسلام غافل نشسته اند و مست شراب بیخودی و بیغیرتی اند- این کلمات
شیرین و عبارات شکرین بمذاق این ملت زهر مینماید و مزهٔ تریاک میدهد-
این نشترهائی که خون فاسد را از عروق ایشان بیرون میکشد و مزاج ایشان
از هزاران آلام و اسقام سالم میماند و صحت و اصلاح می پذیرد نیزهاست
برجگر و شمشیرهاست بر پهلوی ایشان و مکرر شکایتها کرده اند از سخت نویسی
و تلخ گوئی بنده و دیگرانی که از قبیل بنده استند- اگر امروز هشتم صدی و دهم
صدی بودی بنده هم مذهبان خود را بقسم دیگری ترغیب و تحریص میدادم
و بزبان ملایم تری نصیحت میکردم که ای عزیزان و برادران من بکوشید
تا جامهٔ زنان نپوشید ولی امروز که آغاز چهاردهم صدی است و روسیان
در پنجده اقامت دارند و بقول هندیان خوشدل تیلچ در دروازهٔ دهلی نشسته
اند (یکسال گذشت و جنگ بصلح مبدل شد) و در تمام جهان و از چهار سو
کفش بر سر مسلمانان فرود می آید ولی مسلمانان قانع و خوش اند و بیک لقمهٔ نان
و یک جرعهٔ شراب و صحبت یک زنی یا بچهٔ امردی مسرور اند بنده مینویسم
ای بیغیرتان بحمیت غافل بکوشید شاید این جامهٔ زنان را از تن بیرون
کنید و این پیچک زنان را از سر خود دور سازید- ولیکن بعضی از دوستان ما
بهمین آسوده خاطر و شاد اند که یک لوطهٔ سندی یا جام بنگی درکشند و آنگاه
اخبار آصفی را در دست گرفته بخوانند که روسیان هرات و قندهار را گرفتند
و عنقریب داخل دهلی میشوند و اینها را جنرال می کنند- مگر غافل اند که اگر روسیان
میایند و اگر فرنگیسان و اگر جرمنی ها و اگر امریکائیها اینها باید کفش بخورند
تا هنگامیکه قانع اند که شاعر اند یا منشی اند یا میرمنشی اند در فلان کچهری یا مصاحب
و ندیم امیر نوسیدهٔ اند یا مطرب رقاص یا قصه خوان فلان امیرزاده اند.

این کلمات و این عبارات و این اوراق و این نوشتجات برای گروه‌ها مردم بیغیرت نوشته نمیشود بلکه برای چهار مرد با غیرت نوشته میشود که اقلاً اگر نتوانند علاجی کرد بر سر و سینه زنند و بر نکبت و مذلت هم ملتان و هم مذهبان خود بنالند و با غم و اندوه و حسرت و افسوس ما شریک گردند. اگر هم مذهبان ما بدانند که ما بچه خلوص نیت و صفای قلب و غمخوارگی و گرمی غیرت و حمیّتی این اوراق را نوشته‌ایم و در چه اوقاتی از شب و روز تحریر نموده‌ایم هر آئینه باید (و ما امید واریم) که همه شاکر و ممنون ما باشند و این اوراق را ذریعه نجات و فلاح و خوشی و ترقی دنیا و آخرت خود شمارند و در صدد آن برآیند که بمعالجه امراض خود بکوشند و چاره و اصلاح تباهی خود را بیندیشند.

هر چند که ابداً و هیچ و چه امید نیست که گاهی مسلمانان ترقی کنند در عالم یعنی زنده شدن مرده امکان دارد و حمل و نقل کوه همالیه امکان دارد و خشک کردن محیط امکان دارد ولی ترقی مسلمانان امکان ندارد و امید نیست که در ایران ما حکومت نیک شود و در هند مردم مهذب گردند با وجود این هنوز سر موئی ما را امید است که مسلمانان ایران زودتر ترقی کنند از مسلمانان هند. سبب آن است که وضع هند وضعی است که گاهی که مسلمانان در آن ترقی نمی‌کنند اگر یک ملیون پیغمبر بیایند در آن ولیکن احتمال کلّی میرود که اگر یک پیغمبر در ایران پیدا شود و راه را بخوبی بمردم آن ملک بیاموزد همه براه راست درآیند و امکان دارد که در یکسال (من نمیگویم در صد سال یا پنجاه سال یا ده سال) ایران کمتر از دول یورپ نشود. یک رهنمای درست کامل لازم دارد و مردم باید بدانند و معلوم کنند که بهتری و بهبودی و ترقی آنها در دنیا و آخرت چیست والسلام. خدایا بارالهاتا بمقربان درگاه احدیت و صمدیت سوگند میدهم که بذریعه این ورقه صحیفه علاجی بخش آلام و سقام اهل اسلام و ملت را

ضمیمه

این ضمیمه مشتمل است بر بعضی از آرتیکلهائی که ما در مختلف اوقات
ببعضی از اخبار و روزنامجات فرستاده ایم که هر یک از آنها مناسبتی دارد
بیکی یا بعضی از ابواب این کتاب و نیز آنچیزهائی که ما جمع کرده ایم در این داخر مخصوص
و خاص بملک خودمان و لهذا مناسب میدانیم که در این کتاب هم نقل یا ترجمه کنیم
برخوانندگان معلوم شود که همواره خیالات ما اینسان بود یا آنکه خیالات ما چگونه است

(ا)

۱۹ ماه رمضان ۱۲۹۹ اسکندرآباد

مدیر شفیق را سلام — صاحبا اگر بی ادبی نباشد بنده را ایراد دیگری
است بر شفیق و تمام روزنامجات و اخباریکه در هند و ایران چاپ میشود -
جناب میدانید که یکی از اسباب عظیمه اهتمه ترقی و تربیت خلق بود چه در امور
دین وچه در امور دنیا اخبار است - در هند و ایران اخبار نیز چون سایر چیزها
بازیچه طفلان است اگرچه خلق هند و ایران بیش از این هم نمیخواهند و طالب نیستند
و در کار ندارند - اخبار باید همه چیز در بر داشته باشد و همه چیزهای مفیده -
ولی در اخبار جناب و سایر روزنامجات هندی و ایرانی ابدا چیزی نیست که ترقی
قوم و خلق را عموما مفید باشد - مثلا در اخبار بمبئی گزت ۱۲ جولائی شرح حال و
سوانح عمر شخص عظیم الشانی را نوشته است که تازه از جهان رفته اگر مردم هند و ایران
طالب اخبار باشند اینگونه اخبار را باید درج روزنامجات نمودن - اینک بنده

اشارهٔ میکنیم بچند فقرهٔ از آن شرح حال که بموجب ذیل است

"خبر مرگ جنرال اسکبلاف (یکی از جنرالهای روسی) مانند شهاب ثاقب در رسید و عالمی را متزلزل ساخت - چند ماهی نگذشته است که در عین شباب و کمال صحت و تندرستی و با استقامت قوای روحانی و جسمانی این جنرال مورد اندیشه و مایهٔ توهم عموم خلق بوده گشته بود -"

لیفتنت گرین که ابتدا در لشکر امریکا بود و در جنگ روسی و ترکی شامل لشکر روس بود در تعریف این جنرال مینویسد که "اگر بیست سال دیگر زنده بماند در هر جنگی که بشود منسوب بمطلب شرقیه این جنرال سپه سالار خواهد بود و بچنین خواهد گشت چهار جنگجوی عظیم الشانی را که در این صد سال حال آمدند یعنی نپلیان و ولینگتان و گرنت و مالتکی - ولیکن این جنرال را دیگر خصال بود که بایستی بر این اشخاص فوق سبقت گیرد - این مرد سپاهی سببی بود - میدانست که چه چیز میخواهد در کار دارد و آماده بود که خود را در هر بلا و حادثه در افگند تا حاصل آرد انچه را که میخواست همه روزه ظاهر تر میساخت که توانائی و جوهر ذاتیش بکیر و زقدرت خواهد بخشید او را که بچنگ آرد آن گوهر مرادی را که در کان خیال پرورش میداد"

بالجمله این مردی که مجملی از اوصافش ذکر شد (که ده ورق میشود) در سال ۱۸۴۳ عیسوی بزاد و در این سال که از جهان بشد ۳۹ سال از عمرش گذشته بود کمتر از عمر بنده و سپاهی از اهل انشاء امرا حیدر آباد و ایران کسانیکه تعریف این مرد را نوشته اند همه انگریزند هر چند که او یکی از اهل روس بود و تعریفی که دشمن کند تعریف واقعی است - مینویسد که این جنرال محبوب القلوب بود نزد تمام لشکری که در تحت حکومت او بودند و آن هم نه محض بجهت رشادت و جلادتش بلکه بجهت خصال نیک دیگری که او را عزیز ساختند نزد هر کسی که

او را شناخت و با او آشنائی داشت۔ فرزند نیک و خلقی بود و همواره بکمال عزت و حرمت مادر خود را یاد میکرد که تمام صداقت و راستبازی خود را از آن زن داشت که همواره اولاد خود را باینسان نصیحت میکرد۔

"نور چشمان من اگر شما ها صادق القول و راستبار نباشید شکی نیست که حقیر و ذلیل خواهید بود۔ ولیکن اگر شما ها اراده دارید صادق القول و راستبار باشید عزم خود را جزم کنید که مانند مردان سلحشور عمل کنید در امور جزئی همانسان که در امور کلی"۔ در اخبار دیگری موسوم به (ترُوتُ) در شرح حال اسکبلاف نوشته مشار الیه مردی بود دیندار و دینداری او حقیقی بود نه مجازی۔ در امور بالیلتکیه گاهگاهی اتفاق می افتاد که مشار الیه دروغ بر زبان جاری کند ولیکن مانند استخوان در گلویش گیر میکرد۔ وقتی از اوقات شخصی از تدبیر و طرح جنگی جنگی سؤال کرد که مخاطرات عظیمه مربوط بود بآن مطلب مشار الیه خلاف واقعه بیان نمود زیراکه نمی توانست ظاهر سازد حقیقت آن امر مخفی را۔ و لے این فعل گویا در دل شد در دلش و چون آن مرد درکالسکه خود نشست که روان شود پیش آمده گفت "تو میدانی که شخصی باشی با اعتبار و شریف اگر ترا شکے بودی در اهمیت بعضی از مطالبی که از من سؤال کردی هر آئینه دست خود را قطع می کردی و آن مسائل را در میان نمی آوردی زیراکه هر چه من جواب گفتم خلاف و کذب بود و من نمی توانم بر خود هموار کردن که دروغ گفته باشم والبته تو صدق این قول را خود قیاس میکنی و بالجمله من راز خود را بتو ظاهر میسازم و بمردانگی و مروت تو وامیگذارم و امیدوار هستم که چنان نشود که تو مرا از این کرده پشیمان سازی"۔

صاحب من شرح حال جنرال اسکبلاف را کسانیکه در روزنامجات

مستعد ده خود نوشته اند همه بجهت سرمشق دیگران و اهل ملک خود نوشته اند و بنده را شکی نیست که لکوک خلق را در ممالک یوروپ این حکایت سرمشق میشود ولی یقین دارم که یکی از اهل هند و ایران را تغییری در مزاج راه نیابد باینگونه حکایات ـ اینگونه صفات و خصال خلق یوروپ را ترقی داد و عکس آن خلق اشیا را تباه ساخت ـ شاه و گدا و امیر و فقیر در میان ما مردم کرورها دروغ می گویند و ابدا پشیمان نمیشوند و از نتایج بد آنها نمی اندیشند ـ راقم (م ـ د)

ب

سکندرآباد ۲۰ شوال ۱۲۹۹

مدیر شفیق را سلام صاحبا در این ایام همچنانکه در هر ایامی که جنگی واقع میشود در میان طوایف عالم هر شخصی بهر درجه [illegible] مایه دانشی که باشد پولیتیک دان میشود و در هر کوی و برزن [illegible] میرود ـ ما که دعوی هیچ نمی کنیم و ابدا کاری بکار عالم و اهل عالم [illegible] هیچکس هیچ قومی نداریم زیرا که ابدا نفع و نقصانی برای ما ندارد [illegible] چیزی فضولی می کنیم ولی بغرضانه و محققانه و با دلیل [illegible] ـ هندیان اندیشه اند که (۱) خواه انگریزان شکست بخورند و خواه فتح کنند و خواه زر بسیاری خرج و مرد بسیاری تلف شود از آنها بخیال گاهی امکان نداشته باشد که این قوم از هندوستان بیرون شوند (۲) طوایف یا قبائل که داخل دول قویه نیستند و صاحب دولت و حکومت قوی نیستند اگر همه متفق شوند بهیچ وجه مقابلی نمیتوانند کرد با انگریزان و مراد ما از اینها افغانان یا مصریان و امثال اینهاست ـ (۳) در صورتی که انگریزان شکست خوردند ایشان یکی از دول

یورپ (یعنی روسی) معلوم نیست هنوز که آیا کلی هند را رها کنند یا نه بلکه یقین است که این امر وجود نخواهد یافت - (۴) در صورتیکه انگریزان از هند بیرون شوند امکان ندارد و امید آن نیست که دیگر باره تا قیامت فرمانروائی هند با یکی از باشندگان خودش باشد یا مسلمان یا هندو والبته یکی از طوایف دیگر یورپ خواهند آمد در این ملک فرضا روسی - ولے روسی چه بهتری دارند بر انگریزان و شکی نیست که آن قوم ظالم تر اند از این قوم و بالجمله مردم هند تا قیامت بهمین مذلت گرفتار و باقی خواهند بود - (۵) ما منصفانه سؤال میکنیم از مردم هند که کدام یک از طبقات مسلمانان یا هنود یکه در هند پادشاهی نمودند بهتر از قوم انگلیش بودند سوای آنکه مسلمان یا هندو بودند دیگر همه اعمال و افعال آنها ظلم و قبیح بود - از حکومت یا پادشاه مذهب و دین نمیخواهند بلکه معدلت و انصاف میخواهند - اگر تاریخ مسلمانان هند را کسی بخواند برا و معلوم میشود صدق قول ما - اگرچه پادشاهان مسلمان در ظلم و بیداد نسبت بمسلم و غیرمسلم کوتاهی نکردند اگر هم کردند مورخین و کسانیکه شرح حال و تاریخ آنها را نوشتند متفخرانه یک بهزار نوشتند اعمال خلاف آنها را - انگریزان چنین نکردند و نخواهند کرد و سایر طوایف نصارا هم چنین نمی کنند ولی فرق بسیاری هست در میان نصارا هم - در همین سال روسیان چندان آزار و اذیت از یهودان ملک خود کردند که لکها از آن بیچارگان بملک امریکا و دیگر ممالک رفتند - بهرحال خواه مردم هند از انگریزان شاکی باشند و خواه شاکر تا قیامت گرفتار آنها خواهند بود و بهتر همین است که شاکر باشند و وفادار و حق شناس -

آنچه ایرانیان اند بدانند که فتح و نصرت هیچ قوم دیگری مفید بحال آنها نیست و غالب و مغلوب شدن روسیان و انگریزان ابدا برای ملک و

آزادی و آسایش و بهبودی و ترقی آنها فائدهٔ ندارد زیرا که هنوز ما مردم ضعیف و کم قوت و ذلیل و اسیریم بدست هر قومی خواه روسی باشد خواه انگلیش خواه فرنسیس خواه جرمن و خواه دیگر کسی — دیگر آنکه هر یک ازین دول خارجه را دوستی و یکجهتی با دولت ما عین دشمنی است و امروز دوستی روسی و ایرانی دوستی لقلق و روباه است و فائدهٔ که برای ما دارد این دوستی این است که دولت ما را تابع و منقاد و مطیع آن دولت ساخته و اهل ملک ما ذلیل رعیت روسی اند — کمال بیشرمی و بیغیرتی است که اهل ملک ما دولتی را از طوایف یوروپ قوی شمارند و دیگری را ضعیف و ابداً از ضعف و ذلت و نکبت خود فراموش کنند و بی خیال و فارغ البال نشینند —

بالجمله ما باین گفتگو مشغولیم و عربی پاشا شکست فاحشی خورد و فرار کرد و تمام خیمه و خرگاه و لشکرگاهش و پنج توپ و هفتاد و پنج دبه ریلوی پر از اسباب و لوازم جنگ بدست انگریزان در افتاد — فاعتبروا یا اولوا الابصار

راقم (م - د)

(ت)

سکندرآباد ۵ ذیقعده ۱۲۹۹

مدیر شفیق راسلام — صاحبا در ماه اپریل سنه حال یکی از مسلمانان هند بنام سید اسرائیل لکچری داده است در لندن در باب تربیت و تعلیم زنان مسلمانان هند — هر چند روی هم رفته لکچر سید مذکور بد نیست ولی ما را ابداً پسندیده نمی نماید — یکی از فقرات لکچر مشار الیه این است که باید زنان انگریزی هم آموخت بزبان مسلمانان — شخص دیگری سید محمد حبیب الله نامی نیز

در آن مجلس حاضر بوده و چنین رای خود را اظهار کرده که کسانی که در میان مسلمانان
اقتداری دارند آنها را باید تاکید نمود که سعی نمایند و سخت گیری را در امر پرده نشینی
کم کنند در میان زنان مسلمانان و بهر حال سعی کنند که اول باید از راه ترقی آنها
برداشت رسم پرده نشینی است - این هر دو رای بالکلی بر خلاف رای ماست و بواسطه
همین دو تدبیر یک زن مسلمان با عصمت و عفت نخواهد ماند در هند زیرا که
روزگاران باید تا مردم هند بطور کمال ادب آموزند و تربیت شوند و مهذب
گردند که بد را از نیک فرق گذارند - در اینصورت هنگامی که مردان را بالکلی
تهذیب نیست و زنان نیک و بد را تمیز نمی آرند هر دو موقوفی رسم پرده نشینی
و آموختن زبان انگریزی کمال نقصان را دارد برای زنان مسلمانان -

رای بنده در تعلیم و تربیت زنان مسلمانان این است که چون زنان
مسلمانان تاکنون در اجتماعات شامل نبوده و نیستند و در هیچ یک از امور دیگر
هم مداخلت نداشته و ندارند و فقط شغل ایشان منحصر است اول بدانستن تکالیف
مذهبیه خود و ثانیاً بامور خانداری خود لهذا علم و تربیت ایشان باید منحصر باشد
باموختن و خواندن قرآن و بعضی از کتب مذهبیه و تکالیف شرعیه و پس از آن
یکی یا دو کتاب اخلاق خوب یا تاریخ مختصری - کتب قصص و افسانه را ابداً نباید
بآنها بیاموزند - چون در بسیاری از مواقع نوشتن هم لازم میشود آنها را
نوشتن نیز باید بیاموزند - دانستن اندکی حساب هم از ضروریات است زنان را
در این زمان هیچ چه لازم نیست که زنان مسلمانان لغت انگریزی بیاموزند -
هنرهای یدی همیشه در هند بسیار بوده و هنوز هم هست اگر همانها را زنان مسلمانان
بیاموزند و پیروی کنند کافی است آنها را ابداً ضرورتی ندارد که هنرهای قوم
دیگر را بیاموزند -

طریقهٔ تعلیم و تربیت زنان مسلمانان بنزد رای بنده همینست که همچنانکه در بلاد
مردم یوروپ اکثر جاها یعنی زنان بزرگان هم بسیار کارها را می کنند و انجمنها بر پا مینمایند
زنان بزرگان ما نیز چنین کنند. بهیچ وجه من الوجوه دیگر از زنان سلاطین و وزرا و امرا ما چه در
ایران و چه در هند امر قبیحی نیست که در مجمعی جمع شوند و انجمنی سازند بجهت تربیت دختران بلکه
بسیار اینگونه کارها تعریف و تحسین دارد. اگر زنان شریفه نجیبه از خاندان علما و صلحا که صاحب
علم باشند باهتمام شوند از همه بهتر است. پس جمعی از زنان نیکوکردار پاکدامن با علم را
از خاندان علما یا غیر علما مقرر سازند بجهت تعلیم و تربیت دختران. هر جائی را که مدرسه
قرار دهند باید زنان بزرگان که اجزای آن انجمن اند هفته یکبار یا ماهی یکبار آن مدرسه
رفته ملاحظهٔ مدرسه و احوال دختران و ترقی و تنزل آنها را بکنند. در صورتیکه زنان عقل
بکفایت نباشد شوهران ایشان ایشانرا راهنمائی کنند و ضابطه مقرر سازند که زنان
ایشان بموجب آن ضابطه عمل نمایند.

طریقهٔ امتحان دختران همینست که پرده کشیده جمعی از بزرگان نشسته و
از پس پرده دختر را امتحان گیرند اگر بسیار بزرگ و جوان باشند و اگر خورد باشند
یعنی تا نه سالگی و ده سالگی هم بنزد رای بنده میتوانند در حضور بزرگان آمده امتحان
دهند. بجهت تشویق و تحریص جایزه بخشیدن بدختران نیز بسیار مفید و لازم است
مگر شرط اینست که کسانیکه طالب اند خلق یا اصل نصیب خود را ترقی دهند خواه مردان
خواه زنان را باید خود مردان خدا و شرفا و نجبا و با غیرت و همه دوست و پرهیزگار
و از اعمال خلاف دین و تهذیب مبرا و برکنار باشند والسلام راقم (ز م - د)

(ث)

سکندر آباد ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۹ —

مدیر شفیق را سلام ، صاحب من هر دم از این باغ بری

میرسد تازه تر از تازه تری میرسد — در این هفته اخبار بهجت افزائی بما رسید که

اگر حقیقت داشته باشد باید نجات فهمیم و شکر خدا را بجا آریم که اکنون مملکت ما بهشت برین شده

و عدل و انصاف سرتاسر ایران را فرا گرفته و مسافرت پادشاه ما بممالک یورپ نتیجه نیکی

بخشیده — ایلی در اصفهان هست که معروف است به ایل بختیاری و این قبیله را رئیسی هست

حسینقلیخان نام که پسری داشته است جوانی بیست و پنجساله بهمه گونه کمالات و هنر آراسته

شاهزاده جلال الدین میرزا که حاکم اصفهان است او را طلب کرده است از آن جای پسر جوان

او را گرفته بقتل رسانیده و اکنون فتنه عظیمی در اصفهان پا شده — خبر دیگری هست که

آن ایل اصفهان را تاختند و شاهزاده را کشتند و پادشاه بحالا ما حکم فرموده است که اصفهان

را توپ ببندند و قتل عام کنند — سبحان الله در عهد هیچ پادشاهی از سلف و خلف رسم

انصاف و معدلت چندان در ایران جاری نبوده است که امروز جاری است و در

هیچ کتاب و تاریخی ذکری نیست از عهد و معدلتی به از این عهد و این معدلت و ما شکر

میگوئیم که آسایش و آزادی مردم ایران را بچشم خود دیدیم —

چکنم که فرصت چندانی ندارم که دفتر خود را باز کنم نه بلکه تیغ خامه را

برانم و سرتاسر ایران را آتش در زنم — بخدا از ظالم شکایت نیست بلکه از مظلوم شکایت است

و از ستمگر نباید گله کرد بلکه از ستمدیده باید گله کرد — بگوش خود شنیدم در همین حیدرآباد

که یکی از ایرانیان می گفت پادشاه ایران ظل الله است و مالک است بر جان و مال و عیال

رعیت خود و هر چه بخواهد بکند مختار مطلق است — افسوس افسوس بر کسانیکه چشم دارند

و نیک را نمی بینند و گوش دارند و نیک را نمی شنوند —

(معلوم باد که چون بعد از آن ما تحقیق کردیم ظاهر گشت که مقتول خود

حسینقلیخان بوده و قاتل ظل السلطان و کیفیت آنرا اما کما کان معلوم کردیم و هنوز فرزندان او

حبس ساختند. و باید دانست که این همان آدم تکل است و بسیار هم طویل است که سید عباس
نامی ترک کاغذ روزنامهٔ آنرا با ایران یا اصفهان فرستاد و این همان شخص است که
میگفت پادشاه ظل الله است و مالک جان و مال رعیت خود. شرح احوال او در
جای دیگر مفصلا ذکر خواهد شد.

(ج)

سکندراباد ۱۰ رجب ۱۳۰۰ —

مدیر صاحب هزار داستان را سلام — صاحب من در این هفته
شرحی ملاحظه شد در هزار داستان در خصوص بلوی حیدراباد و معطل داشتن در امر
اوگورنات. ما نیز اراده داشته و داریم که چیزی در خصوص بنویسیم و لیکن بلحاظ چند
اطناب نمیدهیم. همین قدر میخواهیم بدانیم که آیا این بلوی را حکومت حیدراباد بخوشی و
اختیار میخواهد جاری سازد و یا بزور و جبر و اگر باختیار است چرا باید حکومت ملاحظهٔ فایدهٔ
و آسایش یا سود و زیان خود و ملک و خلق خود را نکند. اگر بزور است بچه صورت و بچه
قانون حکومت انگلیش حکومت حیدراباد را مجبور داشته است که چنین کاری را بکند و
حال آنکه بکلی نقص است برای این حکومت و ظلم است در حق رعیت آن و لی افسوس که
خلق اینملک چنین خود را ذلیل می کنند و بدست خود خود را بچاه در می اندازند.
خلق حیدراباد تاکنون ندانسته اند که آزادانه و معنی آزادی را نمیدانند. من همه
مردم حیدراباد را آگاه میسازم که این کار بالفعل و در اینزمان برای آنها و ملک آنها
بکلی و سر اسر نقصان است و همه باید مجتمع شده آرای خود را ظاهر سازند. حضرت
دلیر جنگ قیصریه را بر باد میدهد برای دستمالی. میخواهد ملک نظام را تباه سازد
برای آن فایده که او را در مد نظر است که حاصل کند. ما بسیار افسوس میخوریم که

داکتر اوگورنات را معطل داشته اند و حال آنکه وجود داکتر برای حیدرآباد بسیار مفید
بود - علی العجاله زیاده ازاین نمی نویسیم والسلام راقم یکی از خیرخواهان دکن

(ح)

سکندراباد ۲۰ رجب ۱۳۰۰ —

مدیر هزار داستان اسلام — صاحب من افسوس است که داکتر اوگورنات
آخر تیشه برپای خود زد و از حیدرآباد بدر شد - حقیقت داکتر مذکور بسیار خلاف
کرد که باشنده اینملک نبود و چاکر این ریاست هم بود خود را معروف ساخت با باشندگان
اینملک - راست است که درین ایام در تمام ممالک تربیت یافته عالم خلق آزاد
هستند که در کاری از کارهای حکومت و در هر امری از امور ریاست آرای خود را
ظاهر سازند معهذا الک هر خردمند باید بداند که مانند حیدرآباد ریاستی هنوز
خلقش تربیت نشده اند و از اینگونه کارها آگهی ندارند و هنوز از اصول آزادی
آگه نیستند - جای شکر باقیست که داکتر اوگورنات در ایران نبود که او را
طناب انداز ند یا شکم پاره کنند —
ولیکن در اینزمان هر شخصیکه رئیس ملکی است باید بداند که هر چه
میکند عاقبت مورد گفتگوی خیرخواهان ملک خود را و اگر مردمان خارجه بیگانه
خاموش مانند شکی نیست که باشندگان ملک خودشان خواه بآزادی باشد و
خواه بعبودیت وقتی از اوقات بد خواهند گفت - بعضی از اعمال هست که
بدگوئی آنها بر سر زبانها میماند تا سالهای دراز بلکه تا قیامت - ما بخوبی میدانیم
که هنگامیکه سراج الملک صوبه برار را بحکومت انگلیش واگذار کرد خلق حیدرآباد
چیزها گفتند و در کتابها نوشتند و تاریخها رقم کردند و تا اینزمان هم بد میگویند

از سراج الملک هر چند که حکما دیده در حکومت انگلیش صوبه برار را میگرفت از نظام بجهت
تنخواه سپاه کانتینجنت — ولیکن در اینوقت گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش مجبور سازد ریاست
نظام را که ریلوی جاری کند —

هر چه ما استفسار کردیم از مردم حیدرآباد که این چند ریلوی را چگونه
میخواهند جاری سازند با تحقیق ما را نرسید و اخبارات انگلیس بخوبی ما را آگهی نبخشید ولیکن ما
همه روز میشنویم که غوغا و آشوبی است در حیدرآباد و مردم را اعتقاد این است که
حکومت انگلیش این کار را بزور میخواهد جاری کند و این بار را بجبر میخواهد بر گردن این ریاست
نهد — ما ابداً گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش کسی را یا ریاستی را مجبور کند بکردن کاری که مخصوص
نقصانی باشد خلق را از آن کار — و اینکه خلق دکن متوهم هستند که حکومت انگلیش رفته
رفته در ملک اینها میکند بکلی بر خلاف و در غلط هستند چرا که اتمسک قوی در دست
دارند — چنانچه در بمبئی گزت ۱۲ ماه می حال ۱۸۹۳ فقره بنظر آمد که مستر رید نامی یکی از
اجزای مجلس پارلمنت انگلیش در مجلس گفته بوده است که عریضه باید بخدمت ملکه معظمه نوشته
درخواست شود که معظم الیها فرمانی صادر کنند بحکومت هند که سپاه کانتینجنت را متفرق
سازد و صوبه برار را بحیدرآباد مسترد کنند —

شکی نیست که ریلوی بسیار مفید است در این ملک و هر ملکی بود در هر ریاست
و هر ریاستی زیرا که ملک را آباد میکند و تجارت را افزایش میدهد و آمد و شد را بر همه آسان
و بلاد و امصار سهل میسازد — ولیکن کارها را باید بتأمل و درنگ نمود — قوم و حکومت
انگلیش در هر کاری که هزار روپیه در آن خرج شود کونسل و مشورت میکنند در مجالس عظیمه
و این اکنون کاریست که پای چندکرور زر در میانست پس بی تأمل قدم در آن نهادن
و بفکر و غور در آن تن در دادن کار خردمندان نیست — بنظر ما چنین میرسد که این کار
را معطل دارند تا چند ماه دیگر که حضور بر تخت خود می نشینند و عنان ریاست بقبضه

نگلیس [ن]ـند درآنوقت جمعی از امرا و بزرگان حیدرآباد را در مجلسی طلب کرده آرای آنها را نیز
در این باب بخواهند تا اگر خود انخواسته [illegible] یک شخص احد یا دو سه شخص بی نام
و مزدور مدعی است و گفتگوی خاص و عام نشوند —

از نتیجه ذکر این چند ریلوی در میان آمده است تا کنون ما بسیار
چیزهای مختلف از مردم شنیده ایم و چنانچه در خاطر [illegible] حیدرآباد جای گرفته و ریشه دوانیده
نتیجه این حکومت انگلیش نخواهد رفته رفته مملکت آنها را مالک شود و عبدالحق در میان
واسطه است و نخواهد حسن خلاصه است [illegible] این صورت ما صحت نمیدانیم که در اینوقت
حکومت انگلیش این امر مداخلت کنند زیرا که بالفعل مردمان بنگاله و هندوستان تماما
اندکی متحرک و در جوش و خروش اند اقوال آنها اجرای [illegible] بل و دیگر برای حبس کردن
مدیر اخبار بنگالی و اکنون مردم حیدرآباد هم بر اجرای این ریلوی بحرکت و جوش
خواهند آمد و بیم خطر است — والسلام راقم (م - د)

(این دو از تلگراف هزار دستان چاپ گردند یا امید نان یا از بیم جان)

(خ)

سکندرآباد ۸ شعبان ۱۳۰۰ — مدیر شفیق راسلام صاحب من
در بمبئی گزت ۹ ماه حال ملاحظه شد که میرزا هدایت نامی نایب قونسل دولت علیه ایران
در خواهی نموده است در محکمه قضای حکومت انگلیش بر قونسل مذکور میرزا سلیمان خان و
در دزدی متهم ساخته و سلیمان خان معظم الیه را بدیوان قضا طلب نموده برد جواب —
اینگونه چیزها و بدنامی ها موجب افسوس و اندوه است احدی از اهل ملت ما نمیشود و من یقین دارم
که بسیاری از آنها ناخوش و رنجیده خاطر میشوند اگر بنده چیزی در این باب بنویسم و در خیال
درج کنم — ولی من مینویسم که مردم ملت و حکومت آنها بدانند که ذلت و حقارت آنها تا بچه پایه

است و تا بچه اندازه آنها میتوانند افتخار کنند بزور و استیلای دولت خود — این فقره در دربی البته در تمام ملک هند و ملک انگلند بلکه در تمام یوروپ اکنون انتشار می یابد خواه صدق باشد و خواه کذب و بهر حال موجب شکست ما و دولت ایران خواهد بود و کسانی بیشتر افسوس میخورند و بسیر میزنند که اندکی از امور جهان آگهی دارند — اگر ما معاهدات دولت انگلیس با دولت خود ملاحظه کنیم و حالت و زور و استیلای قونسلهای آن دولت در ایران و حقارت و خفت قونسلهای دولت ایران را در بمبئی بیان کنیم آنوقت معلوم میشود افتراق میان این دو چیست و آنوقت دل صاحبان غیرت بجوش می آید که قونسلهای دولت ایران باین حقارت و بیعرضگی باشند — بالیوز انگلیس را در بوشهر بهمان زور و استیلا است که رزیدنت حیدرآباد راست ولیکن بالیوز ما در بمبئی ابدا عزت و حرمتی ندارد بیچاره مکان نشیمن و اسباب لازم و مواجب باندازه ندارد و مواجب او گاهی بر وقت و بقاعده و باندازه باو نمیرسد همیشه مقروض است و بیحرمت — احدی از مردم ایران احترمت و عزتی براو نیست و اعتنائی باو نمیکنند و حسابی از او نمیبرند — ابدا او را آن اقتدار و عرضه نیست که در امور رعیت ملک خود بتواند مداخلتی نمودن نعوذ بالله اگر مداخلت هم بکند آنوقت هم یک آفتی است مردم ایران را — آنوقت میخواهد بهمان گونه رفتار کند با آنها که در ایران میکرد و میتوانست کرد — بهر حال نیست حالت ملک ما و دولت ما خدا علاجی کند این امراض را — راقم (م-د)

(د)

سکندرآباد ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ — مدیر شفیق راسلام صاحبا شفیق تاریخ ۶ ماه جاری (رمضان) شرحی در تعلیم و تربیت زنان درج بود و نیز در صفات و خصائل و عادات آنها — "خوشتر آن باشد که راز دلبران گفته آید در حدیث دیگران" — اینگونه مطالب را من باید بنویسیم که تامل و تدقیق در آنها بیش از دیگران است

صاحب عزیز من قاعدهٔ کلّی در تمام روی زمین و در میان هر قوم و ملتی این است که آنچه
بزرگان و علما میکنند و میگویند عوام النّاس هم جبلا پیروی آنها را مینمایند. علما و بزرگان
ما چنین دانسته و میدانند و معتقد اند که زنان ناقص عقل اند و از پهلوی چپ زائیده
شده اند و لهذا همواره کج رو اند و ابداً قابل تربیت و علم نیستند. دیگر آنکه شاید بعضی
احادیث و اخبار هم دیده اند و دارند در دست خود و برای تقویت کلام خود که ما میترسیم
قلم و فتوی الحاد بر ما برود اگر آنها را رد کنیم. پس از اینها و از همه بالاتر این است
که عالم و جاهل میکنند آنچه را که خود میدانند خلاف است شرعاً و عرفاً و تهذیباً و همه را
در حضور زن و فرزند خود و با وجود این هنوز به توهمات جاهلانه گرفتار و مقید هستند.
مثلاً از جمله چیزهائی که بعضی بلکه بسیاری از بزرگان ما خلاف شرع پیغمبر خود میدانند
خواندن و آموختن زبان دیگر ملل است و میگویند هر که لغت دیگران را بیاموزد در وقت
مردن کلمهٔ لا اله الا الله بر زبانش جاری نمیشود. بعضی دیگر از بزرگان ما نیز هستند که در لغت
دیگران فاضل و کامل شده اند ولی هر دو این فریق از جادهٔ حقیقی خارج اند اوّلین را
اعتقاد بیمعنی است و دوّمین را اعمال خلاف. آنها اینها را بد میگویند و اینها آنها را
ولی ما هر دو را بد میگوئیم. عوام النّاس در وسط این دو صنف افتاده گاهی بجذبهٔ آن کشیده
میشوند گاهی بجذبهٔ این و افتراق این هر دو بعد المشرقین است.

این آرتیکل بسیار طویل است ولی ما در این کتاب مختصری را از آن مینویسیم

زنان ابداً در عقل و استعداد کم از مردان نیستند و این کم و زیاد به تجربه هم رسیده. مثلاً
در میان طوایف و قبایل وحشی صحرانشین مانند تاتاریان و ترکان و ایلات ایران و بعضی
از صحرانشینان هند هم زنانی هستند که چون مردان سواری میکنند و رهزنی مینمایند و
شمشیر میزنند و جنگ میکنند و بسا هست که در بسیاری از امور خانگی و زندگی زنان محنت
میکشند و مردان آنها خوابیده اند. در میان مردم یورپ و امریکا یعنی نصارا شب و روز

ولیه پیشه و گه زنان سواری میکنند و کالسکه میرانند و هنرهای دیگر بسیاری بجا میآرند و دکانداری میکنند و داکتری و معلمی و تصنیف و تالیف کتب متعدده در مختلف علوم میکنند و حتی آنکه در علم ریاست و سیاست و پولیتیک هم کمال استعداد و قابلیت را دارند و شکی نیست که اگر صد کس از آنها مجلس شورائی کنند ملکی را میتوانند نگاهداری کردن ـ مختصر این است که زنان هم (خواه مسلمان باشند خواه غیر مسلمان) در میان ما همچنانکه در میان سایر ملل عالم قابل آموختن علم و تحصیل کمال و هنر و تربیت و تهذیب هستند و ممکن است آموختن و تربیت آنها در صورتیکه اول مردان ما خود متخلق باخلاق حسنه و متصف بصفات نیک و شایسته بشوند انگاه سعی کنند در تربیت زنان و دختران و اولاد خود ـ اگر چنین شود تربیت زنان امکان دارد در میان مسلمانان و الا فلا ـ والسلام راقم (م ـ و)

(ذ)

۱۵ محرم ۱۳۰۱ ـ مدیر شفیق اسلام صاحبا در پال مال گزت نوشته است که در شکر پروشیا این پادشاهان عظیم الشان نانری کرنل یعنی سرتیپ اند برای نام و عزت ـــ

امپراطور سوم روس ـ امپراطور آستریا ـ پادشاه رطیا ـ پادشاه بلجیم ـ پادشاه هالند ـ پادشاه ایتالی و پادشاه اسپین ـ سوای این پادشاهان مذکوره که همه تاجدار اند این شاهزادگان ذیل هم همین منصب عزت را دارند ـ ارچ دیوک آستریا ـ شاهزاده ایتالی ـ پادشاه ماضی معزول اسپین ـ شاهزاده هسی ـ شاهزاده بلگریا ـ سه شاهزاده انگلیش یعنی سه پسران ملکه موجوده این اندیشه بخاطر من گذشت که چرا نباید یکی از شاهزادگان ایران و یکی از شاهزادگان

...دستان هم چنین منصب عالیشان را داشته باشند - بلی این مردم ایشان
مرتبه عالی تر از آن است که مانند ری کرنال باشند در لشکری و اینگونه چیزها و کارها
را کسر شان و مرتبه خود میدانند -

دیوک آف کنات باید امروز وارد بمبئی شده باشد - پادشاهزاده
که آمدنی ممالک محروسه مادرش دو صد کرور است یعنی هشتصد کرور ایران باید دید
که چگونه وارد ملک هند میشود و چگونه در تحت حکومت و اطاعت چاکران مادر خود
است - مینوسیپال بمبئی فقط پنجهزار روپیه داده است برای مخارج ورود آن شاهزاده
و حاکم بمبئی حکم کرده است که ساعت پنج و نیم بساحل نزول کند آن شاهزاده پیش
از آن چه بکند و بکجا برود - او را هیچ چه اختیار نیست اکنون در این ملک که ملک
مادر او است و در هیچ شهر و قریه از تمام ممالک مادر خود - دو روز زیاده اجازت
ماندن در بمبئی ندارد و باید بفوج خود ملحق شود در منصب جنرالی و پس از آن برای
تماشای کلکته از فرمانروای هند رخصت حاصل کند - در ایران اگر شاهزاده
بجائی برود ده لک مخلوق خدا را بعذاب الیم در می اندازد خود مختار کل است و حاکم
هر شهر و بلدی که این شاهزاده در آن وارد میشود غلام حلقه بگوش و عبد زر خرید
او است - هر غریبی زده و درختها از بیخ بر کنده میشود و چه کارهای دیگر که نمیشود -

چند شب پیش از این در خانه آقا میرزا علی داکتر ماندم و جناب
موصوف بیان وضع و حالت انگلستان را می فرمود - سخن باینجا رسید که دیوک
سدرلند هنگامیکه میر لایق علیخان (وزیر حال حیدرآباد) را دعوت نموده بود
داکتر موصوف هم شریک آن دعوت بود - داکتر صاحب بیان میکرد که چندین
هزار پوند هر روز آمدنی این دیوک است معذالک چندان سلیم النفس کریم الطبع
و افتاده مزاج است که مکرر دست بشانه من میزد و میگفت که "بیا رفیق دیرینه من"

من گفتم در ایران ده باشی و در حیدرآباد امین کوتوالی هم این افتادگی را ندارند و اتباع
خود را از این دیوک هم برتر میدانند — "تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا ار تواضع
کند خوی اوست —

(ل)

سکندرآباد ۸ ربیع الاول ۱۳۰۱ — مدیر شفیق را سلام صاحبا من شاکر
و ممنون شما هستم که ترجمهٔ خط کارسپاند تیمز را در خصوص ملاقات او با سلطان ترکی که در بمبئی گزت
چاپ شده بود و من بجناب فرستادم در شفیق درج فرمودید و در این هفته ملاحظه شد —
مقصود من از ترجمهٔ این خط فقط این بود که چیزی از نوشتجات من در شفیق چاپ شود و روزنامهٔ
مذکور از نوشتجات من خالی نباشد و الا من امید ندارم و باین امید این خط را ترجمه نکردم و
بشفیق نفرستادم که اهل ملت و هم مذهبان من از ملاحظهٔ آن عبرتی گیرند و موجب غلیان و
تغییر احوال آنها شود — و باید دانست که اینگونه نوشتجات برای مردم یورپ مفید است که
طالب هستند و عبرت میگیرند و چیزها می آموزند از آنها و قدر و قیمت میشناسند از آنها و
ما می بینیم که چه کسان عالیشان در مختلف ممالک و بلاد و دربار سلاطین عالم کارسپاند یعنی
مراسله نگار تیمز لندن و سایر اخبار و روزنامجات انگریزی هستند و همواره میروند و به
حکمت و با کمال سعی و جهد خود را شامل مردم میسازند و از احوال ملک و خلق ملک و حکومت
ملک آگهی بهم میرسانند و پس آنچه که دیده و شنیده اند در اخبار درج می کنند — ولیکن مردم
مشرق زمین و بخصوصه مسلمانان را شوق و ذوقی نیست بترقی دادن و از ترقی یافتن خود
و ابداً فایده بر نمیگیرند از این کارها و فایده نمی بینند در این چیزها — و عمده سبب اینست که
همیشه بر اینحال بوده اند از قدیم و گاهی قومی یا فرقهٔ در میان اینها ترقی نداشته است و همواره
غرق بوده اند در محیط این رسوم و عادات بد و این رسوم و عادات بد در جبلت آنها ریشه
دوانیده و از بیخ برکندن آنها بسیار مشکل است و اقلا اندک تاملی نمیکنند و اندک محنتی هم

...باید ترقی شمار آید که تغییر دهند باید نیک کارها -

این نکته را باید برخود و احوال مردم ایشیا بخصوصه مسلمانان روا از
همان قیاس کرد که در سال ۱۴۵۳ عیسوی ترکان عثمانی قسطنطنیه را گرفتند و
محمد ثانی شهر مذکور را پای تخت خود قرار داد - الآن چهار صد و سی سال است که ترکان
باشندهٔ ملک یورپ شده‌اند و درین همین زمان هم بود که مردم یورپ رو به ترقی نهادند
و این ترقی را کردند که ما امروز بچشم خود می‌بینیم - اگرچه من نه شهر قسطنطنیه را دیده‌ام
و نه حالت ترکان را ملاحظه نموده‌ام ولیکن از روی خط کارسپاندنتهای اگر قیاسی کنم
حالت ترکی نسبت بسایر ممالک یورپ باید بگویم که نسبت این دو نسبت طفل شیرخوار
است و مرد حکیم کامل - از قراریکه کارسپاندنتها مینویسد هنوز ملک ترکی داخل متمدنیان
است بلکه میتوان گفت که داخل مبتدیان هم محسوب نمیشود - از سعی و جهد نمودن این
مراسله نگار برای ملاقات سلطان و سدود و مشکلاتیکه در راه بوده است ملاقات
مشار الیه را و تدابیری که بکار رفته است برای ملاقات او و رفتن سلطان بسلام یکبار
و رسل و رسایل و نامه و پیامی که رفته است در میان این مرد و سعید پاشا و لارد
دفرین و سلطان و دیگر حکم و حیل و دیگر کارهائیکه تفصیل آنها موجب درد سر است
معلوم میشود که هنوز ترکان بعادات و رسوم قدیم خود معتاد و گرفتار و معتقد هستند
همچنانکه مسلمانان هر ملکی در عالم - ما مکرر در اخبار دیده‌ایم و از کسان شنیده‌ایم که
بسیاری از مردم نامعروف هند در انگلند ملاقی شده‌اند با قیصر هند (یعنی ملکه انگلند)
و مکرر شنیده شده که سلاطین عظیم الشان یورپ چون امپرار جرمنی و امپرار روس و
امپرار آستریا و غیره بکمال سهولت ملاقی شده‌اند و هیچ چه عیب و نقصی وارد نیامده
و از شان و مرتبهٔ آنها نکاسته - پس این عیوب و علل همه در میان مردم مشرق زمین
است و بهمین جهات است که گاهی ترقی اینها امکان ندارد - مگر هنوز ما باید بگوئیم که

دولت عثمانی بسیار ترقی کرده است چرا که ملاقات شخصی بمقام و مرتبه مراسله نگار تیمز
از سلطان عظیم الشانی مانند سلطان ترکی آسان تر است از ملاقات چنین شخصی از یکی از
امرای حیدرآباد۔ من خود یکی از انگریزان عالیشان را دیدم که دو ماه بود میخواست پیشکار
حیدرآباد را ملاقات کند و میسر نمیشد و آن صاحب شکایت میکرد۔ من خود روزی بنزد
کوتوال حیدرآباد رفتم و یکساعت بر سر پا ایستادم تا مرا گفت بنشین۔ این چیزها را اهل ایشیا
و مسلمانان جزو جلال و بزرگی خود میدانند۔

بدتر از همه این است که خلق ایشیا عموماً اعتقاد این است که باید فرقی
باشد در میان اعالی و ادانی ناس (یعنی در میان صاحبان جاه و جلال و کسانیکه آن
جاه و جلال نیستند) و این افتراق بهیچ کار و هیچ چیز دیگر ظاهر نمیشود جز بانگونه چیزها و
کارها۔ من در میان جمعی میگفتم که هیچ ضرورتی نداشت که حضور دکن چهار صد کس همراه خود
بکلکته ببرد و پنج یا ده لک روپیه خرج کند یکی از میان آن جمع مرا گفت پس فرق میان
شاه و گدا چیست ؟ من در جواب گفتم امپراطور جرمنی و امپراطور روس گاهی بدین عدت همراهی
سفر نمیکنند و این مبالغ گزاف را در سفر خرج نمی نمایند پس باید از شان و بزرگی اینها بکاهد
اگر ملکه انگلستان بهند آید ده کس را بیش همراه نخواهد آورد و محتمل بیست هزار روپیه بیش
خرج نخواهد کرد پس باید از شان او بکاهد۔ و باید ملتفت بود که چهار صد یا چهار هزار کس
همراهی در بازار حیدرآباد عظمتی دارد ولی در بازار کلکته یا بمبئی و مدراس عظمتی ندارد و
احدی را اعتنائی بآن نیست فافهم

مکالمات کارسپاند تیمز و سلطان را که ملاحظه نمودید۔ معلوم میشود
که هنوز سلطان ترک عاجز است که نظم و نسق بحد در ملک خود و محتمل که تا قیامت
هم هیچ سلطانی نتواند نظم و نسق بخشید ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان را۔
مگر مردم ایران مرا گفته اند که شاه یک تن واحد است و پیرامون او را بسیاری گرفته اند

همه بر خلاف رای او و برای امید مند در ترقی رعیت و ملک او و من در جواب گفته ام بخیر را که مراسله نگار تیمز گفته است بسلطان ترک در حین ملاقاتش با او - عزیز من بیشتر کسیکه در جهان آمده و نام خود را در جهان باقی گذاشته اند تا قیامت برای کارهای بسیار عظیم که کرده اند همه اشخاص واحد واحدی بوده اند - اگر من بخواهم ممکن است صد کس از آنها نام برم در اینجا مثل سکندر رومی - جولیس سیزر - الفرد بزرگ - شرلمن - فردریک بزرگ جنرال واشنگتن - نپلیان اوّل و در همین روز امپرار پروش و دیگران - مگر عزیز من عزم جزم و همت مردانه در کار است - در این زمان ملکرانی با نظم و نسق آسان تر است از منه قدیمه بای انتظامی و هرج و مرج - همان چند کلمه که کارسپاند تیمز بسلطان آموخت کافیست برای ترقی ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان مگر همان مانع عظیم را دارد که مراسله نگار مذکور بیان کرده و من سالها قبل از آنکه این مرد ملاقات کند با سلطان ترکی گفته و کتاب هم نوشته ام -

صاحب من اگر ما در تواریخ عالم ملاحظه کنیم از زمان آدم صفی تا اکنون هر خرابی و هر تباهی و آفتی که بر هر شخص و هر قوم و هر ملکی وارد آمده است فقط بواسطهٔ حبّ استیلا بوده - تنزل ممالک مسلمانان و عدم ترقی مسلمانان در هر زمانی بخصوص درین زمان فقط بواسطهٔ حبّ استیلا بوده است و اگر بر همین منوال باشد تا قیامت بر همین منوال خواهد بود در میان مسلمانان از سلطان گرفته تا گدا هر شخصی طالب استیلا است بحسب حالت و درجه و مقام خود - استیلا چیست ؟ - استیلا آن اختیار را میگویند که شخصی داشته باشد بر جان و مال و عیال دیگری بحسب قوّت و طاقت خود - سلاطین ما طالب استیلا استند محض برای اینکه جان هر کرا بخواهند بگیرند و بتوانند - این بیچاره ها در دست نفس سرکش خود گرفتار و عاجز استند نه در دست کسانیکه پیرامون آنها را گرفته اند - اینها مردمانی هستند که نمیتوانند بمبلغی معلوم گزران کنند بلکه باید زر رعیت خود را بزور و قهر بگیرند و باختیار

واقتدار کامل بر باد دهند بر وفق میل و خواهش خود۔ اینها مردمانی هستند که نمیتوانند بیک قبا و کلاهی ساده بسر برند بلکه میخواهند بجواهرات قیمتی خود را آرایش دهند و بلباسهای فاخره خود را زیب و زینت بخشند و ناچارند که زر مردم را بگیرند یا هرچه هر که دارد بجبر و ظلم از او بستانند۔ اینها مردمانی هستند که نمی توانند بیک دو زن قناعت کنند و ان هم لفو خود میخواهند چهار صد و هزار زن داشته باشند و زن و یا دختر هر کرا که بدانند و بفهمند و آگهی بهم رسانند که خوش صورت هست از هر ذاتی که باشد بگیرند برخلاف مرضی او و بالجمله تا هنگامیکه استیلا نداشته باشند نمیتوانند اینگونه کارها بکنند پس بمضمون النّاسُ علٰی دِینِ مُلُوکِهِم ارکین دولت ایشان و بزرگان ملک و حتی احاد ناس یعنی کسانیکه در جزو هیچ نیستند و هم بستگی باینها دارند و بهمین امراض مریض و سقیم هستند پیروی می کنند سلاطین خود را۔ پس هر سلطانیکه بخواهد خلق مملکتش خوش باشند و آزاد باید اختیار کامل و استیلای کامل خود را از دست بدهد۔ شکی نیست که هر سلطانی در هر ملکی که امروز استیلای خود را از دست بدهد احدی از رعیتش روز دیگر دم از استیلا و اقتدار و اختیار نمیتواند زد۔

عجب نیست که هیچ کسی در ممالک آشیا ندانسته و ملتفت این نیست که خوشی و راحت و ترقی خلق و نیستی در اینست که مردم همه آزاد باشند و بآزادی باهم گفتگو و نشست و برخاست کنند و بآزادی آرا خود را اظهار سازند و بآزادی تجارت و فلاحت کنند و بآزادی هنرمندی و دانش خود را ظاهر نمایند۔ و عجب تر از همه آنست که آزادی را مایه فتنه و فساد میدانند و هرج و مرج را مایه آسایش و راحت۔ سلطان ترکی کار را بآنجا رسانید تمیز را گفت که " آزادی در ملکی که مردمش معتاد نیستند و نمیتوانند آزادی در استعمال آرند بآن ماند که شخصی را تفنگی بدست دهند که نتواند آنرا استعمال کند" این بکلی خلاف عقل سلیم است و هر که چنین سخنی را بگوید عاقل و صاحب دانش نباید بشمردنش زیرا که مقصود از آزادی

است که همه عیوب خلق معدوم شود یعنی زبردستان بزیردستان ظلم نکنند و بزرگان بر
خردتران زبردستی روا ندارند و خلق همه یکسان شوند و این هرج و مرج در حقیقت علتش [illegible]
است زبردستان و مردم بدفعال ملک را ولی چون مردم آزاد شدند و همه مساوات [illegible]
هرج و مرج معدوم میشود — هیچکس تامل نمیکند که معدودی انگریز چگونه در ملک هند بیست و
پنج کرور خلق را آزاد نگاهداشته اند و حال آنکه خلق هند از خلق هر ملکی مختلف‌تر اند در مذاهب
و عقاید و آراء و هر ملک دیگری را هم که امروز بگیرند فردا تمام خلق آن ملک آزاد اند —
بان همین است مقصود ما — شرط آزادی جریان قانون سخت است و تا هنگامیکه قانون در
ملکی نباشد نه بطور آزادی خلق را میتوان نگاهداری کرد و نه بعبودیت و بندگی — و تا قانون
در ملک نباشد ابدا امید ترقی و بهبودی برای ملکت و اهل ملکت نیست —

مگر باید دانست (دانستن این امر اهم‌تر است از هر چیزی) که حکومت
نباید مشتمل باشد از پادشاه ملکی و چند کس از ارکین دولتش که خود گزیده باشد و جوابده
نباشند در کارهای خود و هریک جوابده نباشد در هر کاری و عملی که واگذاشته است باو یعنی
باختیار کامل خود عمل کند — ما این فقرات را بتفصیل در کتاب دیگری و همچنین در این کتاب
نوشته ایم — باین موجب حکمرانی بسیار سهل است و ترقی دادن ملک و خلق ملک بینهایت
آسان است اگر کسی بتواند دست از استبدای خود بدارد و امور را واگذار کند بقانون
و اصول —

چند زمانی نگذشته است که شخصی مرا گفت هنگامیکه ناصرالدین شاه از سفر
یورپ مراجعت کرد اراده داشت که ملک خود را نظم و نسقی دهد و خلق را آزادی بخشد روزی
یکی از ارکین دولتش در حضورش آمد با جبهٔ بسیار قیمتی شاه او را گفت «مرا اراده است
که قانونی جاری سازم که اگر بخواهم این جبه را از تو بگیرم آن اختیار را نداشته باشم» —
آن امیر در جواب گفت «قربانت شوم خدا آن روز را بدنیا نیارد که قبلهٔ عالم را این اختیار

واقتدار نماند — جان ومال همه از آن تست — این سخنان مردم نادان است هیچ
مرد عاقل این سخنان را نمیگوید ونمیشنود که نزد عقلا وطوایف دیگر مایهٔ ضحک وتمسخر باشد
اینها همه بهانه است — شاه ایران میخواهد آن جبه را بگیرد وآن امیر را بخود واگذارد که
صد جبه در عوض آن از خلق بگیرد وبظلم وستم وآن امیر میخواهد پادشاه خود را آن اقتدار
باشد تا او را نیز باشد — من بر آن استم که هر پادشاهی که میتواند ظلم را جاری دارد در ملک خود
عدل ونصفت را هم میتواند جاری دارد — اگر همان زوری را که بکار میبرند در ظلم بکار برند در
معدلت ونصفت شکی نیست که بکمال آسانی میتوانند خلق را تابع قانون وعدل وانصاف
سازند — مگر چنانچه گفتیم قانون در کار است وبی قانون هیچ کاری صورت نمیگیرد — مگر
یک افتراق کلی در میان است مردم یوروپ ومردم اشیا را واین افتراق بسیار کلی است و
رفع آن بسیار مشکل بلکه از جملهٔ محالات است — مردم یوروپ میگویند پادشاه باید تابع
رعیت باشد ومردم اشیا میگویند رعیت باید تابع پادشاه باشد وما در این میان
میگوییم که الحق پادشاه باید تابع رعیت باشد چنانچه سعدی هم گفته "پادشه پاسبان
درویش است" — اهالی ممالک یوروپ صدها سال قبل از این متفق شدند وبزور
حقوق خود را مقرر کردند وسبب شدند که قانون آزادی در ملک شان جاری گشت
وهمه روزه بر سر حقوق خود با حکومت خود در نزاع وجدال اند ودر همین روز بر اکثری از
اهل عالم معلوم است ومعلوم شده است که معدودی انگریز در ملک هند در مقابل حکومت
خود بیست وپنج کرور خلق هند میجنگند بر سر حقوق خود وآخر کامیاب خواهند شد (وآخر
شدند ۳ ماه میگذرد) وهمه متفق اند — مگر از آن طرف در میان بیست وپنج کرور خلق هند
پنجاه کس متفق نیستند ونمیتوانند حقوق خود را طلب کنند فی نفسه — ودر همه ممالک اشیا خلق مملکت
تابع حکومت یا پادشاه خود هستند وحکومت یا پادشاه هر چه میخواهند می کنند —

یکی از جملهٔ حماقتهای مردم اشیا اینست که پادشاهان خود را ظل الله میدانند

(حکومت کننده اند) و عقل او را با عقل تمام رعیت مملکت آنها مساوی بلکه برتر میدانند

و آنها را از جانب خدا و بموجب وحی سماوی مختار بر جان و مال و عیال رعیت شان میدانند

و تمام خلق بهر درجه و مقامی که باشند یا ظالم اند یا مظلوم (بالنسبه) و فقرای آنها بخصوص

غالباً مظلوم اند و ملک و عیال آنها را گرفته اند و تباه ساخته اند معذالک هر که حرفی از انصاف

و ظلم در میان آرد میخواهند او را بکشند — بسیاری از اهل ممالک ما دشمن جان من اند از آنکه

حکومت یا پادشاه آنها را ظالم میگویم و آنها را مظلوم میخوانم — مردم مملکت ما چنان بغضب

خدا گرفتار اند که اگر کسی آنها را مظلوم خواند خشمگین میشوند بلکه اگر در خفیه او را بیابند

بالضروره خواهند کشت —

در همان اخبار بمبئی گزت نوشته بود که مالیات سال گذشته ملک انگلند

نود کرور بوده و قریب چهار کرور از سال قبل از آن مزید شده بوده است — ملک ایران

چندین برابر انگلند است و چهار کرور درهم مالیات ندارد — این فرق کلی از چیست؟

از همان است که ملکهٔ انگلند استقلال ندارد و شاه ایران [illegible] و مردم انگلند آزاد هستند و

مردم ایران بنده و برده ملک انگلند قانون دارد و ملک ایران بی قانون است —

راقم (م - د)

(۱۱)

سکندرآباد ۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

مدیر شفیق را سلام — صاحب من "چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زیر پای قزل ارسلان مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه"

مردم دکن نباید فراموش کنند (گویا بهمین زودی فراموش کردند) آنچه را که لارد رپن

در نطق خود فرمود بحضور پیر نور بطور موعظه و نصیحت که مضمون آن باینموجب بود —

"ملتمس هستم که ملک [illegible] رعیت خویش و قانع گرد [illegible] نمایشات ظاهریه و اقتدار و دولت

وشکوهی که تو خود را درمیان آنها می‌بینی و تملقات و چاپلوسی‌ها و خوشامدگوئیها یکی از هر طرف
از تو می‌کنند خوش‌آمدگویان و متملقین" — الکنون تا شش ماه و یکسال دیگر پیوسته تاریخ جلوس
خواهد آمد از اطراف و جوانب امصار و بلاد دکن و اخبارها همه روزه پر میشوند از خوش‌آمدگوئی
خوشامدگویان — یکی قمر رکاب و فلک جناب خواهد نوشت — دیگری خورشید ایوان و
ملک دربان — یکی رستم دستان و دیگری سام نریمان — یکی تیغ زن و دیگری لشکر شکن
یکی سینه شیر را بشگافد و دیگری پهلوی ببر را میدرد — یکی جمجاه میخواندش و دیگری
سلیمان بارگاه و حال آنکه چندروزی نگذشته است از مسند نشینی او و هیچیک از این
خصال را کسی ندیده و نخواهد دید گاهی — افسوس است که درین مملکت یک شخص عالی خیال
و بلند اندیشه و دوربین نیست و همه را قول و فعل قول و فعل اطفال است — ولیکن ما از
ماضی چیزی ندیده ایم و در مستقبل امید داریم و دعا میکنیم که جناب اعلی سر سالار جنگ
مرحوم و صرف زر بسیار و محنت استادان متعدده انگریزی و عربی و فارسی و سفرهای دهلی و
کلکته و آخر از همه نصایح لارد رپن نتیجه خود را بخشند و حضور دکن ابتدا براین صرافت افتند
که رسم خوش‌آمدگوئی را ازین مملکت و از دربار خود معدوم سازد که تباهی تمام ممالک آسیا
بخصوص مسلمانان بواسطه همین تملق و خوش‌آمدگوئی است — ما مکرر ازینگونه عبارات
نصیحت آمیز در اخبار شفیق نوشته ایم و اکنون بر تمام اهل دکن بلکه تمام اهل هند معلوم
است ولیکن گاهی کسی اعتنائی بکلام ما نکرده است — مگر ما امید داریم که حالا حضور نظام یک
اعتنائی بکنند بکلام لارد رپن — ما باندازه دانش خود کتابی نوشته ایم بنام حضور و
یکسال است که نزد نواب اقبال الدوله مانده است که وعده نموده است بنظر حضور برسانند
اگر آن کتاب با خاک یکسان نشده باشد و مفقود نگشته باشد و آن وعده وفا شود
که من گاهی امیدوار نیستم با بقای آن احتمال کلی میرود که هرچند کم بهاست کفایت کند برای
نظم و نسق امور این مملکت بلکه سایر ممالک مسلمانان هم — "گاه باشد که طفلکی نادان بغلط

«قضا بر هدف زند تیری» - ما باندازهٔ فهم و دانش خود اکنون چیزی مینویسیم در حق
حکمرانی زمان مستقبل حیدرآباد و آنچه شرط بلاغ است بعمل می آریم خواه کسی بشنود و خواه
کسی نشنود - آنچه ما مینویسیم مجمل و سرسری است و جزئیات و نکات و دقایق و فواید کلی آنرا
وا میگذاریم که دیگران خود درک کنند و تامل و تعمق نمایند -

بنزد رای ناقص من در این ریاست دو مجلس ضرورست یکی خاصه و دیگری
عامه - (۱) مجلس خاصه باید مشتمل باشد از حضور میر مجلس - نواب سالار جنگ -
نواب خورشید جاه - نواب اقبال الدوله - نواب بشیر الدوله - شهاب جنگ و پیشکار -
اکثر یا زیاده تر از این عدد بسته بمیل و خواهش پادشاه ملک است ولیکن در انتخاب باید
اشخاص دنیا دیده و کار آزموده و خدمت کرده باشند - اجزای این مجلس خاصه فقط در امور
مشاور خواهند بود که نسبت دارند آن امور بدولت انگلیش یا در هر امر سترگی که پادشاه
آرای آنها را طلب کند - (۲) مجلس عامه باید مشتمل باشد از کسانیکه هر یک از آنها ماهر
باشد در یک رشته از امور ریاست - مثلاً این اشخاص ذیل و از این قبیل اشخاص
اقلاً باین عدد هم باشند -

سالار جنگ میر مجلس - مولوی مهدی علیخان - مولوی سید حسین بلگرامی -
مولوی مشتاق حسین - مولوی صدیق - مولوی شیخ احمد - علی رضا خان -
اکرام الله خان - حافظ عبد الکریم - مولوی محمد حسن خان - مستر رتنجی -
مستر دابجی - مستر ویکلینس - میجر نویل - جنرال گلسفرد - راجه رای رایان
قدیر جنگ - کپتان لیکن - هری کشن بهادر - یکی از فوجداری - یکی از کوتوالی -
یکی از صفائی - یک داکتر - یکی از قبه خانه - معتمد تعلیمات -

در حیدرآباد مولوی صاحب و نواب و دوله و جنگ و بهادر بیشمار اند
و همه را نمی شناسیم و اگر هم بشناسیم بمقصود و ارادهٔ ما نسبتی ندارند - ما عمامهٔ کلان و

جامهٔ خلقان و قامت بلند و بازوی سخت و شکم بزرگ و ریش پهن و کوت و پتلون و
زبان دراز چاپلوس خوش آمدگو و اولاد فلان پادشاه یا شاهزادهٔ دهلی یا پسر امیر
بخارا و خاقان چین و پادشاه سمرقند و قیصر روم و خلیفهٔ بغداد و تیمور و نادر شاه
و فاضل نحریر و ادیب اریب و غیره و غیره نمیخواهیم بلکه دو مثقال مغز میخواهیم که در کلهٔ کسی باشد
کاروائی و کار آگاهی در کار است در امور سلطنت و حکومت — برای این کار کسانی
درکارند که سالهای دراز در خدمت باشند و راه و چاه کار را بدانند و تجربه آموخته
باشند یعنی بالنسبه چرا که جای اینگونه اشخاص در این مملکت خالی است — اگر این عدد
را هم نخواهند کمتر یا زیاده ترکنند مختاراند — در این مجلس باید بر سر جزئی و کلی امور
ریاست گفتگو شود و بنوبت هر یک از این اجزا مجاری احوال و کیفیات کچهری یا مشغلهٔ
خود را بمجلس حاضر آرد تا دیگران هم آگهی بهم رسانند و بر سر آن گفتگو کنند — اجزای
این مجلس باید همه آزاد باشند و بیخوف و بدون خوشامدگوئی آرای خود را ظاهر سازند
میر مجلس را باید اختیار باشد که حک و اصلاح کند آنچه را که بنظرش خلاف یا درست
آید — میر مجلس را باید اختیار باشد که چون یکی یا دو کس یا زیاده بر سر مطلبی بیجهت
تنازع و نفسانیت میکنند یا می کنند از روی غرض و خصومت آنکس یا اشخاص را از
مجلس خارج سازد — در هر هفته یکروز این مجلس باید منعقد شود و مجاری احوال آن بنظر حضور گذرد
بهتر از این است ابتدا باید چهار این مجلس که کار آگاه باشند
بخوبی بدانند مقرر سازند که ضابطهٔ چندی بنویسند ... اختیار ...
هر دو مجلس و اختیار میر مجلس را در آن ضوابط بنویسند که مثلاً از چند کس کمتر نباشند
بعبارهٔ اخری در غیبت چند کس میتوان در مجلس گفتگو کرد و الا آن گفتگو مجلس ...
پس این ضوابط را باید بنظر حضور برسانند و ایشان دستخط فرمایند و چاپ شود و بطبع
کتابچه و همهٔ عمله ریاست در هر جائی ... مستقیم ... خلق ...

نظر بنده می آید که مجلس جداگانه که مشتمل از چند کس باشد و در تحت
مجلس عامّه باشد مقرر سازند فقط برای آنکه از اطراف و جوانب ملک آگه شوند که کدام
جایداد ها خالی مانده و چند کس امیدوارند و هریک ازین امیدواران بکدام کار
و خدمت مناسبت دارد و پایهٔ علم و لیاقت او چیست و قابل چه عهده است - سفارش
را از احدی قبول نکنند و اگر قبول می کنند هر شخصی را زیاده از قابلیت و استعداد او
کار و عهده ندهند محض برای آنکه خط سفارشی از کسی آورده است - این اشخاص آنچه
میکنند باید بمجلس عامّه پیش کنند - بعضی اشخاص را من دیده ام و میدانم که هیچ
قابلیتی نداشته اند و بسفارش تعلّقدار شده اند و بسفارش تحصیلدار شده اند
و امثال ذالک - اینگونه بد نظمیها را باید موقوف و معدوم سازند - بتدریج باید
در مجلس عامّه قواعد و قوانین هم در بعضی از امور ریاست جاری شود اگر تاکنون نبوده
و اگر بوده حکّ و اصلاح کنند در صورتیکه حکّ و اصلاح لازم داشته باشند یا تجدید
کنند - هریک از اجزای این مجلس جوابده است در سررشته و علاقهٔ خود ولیکن باید
تا یک حدی هم اختیار بآنها داده شود بموجب ضابطه - هر که خلاف آن ضوابط
کند باید برطرف و معزول شود از عمل و عهدهٔ خود -

در آمدنی و مخارج ملک بنظر من چنین میرسد که سوای خود حضور
دیگری را نباید اختیار باشد که بدهد و بخشد و آنچه داده و بخشید میشود باید بر وفق
قانون و امضای تمام اجزای مجلس باشد و از امور ملکیه خارج نباشد و اگر از امور ملکیه
خارج باشد باید بامضای حضور باشد - مگر یک نکتهٔ دیگر باقی است در نوشتن آن
بسیار سخت است و آن اینست که آیا حضور پرنور را چه اختیار باید باشد در دخل و
خرج ریاست - در بخصوص بنظر من چنین میرسد که مشاورین خیر اندیش باید بالضروره
آرای خود را ظاهر سازند اگر خرچی بشود که بیجا و زیاده از اندازه باشد زیرا که همیشه باید

خرج او کمتر از دخل او باشد۔ بسیار مشکل است که در این حالت که این ملک است و همچنین سایر ممالک مسلمانان کسی بتواند دم از این فقره و مطلب زند چرا که موجب گره همه خلق میشود۔

در اخبار بمبئی گزت ۲۹ جنوری دیدم نوشته بود که سلطان روم ماهوار وزیر اعظم خود را مزید کرد و از ۲۵۰ پوند رسانید به ۵۰۰ پوند در ماه و باین حساب ۶۰۰۰ پوند در سال مواجب وزیر اعظم سلطان ترکی از وزیر اعظم انگلند بیش است چندی قبل شخصی بجواب من در شفق نوشته بود که سبق بخل و کفایت می آموزی۔ بلی من سبق بخل و کفایت می آموزم و لارد رپن نیز سبق بخل و کفایت آموخت بخصوص دکن شکی نیست که همواره باید چندین لاک در خزانه حکومت باشد و اگر من مداخلت داشته باشم در یکسال پنجاه لاک بلکه یک کرور بر آمدنی این ملک می افزایم۔ ولیکن هیچ نمی نویسم که چگونه و چسان فقط مثالی میدهم دیگر امور از این سان قیاس شود۔
چند روز قبل از این در جائی شنیدم که قاضی حیدرآباد پنجصد روپیه ماهوار میخورد و در هر عقد و نکاحی هم دو روپیه خودش میگیرد و یکروپیه هر یک از نائبانش۔
بنظر بنده میرسد که قاضیصاحب را پنجصد روپیه کفایت میکند و آن دو روپیه باید داخل خزانه سرکار شود بلکه رای بنده هست که عقد و نکاح بر کاغذ ممهور باشد و باندازه مبلغ کابین کاغذ ممهور بطور قباله نوشته شده بدستخط و مهر قاضی دهی را مرد با خود دارد و دیگری را زن که در وقت حاجت هر دو بکار آید
غرض هر شخصیکه صد روپیه ماهوار زیاد است او را اگر پنجصد روپیه باو بدهند کم است او را زیرا که دستگاه خود را وسعت میدهد و زن و خدام و بچه و اسپ و گاری و نوکر خود را ده چندان میکند۔ ولیکن بر حکومت لازم است که هر کسی را باندازه استعداد و قابلیت و خدمتیکه دارد او عهده میتواند بر آید موجب باید

وخزانه خود را نگاهداری نماید والسلام — راقم (م - د)

(مجدداً) بخدمت خوانندگان عرض میشود که امروز که روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی
و ۳ اپریل است چند ریلوی باز شد تا ورنگل هشتاد میل مسافت و بنده صبح در اسٹیشن
سکندرآباد حاضر بودم که قریب ۲ بجی گاری روان شد و جمعی مفتخوار در آن نشسته بودند
غالباً انگریز و بیست و پنج هزار روپیه برای خرج این کار مقرر شده است از خزانه نظام ایج
بکلی بمعنی است و هیچ جا محسوب نمیشود و هیچکس شاکر و ممنون هم نیست فقط نقصان مفتی رسید
بخزانه نظام ولی هیچکس دیگر جز من افسوس نمیخورد برای این زرهای که رایگان شده است —

(س)

چون ما در چند جای این کتاب وعده کرده ایم که در ضمیمه بعضی چیزها
بنگاریم نسبت بملک خود و حالت آن لهذا اینک با عهده خود وفا میکنیم و امیدواریم
که بنهایت مفید باشد و مفید گردد — مانند هر شخصی که در عالم وطن خود را و اهل آن را
خود را دوست دارد و طالب ترقی و سرسبزی و فزایش دولت و راحت هر دو باشد
و خواهشمند آن باشد که در ملکش حکومت نیک و قانون معدلت و انصاف و وفور
نعمت و دولت و تجارت و زراعت و فلاحت و اسباب خوشی و آسایش و آزادی
خلق وجود یابد و فراهم آید ما همواره چیزها در اخبارها و کتابچها نوشته ایم و همه را
بکمال سختی و تلخی از روی شور و حرارت طبیعت ملی و در واقع از روی دلسوزی و
همدردی و حمیت قومی و هم وطنی و هم مذهبی — ولی همیشه جمعی از جهلا و بی دانشان
بخلاف ما برخاسته اند و با ما معارضها کرده اند و عمده بجهت رد جواب و خرافات آن
زمره است که ما بر خود گرفته ایم که در ضمیمه این کتاب بعضی چیزها بنویسیم —
از انجمله نصیحت است که چندی قبل ازین کتابچه از ما شایع شده است شخصی

افتاده بوده است موسوم به عباس ابن امیرقلی اصفهانی که ما گاهی او را ندیده بودیم این شخص خطی نوشته بود به مدیران اخبار مفرح القلوب کراچی و سخنان یاوه بسیاری در حق ما نگارش داده بود - این مدیر صاحبان که معلوم نیست باشندهٔ کدام سرزمین هستند و ابداً فارسی نمیدانند و معهذا الکُ اخبار خود را فارسی مینویسند نوشته بودند "چون کتابچه بملاحظه و مطالعهٔ ما نرسیده است و نه میرزا اسمعیل را دیده ایم و نه نامش را شنیده ایم لهذا در این وقت نتوانسته ایم در اینخصوص بحثی خاطر خواه برانیم و یا در اینموقع ارائهٔ دندان شکن را در جواب کلمات و تحریرات کوته اندیشان و کور باطنان که عبارت از مضامین هزله و ترّهات نسبت عظام اهل اسلام است بنویسیم" - چون این صاحبان عالیشان خود در همان اخبار نوشته بودند که شاهزادهٔ ظلّ السلطان وقتی بما نوشته بود "که حقیقت شما یکی از خدمتگزاران دولت علیهٔ ایران هستید بر همهٔ ما ها واجب و لازم است که کمال محبت و مهربانی را دربارهٔ شما مبذول داریم — سی تومان قیمت اخبار نامهٔ شما را که یکی از اخبار های بسیار خوب است بتوسط حاجی سید ابراهیم فرستادیم" و از همین عبارت بر جهانیان ظاهر میسازند که این قطعهٔ سعدی شیرازی مناسب حال ایشان فرموده است "الا تا نشنوی مدح سخنگوی که اندک مایه نفعی از تو دارد اگر روزی مرادش بر نیاری دو چندان عیوبت بر شمارد" - ما همین عبارت را متمسّک خود قرار داده بر ایشان تاختیم - ابتدا ایرادی چند بر عبارت نویسی این صاحبان گرفتیم و تمسخر از ایشان کردیم و بعد نوشتیم که شما محض برای این سی تومان میکنید هر چه میکنید و هر سنگی را که بر سینه میزنید برای این سی تومان است که ایران ما را خراب و ویران میسازید دیگر آنچه باید بنویسیم بدون خوف و خشیت نوشتیم و ابداً ما را خوف و خشیتی از احدی

نیست وحق را میگوئیم ومینویسیم زیرا که این مردم صاحب غرض نمیدانند واگر
میدانند برای زرچشم می‌پوشند که چه ظلم وجفائی میکنند درحق بندگان خدا که تا اینکه
محمد وحسین اینها هستند ـ اگر ما آنچه میدانیم وشنیده ایم از ایران ونسبت بایران
که همه اهل ایران وشاه وشاهزاده وحاکم وامیر وفقیر هم میدانند بنگاریم
آنوقت این صاحبان غرض وطمع سیه رو میشوند وتحمل دست از چاپلوسی و
تملق گوئی بدارند ـ ولیکن غلط گفتم زرجهان را برباد داد وخانمانها را تباه
ساخت وانبیا واولیا را کشت وبسیاری از اهل کوفه وشام از سی تومان هم کمتر
گرفتند که بروند وفرزندان پیغمبر خود را بکشند ـ

الغرض در ختم کلام باین صاحبان غرض هم عرض نوشتیم که
همین خط را در اخبار خود درج کنند وجواب آنرا نیز هرچه که بنظرشان برسد بنگارند
که خوانندگان نیز فایده برگیرند ولی چگونه جرأت داشتند که خطی را درج کنند در
اخبار خود که بقلم شخصی تحریر یافته بود که انشاء الله در زیر تیغ جلاد هم از احدی
خوش آمد نخواهد گفت وخزاین وتاج پادشاهان جهان را هیچ نخواهد شمرد وبنده
وبرده هیچ پادشاهی نخواهد شد ـ آن خط را درج اخبار خود نکردند ولی خرافات
چندی را در اخبار خود درج نمودند مثل اینکه در تاریکی برقصند ودر خلوت لاف
تهور ومردانگی زنند ـ این خرافات مجدداً نقل شد در اخبار شفق ثانی مفرح القلوب
[illegible] بلکه خودمان نیز تائیدی ندیدیم در بیان شفق از آنچه در مفرح القلوب
نوشته شده بود ولی بنام واز طرف مدیر شفق وحال آنکه مدیر شفق یک لفظ فارسی
نمیداند ـ این بزرگوار عالی مقدار که نامش بر ما پوشیده نا است وهرکه خواهد
باشد ما را بنام او کاری نیست خود از اصل ونژاد ودودهٔ خود خبر دارد در
شفق مینویسید ـ " تادیبات وتقریعات مشفقانه که مدیر اخبار گهربار مفرح القلوب

بر سر دردی زده الحق زیاده از آن درخور است چه آنکه آن خبیث بدگهر دُردی
چندین سال بقلاشی و کلاشی مشغول و مکتسبش از غیر ما احل الله بود و چون گرد
ادبار بر سرش فلک فروریخت دست در دامن تولای عیسویان زده چندی در
تنفر اختیار کرده آشکارا بدین ترسا و الوهیت اقانیم ثلاثه معترف شده ساکن
کلیسای پروتستان گردید پس چون ترسائیان هم دیدند که بکرو شید پا بدایرهٔ
عیسویت گزارده او را از خود راندند" الی آخر۔ بیشک ما عیسوی هستیم و آنچه
این مرد نوشته همه صدق است ولی کسانیکه ظن ما در حق آنها میرود که این خطها را
نوشته باشند عیسوی هم نیستند۔ اینها هیچ خدا و پیغمبری قائل نیستند۔ پیغمبران و
اولیا را هم مثل ما میدانند که بکرو شید و کانی باز کرده بودند که خلق را بفریبند مگر
جای شکر است که پیغمبران را چون نبت خود نمیدانند۔ اینها در مجالس تعزیه فرزند پیغمبر
خود میخندند و استهزائی کنند به اسرای اهلبیت او چیزها نسبت میدهند و پیاده
می شاشند و گوشت خنزیر و نیز مال خلق الله را میخورند و همه اهل غرض هستند و
سرپا گرفتار هزاران گونه مرض۔ احدی از کسانیکه ما را دیده و میشناسند و هرجا
گاهی ندیده و نشنیده اند این چیزها را از ما و ابداً نمیتوانند نسبت دهند بما۔
و شما شاید عیسوی بگویید و اگر نیکذات باشند گمان برند که ما عیسوی هستیم ولی اگر ما
عیسوی هم باشیم فخر می کنیم که دهری و لامذهب نیستیم و دارای این خصال ذمیمه نیز هم
اینها همیشه در دست آنها [illegible] بوده اند و اگر تاج بر سر گذارند یا [illegible] بندند
ما را گاهی اعتنائی با اینها نبوده و نخواهد بود۔ و از اینها گذشته احدی از این اشخاص
هر که باشد و در هر کجا که باشد مثلاً در رحیم آباد جرات ندارد که نام خود را در
اخبار درج کند و در مخالفت ما همین دلیل قوی است که آنها عاجز اند در دست ما
زیرا که آنها یک تیغ زنگ خورده کندی دارند در مقابل ما و همان است که ما را عیسوی

نخواهند ولی ما در اصلاح بیشمار است در مقابل آنها — اگر هزاران از این گونه چیزها در مفرح القلوب درج و در شعق نقل شود و امثال اینگونه بزرگواران چیزها بنویسند باز حق مختفی نخواهد ماند و آفتاب با گل پوشیده نخواهد گشت — تمیز این چیزها با عقلاست نه با جهال بی سر و پا و بی مایه —

بالجمله مدیران مفرح القلوب اشاره و رجوع کرده بودند باخبارهای انگریزی و آنچه در آن اخبارها بود در تعریف شاه و شاهزادگان ایران تمسکی قرار داده بودند اثبات مدعای خود را و ما نیز از همان اخبارها فقرات چندی را در جواب آنها نوشته بودیم و اکنون باز اراده داریم که تفصیل وار یعنی بطور اطناب ترجمه و نقل نمائیم آن اخبارها را در اینجا — شرط آن این است که خوانندگان این کتاب خصوصاً مدعیان ما از اهل ایران در هر کجا که باشند و در حیدرآباد بخصوصه که همواره بخصوصیه که همواره خشمگین هستند بر ما و در تنهائی بقین مار خواهند گشت مثل سید عباس ترک و جمعی دیگر از شربت فروشان و خرپوشان و نیز عباس ابن امیر قلی اصفهانی و مدیران مفرح القلوب و شاه و شاهزادگان و امرا و علما و تمام اهل ایران بدقت بخوانند این کتاب را و تعمق در آن ملاحظه کنند — بعضی از آن فقرات که غرض من در آنهاست بموجب ذیل است —

۱

در بمبئی گزت ۵ فبروری سال گذشته (۱۸۸۵) آرتیکلی هست که اصل آن از اخبار فورنیتلی رویو درج بوده و از آن نقل شده بموجب ذیل —

(زوال یا تباهی ایران)

" فقط قدامت و عظمت معدوم شدهٔ ملک ایران فایدهٔ بی نهایتی می بخشد هر اخباری را که میخواهد بیان کند تباهی حال آنرا در اینزمان حال اگرچه هیچ چه

[...]ده آن اخبار هم بودی که بیان کند حالت ایران را از حیثیت امور پولیتیکه آن ملک
هنگامی که در وسط آشیا واقع شده است — بحتمل باستثنای مملکت چین ایران یکی از
قدیمی ترین ممالک جهان است — ایران دولتی بود بسیار قوی هنگامیکه هنوز جهان
جوان در حالت صبی بود و هنگامیکه بنی اسرائیل قومی بودند هم محبوب خدا و هم
ترقی یافته و قوی بازو — هر چند که حوادث مکرره و نکبات متعدده را ملاحق شده
و آفات و بلیات بسیاری را تحمل نموده و تغییرات و تبدیلات و تنزلات بینهایتی
دیده است مع ذالک تا کنون عظمت و حرمتی دارد در نزد دول و ممالکی که در اطراف
هستند یعنی در خاک آشیا — هر چند که زمین ایران مکرر کم و زیاد شد در وسعت
با وجود آن ایرانیان حال همان اراضی را در قبضه دارند که امروز که نیاکان آنها داشتند
و مملکتی بود وسیع و عظیم — طبقات مختلفه از سلاطین و فرمانروایان در آن دارائی [illegible]
مع ذالک خلق اینملک با وجود تغییر و تبدیل مذهب و عقیده که سبب آن شد بناگاه
تاختن عرب بر آن قوم هنوز بحالت قدیم هستند و همان خلق اند — در بین این
انقلابات بیش از یکبار ایران را این پهلو صدمه عظیم رسید و این حقارت را
دید که صوبه شود از یک مملکت وسیع تری ولیکن باز سران شجیع و [illegible]
برخاستند و آن زمین را بحالت نخستینش باز آوردند و مملکتی سرافراز [illegible] مستقل —
ولیکن این مملکتی قدیمی که لطمه خور این همه حوادث و انقلابات بود و [illegible]
که در خطر آن است که عنقریب لطمه خور روسیان گردد — موسی [illegible]
نوشته که عنوان آن این است «پرشیا این اگزیتاطیس» یعنی ایران آفتابش
بر لب بام است — بیشک باید آفتاب ایران بر لب بام رسیده باشد اگر آنچه
مشار الیه نوشته است نسبت بآن ملک حقیقت و بیان واقع باشد — هر چند
که موسی شیرال بخوبی ظاهر نمیسازد که اراده روسی چیست نسبت بایران ولی

همین قدر ثابت ذهن میکند که ایران بکلی تابع و محکوم روس است امروز و فردا
کلام او چنین معلوم میشود که روس قوت آنرا دارد ولی خواهش آنرا ندارد امروز که
ایران را بگیرد — هنگامی که تشریح میکند که چگونه اینحالت روی داده است برای
ایران و چسان تابع روس است و عنقریب روس خواهد گرفت آنرا وضع و حالت
و اسباب و اخلاق ایران را مجسم میسازد برای خوانندگان آرتیکل خود نقشی که میل
خاطر ما بر آن است که گمان کنیم اندکی اغراق است (ولی بنده دردی عرض میکنم
بخدمت مطالعه کنندگان این کتاب که آنچه نسبت دهند بایران ما اغراق نیست)
یکی از کسانیکه بعلم ایلچیگری و سفارت معروف است نسبت بحالت ایران میگوید

"C'est le dernier des pays et le dernier des peuples,"

(گویا معنی این باشد که انقراض حکومت و خلق توام اند)

موسی شیرال بتائید این قول مینویسد حکومت بآن معنی که مراد است و برای آن
معنی که این لفظ وضع شده است در ایران وجود ندارد — اقتدار طبقهٔ که فرمانروائی
و حکومت دارند نه مبنی بر اقتدار و فوائد موروثی است و نه بر زور و استیلائی که
از رهگذر ملکداری و ریاست باشد — عبارات موسی شیرال است که بخط انگریزی
می نویسیم و در فارسی ترجمه می کنیم —

"The aristocracy of the land, might be more correctly termed a kind of loose bureaucracy sprung up and constantly renew itself out of intrigue and peculation —"

یعنی "بزرگان و اعاظم ملک سلسلهٔ هستند خودسر و بی لگام همه طالب زور و

استیلا و جبر زور و استیلائی را بر پادشاه و نفس خود میخواهند و اینها بزرگان وا عاظم میشوند بجیل و تذا دید و اتفاقات و خصوصیات" ـ

"One of the titles of the Kings, the proprietor of the Kingdom, fully explains his position with regard to his people."

"یکی از خطابهای پادشاه این است "مالک مطلق و بزر خریدهٔ ملک" ظاهر است بخوبی که چه مقامی دارد نسبت بخلق و رعیت خود (بنده نمیدانم که این کدام خطاب باشد بجیل ظل الله باشد که سید عباس ترک میگوید) ـ

"Every thing in Persia is considered the absolute property of the Shah, and no one can feel sure of being left at liberty to exercise a proprietory right over anything - The whole government is based upon this principle."

یعنی "هر چیزی در ایران مال خاص خالص پادشاه تصور میشود و هیچکس نمیتواند خود را خاطر جمع دارد که مالک واقعی چیزی است - تمام حکومت اساسش بر همین عقیده و اصول است"

"The enriching of the Shah's treasury appears to be the chief aim of every branch of the administration."

یعنی "پر کردن خزانه پادشاه مینماید که اصل اصیل و مقصود کلی هر رشته از حکومت باشد" ـ چونکه پادشاه بنفسه نمیتواند که اینهمه ملک خالص خود را

...حد ... جاری ... دار ... ادم ... نواب ...

باین ملاحظه که آمدنی پادشاه زیاد و خزانه او پر گردد هر عهده و منصبی را هراج
می کنند و هر که بیشتر پیشکش میدهد آن عهده و عمل او راست — تا هنگامیکه آن
زر میرسد بخزانه پادشاه هیچ بازخواستی نمیشود که چگونه و چسان آن زر حاصل
شده و این عمل یا حکومت یکسان براین وتیره جاری است و سر سال که شد
باز هراج میشود — (بعضی فقرات دیگر هم هست ولیکن فقط ترجمهٔ آنرا مینویسم
و امید وارم که بصداقت دانند نه بغرض و اگر کسی بخواهد اخبار مذکوره را بگیرد
و تمام آرتیکل را در آن بخواند) — "هر عاملی بجهت آنکه نقصان خود را تخفیف
دهد عملهای فروتری را که در تحت حکومت و ادارهٔ اوست بدیگران میفروشد
بهر قیمت اعلائی که ممکن باشد و در این میان عموم خلق فلاکت می بینند و کار
بجائی میرسد که از گرسنگی بمیرند — تمام مالیاتی که باینسان جمع میشود چنانچه
تخمین شده هفت میلیان استرلینگ است (سی شلینگ هر نفسی) ولیکن
از این مبلغ فقط چیزی کمتر از سه میلیان داخل خزانه پادشاه میشود — مابقی
این مبلغ که بیش از چهار میلیان باشد در بین گرفتن و حمل و نقل و گذشتن د
دستهای متعدد برباد میشود و هباء منثورا میگردد — در عوض این زری ک
باینسان میگیرند چه می کنند برای فایدهٔ خلق هیچ — هیچ کاری نمیشود برای
فایدهٔ خلق و هیچ تدبیری نمیشود که خلق از فلاکت رهائی یابند و از تباهی برهند
و موجب آبادی و معموریت ملک شود — هر عمارتیکه ساخته میشود و کار عامه که
میشود محض برای آسایش دربار است و بس — راست است که چراغهای برق و گ
جاری شده است در ایران ولی فقط گرد اگرد بارگاه پادشاه است و برای حفظ النفس
تربیت و علم و ادب مفقود است و زر کم عیار شده و مشقت و محنت بکلی معدوم گشته

معادن زغال و مس و آهن که تمام مملکت پر است افتاده اند مگر که همه خیالها
مصروف است در جستجوی طلا یعنی معادن طلا — لشکری که از آمدنی مملکت
هفت حصه از هشت حصه را میخورد بکلی بیفایده است — باستثنای
یک شخص نامی سایر عمال عمل و عمدهٔ خود را سرمایهٔ حصول فایدهٔ حرام خود
قرار داده اند یا میدهند — آن استثنا ظل السلطان است شاهزاده
که حاکم اصفهان است که غالب اوقات خود را مصروف داشته است در
تعلیم و تربیت سپاه خود که آنها را در حالت آمادگی بدارد که در روز معرکه
کار آمد و آزموده کار باشند — علاوه بر این خرابیها هیچ پناه و حفظی
نیست مر بیچاره دهاقین و اهل دهات را از تاخت و تاراج غارتگران
خارجه و داخله — هر دهی که در کنار راه و معبر عام واقع شده باشد
از قراریکه ما شنیده ایم همیشه محل ورود و اقامت گاه عمال غارتگر است
در وقتیکه میخواهند اخذ وجه یا تعدی کنند یا اینکه اقامت گاه مسافران است
که با جمعیت بسیاری از همراهیان جل اقامت می افکنند و بیچاره
اهل آن ده را میچاپند — (این جمله دیگر را بخط انگریزی می نویسیم
تا مردم مملکت ما بدانند که احوال اینها بخلق عالم پوشیده نیست) —

is crown all the country is sunk into
a state of the most unnatural profligacy

این جمله را ترجمه نمیکنیم تا صاحبان غیرت و شاه و شاهزاده و وزیر
و علما و امرای ما و سید عباس ترک و عباس ابن امیرقلی اصفهانی و
مدیران مفرح القلوب و جمعی نادان جاهل دیگر شخص دیگری را بگویند که
ترجمه کند برای آنها — پس صاحب اخبار مینویسد "اگر اینهمه است

باشد زوال ایران قریب رسیده — ولیکن از قراریکه نامه نگار ما که همین روزها از صفهان نوشته اقلاً این احوال مذکوره برخلاف اینهاست در آن صوبه (یعنی عراق و اصفهان بهتر از جاهای دیگر ست) ظل السلطان که حاکم است بر اراضی جنوبی ایران مینماید که فقط یک روشنی استثنائی باشد در میان دایرهٔ ظلمت و تاریکی — حتی اینکه موسی شیرال هم هیچ نمی تواند گفت نسبت با وجز نیکی وا و را میخواند «فقط شاهزادهٔ که خواهش دارد و نیز توانائی و قابلیت آنرا که سعی کند که ملک خود را بیدار سازد و از آن خواب غفلتی که در آن افتاده و می غلطد در آن از آغاز سلطنت این خاندان قاجار»

بقیهٔ این آرتیکل که بسیار طویل است در بیان کفش خوردن ایران و ایرانیان است از روسیان و آنچه گذشته و میگذرد بر سر ایران از دست روس از زمان پطر بزرگ تا حال که ما چندان میل نداریم ترجمه کنیم و خیال خود را منتشر سازیم و خاطر خود را رنجیده نمائیم که چگونه روسیان اراده دارند خراسان را هم بگیرند از شاه و اهل ملک ما همه از اینمعنی خوش اند زیراکه روسیان را با خود دوست یکجهت میدانند و برخلاف انگریزانرا با خود دشمن

۲

ببئی گزٹ ۲۷ اپریل ۱۸۸۵

(قوی ترین مردان ایران)

"ظل السلطان بزرگترین پسران شاه ایران است از زن الیش معروف است و غالباً معلوم که شاه ابتداءً مادر این شاهزاده را که دهقان دخترکی بود بدید که در کنار آب نشسته رخت میشوید — هرچه بوده باشد نی بود از فرومایگان و خان دائی این شاهزاده که میرآخور او هم است برفتار

و کردار و گفتار نا تراشیدهٔ خود ظاهر میسازد فرومایگی این شاهزاده را از طرف
مادرش - ولیکن از حیثیت ولدیت و خون مدتهای مدیدی قبل از ین ظل السلطان
بایستی جانشین پدر باشد و همه او را قبول کنند جز آنکه روزگاران این رسم
جاری ست که ولیعهد شاه ایران باید از طرفین از خاندان سلطنت باشد
معهذا الک شاه حال ایران تدابیری می اندیشد که فرزند دلبند و محبوب خود را
مالک ملک خود سازد اگر توانا باشد بنگاهداری آن - بر همهٔ رعیت آن شاه
شاهان بخوبی معلوم ست که پسر بزرگتر شاه که از دو جانب شاهزاده است
شخصی ست ضعیف العقل و وجودیست کالعدم و احتمال میرود که شاه ظاهر سازد
که ظل السلطان جانشین اوست - آن جوان (ظل السلطان) هم آشکارا می گوید
که من میخواهم جانشین پدر شوم و شاه هم او را توهیچ نمی کند برای این سخن -

"ما حالا فرض می کنیم که کلاهی بسر میگذاریم که از انظار خلق ما را
پوشیده میدارد (این کلاه از آن قبیل کلاه یا سرپوش است که در قصص
مینویسند شخصی بسر گذاشت یا بچشم کشید که کسی او را نبیند) و میگذریم از میان
جمع کثیری از مردمان فرومایه و گدا که در سرای این شاهزاده را فرا گرفته اند و
فرار میکنیم از جنگ سربازی که با لباس سندریسی کشیک آن دروازهٔ تنگ را
میزند - پس ما خود را می یابیم در یک باغ وسیعی که متعدد خیابانها دارد فرش
شده با آجر و لته های پست دارد محفوظ با سیمهای تلگراف - مختلف جماعات
و دستهای مردم مرافعه کننده یا دادخواه و درباری و تاجر و غیره پشت در پشت
و مخلوط فرا گرفته اند این خیابانها را و هر یک از آنها که صاحب دولت و مکنت است
جمعی را همراه دارد از نوکران و خشکه بندان خود - گفتگوها میشود و آوازهای بلند
و نیز بسیار تکمه گرفتن و نجوی هم میشود - همچنانکه چاکران شاهزاده می آیند و

میرزند پیوسته این جماعات دادخواه وغیره آنها را میگیرند وسوالهامی کنند
از آنها - دریک گوشه این عمارت جمعی یهود بیچاره بفلوک درهم ایستاده اند
و آمده اند که یا عرضی کنند و درخواستی نمایند یا آنکه شکایتی دارند زیراکه یهود
در ایران بسیار جفا می بینند و هر طفلی سنگ بآنها میزند ولعنت میگوید و
دشنام میدهد - ولیکن اینها حکماً داد وانصاف می یابند از ظل السلطان
چراکه او مرد دانشمندی است وگوشت رافقط از پهلوی گاو میبرد یعنی مردمان
صاحب دولت رامی چراند وجفامی کند واین بیچاره یهود را حمایت میکند -
دریک گوشه دیگر این عمارت دو رهزن ایستاده اند سربگریبان فرو هشته و
طوقهای آهنین گرانی بگردن دارند وملبس هستند بیک تنبان و پیراهن آبی
شیر در قرابه وکلاه نمدی قند آسا - اینها خونی و رهزن اند وبجرم خون و
رهزنی گرفتار شده اند و چند کس بدصورت ودرشت هیولائی حارس هستند
براینها - لباس این اشخاص بسیار خوب است ویک خنجر کجی هم بکمر زده اند و
شمشیری هم در دست دارند وصحبت میدارند با دزدان مانند رفیق شفیق قدیمی
حالکونی که یکی از آن رهزنان چاپقی در دست دارد ومیکشد که احتمال دارد
چاپق آخر نفس باشد - دریکطرف دیگر چند کس ایستاده اند ومشغول آماده ساختن
چوب وفلک هستند در تحت فرمان دوسگ صورت سرخ پوشی که آنهارا میرغضب
میخوانند ولیکن هیچکس بانها التفات ندارد واینها بنهایت حقیر و مردود هستند
نزد خلق - دریک گوشه این عمارت یا باغ جمع کثیری ایستاده اند ودراینجا
دریچه باز است ویکی از سکرتری ها یعنی میرزاهای دفتر شاهزاده نشسته امر
مالیات را صورت انفصال میدهد - ولیکن ما باید بزودی از اینجا درگذریم
یعنی برسر مطلب دیگر برویم (خوانندگان باید در هر لفظ وهر جمله تامل نمایند

زیرا که لطفش در همان است)

اکنون ما میگذریم از کنار دربانی قوی هیکل که ریش بسیار پهنی دارد و چماق نقره در کف دست - یک پرده کلفتی از جاجیم حاشیه دار آویخته است که صورت سربازی بران نقش است در حالتی تفنگ خود را گرفته سلام میدهد - این دربان (قاپوچی) آن پرده را بلند میکند و ما داخل میشویم در خلوت کوچکی که خاص است مر آن شاهزاده را - از دالان تاریکی در گذشته بدری میرسیم که پرده دارد و قریب یک درجن کفش در آنجا موجود است که از آنها می فهمیم ما که چند کس در اندرون آن مکان هستند سوای خود شاهزاده که مانند شاه کفش خود را از پا بیرون نمی کند جز آنکه داخل بقعه بزرگی شود یا مسجدی - این مکان را بعمد تاریک ساخته اند - بلی در آنجا شاهزاده نشسته و تکیه زده است بر متکاهای متعددی و تشکی در زیر دارد - چنین مینماید که مزاج شاهزاده خوش نیست و کسالتی دارد حکیم باشی او نبض او را گرفته احساس میکند - حاکم یزد (یکی از پیشخدمتان محبوب قدیمش) یک زانوی او را مالش میدهد و حاکم نبات (یا باونات) در کمال ملایمت زانوی دیگرش را - و پیشخدمت دیگر پاهایش را می مالند حاکم نی که دلاک باشی او است بنهایت توجه و حکمت پشت گردنش را مالش میدهد - میرزا رضا که پیشخدمت خاصه معتمد او است و حاکم فسا بوده (در تحت حکومت همین شاهزاده) شعر یا غزل میخواند - شاهزاده صحبت میدارد و میرزا رضا از خواندن باز می ایستد اندک زمانی و شاهزاده متغیر شده سر خود را بالا کرده میگوید بمیرزا رضا -

"Ah, son of a burnt-father, read on, read on!"

"ای پدر سوخته بخوان بخوان"

"It may be observed that the policy of the Zil-us-Sultan has ever been to surround himself with servants of common birth"

«باید ملتفت بود که حکمت یا بنای کار ظل السلطان همیشه براین بوده است که گرد اگرد خود
محیط سازد بنوکران و چاکران کمین» — و این کار را برای این میکند که می گوید —
«فقط هر اداره اینها و من عیال و پدر و مادر آنها هستم امید آنها هستم و همه چیز آنها
هستم» — (ملتفت باید بود که در ممالک مسلمانان از قدیم و همیشه صاحبان علم و دانش
خدا را داشته اند و پروردگار آنها و پدر و مادر آنها و امید آنها خدا بوده و از آن رو همیشه
گرسنه و بینوا بوده اند برخلاف ارذال و کمینگان — مُردی) — الغرض چنین معلوم
میشود که شاهزاده کسالتی دارد و بآواز بلند میگوید «بمالید بمالید مادر قحبه ها» —
پس نفسی بآرام برمی آرد و گویا حظی کرده و راحتی یافته میگوید «هان هان این خوب
است حالا خوب است» — دلاک باشی که مورد این تعریف و آفرین شد تبسمی میکند
پس شاهزاده فریاد می کشد «میرزا رضا میرزا رضا آن کلیچه خز سرخ ما را بده به
دلاک باشی» — دلاک باشی کلیچه را میگیرد و شکر تپه ادا میکند پس شاهزاده میگوید
«حالا بمال پدر سگ»
یکی از ملازمان داخل شده تعظیم میکند و زانو بزمین زده آهسته بگوش
شاهزاده میگوید «قربانت شوم امام جمعه عرض سلام بخدمت میرساند» جواب
میشنود «بسم الله بگو بیاید» — شاهزاده بلند میشود بر سر پا و جوانی است
بسیار جسیم و عریض و کوتاه قد و دست و پای کوچکی دارد که خودش بآن افتخار می کند
و موی سیاه مجعدی دارد و چهره سفید افروخته و سبیلی دارد سیاه و آوازی بعینه
آواز شاه — میرزا رضا کلاه تازه اختراعی او را بدستش میدهد — این شاهزاده که

همیشه میخواهد سعی دارد که راهنمائی باشد خلق ایران را در تغییر و تبدیل وضع و لباس
خود از خالق خود را تکمه می اندازد که بلیتی است زنگاری رنگ و گلابتون دوز - پیراهن
او انگریزی است - کمربند جواهرنشانی دارد بکمر می بندد و آنگاه بر دوش می اندازد
خرقهٔ از ترمه زرد کشمیری که تمام آستر و سجاف آن سنجاب است - زیر جامهٔ میپوشد
که در لندن دوخته شده است و نوار باریکی از گلابتون سرتاسر آن دوخته اند -
این است لباس تمام عیاری که در بر است حاکم یک بخش عظیم ایران را که در این وقت
سی و سه سال از عمرش گذشته -

بیا تا بهمراه او روان شویم بعمارت تابستانی او (ضرورتی ندارد
که ما بیان کنیم این مکان را چنانچه در انگریزی نوشته) وقتی که امام جمعه داخل میشود
بر همان قالیچه یا تشکی می نشیند که خاصهٔ شاهزاده است و هفت فوت طویل است
و سه فوت عریض و یک سوزنی نازکی بالای آن کشیده -

چون شاهزاده نزد دریچه کشوده می نشیند فراشباشی از در عمارت
داخل میشود با آن دو راهزن و شاهزاده روی خود را بجانب یکی از آنها کرده
خشم آلوده باآواز بلند میگوید "ای پدر سوخته تو هم میخواهی مالیات از رعیت بدر
من بگیری؟" - آن مقصر زیر لب میگوید "تصدقت شوم این گناه من نیست"
شاهزاده روی خود را بجانب امام جمعه میکند که سیدی است بلند بالا از اولاد پیغمبر
و عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و شرح حال آن راهزن را بیان میکند - امام جمعه سر خود
را حرکتی داده میگوید "بلی بلی قربانت شوم این مرد در واقع مرد بیرحمی است"
شاهزاده میگوید "من هم چنین گمان میکنم" - پس آهسته در گوش فراشباشی
میگوید "ببر این را از اینجا" - آنگاه بدزد دیگر روی کرده میگوید (و آن دزد بخاک
می افتد) "تو خر استی و پدر همه خرها هستی - ای قرمساق شکر رحمت. اینجا بیآر

را حبست و ازگند تسلیم مرد تو مرخصی» - فراشباشی بیرون میرود باتفاق مقصرین
مذکوره وطوق آهنین را از گردن آنها برمیدارد و یکی از آن دزدان راه خود را پیش
میگیرد و در نهایت آزادی و رعونت روان میشود حالکونی که چند دقیقه دیگر آواز
توپی بگوش میرسد و معلوم میشود که آن دیگر را دم توپ گذاشته اند و امام جمعه مرخص
میشود - پس شاهزاده خمیازه کشیده میگوید «عاقبت الامر این یکی رفت آن
چهار دیگر را بیارید» - بمجردیکه این سخن را گفت چهار سگ را حاضر می کنند که دو تا
از آنها استیف هستند و دو بول داگ - سگان را رها می کنند که باطراف و جوانب
آن عمارت بدوند و بازی کنند و شاهزاده آنها را شکر میخوراند در وقتیکه نهار میخورد
که در خلوت و تنهائی است - برخلاف سایر اهل ایران او قلیان نمیکشد - پس از آن
شاید یک دو دست بازی میکند بر تخته که هم بسیار خوش است از آن و هم استاد است
در آن هر چند که خلاف ادب است که حریفی بر او غالب آید - پس بیرون می آید برای
سواری و چون بر زبر زین نشست بی نهایت تر دماغ است - سواری میکند بیقاعده
ولی بسیار خوب - فریاد می کشد خنده میکند و بی نهایت خوش است - چون کمال
مهارت را در تیراندازی دارد بسیار طالب آن است که کمالات خود را ظاهر سازد
بطری را می شکند و نارنج و تخم مرغ را بگلوله میزند و همچنین قران و پنجهزاری را -

ایام شباب او گذشت (شبابی که هر شاهزاده را در ممالک مشرق
خودسر و بی لگام دارد) عروسی کرد با دختر سپهدولت وزیر اعظم نخستین ایران که
بحکم شاه موجود حال طناب بگردن او انداختند - پنجسال قبل از این بزن گشت -
پسرش جلال الدوله جوانی است پانزده ساله که آثار بزرگی از چهره اش نمایان است
و فقط بنام حاکم شیراز است در تحت فرمان پدرش - ظل السلطان قریب ساعت
هشت شام (یعنی دو ساعت از شب گذشته) شام میخورد تنها و ساعت نُه در

اندرون یا حرم خود داخل نشود که دیگر نا میتوانیم همراهی کنیم با او هر چند که آن کار

که اول بسر نهادیم بسر ما باشد -

حاکی که از عهد مهد حکومت داشته است بر یک صوبه وسیعی بایست

بقدم باشد و بعضی اوقات شاید عازم جازم - سخت باشد ولی مالک با انصاف

مکار باشد چنانچه لازمه شخصی افتاده است که حاکم است در ایران - خالی باشد از

طرفداری و تعصب - سخی الطبع باشد - یا هنر بسیار باشد و عیب کم - چنین

است این پسر عزیز القدر شاه ایران "

از اخبار سنت جیمس گزت لندن گرفته شد

۳

بمبئی گزت تاریخ ۷ اگست ۱۹۰۵

(تجارت با ایران)

مستر پنجامین سفیر دولت امریکا (یونیتد ستیتس) که در ایران بود

مراجعت کرد به نیویارک - ده سال بود که خاک امریکا را رها کرده بود و هوشمند

بود که بوطن خود مراجعت نمود - شخصی از وقایع نگاران انبار (ورلد) با او

ملاقی شد مشار الیه با او گفت که حالت پلیتیکی مشرقی چنان در این وقت

نازک است که او نمی تواند با آزادی سخنی بر لب آرد منسوب و مربوط بآن -

عبارت اوست که میگوید "گشاکشی که الحال در میان انگلیس [illegible] جریان دارد

بنهایت مفید است ولی البته حکومت امریکا هیچ طرفی را نمیتواند گرفتن که انفصال شود

باین نحو که آیا کدام یک از این دو دولت قوی بازو باید مقتدر شخص اول باشد

در ملک ایشیا - راست است که جرمنی ایلچی در طهران دارد ولی فقط آن ایلچی مانند

تماشائیانی است که لطفی بر میگیرند از آنچه که ملاحظه میکنند و در همان حال حرمت میکند تجارت ملک خود را بهمان سان که ایلچیان ترکی و فرنس و استریا و یونیتد اسلیتس حرمت می کند تجارت خود را۔

طهران یکی از شهرهائی است که بنهایت بیگانگان خطر میگیرند و فایده میبرند از آنها در ممالک شرقیه نه فقط بواسطهٔ قدامتش بلکه بواسطهٔ آنکه یک بخش عظیم آن آباد و معمور شده است در همین ازمنهٔ اخیر۔ ترقی و آبادی و پر دولتی این شهر بیش از هر شهر دیگری است که من دیده ام در جانب شرقیه اسمیرنا۔ در بین این سی سال اخیر خلقیت آن از ۰۰۰… نفس رسیده است به ۱۰۰۰۰۰ نفس و هزاران عمارات عالیه پر قیمت در آن ساخته شده بخشهای جدید طهران یکسان استند با شهرهای بسیاری از ممالک یورپ یعنی بحسب عریضی و پاکیزگی و هواگیری خیابانها و معابر و راسته ها۔ بنزد رای من شاه ایران در ارادهٔ خود ثابت بقدم است که حکومت راند بر ملک خود با حسن وجهی اگر ممکن باشد بموجب و در تحت همین قوانینی که بالفعل جاری است و این سی و هشت سالی که او سلطنت رانی کرده زمانی بوده است که بی نهایت ملک ایران بهبودی یافته و ترقی کرده۔ خطای عظیمی که سیاحان یورپ کرده و می کنند این است که یکباره ایران را مقابل میسازند و پهلو بپهلو میگذارند با ممالک خوشتان کسانیکه از تجارت محدود و خود بیان میکنند ایران را که ملکی است تباه و پائمال بخوبی و بطور واقع ایران را ندیده اند۔ بیشترین بخش آن واقع است در ارض میز مانندی که از چهار الی پنج هزار فوت از سطح دریا ارتفاع دارد۔ وقتی که شخصی وارد رشت میشود که در ساحل دریای کسپیا واقع است و بالا میرود بر شعب و گردنهای البرز که قلل آن بر شده است با رتفاع ۱۳۰۰۰ فوت از

سطح دریا آماده نیست یعنی مایوس ہست آنکس که پیدا کند دشتهای حاصل خیز سرسبزی را که کشیده شده اند در دامنهٔ آن سلسلهٔ جبال — طهران ده میل مسافت دور ہست از البرز — اکثری از خانهای ان یک طبقه ہستند ساخته شده انداز خشت و روی آنها با گل سفید آهار داده شده و بنقوش قشنگ منقوش اندجرا که باید بخاطر داشت که ایرانیان قومی ہستند معروف در حجاری و بنائی — بسیار عمارات عالیهٔ وسیعه ہست که از آنها ظاہر میشود صرف دولت در اساس و تکمیل هنر در بنای ابنیه آنها و دال ہستند بر اینکه قومی که اهل هنرکه را آموختند اساس عمارت عجیب و غریب الحمراء را هنوز آن هنر از میان آنها معدوم نشده آب را از جبال آورده اند بواسطهٔ سی و چهار قنات که سلسله وار کشیده شده اند در زیر زمین که هر چند ظاهرا آن خوبصورتی نیستند که جداول قدیمی که رومیان کشیده بودند معهذا الکٹ زر بیش صرف شده ہست در ساختن این قنوات از آن جداول — جاری ساختن آب باطراف و حول و حوش طهران چندان روئیدن نباتات را افزایش داده که حدت و شدت حرارت هوا را در ایام تابستان بنهایت اعتدال بخشیده — هر چند که هوا بسیار گرم ہست ولی ملایم و خالی از ضرر نیست بواسطهٔ خشکیش —

این تصور که خلق ایران ذاتی ہستند تبدیل یافته و از اصل خود فروتر شده در طبیعت و اخلاق تصور خلافی ہست — صدق نیست که آنها در حالتی که یک قومی ہستند یعنی چنانچه تماماً ہستند ما آخر یونانی منزل یا پست ترین درجهٔ بدی و مسکنت رسیده اند — ایرانیان امروز پست تر از آن نیستند امروز که ۱۵۰۰ سال پیش از این بودند و بزودی نتوان معلوم کرد که تغیری در ذات آنها بهم رسیده — بیشک اعمال خلاف و افعال بد دارند ولیکن فطرةً

چندان هوشیار و زیرک و صاحب ادراک هستند که همیشه بودند — اما در خصوص
آمدنی حکومت و دولت قومی ایران بر عالم معلوم است که ایران قرض طایفهٔ
ندارد (یعنی حکومت ایران مقروض رعیت خود یا بیگانگان نیست) آب و هوا
چندان ملایم است که خلق چندان احتیاج بما یحتاج ندارد و همه چیز موجود است
برای آنها و قیمت زر در بیع و شری سه چندان است که در یوروپ است و امریکا —
(یعنی زر کم است و جنس بسیار) در ایران گدائی و شکایت از فقر و مسکنت بسیار
کم است — تقریباً هر شخصی سعی دارد که اندک زری جمع کند — باوجودیکه گمان میرود
زر بسیار کم است در ایران بسیار صاحبان دولت هستند در آن ملک که مبالغ
کلّی صرف می کنند در اجناس ممالک خارجه — شخصی درهمین روزها خانه ساخته
است در طهران که ۱۳۰۰۰۰ دالر تمام شده و معهذا اکثر میگویند فقیر است
و همواره مقروض — ایرانیان بیش از هر قوم و ذاتی در ممالک مشرقیه طالب
هستند که بموجب وضع و حالت این زمان جهان ترقی کنند ولی عمده سدّی که
در راه آنهاست زور و استیلای علمای آنهاست که جاری کنندگان قوانین
اند که تمام آن قوانین ماخوذ است از قرآن — آنها میدانند که اگر قوانین و
رسوم مردم یوروپ در ملک آنها شایع و ظاهر گردد اساس عمارت استیلای آنها
سست میشود و لهذا بنهایت مخالف هستند — ترقی باید بتدریج بشود زیراکه
تغییر و تبدیل آزادانه بیکبار و بسرعت در چنین دولتی قدیمی همانسان مضر
است و آفت انگیز که اگر سعی شود که درخت کهنی از بیخ برکنده شود —

اگر طرق و شوارع خوبی کشیده یا درست شود در ایران بنهایت
ترقی میکند ایران چراکه فقدان اینسان طرق و شوارع بکلّی سدّی شده است
که مال التجاره اش بممالک خارجه حمل و نقل شود — در زمینی که دو چندان فرانس

وسعت دارد فقط ۹۰۰۰۰۰۰ نفس سکونت دارند - ابریشم و تریاک ایران بهتر
هستند از ابریشم و تریاک سایر ممالک عالم - گندم و تمباکوی بی اندازه هم در آن
حاصل میشود - مقدار بسیار غایتی زغال بسیار خوب هست در اراضی جنوب و
مغرب آن و نیز مقدار بی نهایتی آهن یافت میشود - اگر اینها را از زمین بیرون
می آوردند - اینگونه حاصل ایران با انگلند همچشمی میتوانست [illegible] - بسیار اجناس
قیمتی پر فایده دیگر نیز ممکن بود که مردم امریکا حاصل نمایند [illegible] ایران [illegible] تجار [illegible]
که سرمایهٔ خود را بتجارت در اندازند با ملکی باین بُعد مسافت - [illegible] بسی [illegible]
هست برای تجارت امریکا اگر کارگیران دیار [illegible] میتوانستند [illegible] حرکت
کنند و چالاکی خود را ظاهر سازند - [illegible] ایلچی از طرف دولت امریکا [illegible]
اثر پر فایده داشت - مردم ایران بسیار خوش هستند از امریکا میل و رغبت [illegible]
که با مردم مملکت ما تجارت داشته باشند - اقلاً بقدر ۲۵۰۰۰۰۰ دالر اجناس
پنبه و دیگر اجناس امریکا بواسطهٔ تجار یوروپ بایران میرود و از آنطرف بسیاری
از اجناس ایران هم بواسطهٔ تجار انگلند بامریکا می آید - این نباید چنین باشد
ما باید بخط مستقیم سروکار و معامله داشته باشیم با اهل ایران - من گمان خاطر جمعی
را دارم که زمانی چندان دور نیست یعنی قریب رسیده است که این حال صورت
وجود یابد - بیش از هر قومی ایرانیان نظر ظاهر دارند - از آنجائیکه آگهی ایشان
از حالت طوایف یوروپ بی نهایت محدود و اندک است معتاد باین هستند که عظمت
نهند بر هر طایفه و اقتدار و قوت آن باندازه که آن طایفه ظاهر میسازد و نمایش
میدهد زور و قوت خود را - بهمین جهت است که حکومتهای انگلیش و روس که
فواید آنها در ایران بسیار است همیشه دستگاهی دارند پر آب و تاب و ایلچیان
سفرای آنها در طهران عظمتی بر خود می نهند - هر چند طهران [illegible] که اگر این

چیزها یعنی آب و تاب را بتوان در جاهای دیگر از خود دور کرد چرا نباید یا ممکن نیست که در ایران از خود دور کرد و لیکن زور و استیلا را باید بر هر قومی ظاهر ساخت بنحوی که آن قوم را در کار رست و خیالات آنها چنان است و معتاد بآن وضع و صورت استند و باید بزودی طریق و وضع خیالات آنها را بجنگ آریم ـ بالجمله بلاحظه فواید تجارتی و بودن مردم ملک ما در ایران با وجود دولت و مال ما نمیتوانیم بدون سفیری باشیم در ایران و ناگزیر باید یک سفارتی از جانب پولیتیکل ایران استقرار یابد

۴

بمبئی گزت ۱۴ دسمبر ۱۸۸۵

در این اخبار دو آرتیکل هست بدو عنوان یکی "روس و ایران" ـ دیگری "اتفاق مسلمانان" ـ اولین این دو آرتیکل را ما تمام ترجمه میکنیم و دومین را بعضی از فقراتش را ـ باری آرتیکل اول این است که بدنبال می آید ـ

مراسله نگار طهران تیمز می نگارد ـ "حالا که حدبندی افغانستان بیک طوری و چند روزه انفصال یافت روس آزاد خواهد بود چند سالی که چیزی قدم اراده اش را بیشتر گذارد در ایران ـ اگر اجازت باشد من چیزی پیش گوئی میکنم از اراده روس نسبت باینملک بدبخت آفت رسیده و آن بخشی از آن که ارتباط و نسبت دارد بما انگریزان ـ

چنانچه در خط ۲۵ می گذشته نوشتم روس چشم آز دوخته است بر خراسان و زود تر یا دیر تر ضمیمه ممالک خود خواهد ساخت آن زمین را جز آنکه دولتی قوی تر از ایران مانع آید ـ بالفعل آغاز کرده است پیش قدمی خود را با وجود مخالفت شاه خط تلگرافی از عشق آباد بر سر حس کشیده شده که مسافت مدی میگذرد از خاک ایران ـ سراسر کناره چپ هری رود در میان

سرخس و ذوالفقار روس لشکرگاه ها قرار داده است در خاک ایران که ابداً اظهار نمیباشد
اراده خالی کردن آن مقامات را و این هم با وجود مخالفت و ممانعت سخت شاه است
منحصر گوشه شمال و مشرقی خراسان بحقیقت امروز متعلق است بروس و از همین تا قیامت
چند روزه چون وقت در رسد مالک میشود بر تمام این صوبه۔

چند سال پیش از این هیچکس گمان نمیکرد که انقباض روسیان
مرو را متضمن انقباض آنها باشد زمینی را که کشیده شده است قریب بدیوار هرات
خلق خود را تسلی میدادند باین خیال که هنوز . . امیل زمین بحت بد آب و هوا
فاصله است درمیان و پس از آن قلل جبالی است که گذر از آنها ناممکن است و اینها
سدودی خواهند بود در راه پیش قدمی روس باینطرف۔ از این خوابها بیهوده
ما بیک نحو بدی بیدار شدیم و آن سدود سخت غیر ممکن العبور طے گشت و از میان
مرفوع شد و روس اینک در ارض شیر و عسل اقامت گزیده بمسافت یک سواری
صبحگاهی دور از دروازه هندوستان۔

بهمین نحو گرفتن روس یک گوشه از خراسان را می نماید یعنی
بظاهر که چندان ارتباطی نداشته باشد با نگریزان ولیکن خاطر جمع باش که اگر او
رخصت دهند تمامی آن صوبه را قابض میشود۔ نتیجه این چیست ؟ - یک ملاحظه
نمودن بر نقشه جغرافیه معلوم میسازد نتیجه آنرا۔ (۱) انکه استیلای روس
کشیده میشود تا بحیرهٔ سیستان و رود هلماند۔ (۲) یک حاشیه طویلی را میگیرد
درمیان ایران و افغانستان۔ (۳) هرات را مسافتی بعید بعقب خود می فگند
(۴) روس را می آرد نزدیک طفل تازه مولود ما یعنی کلات و (۵) طلایهٔ
لشکر روس را می آرد بقرب دریای هند۔

وقتیکه این حالات صورت وقوع یافت انگلند چه می تواند کرد

ولیکن حالا بسیار کارها میتواند کرد اگر فقط فرصت را از کف ندهد و علاج واقعه را پیش از وقوع اندیشد - یعنی باید فوراً تدبیری بکار برد که دست اراده و چشم آرزوی روس را حالا و تا قیامت از خراسان و مطلقا ایران کوتاه سازد -

دیگر آنکه میزان قوت در ایران متمایل است خاصةً بطرف طرفها و حیل روس - در اینوقت یک چیزی وجود دارد که باید بخوانیم آنرا پلتیک مثلث در طهران شاه است که از طرفی میترسد از روس و از طرفی جای افسوس است که اعتمادی بر انگلند ندارد - در تبریز که جانب غربی است ولی عهد است و در اصفهان که وسط ملک است ظل السلطان است که بعد از شاه اوست و قوی ترین مردان ایران است امروز و چنین نسبت میدهند باو خواه صدق و خواه کذب که اراده جانشینی دارد حالا باید فرض نمود که شاه سر باز میزند که خواهشهای روس را بعمل آرد احتمال کلی میرود که ولیعهد بشرایط چندی بزودی رام گردد و در دام افتد و اگر او نما هر سازد سختی و صلبیت خود را آن وقت ممکن است که کاری کرده شود با این مدعی که در اصفهان است -

منسوب باین مطلب این کیفیت واقعی که یکی از اهل روس مدت درازی در اصفهان بود اقامت گاه ظل السلطان خالی از معنی و مفهومی نباشد راست است که این مرد یکی از علمای علم طبیعی یا طلاب یکی از اینگونه علوم بود همچنین بود موسی لسسر که فقط مهندسی بود در ریلوی یا راه آهن - ما باید بدانیم که در روس در این زمان طبیعی دان یا ریاضی دان پیش میرود و همیشه هادی است تجار را ولزا آن پس می آیند قزاق ها در تحت سپهبدی الجنیاف ها و کراف های الغمائی -

زمانی پیشتر گفتگوی بسیاری بود از اتحادی فیمابین انگلند و ایران و برای چه من نمیدانم ولی آن عزیمت و اراده هنوز در اندیشها هست و هنوز سبز است

فکری باو شد ایبر میشود — ما گر نباشد وقت در رسیده و هیچ زمانی بهتر از این نیست
که اکنون در دست هست که مدبرین و وزرای ملک ما باید خیال خود را بهمه متوجه
این مطلب سازند — ایران بکمال خوشی قبول خواهد کرد اتحادی را که با انگلند
ولی آن اتحاد باید کامل باشد و بکمال استواری هر گوشه و جزو آن مستحکم شود و
چون آن اتحاد باشد که اساس آنرا نهادند موریه و الیس در اوایل این صد سال
حال که بعد از آن ما بحرکتی کرم مانند (یعنی نرمک نرمک) خود را بیرون کشیدیم
بموجبیکه رالینسن میگوید "قریب بتباهی و معدوم ساختن نام نیک خود" —
(عبارت انگریزی این است) ——

"Persia would gladly welcome an alliance with England, but that alliance must be through thick and through thin, and not like that concluded by Morier and Ellis in the early years of this century, and out of which we afterwards wriggled, "almost" as Rawlinson says "at the expense of our good name."

بدون یک چنین اتحادی ایران باید زود یا دیر مغلوب و بکلی ذلیل شود —
(یعنی در کف روس) — بعضی از مردم گمان می کنند که حالا هم بسیار دیر است
و فرصت از کف رفته است که صوبهای شمالی آنرا بتوان نجات داد و رهائی
بخشید از چنگ روس و ما را لازم است که این حال را واقعاً فرض کنیم و فقط
خیال خود را محدود و مختصر سازیم و خود را قوت بخشیم در جانب جنوب — و لیکن

این پالیسی بکلی برخلاف عقل سلیم است و پالیسی ترم دلان است و علاوه بر این

این پالیسی دعوتی است بخط مستقیم مر روس را که قدم پیش گذارد بدون اندیشه

در حدود شمالی ایران ـ بمجردیکه چنین نشانی ظاهر گشت ـ شاهزادگان

حریص خودغرض و رئیسان خود مطلب فرصتی برای خود می یابند و ملک را

از یکدیگر پاره پاره میسازند و از آن نتایجی زایش خواهد کرد که نه روس و

نه انگلند اجازت خواهند داد که آن نتایج وجود بهم رسانند ـ پالیسی ما باید

در واقع چنین باشد که ایران مانند افغانستان ملکی باشد مستقل و خود مختار

و این کاری است که هر چند بینهایت مشکل است حصول آن غیر ممکن نخواهد بود

و مزد محنت ما را بما خواهد بخشید" ـ

"اتفاق مسلمانان"

مضمون دو جمله از ابتدا و انتهای آرتیکل دوم اینهاست ـ

"چنین مینماید که ایران در حالت بسیار بدی باشد و مدد می طلبد

آیا شاه ایران عاقبت الامر معلوم کرده است که حریفی نیست کما کان قوی باشد

که بایستد در مقابل پالیتیک جهان چنانچه خود را تصور و پندار خوش داد

که هست و آخر کار باید مغلوب و منکوب روسی باشد یا اینکه وزیر مختار دول

خارجه اش از دست نواب یعنی سفیران دول خارجه بسوراخی در شده مشکل

است که بتوان گفت کدام است ولیکن هر چه باشد باید جهت سختی باشد که

برخلاف عادت همیشه آرتیکلی در اخبار اطلاع طهران درج شده است که ترجمه

مختصری از آن بموجب ذیل است"

پس از آنکه شرح طویلی مینویسد ترجمه از اخبار اطلاع مذکور

منسوب باتحاد و اتفاق مسلمانان و آیاتیکه از قرآن گرفته مشتمل بر اینکه

مسلمانان باید جهاد کنند با کفار و امثال اینها که شده همان اوقات در رسائل کوچکی چاپ کردم این جمله را منویسید که جملهٔ اخیر است —

از این آرتیکل چنین ظاهر میشود که ایران از سایر ریاستهای مسلمانان یاری می طلبد ولی غافل است که ریاستهای دیگر مسلمانان بیشتر در بحر صعوبت و نکبت و آفت غوطه ورند از خودش و چون خلق ایران شیعه هستند بهیچ وجه من الوجوه نمیتوانند که همدستی و اتحاد و اتفاق کنند با فرق دیگر اهل اسلام" —

نکته چینی

برکسانیکه چند مثقال مغز در سر دارند و بقدر بال مگسی هم غیرت و حمیت و طالب ترقی و بهبودی ملک و خلق و بغیر بغیرت ملک خود هستند پوشیده نیست که هر فردی از افراد خلق از هر قول و فعلی هم آن چیزی را میگیرد و تمسک خود قرار میدهد که نسبتی داشته باشد بغرض خاصه خود هم اعم از آنکه آن غرض فایده باشد که بخط مستقیم بخودش یا دیگری برسد یا اینکه فایده باشد موهومی و خیالی که بخودش یا دیگری برسد — هیچ ضرورتی نکرده است که ما امثلهٔ خاصی بیان نمیکنیم باثبات این مدعا همین آرتیکلها بجهت امثله ما کفایت میکنند — در این سه چهار آرتیکل سابق الذکر یک کلمه و حرفی از آنها خارج از ترجمهٔ اصل آنها نیست (و همچنین در آرتیکلهای متعددهٔ دیگر که در نزد ما موجود است ولی ما ترجمه نمیکنیم) هر رطب و یابسی نسبت بایران هست — هم عیوب ایران ظاهر ساخته اند و هم هنرهای آنرا — ولی خود انگریزان را ابتدا غرضی است و آن غرض هم این است که باید

یا بزر یا بحکمت عملی دوستی و اتحادی نمایند با ایرانیان و بیان خود دوستی و با
واسطهٔ آن اتحاد استیلائی داشته باشند و ما ایران در مقابل و بخصوصیت
روسیان — پس از آن مدعیان ما و مدعیان کسانی که از قبیل ما باشند
خیرخواه ملک که بعضی از آنها اندکی از بهایم برتر و بهتر نیستند ولی علم و
بازاری و بی سر و پا هستند و بعضی دیگر بحیل بدولت و زر و در شمار اعالی و
اواسط خلق محسوب شوند ولی در واقع آنها نیز از قبیل طبقهٔ اولین اند
و چیزی از آنها اعلی ترنی اند اینها را نیز اغراضی هست و برای تقویت
اغراض خود چیزی را میگیرند از این نوشتجات و بکار میبرند — بعبارة
اُخری آنچه در تعریف و هنرست در این نوشتجات میگیرند و آنچه در قدح
و ذم است رها میکنند — ولی فراموش نباید کرد که این طبقات خلق که
مطلقا از امور جهان و اوضاع عالم سر موئی آگهی ندارند و صحبت اینها
روح را عذاب الیم است و گاه گاهی بطور اتفاق یا بطور مجبوری دانشمندان
را با اینها صحبت و گفتگو دست میدهد باز بر سه قسم هستند — قسمی از آنها
ابله هستند و چنانچه لازمهٔ بلاهت و بیدانشی افتاده متعصب بیجا هستند
ولی ضمناً غرضی ندارند — قسم دیگر فقط ضدیت و مخالفت میکنند و اینها
هم بیغرض اند — قسم ثالث هم ابله هستند و هم صاحب غرض خواه آن غرض
واقعی باشد و خواه موهومی — حالات مختلفهٔ این طبقات باین موجب است —

سید عباس نامی ترک که در حیدرآباد دکن الآن موجود است
و خود را درویش کامل و قطب دائرهٔ امکان میداند شنیده شد وقتیکه
اخباری را بایران فرستاده بوده است که بنده آرتیکلی در آن درج کرده بودم
منسوب بقتل حسین قلیخان بختیاری — غرض این مرد چه بوده و چه خواهد بود

فقط اینکه تحمیل بگویند یک چنین دو تنخواهی هم در هند هست ما را که عیب ها را
همه هنر نماید و شاید که در عالم خواب و خیال این دو تنخواهی فایده با در سانند
این مرد میگوید پادشاه ظل الله است و نوشته از نزد خدا آورده که مختار است
تو از جانب من بر جان و مال و اهل و عیال خلق من و رعیت بیچارهٔ خود —
دیگران محض از روی جهالت و بیدانشی بحث و مناقضت میکنند و غرض آنها
ضدیت و خلاف است — عباس ابن امیر قلی اصفهانی هم از قبیل سید عباس
است — مدیر اخبار مفرح القلوب فقط برای سی تومان تعریف میکند —
و آن شخصیکه در اخبار شفق هر اکرستان یعنی عیسوی خواند یا محض از روی
خلاف و ضدیت است و یا شاید از رهگذر پستی فطرتی و رذالت آن فقره را
نوشت — همین شخص نوشت که دزدی اصفهانی پس از آنکه مدتی در بمبئی
عیسوی بود بحیدرآباد آمد و نواب سر سالار جنگ دید که در وجود او هیچ هنر
و کمالی نبود اعتنائی باو نکرد و خدمتی باو نداد — مگر من آنم که ابدًا اعتنائی
بحیدرآباد و خزینهٔ حیدرآباد و ریاست و حکومت و خدمت حیدرآباد ندارم
ولیکن باید دانست که اهل ملک ما غالبًا اعم از اینکه اعلی باشند
یا ادنی و گذشته از اینکه غالبًا بعلم و دانش و جاهل هستند یک نوع بغیرتی
هم دارند — و اینهمه اوّل بواسطهٔ بیدانشی است و ثانی بواسطهٔ آن است که
در ملک ما قانون نیست و هرج و مرج است و اینها گاهی آزادی بخود ندیده
اند — بسیاری از مردم ملک ما یا بامید نان یا از خوف جان بدوستی و
مصاحبت یا چاکری و خدمت سلطان و شاهزاده و وزیر و امیر و غیر ذلک
ظلم میکنند و خون خلق را میریزند و مال خلق را میخورند و زن و بچه خلق را
تباه میسازند — بلی بلکه زنان و دختران و پسران و خواهران خود را

برای بزرگان ملک خود میبرند و پروائی ندارند محض برای اینکه زر و مردم داشته باشند و خصوصاً در حق بیچارگان — کسانی هم که در اینملک یا در ملکها و جاهای دیگر هستند اگر در ایران بودند از همان طبقات بودند و بطور تقدیر بوده اند و لهذا پروائی ندارند از آنچه که بر دیگران میرود و یا برود —

من کیستم و چیستم و غرض من چیست ؟ — من نه عیسوی ام نه یهودم نه مجوسم نه هندوام نه بت پرستم نه دهریم نه بابی ام بلکه گواهی میدهم که خدا یک است و محمد رسول و فرستادهٔ اوست و قرآن کتاب اوست و قیامت و میزان و حساب همه حق هستند — غرض من استیلا و ترقی اسلام است — غرض من ترقی و بهبودی مطلق مسلمانان روی زمین است — غرض من اتحاد و یکجهتی و مودت مختلف فرق و شعب مسلمانان است با یکدیگر — انگریز و روسی و جرمن و فرنسیس و امریکائی و هندی و چینی و زنگی و حبشی را همه یکسان میدانم و مودت یا خصومت من با همه طوایف عالم مساوی است — شاه و شاهزاده و امیر و فقیر را یکسان می بینم — پادشاه را شبان بر رعیت و چاکر رعیت میدانم هر شاهی و هر شاهزاده و هر حاکمی و هر آمری که یکنفس را بکشد بناحق و برخلاف رضای خدا و شریعت انبیا و اولیا و یک زن یا یک دختر یا یک پسر را برخلاف شرع یا عرف یا تهذیب یا مرضی او آلوده دامن سازد یا یک پول برخلاف قانون شرع یا عرف از یکی از خلق خدا و رعیت خود بگیرد و یا دشنامی گوید بیکی از بندگان خدا که آن بیچاره قدرت نداشته باشد تلافی کند یا نتواند دادخواهی نماید من او را ظالم میدانم ظالم ظالم ظالم — من ملک و خلق خود را آسوده و در راحت میخواهم — من میخواهم خلق ملک ما از بیگانه و آشنا گفش نخورند و آزاد باشند — من میخواهم دولت و زراعت و

فلاحت و تجارت ملک ما فزایش یابد و خلق ملک ما هم چند روزی که در جهان اند خوش
باشند - من ملک خود را آباد میخواهم برای خلقیکه تخمیناً هزار سال است حالا که در آن ساکن
اند و همچنین که تخمیناً پنجاه هزار سال دیگر هم در آن ساکن باشند نه برای چند کسی که
یا عرب باشند یا ترک یا مسلمان یا کافر چند صباحی در آن فرمانروائی کنند و بروند
یا چند ده و چند صد سالی خاندان آنها دارائی کنند آنگاه دیگری بیاید و از کف ایشان
بدر کند و خود مالک گردد - من چیزی نگویم و نمی نویسم که خلاف مرضی خدا باشد
ولی اگر خلق ملک ما نادانند و نفهمند و اگر بدانند و بفهمند باز ضدیت کنند و مخالفت
نمایند چیزی را که نیکی آنها در آن باشد "بگذار تا بیفتند و ببینند سزای خویش"
اگر کسی خوانده باشد کتابی را که شخص انگریزی نوشته است منسوب بملک و اهل
ملک خودش که موسوم است به "هیستری آف دی کورت آف انگلند" - بداند
که آنچه من میدانم و شنیده ام از ملک خود هزار بار بیش و بدتر است در ملک ما
آن کتاب هشت جلد است ولی اگر کسی چنین کتابی را بنویسد منسوب بملک ما هشتاد
جلد خواهد شد زیرا که در ملک انگلند پنجاه یا هشتاد سال پیش از این هم قانون نداشت
و با نظم و نسق بود همچنانکه امروز است پس چه خواهد بود حالت ملکی که ابداً قانون ندارد
و شاه و وزیر و شاهزاده و حاکم و امثال اینها میتوانند بکنند هر چه را که بخواهند و
هیچکس را قدرت دم زدن نباشد -

در رطب و یابس و هنر و عیبی که در این آرتیکلهای قبل ترجمه شده
مندرج است خوانندگان ملاحظه کنند که چه چیزها ذکر شده و کدام از آنها هنر است
و کدام عیب و همه را بسنجند و معلوم کنند که هنر ملک ما بیشتر است یا عیب آن و نیز
اهل ملک ما ملتفت باشند که چگونه خلق عالم و بیگانگان بر عیوب آنها آگه میشوند
و آگهی دارند -

در آرٹیکل اوّل نوشته (۱) ایران آفتاب لب بام هست۔

بیشک چنین است و عنقریب ایران بدست روسیان خواهد افتاد چون آفتاب ظاهر است ۔ تمام اهل ایران از این معنی خوش استند و ابداً گمان نمی کنند که روسی ایران را بگیرد و روسی را دوست و متحد بلکه خیرخواه خود میدانند ۔ من یکی برخلاف همه اهل ایرانم و رای من بکلی مخالف رای دیگران هست در این امر۔ (۲) موسی شیرال میگوید حکومت واقعی نیست در ایران و چنین است و چنان۔ من مؤید اقوال او هستم و مخالف این احوال ۔ پادشاه ایران ملک و خلق خدا را بچند کس از امرای خود شد بمبلغ بسیار کمی و آن چند کس بندگان خدا را در آتش میگذارند و ده چندان میگیرند و در این زمان پسران خود را حکام بلاد معین میکنند که چری ظاهر است چه میکنند و چسان خلق را در آتش دارند ولی این آتش را خلق خود بدست خود روشن کرده اند (۳) یک جمله را ما ترجمه نکردیم از لبس ما را شرم می آید ولی معنی آن اینست که از همه بالاتر ملک ایران غرق هست در محیط فسق و فجور غیر طبیعی ۔ ما بخوبی میدانیم که مقصود نویسنده چیست ولی نمیتوانیم دم زد۔ الله اکبر نعوذ بالله چه چیزها من خود بچشم دیده و بگوش شنیده ام ولی چه سود که غیرت نیست ۔ (۴) علم و ادب و هنر کمال مفقود هست و ما افسوس میخوریم ولی دیگران بی پرواه هستند ۔ (۵) معادن بسیاری هست که اگر بیرون آرند صد چندان بیش حاصل پادشاه یا حکومت میشود از آنچه که بالفعل پیشکش میگیرند و هزار ها بار دولت ملک فزایش می یابد مگر کسانیکه در حیدرآباد با ما محاجه میکنند چه خبر دارند از این چیزها ۔ (۶) تعریفی که موسی شیرال کرده هست از ظل السلطان بجاست و ما نیز معترفیم ولیکن اعمال قبیحه او را هم ما کجا کان میدانیم که چه کرده است و لی ما نمیدانیم که غضب الهی کے نازل میشود که تلافی کند این اعمال را ۔ عنقریب آن غضب الهی

یا از طرف آذربایجان یا از طرف خراسان نازل خواهد شد انشاء الله تعالی۔
در آرتیکل دوم نوشته است (۱) که ظل السلطان از زن
اول شاه است که دختر دهقانی بود - این عیب نیست در ممالک شرقیه که زن
پادشاه دختر دهقانی یا از خاندان کمینی باشد ولی نتیجه آن بسیار بد است که
پسر بزرگ پادشاه اگر از خاندان کمینگان باشد جانشین پدر نمیشود و نتیجه
این خلاف رسم بزرگان و خلاف شان پادشاهان جانشین پدر خود باید
کسی باشد که تیغش بران تر باشد و خون لکها خلق باید ریخته شود تا یکی بحق یا ناحق
بر تخت بنشیند و اگر امروز است جانشینی ملکی مانند ایران باید باختیار و استصواب
قومی بیگانه یا روسی یا انگریز یا هر دو موقوف باشد - (۲) حالت درخانهٔ شاهی
ایران و دادخواهان و جریان قانون شرعی یا عرفی را در ملک ما بیان می کند -
بیک لفظ یک دزد را دم توپ میگذارند و بلفظ دیگری رفیق همان دزد را آزاد
می کنند - ما برخلاف این چیزها داعی‌ایم ولی مدعیان ما اینگونه قوانین را پسند میکنند
و این هر دو دزد را سزاوار همان عقوبت یا عفو میدانند که این شاهزاده نمود
هر چند که هر دو برخلاف قرآن خدا و شرع پیغمبر بود (۳) ذکر میکند وضع مجلس
بزم و دربار شاهزاده ما را که همه الفاظ و عبارات رکیک و تسبیح از زبانش خارج
میشود و کسانیکه گرداگرد او را گرفته اند همه از زمرهٔ اجلاف و کمینگان و ارذال
استند - ما برخلاف اینها هستیم ولیکن اهل ملک ما که در حیدرآباد هستند این اعمال
و افعال را پسند میکنند و تعریف و تمجید میکنند زیرا که خودشان هم در مجلس روضه
عزا و محرم و روز عاشورا و در کوچه و بازار دشنام زن و مادر و خواهر بیکدیگر
میدهند و شرم ندارند و میگویند فلان کس بشاه و شاهزاده ما دشنام میگوید لیکن
این تهمت محض است بر ما - ظالم و ستمگر و احمق و نادان و بیدانش و امثال اینها

داخل و تشنام نیست بلکه اینها صفات و خصایل این اشخاص است و این صفات و خصایل را باید از خود دور کنند - کسیکه خون بندگان خدا را ناحق میریزد بیشک ظالم و از ظالم هم بدتر است و کسیکه آن ظالم را میستاید بیشک جاهل و نادان است اگر آنچه من شنیده ام از رفتار و کردار شاه و شاهزادگان و وزرا و امرای ملک خود خصوصاً در همین ماهی که شاه ایران بممالک یورپ رفته و بسیار چیزها از خلق آن ممالک دیده خلق ملک ما را پروائی نخواهد بود چونکه بیغیرت هستند ولی بیگانگان انگشت حیرت بدندان خواهند گزید و خواهند گفت که خدا مردم ایران را مغضوب و مردود و ملعون ساخته است که بدست این فرقه و این حکومت گرفتار کرده و نه یک عالم یا یک جاهل یافت میشود که سخنی بگوید یا لفظی بنویسد بمخالفت این اعمال و افعال بلکه سراسر ملک ما یا بامید نان یا از بیم جان خاموش هستند و باعتقاد ما چنین مینمایند که بحکم خدا و بموجب کتاب او بندگان و بردگان این ظلمه فسقه هستند - ولی ما از قبیل آنها نیستیم و همهٔ این اعمال و افعال را مخالفیم -

در آرتیکل سوم سفیر دولت امریکا میگوید - (۱) شهر طهران مانند یکی از شهرهای یورپ است ما قبول میکنیم - ولی این تعریف نیست که هزارها شهر و قریه خراب و ویران افتاده باشند یا خراب و تباه کرده باشند و یک شهر آباد باشد - (۲) میگوید شاه ایران خود بسیار خوب است و اراده دارد که ملک خود را آباد و خلق خود را خوش دارد - ما میگوئیم اگر او را چنین ارادهٔ بودی بیقین ممکن بودی که چنین کند - ما بکلی برخلاف این رای و عقیده ایم که تا پادشاه ظالم نباشد رعیت او اطاعت او نمیکنند بلکه ما میگوئیم اگر عدل و نصفت و قانون نیک در ملک جاری شود بیشتر و بکمال خوشی خلق اطاعت میکنند از حکومت خود و وفادار میمانند با پادشاه خود - (۳) این مرد میگوید اگر طرق و شوارع درست شوند بسیار مفید است

برای زراعت و تجارت ما نیز همین را میگوئیم — (۴) میگوید ملکی که دو چندان
وسعت فرنس را دارد فقط نه میلیان خلقیت دارد — بلی ما میگوئیم از بی پروائی
حکومت میلیانها مردند و میمیرند در ایام قحطی — و از ظلم و جفا کاری حکومت
میلیانها باطراف و اکناف عالم پراگنده شده اند و بواسطه فقدان آزادی و
نبودن قانون نیک و انصاف و معدلت میلیانها که میخواهند بملک آیند و
سکونت گزینند نمی آیند والّا بایستی در این وقت خلقیت ایران پنجاه میلیان
باشد — در یک دو صفحهٔ ما بعد ما چیزی مینویسیم نسبت بپارسیان هند که
میخواهند بایران بروند و از ظلم آنملک میترسند — (۵) این مرد میگوید
معادن زغال و آهن بسیار است در ایران اگر بکنند و بر آورند دولت بسیا
از آنها حاصل میشود — ما نیز همیشه همین را گفته و میگوئیم مگر بها یم چه می فهمند
و آئینه در محلهٔ کوران چه فائده می بخشد —

آرتیکل چهارم سر اسر کیفیت پیش قدمی و زیادتی روسیان
هست در ملک ایران که من یکی بر خلاف تمام یا اغلب اهل ملک خود مخالف
روسی استم و از آنطرف طرفدار انگریزم — این فقره کماکان تعلق دارد بامور
پلیتیکیه و عوام بلکه اکثر و اغلب مردم ایران نمیدانند که دوستی روس چه نقصانی
دارد بایران و اتحاد انگریز چه فائده — ولیکن سایر اهل ملک ما برضا و رغبت
و از روی بیدانشی و حماقت و بتوهم اینکه روس با ایران دوست و یکجهت است
میخواهند که روس را در ایران استیلا باشد بلکه ایران را بگیرد و لیکن ما نمیخواهیم
و ابداً راضی هم نیستیم و بکلّی مخالفیم که انگریزان یک وجب ایران را بگیرند یا
سر موئی استیلا داشته باشند — بلی رای ما اینست که بموجب معاهدهٔ درستی
از روی دانش و بینش چنانچه ما در جاهای دیگر نوشته ایم اگر این دو دولت

متحد شوند هر دو را فائدهٔ بحد و بحساب خواهد بود خصوصاً ایران را۔

بالجمله در این ارتیکلها مطالب بسیار است که خوانندگان باید بکمال دقت مطالعه نمایند۔ و اما از بابت خود بنده سراسر این کتاب پر است از آرای من و حالت و عقاید مذهبی من و من ابداً خود را مورد گفتگوی احدی نمیدانم جز جهلا ۔ این فرقه گاهگاه مرا نصیحت و وقتها توبیخ و سرزنش و ملامت مینمایند و بعضی اوقات هم میترسانند ولی ابداً مرا اعتنائی باین فرقه نیست و خوفی از آنها ندارم ۔ هر شخصیکه در مملکت ما عالم و عاقل و چیزی مغز هم در سر داشته باشد مقصود مرا می فهمد و امیدوارم که این سلسله برخلاف جهلا حرکت در بند و از من طرفداری کنند و متفقاً سعی نمایند در ترقی خود و مملکت خود۔ این مطالب و سخنان محققانه هستند و جز معدودی درک نمیکنند۔ اگر آن زری را که باد بباد میدهند یا بجائیکه در معلم خانه میروند که چند کلمهٔ فرنگی بیاموزند و در واقع زمان خود را در لهو و لعب بسر برند به پنجصد کس بدهند و بکمال تاکید را بکنند که وقت و زر را تباه نسازند و در هر ادارهٔ از ریاست تحصیل علم کنند از روی کتب اهل یورپ آنوقت می فهمند که ما چه میگوئیم و آنوقت میتوانند حکومت کنند و الا تا زمانیکه حالت اعالی و ادانی یکسان و این چنین است هر که چیزی بگوید و بنویسد او را بهر از تهمت منسوب میسازند و میگویند عیسوی شده یا دهری است یا بابی یا شیخی و امثال ذالک ۔

(۵)

بمبئی گزت ۲۵ مارچ ۱۸۸۶

یعنی نقل نمودن پارسیان بمملکت ایران

این فقره در این وقت بما رسید و لابد گشتیم که در اینجا درج نمائیم

این مطلب هم یکی از مطالبی است که ما نمیتوانیم چشم پوشیدن از اندراج آن در این کتاب
کیفیت آن این است که چنانچه در اخبار دیده شد بالیوز جدیدی که از ایران تشریف
آورده فرزند مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم اراده داشته که نشانی بدهد بسیر جمشید جی
از طرف شاه ایران و پس از آن جمعی از پارسیان را دعوت نموده چای خورانیده و نطق
طولی داده در آن مجلس مشعر بر معدلت و شفقت شاه و بخصوص اشاره نموده بعنایتی که
او راست (یعنی شاه را) در حق پارسیان و در آن نطق سخنان شیرین دلفریب و ترغیب
دهنده بسیاری بزبان رانده — معلوم میشود که بعضی از پارسیان رغبت نموده اند
که بایران بروند و مدام در آنجا اقامت کنند و لهذا صاحب اخبار (اندین سپکتیتار)
چیزی در اخبار خود نوشته و هم مذهبان خود را از مخاطره آن اراده آگهی بخشیده — بعضی
از مضامین نوشته مذکور این است —

سخنان شیرین دلکش بسیار [illegible] منسوب
[illegible] حیات [illegible]
نمی اندازد سخنان خوش شیرین — [illegible] خاطر ما این است که [illegible]
که نسبت دهند بشاه [illegible]
[illegible] هست و [illegible]
[illegible] با همه عیوب و نقایص [illegible]
[illegible]
هیچ ضرورتی ندارد زیرا که صدق آن [illegible] معلوم [illegible]
کمال خفت و حقارت و شرمساری است که [illegible]
هیچیک از اهل ملک ما خیال اینگونه تبدیل را [illegible]

روند جان و مال و عیال و مذهب آنها همه در معرض خطر است - ولیکن این قوم قومی هستند که هنوز ایرانی اند و ایران را فراموش نکرده اند و مردمانی هستند کاری و کاروان اگر معدودی از اینها سکونت گزینند در ایران بینهایت مفید خواهند بود ما مکرر گفته و نوشته ایم که زمینی را باینها بدهند که اقلا اگر مدام اقامت نکنند تفریح گاهی باشد آنها را برای تغییر آب و هوای چند روزه - و چون چنین کردند تدبیری اندیشند که اینها بکمال آزادی و خوشی زیند و از هر گونه خطری محروس و محفوظ باشند - امید است که این نصیحت خیر خواهانه اثری کند در خاطر شاه و بزرگان ایران و در این مطلب اهم فکری نمایند -

مختصری شرح حال بنده مصنف

یکی از جمله چیزهایی که وجود آن در جهان لازم و اهم است خلق حال و استقبال جهان را سوانح عمر و سرگذشت احوال بعضی از مردم است و خصوصا از کسانیکه در دنیا گرم و سرد و سخت و سست بسیار دیده و آفات و بلیات بحد و حصر رسیده باشند که محل عبرت دیگران خواهند شد - و غالبا این است که - "بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست بس جان بلب آمد که براو کس نگریست"

چه بسیار کسانی که پدر داشته اند و بی پدر نموده اند و چه بسیار کسانیکه خاندان داشته اند و در بدر رفته اند - اگر کسی از دردی بنالد دیگری که بآن درد مبتلا نشده نمیداند حال او چیست - اگر از آتش و آفتاب تعریف کند آنکه در سرما و برف و باران گرفتار نشده آگهی ندارد - اگر از گرما و سوزش آفتاب شکایت کند آنکه همواره در سایه بسر برده آگهی بهم نمیرساند - اگر از سختی و صعوبت و آفات و بلیات سخن راند و کسی نشنید که همواره در خوشی و راحت بوده - ولی

این حال براین منوال است تا هنگامیکه زبان بتشریح یا قلم بتحریر این واقعات جاری
نگردد هیچ واسطه دیگری در جهان نبوده و نیست و نخواهد بود که حوادث جهان و
مصایب و بلیات و ترقی یا تنزل خلق ماضی و حال را ظاهر سازد بر مردم حال و
استقبال جهان سوای زبان و خامه — و تا هنگامیکه زبان و خامه متحرک نشده اند
هر چیزی پوشیده است و هر کسی را ظن و عقیده ایست همه برخلاف واقع — بنابرین
شمه از شرح احوال بنده در آخر این کتاب بکلی خالی از فایده نباشد خوانندگان
ولی چون اراده بنده اختصار است آن بخشها و جزئیاتیکه از همه بیشتر مفید نیستند بناچار
ترک خواهند شد و خصوصاً اینکه اراده بنده این است که فقط از جزء اخیر سوانح عمر خود
تا امروز چیزی برنگارم — مراد من از جزء آخر این است که از مدینه و کربلا بالفعل
چیزی نمینویسم بلکه از شام خراب که حیدرآباد فرخنده بنیاد مراد است —

اگر خوانندگان را بیاد باشد یازده سال قبل ازین هنگامیکه ولیعهد
انگلستان بهند می آمد بنده چند ماهی در حیدرآباد بودم و باز به بمبئی مراجعت کردم
مجر والیس (که اکنون کرنال والیس شده) در شاه آباد مقیم بود و منشی میخواست
که فارسی آموزد بنده بنزد او رفتم — شاه آباد جائی است که خط راه آهنی که بحیدرآباد
می آید از آنجا جدا میشود — چندی که گذشت سر سالار جنگ مرحوم بدهلی روان
شد و مراجعت نمود — در این وقت مجر والس معرفی کرد از بنده مرا قرآنی بود
خط ایران بنواب موصوف گذرانیدم معظم الیه قبول فرموده روانه حیدرآباد شد
با خود اندیشیدم که قرآن هزار قران ارز دارد اگر وزیر مملکت دکن هزار روپیه عنایت
فرماید غایت آمال من خواهد بود — دو ماه بعد دو سه خط رجستری کرده فرستادم
ولی جواب هیچیک نرسید — در این بین ها کتابی در انگریزی ملاحظه کردم در یک
علمیکه خلق یورپ را باین دولت و مایه رسانید یعنی پلیتیکل اکانمی و میل نمودم

که بفارسی ترجمه‌اش کنم شاید خلق مشرق نیز چیزی پیروی کنند و طریق تحصیل زر را بدانند که رعیت پیوسته در خیالِ یافتن گنج و کیمیاست و حکومت در فکر معدن سیم و زر است و گرفتن جان رعیت ــ بهرحال جزوی از این کتاب را برگرفته با خط سفارشی از مجر دالبس و بجید رآباد شده از جناب وزیر اعظم ملاقات نمودم و معظم الیه فرمودند اگر کسی این کتاب را بدرستی و خوبی ترجمه کند من بسیار طالب آنم ــ باز بشاه آباد رفتم ولی از قرآن مجید خود چشم پوشیدم و با خود گفتم که اگر گنجی رایگان از کفم شد گنجی شایگان بدستم خواهد افتاد و اگر قرآنی رفت لقمهٔ نانی بجایش می آید در این بین با مرغ پلاو می پختم و خوان دعوت میچیدم ــ گاهی در گاری دو اسبه نشسته بودم و وقتی در میانهٔ چالر دار تکیه زده ــ وقتها با خود میگفتم ــ " وزیر دکن آن کند با تو مرد که محمود با شاعر طوس کرد " ــ گاهها با خود می اندیشیدم که ــ

" نباشد اگر تاج زر بر سرم بود بیگمان کیسه پر از زرم " ــ دو سال بعد بسکندرآباد آمدم و مجر دالبس نیز در آنجا بود ــ در روز غرهٔ محرم الحرام سال ۱۲۹۵ صاحب مذکور دو خط بمن داد یکی بنام نواب عالیجناب و دیگری بنام سید محی الدین علوی که دوست صاحب مذکور بود و باراده آنکه این علوی صاحب ذریعهٔ رسانیدن آن خط و واسطهٔ ملاقات بنده باشد ــ در آن ملاقات نخستین سخنی که بر لب نواب معظم الیه گذشت این بود که کتاب تمام شد ــ گفتم هنوز چیزی از آن باقی ست ــ با کمال خوشی و انبساط بیرون شده بترجمه و نوشتن کتاب سرگرم ترگشتم ــ (تفصیل این اجمال مفصل در روزنامچه درج ست)

مدتی را باینمنوال گذشت و پیوسته بنده پای پیاده از سکندرآباد بحیدرآباد میرودم و مراجعت میکنم با دست خالی و کیسهٔ تهی و شکم گرسنه و پای خسته و سر پرخیال و دل پرآشوب ــ عاقبت کتاب هم تمام شد و بنظر مبارک نواب

رسانیدم و زبانی عرض کردم که ملاحظهٔ یک چند صفحه کافی ست که بر سر کار عالی معلوم
شود هم فائدهٔ این کتاب و هم محنت بنده — نوّاب صاحب وعده فرمودند که چند روز
ملاحظه فرمایند و آنچه لازمهٔ شان او شان و لیاقت من ست بعمل آرند ولی جناب
ایشان را گاهی فرصت دست نداد چنانچه تمام امرا و بزرگان حیدرآباد را گاهی صحت
نیست — قرآنم مفقود کتابم مهمل خیالم پریشان شکمم خالی و روزگارم تباه —
چند صندوق اسباب دارم همه در شاه آباد ست و نمیدانم که چه بر سر آنها آمده — حال
من بر همین منوال بود چهار پنج ماه و فقط یک سخن بیهوده از بعضی از مردم فی الجمله
ضعف جسم و روح مرا القوت بدل میساخت وگاهی آب تازه با تشم نرد میریخت —
آن چه بود این بود که رسم است در این شهر که هر چه بخواهند بکسی بدهند ماهوار یا
منصب از همان زمانیکه بسلام مشرف شده حساب کرده بیکبار خواهند داد چنانچه
با فلان حجّام و فلان فرّاش و فلان رقّاص و فلانه رمّال و فلان [illegible]
را کردند — چون این سخن را شنیدم خوش و منبسط میشدم و قلعه‌ها [illegible]
میساختم که چون این زر برسد دختری ماه عذرا بعقد نکاح درمی آرم [illegible]
عالیشان و خانهٔ عالیشان بکرایه میگیرم یا میخرم یا عمارت میکنم — چیزی از آن زر
برگرفته بحج بیت الله میروم و چیزی را در بنک میگذارم — [illegible]
و جهازات آتشی میخرم و در ریلوی شریک میشوم و چند کنیزک [illegible]
میخرم و حصّه از انعامی فرستم که در اصفهان دهی بخرند بنامم و بسیار [illegible]
هم میکنم **لمؤلفه** هر کرا تجربه از خلق جهان نیست همی گرچه بوجهل [illegible]
ولی شرح حال هر شخصی پوشیده و مخفی ست و کم و کیف آن چنانچه باید
و شاید معلوم نی یعنی هر چه از نیکی و بدی و خوشی و ناخوشی [illegible]
و بیماری و سیری و گرسنگی بر او بر و د ظاهر و آشکار انمیتواند شد [illegible]

سرشت او آگه شوند خلق - البته طبیعت و حالت بنده کم و زیاد از نوشتجاتم
معلوم میشود ولی نه کماکان - من نمیتوانم از احدی خوش آمد گوئی و تملق گویم -
نمی توانم اسباب ضحک و خنده و طرب کسی شوم - از هزل و یاوه سرائی و مسخرگی
کناره میجویم و از ظرافت و شوخی و خوشطبعی برکنار می ایستم - گاهی بار خاطر و سربار
کسی نمیشوم و بر سر خوان کسی نمی نشینم و در خانهٔ کسی اقامت نمی گزینم و دست پیش
کسان دراز نمیکنم و زر بقرض نمیگیرم و دروغ مصلحت آمیز نمیگویم و بشاعری و
مدح و ثنای این و آن نان نمیخورم و بیجا کسی را نمی ستایم و در میان دو جنگجو آتش
نمی افروزم و هیمه کش نمیشوم و هرچه ازین قبیل صفات و خصال باشد در وجود
دیگران مطبوع و پسندیدهٔ من نیست و آنچه من در عالم شکایت از خلق یا بعضی از
مردم داشته و دارم از همین و برای همین صفات و خصال است - بیک طرفت
در مدتی که در بمبئی بودم بخانهٔ آقاخان نرفتم و هر که یک دروغ گفته یا یک وعده
خلاف داده در هر جا خصوصاً در حیدرآباد او را مردود انسان نشمرده‌ام و بدر خانهٔ
او نرفته‌ام - بخانهٔ اهل ملک خود همیشه کم میرفته‌ام بویژه در عالم تنگدستی و نان
این قوم را کمتر میخورده‌ام بویژه در حالت گرسنگی و منت از هیچکس نمی برده‌ام
بویژه از کسانیکه میدانسته‌ام منت بر من می نهاده‌اند و بمن و اذی احسان خود
را در حق من ضایع میکرده‌اند - غرض این بود حالت من در تمام عمر و خصوصاً
در این ده سالی که در حیدرآباد بوده‌ام - ولیکن کسانیکه از دور دست بر آتش
داشته‌اند و از سوز اندرون من آگه نبوده‌اند اگر لب بسخن گشوده و گله برلب آورده
چندان اعتنائی نکرده‌اند و بی پروا بوده‌اند -

بالجمله چون چار بچیال بر اینخیال و باینمنوال گذشت و در این
ضمن عریضه‌ها نوشتم و وسایط انگیختم و آنها را همه بی اثر و اینها را همه کالعدم

یافتم خصوصاً آخرین را هر که بود از پیر و مرید و امیر و فقیر و مولوی و جنگ و جهاد
را همه الناس علی دین ملوکهم دیدم عاقبت عریضه نگاشتم بخدمت نواب معظم الیه
و قرآن و کتاب خود را طلب نمودم — فراموش نکنم معروضۀ خدمت خوانندگان
دارم که چندی قرآن بنده مفقود الاثر بود تا آنکه سید عباس نامی که سابقاً اشاره
باو شده که گیسوان بافته میگوید علوی‌ام و با قافلۀ حجاز آمده که از حج می آیم یعنی بچکی بر
سر دارد و لباس بورنگی در بر و خود را یکی از اولیاء الله میخواند بلکه دعوی پیغمبری
میکند و در خانۀ میر تهور علی نامی اقامت داشت مدت مدیدی نمیدانم بچه عنوان
آیا او باین دست ارادت داده یا این از آن چشم عنایت داشته بود روزی در بین گفتگو
گفت چنین قرآنیکه تو میگوئی نزد میر تهور علی هست ولی صاحب آن معلوم نیست که کیست
گفتم صاحبان قرآن صاحب مرده من هستم رسیده‌ام — از این زمان بنده چیزی
مطالبۀ قرآن خود را میکردم تا آنکه این عریضۀ آخرین را نوشتم و سخن را ختم کردم —
و بعبارۀ اُخری تیشه را بیخ زدم و زبانی هم بخدمت نواب صاحب عرض نمودم که
قرآن و کتاب مرا بدهید که بملک خود روانم — در این مجلس سید محی الدین علوی
نیز حضور داشتند و من یقین داشتم که جناب ایشان هم در چنین وقتی سخن خیری بر زبان
خواهند راند — چند روز بعد با خود اندیشیدم که نزد علوی صاحب رفته بفهمم که
در غیاب من سخنی رفته بود در خدمت نواب صاحب یا نه — بمجرد دیدن علوی صاحب
مرا از دور بدید فرمود فلانی من در حق تو سخنی گفتم و نواب فرمود که علی الحساب پنجاه روپیه
در منصب برای او میکنم تا بعد کاری بهم رسد — گفتم جزاک الله خیراً همین پنجاه
روپیه هم برای من کافی هست علی النقد اگر بشود — علوی صاحب فرمود که بکچهری
ایشان حاضر شوم و عریضه بر نگارم و ایشان نزد نواب صاحب برند برای
دستخط مبارک — خواستم این سخن و این قصه مخفی ماند چرا که بعد امر خود باو ربطی شد

ویقین نداشتم که حقیقتی داشته باشد ولیکن چون بیرون شدم از نزد علوی بهر که
رسیدم مرا مبارکباد گفت و همه شاد بودند که علوی صاحب آخر سخنی گفت
و پنجاه روپیه برای قوت لایموت من صورت یافت و من خطی بدالبس صاحب
نوشتم که بسعی کوشش او آخر وجه کافی برای بنده معین گشت —

چند روز بعد باز بخدمت علوی صاحب رفتم و جناب ایشان
عنوانی برای عریضه بنده نوشتند که هنوز در نزد بنده موجود است - بآن عنوان
عریضه بخدمت نواب صاحب نوشتم که "میرزا اسمعیل وردی اصفهانی امیدوار
فضل و کرم" و عریضه را بخدمت علوی صاحب دادم که برده دستخط کند —
ولیکن از آنجائیکه تلون مزاج سلاطین و امرا است و از قدیم نوشته و گفته اند که
بر حذر باید بود. نواب از قول خود انحراف ورزیدند (باید فراموش نکرد که این
تلون و انحراف است که انگریزان از ابتدا نوشته و عهد نامه از اهل این ملک
نداشتند تا بالاخره هند را مالک بودند و صوبه برار را در قبضه نداشتند) —
قدیر جنگ نامه فرمانی فرستاد و مرا بکچهری خود طلب فرمود — چون بخدمت آن
والاشان رسیدم گفت نواب صاحب میفرمایند که شما خط و سواد دارید نوکری
بکنید و اکنون در نزد من جایدادی خالی نیست جز جایداد سی روپیه اگر بخواهید
موجود است - گفتم نعوذ بالله از تغیرات و تبدلات حالت مردم این ملک که چه
گربه میرقصانند از برای خلق بیچاره — سید علوی فرمود پنجاه روپیه در منصب
معین شده و تو میگوئی سی روپیه نوکری کن خدا حافظ - روان شدم و دعای
خیر در حق نواب صاحب نمودم — چند روز دیگر باز تعلیقه قدیر جنگ رسید که
نواب صاحب پنجاه روپیه دستخط فرموده اند گفتم اگر پانصد هم دستخط فرمایند من نه
منصب این ملک را میخواهم و نه خدمت این دولت را بلکه عهد هم کردم که هیچیک را

قبول نکنم اگر از گرسنگی بمیرم —

برخوانندگان این کتاب (سوای اهل حیدرآباد) معلوم باد که نوکری این ملک بر دو قسم است — اوّل نوکری قلم است و دوّم نوکری سیف است — هر یک از این دو هم بر چند قسم است (١) اگر صاحب وصّاف آید و بدون سفارش یا دادن رشوتی نوکر شود سی یا چهل روپیه برای او قرار میدهند و این مرد باید تا پنجاه سال دیگر بهمین مبلغ قانع باشد ولی شرط آن این است که دیگر عبارت وصّاف را تحریر نکند بلکه بموجب انشای مادهورام و امثال آن بنویسد که فارسی مروّجهٔ این ملک است — (٢) اگر در این بین راه رشوت ستانی را دانست و پیه اگر دو ایمان را بر کنار گذاشت که شیوهٔ مرضیهٔ اکثر چاکران این حکومت است در اندک زمانی دست کش بدست میکند و کوت و پتلون کار دستگاه بدم و پیل راهی پوشد و جوراب در جن شصت روپیه و جوتی سی روپیه بپا میکند و بر بهبی سوار می شود هفتصد روپیه قیمت و بیست و پنجهزار روپیه هم در بنک میگذارد و کار روایش بسیار خوب است (٣) خط سفارش از انگریز عظیم الشانی آرد یا آنکه مبلغی رشوت بیکی از عمّال دهد فوراً پنجصد روپیه ماهوار میگیرد — ولیکن هیچ نوکر بدون رشوت امرش نمیگذرد دو گاری دو اسپه و چهار اسپه ندارد و بنگله نمیتواند ساخت و نوکر و چاکر و ماما و غلام و کنیز متعدّد نمیتواند نگاه داشت — اهل سیف بر دو قسم هستند (١) سواران اند که ابداً هیچ کاری در عالم نمیکنند جز آنکه بدنبال امرا روان میشوند و (٢) پیادگان اند که یک شمشیر زنگ خورده و چند حربهٔ دیگر با خود دارند و صدها شان در جلو امیری روان اند — یک لک دو لک مخلوق باینسان نوکرند و در واقع همه بیکارند و نان مفت میخورند و شاکر و ذاکرند که در این ملک لقمهٔ بدست می آید مفت و دعا می کنند که خدا این ملک را برقرار دارد که هر قسم بیکار ...

بعا ر انانی ہست - ولیکن ہیچ مرد دانای با ایمانی و معقول و ہنر پرورے
در این ملک نوکری نمیکند - مثلاً کسی که اینسان کتابی را بنویسد و این باشند ہنر و
استعداد او اگر نوکر شود البته در اندک زمانی ترقی بسیاری خواہد کرد و از ہمہ جا
آگہی ہم میرساند و پیوسته میخواہد تغییر و تبدیلی در کارہا بدہد و بیہودگیہا را از میان
بردارد ولی چگونه میتواند و که می شناسد و می فہمد و با ہزاران چگونه بر میتواند آمد
این ہست حالت این ملک که مثل منی گاہی نمیتواند نوکری کند —

در این ضمن سید عباس روزی مرا در خانۀ آقا میرزا علی داکتر بد
و زبان توبیخ گشود که چنین عریضه بدست نواب صاحب چرا نوشتی و قرآن و کتاب
خود را چرا طلب کردی از مردی که وزیر ملکی ہست - در آنجا آنچه جواب باید بدہم
دادم او را ولی این مرد باز دست از من نداشت و در غیاب من سخنان گفت -
در این وقت و در این حالت که من با خدا در جنگ بودم و ابداً اعتنائی به نبی و
ولی نداشتم و ہیچ پروائی از قرآن و حدیث نبودم و معنی این شعر " اذا
یئس الانسان طال لسانه " مخصوص من بود و گوئیا که سعدی این بیت را
برای من گفته بود " وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز "
قلم برگرفتم و بتاسی حضرت یعاجز از ارواح مکرم کسی را استثنا نمودم و این عریضه
را بنام جناب مولانا سید صاحب پیوسته انداختم - جناب موصوف خط را
بر خواند بمیر تہور علی داد و او را گفت بدان و آگاه باش که اکنون قائمۀ عرش منہدم
میشود و سلسلۀ ایجاد می گسلد - این میر تہور علی که حالا ریشش سفید شده و ہنوز
بلبل بازی میکند و زنان جوان شوہردار را بسکندر آباد آورده مخفی میسازد خط را
برگرفت و بنزد نواب صاحب رفت و نشان داد که این نامسلمان بکافر و مسلمان
بد گفته و بر دیر و حرم آتش زده قرآن و کتاب او را مسترد سازید - قرآن و کتابہا

مسترد نمودند و بدست آقا میرزا علی داکتر سپردند - این بزرگوار پیغام به بنده فرستاد
که یا خود بشهر آ[ید] یا رسیدی نوشته بفرست تا قرآن و کتاب ترا بدهیم - در این مقام
است که ما تصدیق از صاحبان مروت و فتوت و انصاف میخواهیم و در این مقام
بود که بنده وقتی گفته بودم «مختار دکن کرد بمن آنچه که نمود در غربت بلا شمر چه
فرزند پیمبر» ولی تاکنون یک صاحب فتوت و مروت و انصاف من ندیدم
بلکه همه را سنگدل و بیرحم یافتم و خصوص در میان اهل ملک خودم - هنوز میگویند
بوزیر ملک چنین و چنان نباید نوشت زیرا که وزیر ملک هرچه بکند سزاوار است
و من میگویم اگر پادشاه هفت اقلیم باشد چون دل درویشی را اینسان بدرد آورد
ظالم است و ظالم - غرض جواب را زبانی فرستادم بجناب آقا میرزا علی که دیگر این
قرآن و کتاب را من نخواهم گرفت که بی فتوت و بی مروتی پس از پنجسال واپس میدهد
و همین سان بود تا سه سال بعد از آن که حکایت آن نیز بدنبال خواهد آمد -

چون از در نظام مسلمانی ناامید گشتم بدروازهٔ گبری شدم و باخود
گفتم در آن وقت و اکنون در این کتاب می نویسم «مرید پیر مغانم ز من مرنج
ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد» شاپورجی ایدلجی چینائی
یکی از پارسیان این بلد و نزد رشید الدینخان وقار الامرای ماضی نوکر پیشه
همه کاره بود و از چندی قبل با من آشنائی داشت نزد او رفتم و درد دل باو گفتم
و مشار الیه کتابی داد که من بنویسم که شرح آن نیز طویل است و بنده مختصر میسازم
تا زمان دیگر - سی روپیه ماهوار برای من مقرر نمود ولی این سی روپیه را علی رقم
مختار الملک مرحوم قبول کردم زیرا که وقار الامرا بیکی از امراض بد مسلمانان
گرفتار بود یعنی حسد داشت نسبت به سر سالار جنگ و من در آنوقت می خواستم که
اگر از دستم برآید آن مرض را سخت ترکنم - بالجمله چندی را بنوشتن آن کتاب مشغول بودم

تا آنکه آن مریض از جهان بشد و صد هزار مرض دیگر را نیز با خود بگور برد و دیگر نوشتن آن کتاب ضرورتی نداشت۔ آن مرحوم را دو فرزند ارجمند بود که هر دو بالفعل زنده و موجود هستند یکی امیر کبیر است و دیگری وقار الامرا۔ این دو ارجمند سعادتمند مال پدر را بالمناصفه تقسیم کردند ولی برادروار نزیستند بلکه چون دشمن خونخوار۔ وابستگان پدر شان نیز تقسیم شدند و شاپورجی نزد وقار الامرا ماند و کسانی هم که بذریعه و سفارش او نوکر شده بودند یا در آن دستگاه بودند غالباً با او ماندند و از الجمله یکی من بودم و ماهی سی روپیه هنوز میرسید۔ خصال این دو برادر مختصراً این است که اولی که بزرگتر است بعضی از خصال پدر بزرگوار خود را بمیراث یافته و طالب جاه و جلال است و نام و منصب۔ شعبده بازی انگیزد و فتنها برپا میکند که وزیر ملک شود و با این مختار الملک حال نیز همچشمی میدارد و خصومت میورزد۔ ولیکن وقار الامرا که کوچکتر است و اندکی نسبت به برادر بزرگوار خود عاقلتر و انگلیش مآب است و بانگلند رفته اگرچه خوی انگریزان را نگرفته بوئی از آنها گرفته۔ وقتی از اوقات شاپورجی مرا گفت کتاب پلیتیکل اکانمی خود را بیار که وقار الامرا ملاحظه فرماید۔ آدم خام طمع و در واقع چنند همیشه گمان انسانی بگوسپندی می برد و آگهی اگر بخت برگشته هم باشد۔ بخیال آنکه کتاب طبع خواهد شد و من هم شکایتهای خود را در آن درج میکنم و هم البته خلعت و انعامی می یابم کتاب و قرآن را هر دو از آقا میرزا علی واپس گرفتم و کتاب را به شاپورجی دادم که بنظر مبارک وقار الامرای عالیجناب برساند چه دردسر دهم در این وقت که قلم در کف دارم نمیدانم آن کتاب در زیر خاک نهان شد یا بدکان بانیا و عطار رفت که ادویه در اوراق آن بپیچید۔ کدام زهره و یارا است کسی را که از اهل این ملک نباشد یعنی عمده رعیت انگلیش نباشد و از این امرای عالیشان شکایت کند یا مال خود را طلب نماید۔ ما که اهل ایرانیم همه بیچاره ایم در این ملک

وکسانیکه از ملک ما می آیند و قونسل هستند در ملک هند آنها نیز چون شاه و دولت
حکومت خود زور و استیلائی ندارند که رعایای آنها شکایتهای خود را با آنها برند و
آنها علاجی کنند و رزیدنت انگلیش هم در اینگونه امور مداخلت ندارد زیرا که امور
رعیت دولت غیر بجا مستقیم با آنها نسبتی ندارد ولی اگر نسبت بخود شان داشته باشد
و یکی از رعایای خود شان شکایت داشته باشد نعوذ بالله اگر قلم رزیدنت بر کاغذ
رود آن ستمدیده وشاکی را طلب کرده پا لیش را می بوسند و معذرت [illegible] داهند و
یک لک روپیه باو میدهند و او را از خود راضی میکنند چنانچه حکایت جرنیل بر
همه کس معلوم است —
ما از کتاب خود گذشتیم ولیکن ماهی سی روپیه علی التقدیر سید
وقار الامرا (که در آن زمان هنوز فقط خطاب اقبال الدوله داشت) شخص انگریزی
را بنام دنلاپ از جای دیگر طلب داشت و تمام امور خود را باو واگذار کرد و خواست
که شاپورجی در زیر دست و اطاعت او باشد مگر شاپورجی قبول نکرد و استعفا داد
و خارج شد — ولی قبل از آنکه خارج شود از دستگاه وقار الامرا بصوابدید او بنده
عریضه بخدمت وقار الامرا نوشتم باین مضمون که بنده سالهای دراز است
در این ملک بنان و دال گذران میکنم و اکنون از سرکار عالی توقع [illegible] دارم —
مردم این ملک بزودی وعده میدهند ولی گاهی وعدهٔ آنها ایفا ندارد چنانچه
بنده گفته ام " در ملک دکن وعده بود آب روان ایفای بوعده کے بود
نزع روان واعد همه را چو خاک ساکن باشد موعود شب و روز چو چرخ است
روان " فوراً فرمودند [illegible] رنگ خویش هم خواهم داد — چندی
بهمان نان و دال بسر میبردم تا آنکه خبر دادند که این عالی همت نیازی هم بر قوت
لایموت توافزود یعنی سی روپیه حالی را پنجاه روپیه [illegible] کرد — کسانیکه خارج از حیدرآباد

ودر ایران وجاهای دیگر باشند نمیدانند که حالی وچلنی چیست وفرق میان این دو
شخص چیست که اولی پارهٔ سیمی است مسکوک ومحسوس ولی دومی نرخی است موهومی و
بحسب اختلاف نرخ [illegible] یکصد ودو روپیه فرق دارد — مثلاً امیری [illegible] چیزی بخرد
[illegible] — این [illegible] است [illegible]
بکار میبرند وغالباً [illegible] وخزانه داران چنین می کنند چنانچه در همین اوقات
شخصی حکم کرد صد روپیه بمن بدهند وخزانه دار او نود روپیه داد —

پس از آنکه نوکران وچاکران متعدده کلاه ش این بزرگوار قریب
دو ماه مواجب مرا خوردند بنا بعادت رسوم مختلفه مقرر گشت که ماهی پنجاه روپیه چلنی از
خزانهٔ عامره بگیرم ودعاگو باشم — در این اوقات کتابی نوشته بودم موسوم به تحفهٔ
محبوب علی شاهی ومجلد ساخته نام کتاب را بخط انگریزی بزر بر جلد کتاب نقش کرده
بودم این کتاب را بنظر مبارک این بزرگوار رسانیدم وتوقع نمودم که چون قدردان
اهل هنر وکمال هستید این کتاب را بنظر پادشاه این ملک برسانید — ایشان بسی
تعریف وتحسین بسیار فرمودند اگر نسخهٔ از این کتاب بمن دهی این کتاب را بنظر پادشاه
خواهم رسانید — بکمال استعجال آنرا نقل کرده جلد نمودم ودادم ولی کتاب من
تا بیست ماه بماند وگویا این بزرگوار میدانست که اینگونه کتب بکار شاه ووزیر
وامیر این ملک نمی آید ونمیخوانند — عاقبت چون ناچار شدم عریضه نوشتم که
امیدواری بسرکار نیز از قبیل آن خوابهائی است که هزارها کس در این ملک می بینند
واز آن عاداتی است که هزارها بیچاره [illegible] می سازند کتابم مسترد فرمائید — این
بزرگوار از این خط خاطر رنجیده شده آوازش بگوش می رسید از اندرون حجره که یکی
از چاکران خود میگفت کتاب او را بیارید بدهید واو را بگوئید که در اینملک هنوز
مردم چندان آزاد نیستند که از ایشان کاغذها با عرایض بنویسند — بهرحال کتاب را [illegible]

کردند و روز دیگر عابد ارمنی که ملازم یعنی ساقی او بود مرا گفت ماهوارت قطع شد بجهت نوشتن آن خط - گفتم حمد خدا را که من عطای او را بلقای او بخشیدم - من حاجت ندارم که ازاینگونه مردم ناسزاوار تملق گویم و بسلام پر مذلت ایشان روم برای پنجاه روپیه چلبی - کتاب ملبیقیکل اکانمی از کف من بشد و تحفهٔ محبوب علی شاهی در نزد من بماند بعاقبت نام آنرا تغییر داده چهاپ خواهم کرد - حکایت دیگری هم نسبت باین کتاب هست پس از آنچه گرفتم ولی ذکر آن بالفعل دراینجا ضرورتی ندارد -

چون همواره مشاغل من این بوده (و هست) که چیزی می نوشتم بامید آنکه دیگران اوّل فائده برگیرند و پس از آن خود نیز ثانی بخورم لهذا کتابهای متعددی کوچک و بزرگ نزد من جمع شده تمام ناتمام که هر یک را چندین مرتبه نوشته ام و حک و اصلاح نموده ام با دست تنها - هر زمانیکه بکسی گفتم که این کتب خوب هستند که طبع شوند و خلق یا اطفال مدارس مستفید گردند اغماض کرده هست این کتابها را و بی خیال درجائی انداخته بعضی از کف رفته و برخی دیگر نزدم مانده زیرا خود زری نداشته ام که طبع کنم - این کتابها مشتمل بوده هست از تاریخ و حکایات و نصایح و عبارات و روایت و محاورات عجمی و امثال اینها - اشخاصی که این کتب را بایشان نموده ام که طبع کنند همه صاحب زور و استطاعت و محل و عهده بوده اند معذالک نکرده اند وجهت آن این بوده که ندانسته اند چه بوده زیرا که مردم این ملک غالبا فارسی را نمیفهمند هر چند ادعای فهمیدن میکنند - مولوی سید حسین بلگرامی از زمانیکه آمده هست در حیدرآباد همیشه معزّز و محترم بوده و همیشه صاحب عهدهٔ جلیلی بوده هست خصوصا در سررشتهٔ تعلیمات ولیکن چه گویم نعوذ بالله - ابتدا یکی دو بار نزد جناب او رفتم دیدم فایده ندارد آمد و شد را موقوف نمودم - دراین زمان اخیر یعنی از زمانیکه چیل و پنجه و پیشه اقبال الدوله باپیش مسند و شد بیاب

سید حسین صاحب رفتم و چند کتاب نزد او گذاشتم که اگر تواند طبع کند ـ متعدد
راهها بمن نمود و مختلف معاذیر آورد و حال آنکه اگر مثل منی آن مرتبه و عهده را
میداشت بسا کارها میکرد ـ رقعها باو نوشتم که نقل همه در نزد من موجود است
و معلوم است که من چگونه رقعه می نویسم خصوصاً بکسانیکه وعده خلافی می کنند ـ
چون فهرست نام بعضی از صاحبان گرامی را که زری عنایت فرموده بودند برای
طبع این کتاب بجناب موصوف نمودم آن وقت برسر غیرت آمده فرمود خرج آن چه
میشود من خواهم داد ـ باز چندی را دوندگی کردم و آخر یک رقعهٔ بسیار سختی نوشتم
تا این پنجصد روپیه وصول شد ـ هرچند که این سید جلیل القدر دوست شفیق من
است و بسیار بلکه سایر خصال و صفات او را تا "ناپسند میکنم همین یک عیب در وجود
او هست که سست مزاج است و وعده خلافی هم می کند ولیکن "آنرا که بجای
تست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی" کسیکه همه خصالش نیک باشد
در ملک بی انتظام نظام که منشأ و سرچشمه سستی و وعده خلافی شاه و وزیر و حکومت
هستند اگر چنین خصلتی را داشته باشد در واقع عیب نیست اگر پیغمبر هم باشد چنین میشود
مجبوراً ـ

چون من بی انصاف نیستم عرض میکنم بخدمت خوانندگان که در این
مدت کتابی بتوسط مولوی مسیح الزمان خان دادم که نمیدانم چه شد یکهزار روپیه
از آن بابت گرفتم و قریب دو سال هم ماهی چهل روپیه یا چهل و پنج روپیه حالی از
اقبال الدوله گرفتم و این پنجصد روپیها اخیراً هم بتوسط مولوی سید حسین یافتم
و بهر حال در ازای این همه ظلم و جفائیکه در حیدرآباد دیدم (که اگر زنده مانم
مفصلاً خواهم نگاشت) یا از خدا یا از خلق یا از فلک یا از بخت بد و در واقع از
بخت بد این فواید مذکوره عاید و حاصل من شد از شاه و وزیر و امیر و مولوی و

جنگ و جهاد در این فرخنده بنیاد مینوسواد و از همه راضی و ممنون و مشکورم و ابداً
شکایتی هم از کسی ندارم زیرا که بخوبی میدانم " از خداوان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست " غرض من در حقیقت از این سرگذشت و اظهار
و اطالت شکوه از خلق نبود بلکه از نصیب دون و طالع واژگون بود —
یک سخن دیگر میگویم خوانندگان بهر چه بخواهند حمل کنند - این است که تا
مسلمانان در تمام جهان و تا این حالات را از خود دور نکنند و تا این امر [illegible]
علاج ننمایند گاهی ترقی نخواهند کرد - ما چیزی از نصیحت و راهنمائی واگذار
نکردیم هم مذهبان خود را میخواهند بشنوند و نمیخواهند نشنوند - مثنوی
ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری در این بسر بردیم گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بس —

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
بتاریخ ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۴۳ هـ

بعض مطالب دیگر به ضمیمه در [illegible] شد
[illegible] در طبع ثانی ([illegible])

در مطبع معلم شفیق بزیور انطباع آراسته و پیراسته گردید